بركات احمديه

نام دگر

زبدة المقامات

تأليف

محمد هاشم كشمى

وفات ١٠٥٤

در مطبع نامى منشى نول كشور واقع كان پور مزين طبع شد

١٣٠٧

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



HAKİKAT KİTÂBEVİ
Darüşşefeka Cad. 53 P.K.: 35 34083
Tel: 0212 523 45 56 Fax: 0212 523 36 93
http://www.hakikatkitabevi.com
e-mail: info@hakikatkitabevi.com
Fâtih-İSTANBUL
OCAK-2011

بركات احمديّه

نام دگر

زبدة المقامات

تأريخ تأليف ١٠٣٧

محمد هاشم كشمی بدخشانی
وفات ١٠٥٤

در مطبع نامی منشی نول كشور واقع كان پور مزين طبع شد
١٣٠٧

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست
مكتبة الحقيقة

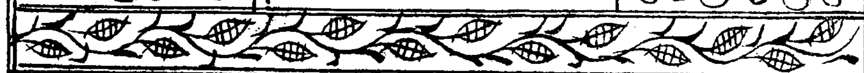


يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول–تركيا

هجري قمري	هجري شمسي	ميلادي
١٤٣٢	١٣٨٩	٢٠١١



بسم الله الرحمن الرحیم



الحمد لله الباقی بالبقاء الابدی والدوام السرمدی واصلی علی النور الاتم الاحدی اعنی حضرت المحمدی وعلی آله واصحابه وسائر ابنائه الی یوم القیامة کلهم اهل الرحمة والولایة والکرامة بر نقشبندان صحائف علم وعرفان وتونگران وفاین دکنوز پنهان وخواجگان مائده تمکین وادب ودیوانگان حلقه سلسلة الذهب مخفی نماند که این بنده از کار مانده واز خود شرمنده را باآنکه آبا واجداد از منتسبان سلسله عالیه کبرویه بودند وحقیر نیز در آوان طفولیت به صحبت بعضی خلفاء آن خانواده متبرکه رسیده لیکن بمناسبت فطری ورابطه جبلی هم در عنفوان شباب از اشارت های نهانی وبشارت های یزدانی دل را بسلسله ذهبیه خواجگان نقشبندیه بستگی دادند ودیده امید را چون باب رحمت ایشان بباب رحمت ایشان کشادند اما نمیدانست که کدام راهبر از راه نمایان این شاهراه دست این برخاک او فتاده برگیرد وکدام یک از مقبلان این سلسله عالیشان

وی را با همه ناقابلی کرم در پذیرد و در آوان کشاکش این اندیشه وی را رنجوری
فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام بر زبانش همیرفتی که هان بر مرکب زین نهند
که مرا به هندوستان باید شد للمولوی المعنوی قدس سره زانکه پیلم دید
هندوستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا ازان رنج و نیز
ازان حرف های جنون سنج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر ازنا شناخته
به مملکت هندوستان آمد پس از سالی دران کشور شبی در محفلی حدیث حالات
عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشائخ رحمهم الله ذکر یافت وی را بر دل رفت
و دانم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار پیشین
بودند و امروز کیسهٔ ایام ازین جواهر خالیست یا خود بعهد ما نیز موجودند اما از دیده
ادراک ما ناقابلان مستور و مفقود اند ع خاطر خوبان بصید اهل دل مائل نماند +
یا بشهر عشقبازان مرد صاحبدل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که
صاحبدلی در رسید و گفت برخیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان و چنین
با جمعی از ارباب صفا و یقین نشسته و ترا می طلبد مصحوب آینده آنجا شد
بزرگی دید بحلیه کذا و کذا بر صفه که دران خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او
بزیر آن صفه سر پیش افگنده و خاموش آن آینده مرا این بنده را پیش برد
آن بزرگ سر از گریبان برکشید و دست خود برکشاد و دست من گرفت و گفت
برخوان بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح تا آخر سوره و من میخواندم و اشک
میراندم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و هیبت نزول آن پی بردم بسوی
آنچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسد مشاهده نمائی که جمعی در
جادهٔ طریقت و شه راه حقیقت فوج فوج داخل شوند پس تسبیح گوی و راه استغفار
پوی که او سبحانه توابست و چون خاتمه کلام ملک العلام تواب بود از آنجا اشاره

توبه گرفتم بعد ازین رو یا بکمتر از شهری در شهر برهان پور که بلده ایست از بلاد مشهوره هندوستان همسایه سواحل بحر عمان و ممر و رهگذار حج روان و به یمن و انتساب نام قطب الانام رنج دلهای اسیران را طبیب شیخ برهان الدین غریب جعل الله آرامگاه غریبان و بحکم رویای یکی از اکابر ذو العلم و العمل و العرفان بهذا لنسبتی بخیر البلدان صانها الله جمیع بلاد المسلمین عن آفات الزمان بخدمت نتیجه سادات کبار زبده مرشدان بلند مقدار سرچشمه ذوق و وجدان مردم دیده مردمان میر محمد نعمان سلمه الله المنان که دران بلده از خلفای این سلسله شریفه در مسند ارشاد بودند و از کاشفات و جذبات دلهای طلاب میر بودند شتافتم و آن عزیز آمده که مرا نزد بزرگی برده بود مرا ایشان را یافتم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالیه از ایشان بردمشتم و در خدمت ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را که ایشان مرا بخدمت او رسانیده بودند در مزرعه جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدی و ثلثین بعد الالف با مر و طلب آن بزرگوار عالی منقبت و رخصت این خلاصه دودمان سیادت باستان آن قدوه خداپرستان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چه در سفر چه در حضر متشبث دامان فتراک ایشان گردیدم فوائدیکه این غریب دران مدت قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته و انواریکه ازان آفتاب عالمتاب بر روزنه دل این شکسته خاطر تافته شرح و بیان را بر نتابد [۱] شعر لو کان فی کل منبت شعری لسانا بمنت الشکر کنت مقصرا جزاه الله عنی و عن سائر الطالبین خیر الجزاء هر چند که و فور ادب تصریح نام نامی ایشان را بر نتابد لیکن بی آن زبان کلک بیان شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نپذیرد و دل دیوانه این سلسله آرامی نگیرد اوست یعنی مصطفی بالاسم الذی تبشیره عیسی لقبش بدر الدین کنیتش ابو البرکات و مذهبش مذهب امام الائمه نعمان بن ثابت و شیوه آش

(۱) گر در تن من زبان شود هر مویی * یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

تمکین وثبات ونسبتش فاروقی ونظرش تریاق فاروق زهر متعصب ومشربش
نقشبندی وکرمش ماحی نقوش غیر از قلوب ارباب ارادت منشاء اش کابل و
غزنه مشهور ومولد وموطنش سرهند دار الحضور ومرقدش دران بلده درمحل نور
ساطع واستانش مرارباب علم وعمل وعرفان را جامع قدس الله سره افاض
علی العالمین برّه دران شهور وایام که درجوار وسایه دیوار ایشان میگذرانند
فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم واسرارند وهر یک خلف رشید
آن بزرگوار واحوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مد ظلهم العالی این
کمترین را اشاره فرمودند برانکه ترا باید که بعضی فوائد تازه ومعارف بلند آوازه
که در خلال مجلس خلوات وجلوات برزبان درفشان حضرت ایشان موافق
وقت وزمان حال ومال مستفیدان ومستعدان میگذرد وداخل مکتوبات
معارف الفتوحات نمیگردد باشمه از چگونگی اوضاع اطوار وانوار وبرکات وخوارق
عادات ایشان نگاری وایضاً احوال عالیه پیر بزرگوار ایشان قطب زمانه در یگانه
شاهباز بلند آشیانه وحید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن المیامن سراج
العارفین رضی الملة والدین مخدومنا خواجه محمد الباقی الاویسی النقشبندی را قدس
الله سره دران کتاب بقلم آری تا محبان این دو بزرگ را عروة وثقی احوال و
کردار بود واز تو ایشان را یادگار باوجود قلت بضاعت جز امتثال واطاعت چاره
ندید چون اندکی ازین مقوله تحریر رسید درین اثنا از مقتضیات تقدیر وقضا این
حقیر را دوری ضروری ازان سده سنیه روی نمود دران دوری جهة تسکین ملالت
مهجوری بیش از پیش تحریر نمیقهٔ مذکورهٔ مامورہ پرداخت هنوز ورقی چند از سواد مداد
سیاه نگردیده بود که واقعه هائله انتقال حضرت ایشان درویشان دلریشان را
سیاه پوش ساخت پس از ارتحال آنحضرت خود لازم ترگشت تسلی جستن بذکر احوال و

اقوال ایشان زیراکه لمؤلفه ماهی کان گشت محروم از فرات + از کف آبی همی جوید حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصا بر کف نهد جزع بصر + چون نماند مرضعه پستان طلب + بنهد از انگشت خود پستان بلب + چونکه شد ساقی وصافیهای خم + قوت مخموران چه باشد لای خم + چون برون شد ز انجمن شمع چگل + بوی او پروانه جست از تاب دل + ازانجاکه این نسخهٔ تیمن برکات علیهٔ آن ابوالبرکات شیخ احمد نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سرهما آنرا به برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جاکه کلامی از کلمات و نکته از نکات این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشح داشت و نشان آنرا بای سفرده بگذاشت و چون از سروش غیب تاریخ آن هو زبدة المقامات[1] بگوش هوش می آید اگر این نسخهٔ زبدة المقامات نیز نامند مے شاید بعد از اتمام این منقبه امید میدارد که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نگاشته آید و آن بحقیقت دفتر اول این کتاب گردد بعنایة الله الصمد و این کتاب مشتمل ست بر دو مقصد و هر مقصد متضمن فصولی چند **مقصد اول** در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت ایشان اعنی خواجه عالی شان سراج العارفین رضی الملة والدین خواجه محمد الباقی قدس الله تعالی سره العزیز و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول** در بیان احوال بدایت و نهایت آن حضرت تا ایام سکونت ایشان به فیروز آباد دهلی و توجه ایشان بارشاد و هدایت طالبان معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ما قاضی عبد السلام ست که از ارباب فضل و صفا بود و از نرمی دل همواره مصداق فلیبکوا کثیرا[2] ولادت حضرت خواجه ما قدس سره در بلده کابل بظهور پیوسته فی حدود سنه احدی او اثنی وسبعین و تسعمایه در روزگار صبی سیمای بزرگی از جبههٔ اطوار ایشان پیدا بوده و جمال آثار رحمت ارجمندی و تفرد بلند از آئینه

(۱) تاریخ تولد حضرت خواجه ۹۷۱

کاروبار ایشان هویدا گاه دران ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگریبان خموشی میکشیده اند
در تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و دانائی مولانای صادق حلوای که از علمای
اعلام آن ایام بود اختیار نموده برفاقت مولانا از کابل بماوراء النهر شده اند و باندک
روزگار از سمو فطرت بدرس آن علامه ایشان را بین الاقران امتیازی پدید آمده و
از فضائل بهرهٔ تمام روزی گشته اگرچه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسلوک
این راه در آمده اند لیکن از ذکای فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایهٔ بلند
داشته چنانکه یکی از اصاغر ولدان صادق القول گفت روزی خادمان حضرت خواجه
در بدایت ترک تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهیه بمحفل یکی از افاضل در آمدند
تقریبی را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجه روزی چند دیگر بر سر مطالعهٔ علوم بودندی
تا مولویت ایشان بکمال و الکمال رسیدی چه زیبا بودی حضرت خواجه فرمودند مراد
از کمال مولویت نسبت کتب متداوله مشکله را چنانکه حق آن باشد توان مطالعه و
افاده نمود بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدید البصر داند در میان آرند
امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذهٔ مولانا صادق باین فقیر گفت چون
بسمع ما آشنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم بدرویشی رغبت نموده اند باهم سگفتیم که ازین
جوان فطرتی و همتی دیده ایم که نتواند بود که او بکاری قدم نهد و آنرا بانجام نرساند آخر
چنان شد که گمان برده بودیم بالجمله حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که روزگار
برنائی بود جوش مناسبت این راه گاه بصحبت باریافتگان محفل لی مع الله میرسانید
تا آنکه در بلاد ماوراءالنهر که معدن این طائفهٔ عزیز الوجود است بسیاری از کبار مشایخ
آن عهد را دریافته نزد بعضی بعد رس توبه و انابت نیز هم آغوش گردیدند کما سیجیئ بیانه منقولا
عن کلامه الشریف همدران وقت در زمان گذر ایشان بهندوستان افتاد بعض اقران
ایشان را که دران دیار اصحاب جاه بودند خیر خواهی صوری بران داشت که ایشان

نیز در زمرهٔ ارباب عسکر بودند و از امتعهٔ دنیاویه توانگر باشند اما از انجا که در زی ایشان دولت
دین و توانگری متاع یقین بود سعی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الٰهیه در کنف خلوت
خویش بگرفت تا بره بجای که برد و چون جلوهٔ تقدیر همچنان خواست که نخست تعلقات کشیدهٔ
ایشان را بریک تعلق باز آرد و از منظرهٔ آن یک تعلق مجاز ببام حقیقت بر آورد نخست
دل نازنین ایشان را بیکی از دلبران صوری گرفتاری فرا پیش آمد و پس از روزی چند
میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوقوع پیوست ع کان خال بجز
دانهٔ این دام نه بود + و هم مقارن آن اوقات آلام مفارقت بعض کتب ارباب محبت
و معرفت بنظر ایشان در آمد تا بید آن بشکر آلهی شوق حصول احوال این طائفه گریبان
دل ایشان بگرفت درویشی باین دل ریش گفت از زبان درفشان ایشان که فرمودند
بر سر مطالعهٔ کتابی از کتب اکابر بودم که برما تجلی نمودند و ما را از ما بر بودند کشفهای روحانیت
متبرکه حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق والملة والدین قدس سره بتلقین ذکر و القاء جذبات
بنواخت آستین همت بر همه افشانده تشمیر دامان طلب نموده بهمگی در سراغ ارباب
این معنی در آمدند درویشی از مصاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
از فرط طلب این راه و جست و جوی سالکان و مجذوبان تکاپو فرمودندی که زیاده
بران از قوت بشری متصور نباشد در بلدهٔ لاهور در ایام برشکال که از غلبهٔ لای و گل
طی کوچه از آن پس مشکل می بود با همه نازکی تن چندین گذرها و کوهها و خرابها و گورستانها
و بیابانها و سر بستانها بالقصد دریافت صاحبدلان قطع میفرمودند ناقل گفت
من نیز روزی برعایت آشنائیها خواستم در ان سیر و تردد رفیق ایشان باشم هر چند
بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیموده آمد از بسیاری گل
و لای مرا ماندگی و درد پای دریافت حیا و ادب یارای عرض نداشتم ایشان ازین
معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دانستم که ایشان بقوت پای دیگر درین ره پیش رفته اند

ع قطع این راه بخر پای جنون نتوان کرد + دیگری از آشنایان ایشان گفت دران
اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلدهٔ مذکوره مجذوبی بود خداوند احوال
شگرف حضرت خواجه از کار او آگاهی یافته همواره پیرامون او می شدند و او هرگاه حضرت
خواجه را دیدی جز بدشنام نپرداختی و گاه بودی که بر ایشان سنگها بینداختی و گاه
از ایشان گران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از رسوخ طلب با این همه تنفر
و توحش او روی بر نتافتندی ع سنگها دیده و دل از شیشهٔ می روی نتافت و
تا روزی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فرزانه در اهتزاز آمده ایشانرا نزد خویش
بخواند و نظرها و دعاها در حصول مراد ایشان بظهور رسانیده و از نظر و دعای او
ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بر زبان مبارک رانده اند اگرچه ما
ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل الله کشیده نکشیده ایم لیکن انتظارها و قلقهائی
عظیم دیده ایم که ریاضتهای و سختیهای شگرف را متضمن بود و نیز فرموده اند دران ایام
حضرت والدهٔ ماجده چون کثرت بیقراری و بیداری و غلبهٔ ناتوانی و بیزاری مارا
میدید و بغایت شکسته دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز
آورده بگریه و ناله تمام میگفتند خداوندا مرا فرزند مرا که در طلب تو از همه بگشته و از لذات
جوانی دست شسته بر آورده گردان یا مرا زنده مگذار که طاقت مشاهدهٔ این ناکامی و
بی آرامی و ندارم و بسا بودی که در میان شبها و سحرها مناجاتی چنین بحضرت بر آرنده
حاجات همیکردند از آن دعا و التماس ایشان مرا گشایشها روزی گردید جزاها الله عنها
خیر الجزاء مخفی نماند که والدهٔ ماجدهٔ آنحضرت از دودمان سیادت بود و از قانتات نساء
و همواره بدین درگاه تمام نیاز و شکستگی و التجا و همیشه مشغوف خدمت و تفقد فقرا بعضی
از ثقات اصحاب خواجه ما قدس سره نقل کردند که با وجود تعدد کنیزان خدمات درویشان
آستان ایشان را والدهٔ آنحضرت خود میکردند تا بجایی که هم خود نان تنوری بستند و بر میگرفتند

و دیگ بر میگذاشتند و فرود می آوردند و بسیار بوده که طعام را بتمام تقسیم فرموده خود
بلقمه از نان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیر پاره اضطجاع میفرمودند روزی
حضرت خواجه قدس سره بملاحظه ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشند که تکفل
امر طبخ دیگری گردد آن ام الفقراء ازین معنی چندگاه بگریه و زاری در آمده میفرموده اند
ندانم از من کدام جریمه بوجود آمد که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید
زیرا که کاری که ازین فقیره می آمد این بود که برای حضرت ایشان و خادمان ایشان
طعامی می پخت آن را هم از من باز گرفتند و از غایت انکسار و رعایت ادب باظهار
این معنی هم نیامدند تا آنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجه قدس سره رسید ایشان
آن امر را همچنانکه بود بآن ولیهٔ زمان باز گذاشتند رحمهما الله تعالی بالجمله حضرت
خواجه ما در جستجوی سالکان و مجذوبان سعیها بظهور رسانیدند و بسیار پاکدلان
را در بلاد یافته بهره ها گرفتند در سیاحت به صحبت یکی از عظام مشائخ سلسله رسیده
خواسته اند که اخذ طریقت و می نمایند و تفضل سلوک فرمایند استخاره نموده اند
حضرت خواجه محمد پارسا قدس[۱] سره العزیز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک
تفضل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میسر آمده تفضل
سلوک نمودن تحصیل حاصل ست و آنحضرت قدس سره خود از بدایت حال
خویش چنین بر نگاشته اند که ابتدای توبه از معاصی در ملازمت خدمت خواجه
عبید کرده شد لیکن خیال رجوع و عزم ترک در باطن بود التماس فاتحه در ظاهر
ایشان از خلفای مولانا لطف الله بودند و مولانا لطف الله خلیفه مولانا
خواجگی وهیدی علیه الرحمة چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه در ملازمت
بندگان افتخار شیخ که در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانواده حضرت
خواجه احمد یسوی بودند کرده شد اگر چه جناب رضا نداشتند میفرمودند که شما

(۱) خواجه محمد پارسا بخاری حنفی توفی سنة ۸۲۲ هـ. [۱۴۱۹ م.] فی المدینة المنورة

جوان اید لیکن چون عزیمت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خواندند و فرمودند خدا استقامت بدهد موافق تفرس آن بزرگواران عزیمت برهم خورد و خرابی عجیب و دار بار دیگر بی صنع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبد الله بلخی مدظله تجدید توبه بظهور رسید مقرون بمصافحه آن نعمتی بود غیر مترقب امید که برکات آن مواهب الی یوم القیام بماند القصه چندگاه دیگر در مقام نگاهداشت حدود بود بنا تاثیر اسم المضل آن سد راه شکست عاقبت بهدایت صمدیت در خواب بشرف ملازمت خواجه بزرگ خواجه بهاء الحق[1] والدین صورت توبه منعقد شد و میل طریقه اهل الله بظهور رسید بحکم الغریق یتعلق بکل حشیش بهر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضی از مخادیم فرمودند ذکری که منتهی بآن حضرت رسالت میرسد منتجه مندست تعطش بران داشت که از همان عزیز طریق ذکر و مراقبه اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبه و اوراد سلسله آن عزیز مداومت نموده شد شنیده شده بود تا سالک مدتی قریب بچهل سال میدان لا اله قطع نکند بمنزل الا الله نخواهد رسید ساده لوحیها بران میداشت که مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بهمان صورت عبادت قناعت نماید هر چند درین میان اشارات غیبیه در سلوک طریقهٔ دیگر ظهور میکرد قدم استوار را از جا بر نمیداشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقه تخم وقتها ما تشتهی الانفس میکاشت انشاء الله العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جویبار ما لا عین رأت و لا اذن سمعت سیراب گرداند بالآخره بکشمیر رسیده شد و بملازمت حضرت شیخ بابای والی قدس الله سره العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بهره مند شد و الحمد لله و المنة که آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ از سلسله علیه نقشبندیه پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجهشان آن بزرگوار نفحات ربانیه از دریچه همان خانواده اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدار القرار

(۱) خواجه محمد بهاء الدين نقشبند بخاری توفی سنة ۷۹۱ هـ. [۱۳۸۹ م.] در بخارا

غیبت معهودهٔ حضرات خواجها جلوه گر شد و ارواح طیبات ایشان در مبشرات نمودن
گرفتند و تلقینات فرمودند و بیمن توجه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دائرهٔ
غیبت و هستی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آن که بجذب
عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقائق پناهی ارشاد و دستگاهی حضرت مولانا
خواجگی امکنگی قدس الله سره[1] العزیز رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیعت و مصافحه
بدست آورد و طریقهٔ خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت و ارواح طیبهٔ
خواجه نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این
درگاه درآمده شد اللهم احینی سکینا و امتنی سکینا و احشرنی فی زمرة المساکین و
السلام علی من اتبع الهدی انتهی کلامه الشریف از فحوای این نمیقه در افشان
دراتیان بدایت احوال ایشان که ماندگی از آن لب کشودیم و کذلک از مضمون این
ابیات شریفهٔ ایشان که — شنیدم کاشف راز نهانی + ابوالقاسم چراغ کرکانی +
که بودی در دو جهان نام اویسش + که باشد شربی از جام اویسش + کنیم من کین من کین هوس
گیرد دماغم + نیابد نور این سودا چراغم + زبانم زین تلفظ گرچه بندست + سرم بنخوت است
صید این کمندست + چنان مستفاد گردیده که حضرت خواجه ما اویسی بودند و تربیت
از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق
والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران
کار را بانجام رسانیده بعد از حصول کمال چون از پیر ظاهر نیز چاره نیست بماوراء النهر
رفته از خدمت مولانا خواجگی مجاز گشته اند یکی از صاحبدلان صادق القول
که آن وقت حاضر بوده باین حقیر گفت روزی پیش از آنکه حضرت خواجه از
هندوستان بماوراء النهر شوند در لاهور بمسجد برای ادای نماز فرض از فرائض
خمسه درآمدند در اثنای نماز ناگاه از سینه سکینه ایشان آوازی مهیب ظاهر شد

(۱) خواجگی امکنکی توفی سنة ۱۰۰۸ هـ. [۱۵۶۰ م.] در بخارا

چنانکه اہل صف نماز را ازان حیرتها روی واد بعد از ادای تسلیمتین حضرت خواجه تعجیل
هرچه تمامتر از مسجد بیرون رفتند ازان پس دو سه تن از نزدیکان را فراهم آورده در
منزل خود ادای جماعه میفرموذند و ایضاً عزیزی حکایت کرد که من نیز ازان مقتدیان
مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی درمیان نماز دیدم که حضرت خواجه را رو
بسوی قبله است بسوی ما نیز و بر ما مے نگرند از مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد
تا بلرزش و پیچش تمام نماز را تا آخر رسانیدم وانچه دیده بودم معروض داشتم تبسم
نمودند و از افشای آن مرا منع فرموذند راقم این حروف عفی الله عنه گوید این
دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم چه از آنحضرت علیه الصلوة والتحیة مرویست
که در نماز جوش سینه انورش تا میلی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت ست که همواره
از قفا چنان می دیده اند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیا را همه وقت و فور آنمعنی
حاصل بوده این بزرگ است او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز که معراج
مومن ست وقتی از اوقات این دولت روی داده محال نبود که بزرگان گفته اند
تابع کامل را از همه چیز متبوع پرتوی و نصیبی ست با وجود حصول این حالات و کمالات
و رجوع طلاب باستان ایشان حضرت خواجه از من همت عالی و تفرید والا بر مسر
مشیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ماوراء النهر و بلخ و بدخشان شدند تا عزیزانرا
که ازین سلسله بزرگ و دیگر سلاسل دران دیار بر مسند ارشاد و اکمال بودند دریافته
نیز زائد فوائد مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند دران سیر بصحبت مولانا
مولانا سیر عالی قدس سره نیز رسیده برخے از احوالات حاصله را بسمع ایشان
رسانیده اثر مولانا تحسینها دیده اند چنانکه در بیان مولانا تفصیل آن کتاب
نسمات القدس ذکر خواهد یافت و ازان جا متوجه سمرقند شدند از راه بسوے

بعض دوستان بهندوستان مکتوبی برنگاشته اند که در مکتوبات شریفهٔ ایشان مسطور است
و داولش این بیت ست؛ من از محیط محبت نشان همی دیدم * که استخوان عزیزان
بساحل افتاده ست * و در اثنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراء النهر بوده اند حضرت
مولانای اعظم خواجگی امکنگی در واقعه بر ایشان ظاهر شده اند فرموده ای فرزند چشم ما
برراه شماست حضرت خواجه را وقت بغایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
فرموده اند یا آنجا بر زبان رانده؛ میگذشتم ز غم آسوده که ناگه ز کمین * عالم
آشوب نگاهی سر راهم بگرفت * چه حضرت مولانای متبرک بزرگی در آن وقت و دیار
از کبار مشائخ این علیهٔ نقشبندیه بوده اند و معمر و بر طریقهٔ خاصه خواجه بزرگ چون کوه
مستقیم و نسبت ایشان بدو واسطه بحضرت خواجه احرار[1] میرسید و جهة ارادت ایشان
بوالد ماجد ایشان مولانا درویش محمد امکنگی بوده و ایشان را ارادت بخال
ذو الاحوال خود مولانا محمد زاهد وخشواری و ایشان را بحضرت قطب الاخیار خواجه
احرار رحمهم الله و چون امید است که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
کتاب نسمات القدس بعون الله تعالی به تفصیل مرقوم گردد تا این جا بهمین مقدار
اکتفا نموده اند بالجمله چون حضرت خواجه ما قدس سره بخدمت مولانای مذکور
رسیده اند نهایت عنایات و رعایات دیده اند حضرت مولانا بعد از استماع
احوال بلند ایشان سه شبانه روز لیلاً و نهاراً در خلوت با ایشان صحبت داشته اند
و بر بعض زوائد فوائد اطلاع داده فرموده اند که کار شما بعنایت الله سبحانه و
به تربیت روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده شمارا باید باز بهندوستان
شد که این سلسله علیه را آنجا از شما رونقی تمام پدید آید و مستفیدان عالیمقدار
آنجا از یمن تربیت شما بروی کار آیند خواجه ما هر چند از راه انکسار و دید قصور
احوال عذرها در میان نهاده اند حضرت مولانا از الحاح باز نمانده اند و راه

(۱) خواجه عبید الله احرار توفی سنة ۸۹۵ هـ. [۱۴۹۰ م.] در سمرقند

استخاره نیز موافق فرمودهٔ حضرت مولانا گشوده عزیزی از اقربای حضرت مولانا
که از حاضران آن وقت بوده گفت چون بعض یاران قدیم الخدمت صاحب النسبت
حضرت مولانا شنودند که حضرت مولانا خواجه را درین چند روزه صحبت خلافت و اجازت
کامله داده رخصت کشور هندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش
آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند که یاران ندانسته اند که کار این جوان را اتمام
کرده نزد شما فرستادند جز این نه بود که نزد ما تصحیح احوال خود نمود لاجرم هر که چنان آید
چنین رود پس حضرت خواجه ما زلال آسا بطالع لب تشنگان بیابان هندوستان
متوجه آن کشاده بوستان گردیدند و زمانه بزبان حال مضمون این مقال را
مترنم گشت ؏ شکر شکن شوند همه طوطیان هند + زین قند پارسی که به بنگاله میرود +
چون بهند رسیدند سالی در بلدهٔ لاهور ماندند و بسا علما و فضلاے آن بلده
شیفته محبت ایشان شدند لیکن از انجا که شهر دهلی بقعه ایست دار الاولیاء
و بیت الفقراء انجا آمده در قلعه فیروزی که سر منزلی ست بغایت دلکشا و مشرف
بر دریا و مشتمل بر مسجدی در نهایت عظمت و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند
و تا زمان ارتحال ازین دار پر ملال بجاے دیگر انتقال نفرمودند

فصل دوم

در بیان مجملات احوال شریفه آن حضرت از خشوع و افتقار و تصرفات و افاضات
و تحمل و تفرید و تبتل و غیرها من الصفات الملکیه و الاطوار المرضیه با بیان
قضیه انتقال ایشان ازین دار ملال شیوهٔ مرضیه حضرت خواجه ما قدس
الله سره همگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزوا بود و از غایت انکسار همیشه دید
قصور احوال و متهم داشتن نیات نصب عین ایشان و جز برای استمالت
زائر و جواب سائل آن هم بقدر ضرورت تکلم کم مے فرمودند مگر آنکه مسئله از
مسائل غامضهٔ این طائفه کسے معروض میداشت آنگاه ناچار در تنقیح آن

چنانکه طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میکردند و آنهم از وفور شفقت بود که مبادا آن راکج فهمیده کج رود باهمه حزن باآیندگان در کمال بشاشت تلقی میفرمودند و در انجاح حاجات مباحه مسلمین خودرا از هر وجه معاف نمیداشتند در تعظیم سادات و علما مبالغه مے نمودند و در جزوے و کلے عملیات بفقهای متورع برجوع میفرمودند چون طالبی بآستان ایشان میرسید از غایت انکسار خودرا دور از این کار عظیم وانموده عذرها مے فرمودند اگر آن آینده صادق بود و از خوان نوال ایشان روزی مندمی شد از انکسار ایشان بیشتر بعلو منزلت و کار ایشان پے مے برد و خودرا بخدمت آن آستان می سپرد و بزبان حال میگفت لمؤلفه از این در نداریم روی گذر + اگرچه از دو عالم گذر کرده ایم + بیان نمک های این میکسار + حواله بریشیش جگر کرده ایم + چون آن حضرت رسوخ طلب آن طالب میدیدند در آغوش عنایت و کنف تربیتش می کشیدند گویند جوان خراسانی مدتها مجاور مزار فائض الانوار خواجه قطب الدین بختیار اوشی[1] قدس الله سره بود و از روحانیه حضرت خواجه طلب پیر تکمیلے مے نمود که در قید حیات این جهانی باشد بعد از رسیدن حضرت خواجه مابدهلی آن جوان را در واقعه نمودند که بزرگی از طریقه نقشبندیه اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم گیر حسب الامر بخدمت ایشان رسیده واقعه معروض داشته التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خودرا شایان آن نمی بیند دیگرے خواهد بود چون از وفور انکسار عذر بسیار فرمودند آن بر نابزاویه خود بازگشت شب دیگر ویرا گفتند آن بزرگ همانست که وی بخدمتش رسیدی و انکسار او دیدی فرداش آن جوان چنان آمد که دیگر باز نگشت و بعز قبول رسید و دید آنچه دیده بسا بودی که آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبه صادق العقیده ذوالاحوال ملازم صحبت و خدمت خودرا نیز مے فرمودند که این بجا اصل شایان آنچه گمان برده اید نیست

(۱) قطب الدين بختيار اوشي چشتي توفي سنة ٦٦٣ هـ. [١٢٦٥ م.] در دهلى

بجاهای دیگر تردد نمائید واگر راهنمای بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا مانیز
بخدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یابیم این فقیر از زبان شریف خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله علی رؤس المحبین شنودم که فرمودند مرا نیز آن حضرت
بجهد تمام چنین فرمودند چون الحاح ایشان بسیار شد توقف را دور از ادب داشته
متوجه آگره شدم بعد از رسیدن بآن شهر حیران و سراسیمه بودم که چه چاره سازم و
باخود میگفتم تا بستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال امر نمودم خیال
کسی که می فرمودند نیافتم درین حین براهی میگذشتم که از سرای سرودی دلربا
بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سعید
سعدی شیرازی[1] رحمة الله بر زبان بود ع تو خواهی آستین افشان و خواهی
دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی + سماع این بیت
دامان براخگرم زد سراز پا ساخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم
وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقعه دیده که ابلق سوار میگذرند و خلائق
بسیار در دنبال ایشان و میگویند این قطب وقت ست بعد ازین رؤیا آن
فقیر بعتبه والا رسیده التماس قبول کرد همان عذر مذکور سراپا نور و بیان
آوردند آن بیچاره بمسجد آمده بگریه و افغان و خاطر پریشان در مجمع درویشان
در دل نهاد و گرد و گفت ای یاران این چه ناز و گدازست که خود را بمن نموده
و دلم را ربوده اکنون که ناشاد و خانه برباد آمده ام این می گویند و میرانندمن
بیچاره چه کار کنم و کجا روم بنوعی این ماجرا بر زبان آورد که بسیاری از حاضران
را استیلای گریه والم ده از هوش برد و شوری عجیب برخاست تا بگوش
حضرت خواجه رسید پرسیدند که چه شورست معروض داشتند ع گر لب
شیرین تو شوریست در هر خانهٔ + تبسم نمودند و آن درویش را طلبیده تلقین

(١) مصلح الدین سعدی شیرازی قادری توفی سنة ٦٩١ هـ. [١٢٩٢ م.] در شیراز

ذکر وجذبهٔ الٰهی نواختند ؎ تا نگرید طفل کی جوشد لبن + تا نگرید ابر کی خندد چمن + طریق آن حضرت قدس الله سره العزیز آن بود که هر گرامی پذیرفتند نخست توبه اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار میدیدند بطریق رابطهٔ و نگاهداشت صورت خود بحقیقت جامعه اش امر میکردند و بسیار کشایش وی را ازین احضار و نگاهداشت صورت شریف پدیدار میگشت خواجه برهان نام از خواجه های دهبیدی که از اکابر خود نسبتها و اجازتها یافته بود بخدمت ایشان رسید و طلب افاده و افاضه نموده ایشان وی را به نگاهداشت صورت خود دلالت نمودند و وی در تعجب رفت و با محرمان خود گفت این شغل مناسب حال جمعی ست که اول قدم درین راه نهاده باشند مرا ایشان کرم نموده بمراقبهٔ عالی تر ازان اشاره نمایند دوستانش گفتند امتثال امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ناچار به نگاهداشت صورت مبارک پرداخت دو روزی رفته بود که آن صورت اورا فروگرفت و نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غلبهٔ سکرش بجایی رسید که با وجود تمکین و کبر سن مقدار دو ذراع از زمین می جست و هر سوی خود را بدیوار و اشجار میزد تا آنکه چند تن که از جوانان وی را گرفته بودند قوت شان به نگاهداشت او وفا نمی کرد تا دید آنچه دید اما بیشتر طالبان را ذکر دل بطریقی که مقرر اکابر این سلسله است دلالت فی نمودند جمعی را بذکر نفی و اثبات و برخی را بذکر اثبات صرف یعنی ذکر ذات عز شانه و از غایت سریان نسبت آنحضرت قدس سره بسیاران بمجرد دیدن ایشان مجذوب و مغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بوده که نظر بجمال ایشان کشوده زعقه زده از منبر بزیر افتاده شبی از شبهای ماه رمضان حضرت ایشان ما قدس سره بدست خادمی به آنحضرت فالوده فرستاده آن

چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدروازهٔ خاص رسیده حلقهٔ در زده
حضرت خواجه دیگری را بیدار نکرده خود برآمده اند ظرف فالوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
بابای بامای بحجره مراجعت آن خادم ویرا جذبهٔ سکر ولنسبت فرو گرفته وفریاد کنان
وافتان وخیزان خود را بحضرت ایشان ما رسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
چیست بشورش ومستی تمام میگفته که همه جا چه در حجر وچه در شجر وچه در زمین وچه
در آسمان نوری بیرنگ بینهایت ونهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابلهٔ
آن آفتاب پرتوی برین ذره افتاده فرداش بخدمت خواجه رسانیده اند تبسم
فرموده اند ؎ بروز حشر شهیدان چو خونبها طلبند + تبسمی کن وخاموش کن زبان
همه + گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان بتقریب طهارت از
مسجد برون رفتند خادم این سپاهی برون در عنان اسپ گرفته ایستاده بود
حین تنحنح واستبرا کرات نظر کیمیا اثر ایشان بران خادم افتاده بوده چون بمسجد
درآمده اند خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذبه وبیخودی بر خاک افگنده است
ومیان اسپان چون گوی هر سوی غلطان ست واز قبیل شام تا پاسی از شب
همچنان در اضطراب بوده بناگاه بشوریده وروی ببازار نهاده وهمچنان در صحرا
برون رفته ودیگر هیچکس از وخبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله
فرمودند صبیهٔ ما مرضعه داشت بکرات آن مرضعه را دلالت بمریدی حضرت خواجه
کردیم وی ابا نمود تا روزی آن صبیه را بتقریبی بمصحوب آن مرضعه بملازمت حضرت
خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیرخواره را در کنار مبارک گرفته شفقتها نمودند آن
طفل دستی بجانب شریف ایشان برده موی از لحیهٔ مبارک بدست او بماند فرمودند

طفلک سیر از ما یادگاری میگیرد و در حدود همان ایام انتقال فرمودند و آن موی
مبارک تا امروز به تبرک و یادگار ماندہ مرا از زلف تو موی بسندست ۔ فضولی
مکن بوی بسندست ۔ چون آن مرضعه بخانه مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آثار مستی
و جذبات بر و پیچیدن گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد
و بیهوش بیفتاد و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران معاینه
می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت
حضرت خواجه بصورت مهیب عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان بوده
دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را الله گو می یابم سیدی گفتند بحضرت خواجه قدس
سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم ذکرش فرمودند و آن صالحه امروز
در فیروزآباد از نساء صاحب احوال ست و آن صبیه سیدی که در خانه راقم ست نیز
از همین آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما او را بسر حلقگی بعض نساء
ذاکرات مامور گردانیده اند و آئین نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و
شفقت گستری آن بود که هر کرا تعلیم ذکر میفرمودند همدران اثنا بتعلیم ذکر همت و توجه
شریف شامل مال و حال او میداشتند و راه نقوش کونیه بر ادراک حقیقت جامعه او
می بستند گویا سر چشمه نقشبندی را بظهور می آوردند لمحه زبان دلش بذکر گویا میشد
و حضور و جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطیدند
و برخے از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضے را همدران کیفیت عوالم مثال
با ارواح یا معانی منکشف میگردید و بروزها می کشید تا هم نظر تربیت ایشان
بصحو و افاقتش می آورد و مصداق الشیخ یحیی و یمیت بظهور می پیوست و این
عنایت ایشان بر سبیل تعمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الاقدس روزے
بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بذکر و حصول جذبه در

بدایت تعلیم مر طالبان این طریقه را از الحاقات لازم البرکات حضرت خواجه ما است قدس سره بنده معروض داشت که حکم سابقا معمول این اکابر نبود فرمودند که بود اما بدین تعمیم در بدایت نبود و نیز فرمودند که چون سر اختیار این شمول و عموم را از حضرت خواجه خود پرسیدم فرمودند از ان روزگار تا حال در طلب و همت اهل ارادت نقصان و فتور بسیار رفته و حوصله های طلاب راه تقلیل گرفته و فور شفقت بر ان داشت که بی مجاهده و سعی و تردد ایشان شربی رسانیده شود تا پیادگان بادیهٔ طلب را مرکبی باشد و برودت شان بحرارت مبدل گردد چون حضرت ایشان این حکایت باخر رسانیدند آهی برکشیدند و این دعا بر زبان راندند که جزاه الله عن الطالبین خیر الجزاء و هم حضرت ایشان طاب ثراه بتقریب قوت کاملهٔ پیر بزرگوار خود در افاضهٔ این نسبت گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست در خدمت ایشان یکی از رسایل شریفهٔ ایشان را به نیت حصول حضور بگذراند حضرت خواجه دو روزی آن رساله را بوی درس گفته درین اثنا فرمودند ای فلان نسبت ازان نزدیکتر است که آنرا از رسائل توان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت خواجه ما قدس سره تا غایتی بود که وقتی در لاهور قحط و عسرت افتاده بود دران عسرت حضرت خواجه دران شهر بودند تا چند روز نخوردند هرگاه طعام نزد ایشان حاضر میکردند میگفتند از انصاف نباشد که یکی در کوچه از گرسنگی جان میداده باشد و ما طعام بخوریم و انچه حاضر می بوده همه را بر گرسنگان میفرستاده اند و خود بقوت روحانی که میراث انبیت عند ربی است میگذرانده چون از لاهور متوجه دهلی شده اند بسیاری بوده که هنوز فرسخی بل میلی طی ننموده بوده اند که عاجزی در نظر ایشان می درآمده که پیاده میرفته ایشان از مرکب فرود آمده وی را سوار میکرده خود تا منزل پیاده می آمده اند و دستار بر سر میکشیده که آشنایی

براین عمل خیر ایشان اطلاع نیابد وچون نزدیک بمنزل میرسیده اند بنیت اخفا باز
بران مرکب سوار میشده اند واین شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بوده
تا گویند شبی ایشان بتهجد برخاسته بوده اند گربه بر لحاف ایشان آمده خفته بوده حضرت
تا روز همچنان از سرما محنت سخت کشیده اند و به بیداری آن گربه راضی نشده اند
واگر خارقی هم از ایشان بظهور رسیده از وفور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
جمله خوارق ایشان این سه خارق ست که بر نگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
موجب ظهور آن باوجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
خارق اول آنکه یکی از فضلای دهلی که بکری بعقد در آورده بود سالها رفته او را
فتحی روی نداده از ادعیه و ادویه اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی
که ایشان بجای سواره میرفته اند در عنان در آمده بنیاز تمام قصه را معروض
داشته التماس زوال عنینت نموده حضرت خواجه را دل بر شفقت کشوده از
مرکب فرود آمده او را در کنار شریف کشیده معانقه سخت نموده اند فرموده اند
که رفته متوجه شوید که فتح ست وی همان لحظه در خود قوت غریب دیده رفته
وبسهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه را طفلی سه چهار ساله
از سر دیوار حصار فیروزآباد که زیر دیوار فرش سنگین ست وارتفاعش قریب
بسی ذراع بزیر افتاده چنانکه از سوراخهای گوش آن طفل خون بر آمده و نفسش
منقطع شده مادر آن طفل بگریه وزاری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده
که سر در قدم محترم حضرت خواجه نهاده التماس زندگی او نموده حضرت خواجه
چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجه و تصرف خود را در پرده بسی پنهان
میکرده اند کتاب طب طلبیده اند وفرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
نخواهد مرد حاضران تعجب میکرده اند که کدام کتاب مبین این معنی ست آنگاه

لحظه خاموش شده اند آن طفل مختصر بحال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوهٔ مروت و صلاح به بعض همسایها ستمی نموده
ایشان از مشاهدهٔ آن ظلم او بی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او
از غایت ادبار بخت اقبال ننموده حضرت خواجه از غایت ترحم بحال آن مظلوم متغیر
شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند که
بسیار غیور اند خبردار باش دران دو سه روز آن ظالم را بتهمت دزد افشاری
گرفته بقتل رسانیدند و حکایات که از تحمل و بردباری ایشان از اصحاب ایشان
شنوده ام بدفترها نگنجد جوانی از همسایهای ایشان که مرتکب منکرات می بوده
انواع شرور از وی بظهور می آمده ایشان آنرا می شنوده اند و متحمل بوده اند روزی
آن شریر را شحنه باشارت خواجه حسام الدین سلمه الله در قید و حبس کشیده این
خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجه
بعرض رسانیده که بس فاسق و شریرست چنانکه شرارت او متعدی و متجاوزست
حضرت خواجه آه سرد از دل پر درد کشیده فرموده اند آری چون شما خود را صالح
باصفا و خیّر یافته اید او در نظر شما طالح و کدر و شریر می در آید ما که بهیچ وجه خود را
ازو ممتاز ندانیم چگونه بر زبان زیان او رانیم این فرموده اند و وی را از حبس
خلاصی داده اند و وی ببرکت شفقت ایشان از صلحا شده و این نسبت انکسار
و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جریمه صادر
میشده و بایشان میرسید میفرموده اند اینها اثر بدصفتی ماست هرگاه در ما بدی
باشد ناچار بر اینها منعکس میگردد این فقیران چکنند و اگر از کسی مکروه شرعی
میدیدند بتصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل به لینت و کنایه و تمثیل میفرمودند
چنانکه ناچار دلنشین آنکس میشد و سبب بر تصریح ناکردن امر معروف بیشتر آن بود

که خود را از سائر ناس ممتاز نمی دانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
و در مجلس ایشان نمیگذشت و اگر کسی را اراده تخفیف مسلمانی در حضور ایشان بخاطر
میگذشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند راقم حرف گوید روزی
در زاویه مسجدی از مساجد تنها نشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوه
اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود دیکر دیده
دانم که چون ادبی لطفی و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه ما را
گرفت و گفت بر مزار شریف خواجه قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه
محمد باقی قدس الله سره الاقدس تشریف می آرند خادم مزار در جائیکه قریب بر
مزار بود برای ایشان سریری نهاد و بران فرشی و وساده بگسترد پیش از درآمدن
حضرت خواجه یکی از فقرای بی قید درآمد نظرش بران سریر و فرش افتاد گفت
این چیست و برای کیست گفتند برای فلان عزیز آن بی قید بخشونت و درشتی
تمام زبان بمذمت و دشنام ایشان کشوده درین اثنا حضرت خواجه درآمدند و
آن بی قید بیش از بیش بحضور ایشان بهرزه گوئی پرداخت و گفت ای فلان
توچه لائق آنی که اینجا برای تو فرش افگنند جمع کثیر از درویشان خواجه که حاضر
بودند بی آرام شده میخواستند ویرا تنبیه و تعزیر نمایند حضرت خواجه همه را
بنگاه خشم آلود از ان اراده باز داشتند و خود نزدیک آن شتام رفته بنرمی تمام
عذر درمیان آوردند و گفتند چه راستی که شما میفرمائید من چنین و چنان چه لائق
آنم این کار بی اشارت و بی علم من شده ببخشید و بشومی من نفس خود را خالی مکنید
و بر آستین مبارک عرق او را از جبین او می چیدند و تواضع می نمودند آن گاه
درمی چند طلبیده بوی میدادند راوی گفت من هیچ تغیر و تذبذب در حال
و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا الیقین شد که نفس ملکی که میگفتند درین عالم بوده است

ولبسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم وزر میفرستادند که
بصواب دید ایشان بفقرا منقسم گردد آنحضرت با وجود تفرید و آزادگی شفقةً علی
خلق الله خود متوجه شده بمستحقان قسمت میکردند و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان دور از کار زبان طعن میکشودند اصحاب ایشان
میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت بآئینی راه انکساری می پیمودند که یاران از غضب
از سر میرفت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً بر نیستی و کم
دیدن خویش و بردباری دلالت مینمودند و آنرا دلیل راه عرفان میفرمودند و
اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج درین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
سبحانه و زهد و استغنا ر ایشان از امتعهٔ دنیویه تا بجدی بود که سخن امور دنیوی هرگز
مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری درین
امور برای خود درویش نمیکردند و در حق مریدان رشید جز بفقر و مسکنت و فاقه
و قناعت نمی خواستند و میفرمودند هر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین دانند که مارا
بوی در محبت دینی نقصانی هست بعضی توانگران که از اهل ارادت بودند التماس
آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان معین نمایند ایشان در حق
جمعی که نسبت معنوی با نحضرت درست کرده بودند رضا نمیدادند و بمادون ایشان
را مجوز نمیداشتند و از غایت تنفر که ایشان از قبول امتعهٔ دنیویه بود وقتیکه عزم
جزم سفر حجاز کرده بودند عبدالرحیم خان المشتهر بخانخانان تمام که از مخلصان این
طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عقیدت و ارادت تمام داشته چون آن
خبر بشنود صد هزار روپیه که بزبان هند لک نامند بخرج زاد و راحلهٔ ایشان دستان درویه
مرسل داشته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنودند

روی در هم کشیده فرموده‌اند بجهٔ رفتن چون پای گرای آن نمیکند که اینهمه سیم و زر مسلمانان را صرف خود کنیم و ضایع سازیم نپذیرفتند و باز گردانیدند و بی تقییدی ایشان در ملبوس و ماکول و مسکن تا بحدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نگفتند که غیر این بیارند و کذالک اگر چندین روز جامه در بدن شریف مانده شوخگین میشد نمیفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین در خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شدی یا از خاک و خاشاک پر گشتی از انجا که غرق لجهٔ تسلیم و رضا بودند اظهار تعمیر و تنظیف و تنویر آن هرگز نمیکردند باوجود این همه تسلیم و فنا در فتنگیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود در دوام وضو و تکثیر طاعت شغف تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که بحجره تشریف می بردند قدری مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد برخاسته تجدید وضو نموده دوگانه گذارده باز می نشستند باز چون اعضا بضعف و درد می آمد چنان میکردند اکثر شب چنین میگذشت و احتیاط در لقمه تا بحدی میفرمودند که هدیه که میرسید اگرچه آنرا بحکم حدیث صحیح نَحْنُ لَا نَرُدُّ الْهَدِیَّةَ رد نمیکردند اما آنرا بخصوصه خرج هم نمیکردند بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند و در بدل آن آنرا میدادند که بحکم فقها آن درجه دیگر در حلت پیدا میکند و تاکید تمام میفرمودند که پزنده طعام با وضو بود بل از ارباب حضور و صفا باشد و هنگام طبخ بحرف دنیاوی نپردازد و میفرمودند از لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود دودی میخیزد که مجاری فیض را می بندد و ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه مریدان را برین احتیاط ترغیب میفرمودند و جمعی که فی الجمله مسامحت دران جائز میداشتند ضرر آن را در احوال آنان معائنه می نمودند روزی یکی از درویشان صاحب حال و کشف آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینیم و در باطن کدورت می یابیم ندانم

چه تقصیر از من سر زده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او
معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روزه است ایشان فرمودند رفته نیک تفحص
نمائی که غیر ازین معلوم نمیشود البته در جزوی از اجزاء آن فتوری رفته چون نیک
تفتیش نمود معلوم شد که دو سه چوبی برای سوختن که نه از ان جو بهائی احتیاطی
بوده داخل کرده بودند و کذالک در همه امور عمل ایشان بر عزیمت و اولی بوده
از انجا که در کتب احادیث در قرأت فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیحه آمده
چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرأت نمایند درین اثنا امام
الائمه سراج الأمه امام ابو حنیفه را رضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده غرا
در مدح خود میخوانده اند که از ان این مضمون مستفاد میگردیده که چندین اولیاء
کبار در مذهب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرأت خلف امام نموده اند و این
احتیاط ها که در لقمه گفته شد از نزاکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان
نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفا تاب نفس هم ندارد از ینجا بوده که در صف جماعه در
جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردانده که اگر بیگانه می بوده
فی الحال غفلت و نقصان او یا خطرات او در آئینه ایشان منعکس می شده
روزی یکی از درویشان که محتاج لحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن
عبور مینموده با ایشان نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای
نماز فرموده که بفلان وسر که احتیاج لحاف دارد بدهند آن درویش میگفته که همیشه
از ان روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد برمن
بگذرد و تفرید ایشان را آن پایه بود که از بدایت تا نهایت هیچ یک از احوال بلند
و مکاشفات ارجمند سر همت ایشان فرو نمی آمد در عین بحر یافت دم از نایافت زده
خشک لب بودند این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان می نماید رباعی

در راه خدا جمله ادب باید بود + تا جان باقیست در طلب باید بود + دریا دریا اگر بکامت ریزند + کم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی عزیزی یکی از مخلصان ایشان کتاب نوشته بود ایشان بر ظهر آن کتابت رقم نمودند که دریغ این عاجز گرفتار را قوت کار نماند و اگر نه بتوفیق الله تعالی درین دو روزه عمر دیوانه وار ماتم بازماندگی خود میداشت و در جست جوی کیمیای مقصود تک و دوی می نمود ذرندگانی فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز دردی و آشوبی کرامت فرماید که کار دو جهانی خود را در قبضه اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتاریها فراغی بیایم آمین یارب العالمین امیداز ان برادر آنست که روی بر خاک نهد و از برای حصول این آرزوی فقیر از خدای عزوجل بخواهد که دعاء الغایب للغایب اسرع اجابة آمده والدعاء از خدمت شیخ تاج الدین سلمه الله شنودم که گفت روزی حضرت خواجه ما را وقتی رویداد که همچنین بندهای قبا گشاده با سینه عریان و دستار پریشان متوجه ساحل دریا شدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه عظیم از ایشان ظاهر بود من در قفای ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن من اطلاع یافته بآبه و در تمام فرمودند که ای فلان آنقدر واردات و احوال و فیوضات و انوار و اسرار میریزند که اگر این دریا سیاهی شود از نوشتن آن کوتاهی کند اما مرا از ینها چه که مطلوب من از دید و دانش دور است له قدس سره طلب بیچون و مطلب بیچگونه + نه آنرا شبه و نی این را نمونه + و هم شیخ تاج الدین حکایت کردند که روزی در صف جماعت نماز در پهلوی ایشان بودم در میان نماز آثار استیلای گریه و اضمحلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادای نماز همچنان حیران و گریان بحجره شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم همچنان ایشان را گریان و کثیر الاحزان یافتم بعد از ساعتی گستاخی نموده پرسیدم

که سبب این گریهٔ بی اختیار و اندوه و آشفتگی بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر و مارا
بدین درد بگذار ازانجا که بعنایت ایشان بس دلیر بودم الحاح نمودم فرمودند در
عین نماز که معراج مومن ست روح من در طلب مطلب ورا را الورا عروج نموده
در جستجوی آن چندانکه مقدور داشت این مرغ پر و بال زد بدستش هیچ نیامد
ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریهٔ او ازین حسرت بود
و هم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجرهٔ خاص ایشان در آمدم ایشان را
بغایت مغلوب و مستهلک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود در ایشان
نیافتم بیشتر گفت و گو و سوال درمیان آوردم تا بعد ساعتی چند بتکلم آمدند و ساعت
بساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد ازان فرمودند فلان کس امروز عجب رسیدی
و کلمینی یا حمیرا ی ما شدی که در حیرت و دهشت و نیستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
تفرد ایشان بود که سری بمشیخت و صحبت داشتن ایشانرا اصلا نبود در ایام توجه
ایشان تربیت درویشان بدو سه سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سره
از یمن انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بتعریف و چه بتکلیف بایشان حواله
نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
انزوا گزیدند و بشیوهٔ قطب آفاق بو علی دقاق[1] قدس الله سره بدرد و اندوه عظیم
سر بگریبان نیستی در کشیدند و جز بنماز جماعت بمسجد جامع نمیشدند و هرکه ایشانرا میدید
ناچار از حدیث مَن اَرادَ اَن یَنظُرَ اِلیٰ مَیِّتٍ یَمشِی فِی وَجهِ الاَرضِ فَلیَنظُر اِلیٰ
اِبنِ اَبِی قُحافَةَ یاد میکرد مع ذلک از هیبت و دهشت دیدار ایشان که هرکجا میبود
نقش دیوار میشد و غافلان را بمجرد دیدن ایشان بمصداق خبر اذا رؤوا ذکر الله
بظهور میرسید تا بجائیکه روزی عبور ایشان بیکی از قرای که سکنهٔ آن مزارعان

(۱) ابو علي حسن دقاق توفى سنة ٤٠٥ هـ. [١٠١٤ م.] در نيشاپور

هنود بوده بوقوع انجامیده بجردی که نظر آنجماعه برایشان افتاده باهمدیگر میگفته اند
که این عجب مردیست که از دیدن او خدا بیاد ما آید واز عظمت صحبت بل رویت
ایشان چه آشنا را وچه بیگانه را سخن برلب و مدعا در دل می چسپید وبا این همه
انکسار ایشان از دهشت ایشان بسیار مردم دانا از جا میرفتند عزیزے از
اعلام فضلاے معمر گفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که برپا شده بود در ان
صف حضرت خواجه نیز بودند در صف پیش جای نه بود مگر بپهلوی حضرت خواجه
که از ادب ایشان درویشان فرجه گذاشته بودند مرا چون بخواجه اعتقادی چندان
نبود وایشان را طفل دیده بودم وانحال قیاس بخود خردسال یافته رعایت
ادب بخاطر نیامد وآمده خود را فرجه درج کردم ساعتی نرفته بود که دیدم شکوه و عظمت
خواجه بر دلم حمله آورد چندانکه خود را از ان میکشیدم فائده نمیداد تا بحدی رسید
که بے اختیار در عین نماز اندک اندک خود را برقفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
که اگر قدم عقب بگذارم از صف بیفتم خبردار گشتم واز مشاهدهٔ این معامله از مخلصان
حقیقے آن عارف بزرگوار شدم وبا این همه اهبت گاه از جوش قلق وسقوط و
خلق تنها در کوچه وبازار میگذشتند ودر زیر سایه دیواری بر خاک می نشستند
با این همه مستیها وفور رفتگیها وحیرت سر موی در امور شرعیه والتزام عزیمت
فتوری نمیرفت وسماع ورقص را آنجا بار نبود ووجد را آنجا مجال نه تا بحدے
که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجهر گفت الله ایشان فرمودند باو
بگوئید که آداب مجلس ما را داشته بمجلس ما بیاید واگر از مریدان ترک ادبی بظهور
میرسید بظاهر ویرا خشونت نمی نمودند ونمیراندند تقریب ظاهری خود کجا اما
باطن خود را ازو میکشیدند یا او بستگی در احوال خود میدید یا در خواب وواقعه
بوی امری می نمودند تتنبه میشد ـــــــــ ای تو مجموعهٔ خوبی زکدامت گویم شاهد

عظیم بر علو رتبهٔ ایشان همین بس که دو سه سال بر مسند مشیخت بودند درین مدت
قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان روزی مند گردیدند و چه برکات و آثار
که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسلهٔ طریقهٔ نقشبندیه
که درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله
آمده سالهای بسیار دران دیار مانده بودند اما برکات این دو سه ساله در آن
سالها کجا بود کما لا یخفی فاضلی با این حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال
و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در هند شیخی کردند معلوم ست کار از ایشان
که مانند شاهد بزرگی خواجهٔ شما همین بس که بچهل سالگی رفتند و دو سه سالی هدایت
نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان نخبهٔ
فقر و نیاز و عرفان ارشاد بنیاد شیخ محمد بن فضل الله رحمهما الله شنود که
تقریبی را در حق حضرت خواجهٔ ما فرمود نشان بزرگی این عزیز همین بس که سه
چهار سال بیش بهدایت نپرداخت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزونست
گویند در ان چند روزهٔ ارشاد ایشان بسا شیخانی که آنحضرت در ایام ترددات
طلب به صحبت آنها رسیده بودند و فاتحه و دعا و تلقین ذکر از ایشان گرفته آنها
نیز منجذب شده آمده از مریدان شدند و گویند بعد از قدوم هدایت لزوم ایشان
بشهر معظم دهلی بعض مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجهات
گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعض طلاب
از جاهای دور دور بخدمت علیه میرسیدند و برخی در راه عزم بودند که خبر
انتقال ایشان شنودند مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله گفتند جوانی را از اهل
خراسان در آگره بدار الشفای حکیمی بیمار دیدم از حالش پرسیدم گفت مرضی چنین و
چنان بودم در دکن حضرت خواجه باقی را در خواب دیدم و بعشق ایشان اینجا رسیدم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم و اکنون بیمارم و باین
حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زار بگریست اکنون چون حرف
انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
شریف حضرت خواجه بچهل رسید که تکمیل تمام طبیعی انسانی دران است و تکمیل
معنوی را نیز دران اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
جهان پر ملال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنودید آه سرد
از دل سراپا درد برآورده میفرمودند خوش خلاص شده و مراد آنحضرت باین خلاص
تعری از لباس هستی موهوم بود و مجرد شدن مشهود از خیال که لازم زندگانی
این جهانی است چنانکه عارف رومی قدس الله سره الاقدس[1] بزبان انتقال ترنم
این مقال بود ع من شوم عریان ز تن او از خیال ۔ تا خرامم در نهایات الوصال
دران ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود فبقیت وحیدا طریدا
فریدا و نیز درین روزها یکی از ازواج الطاهره خود فرمودند که چون عمر من
بچهل سالگی رسید مرا واقعه عظیم بیشتر آید و برای تفهیم او به طیبت آمده کف دست
مبارک کشوده نمودند و فرمودند این خطیکه بر کف منست نشانه آنست که گفته شد
هم درین ایام گویند روزی آئینه بر دست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده
فرمودند بیا تا باهم درین آئینه نظر کنیم آن عفیفه میفرموده در آئینه ایشان را
پیر سفید محاسن دیدم ترسیدم و گفتم بمن این چه مینمایند که من زهره مشاهده آن
ندارم متبسم فرمودند و خود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود را نمودند
همدرین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته
مذکور میکرده اند روزی بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم
میشود که درین نزدیک کسی کلانی از سلسله علیه نقشبندیه فوت خواهد شد آنگاه

انتقال حضرت خواجه باقی بالله قدس سره در سنه ١٠١٢

(١) محمد جلال الدين رومي توفي سنة ٦٧٢ هـ. [١٢٧٣ م.] در قونية

فرموده اند که جایی در کنار شهر دهلی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و همان جا
مدفون شد درین باب بعض خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت
معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند بار روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد اکنون سفر باید کرد و مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد
که میگویند قطب زمان درگذشت درین حین من قصیدهٔ غرا در مرثیه خود میخوانم
و تعریفات عالیه دران مندرجست چون بوسط شهر جمادی الثانی سنه هزار و دوازده
رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجه احرار رضی الله
عنه را بخواب دیدم که فرمودند پیراهن بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجه
با تبسم نموده بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم والا کفن هم پیراهنی است و همچنین
یکی از مخلصان که درین ایام ارادهٔ سفری داشت فرموده اند چند روز کسی جایی
نرود که آخرهای بازار ماست بعض مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم
تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیه میفرموده درین میان شبی ضعف غلبه
نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال آمده فرموده اند اگر مردن
عبارت ازین است چه نعمتی بوده است که ازان حال بر آمدن خوش نمی آید و در شنبه
بست و نهم ماه مذکور آثار احتضار ظاهر شدن گرفته بنظرهایی که متضمن وداع
یاران باشد می نگریسته اند و اصحاب میگریسته اند و ایشان تبسمی و تعجبی مینموده اند
گویا افادهٔ آن میکرده اند که عجب از شما که در دلیشانید و از دایرهٔ رضا بقضا بیرون
آمده جزع می نمایید درین اثنا بر زبان درویشی کلمهٔ متبرکهٔ یا الله العالمین رفته
بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران
گفته این توجه و تحرک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود ازین سخن آب
در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که جهراً بذکر اسم ذات مشغول

۱۰۱۲

شده اند و بحیان الله گویان جان بجانان سپرده رضی الله تعالی عنه بعد از
انتقال موضعیکه خاطر خلص اصحاب ایشان بران قرار گرفته برای قبر حفر نموده
چون جنازه را درویشان دلریشان برداشته اند و دیوانگی که حاملانرا بوده
بانجاکه حفر قبر نموده بوده اند تابوت را نبرده اند بل بزمین دیگر برده فرود آورده اند
بعد از فرود آوردن دران زمین چه بینند که این زمین مکانی بوده است که روزی
حضرت خواجه تقریبی را با یاران بان موضع رسیده آنجا را خوش کرده وضوی
ساخته دوگانه گذارده بودند و خاکی ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان
چسپیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع دامنگیر باشد لاجرم
درهمان مکان که جوار قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم است
ونزدیک شاهراه آن شاه اقلیم ارشاد را گنج واز آنجاک سپرده اند وامروز به یمن سعی
خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن مزار از ابشار و اشجار
واز هار بهشتی شده بیزار و یتبرک و ینتفع به شمع مزار او همه نور غفور باد + دلهای
زایران درش غرق نور باد + فضلا و عرفا مرثیها با تواریخ انتقال رقم زده اند اینجا
بایراد تاریخ منظومه که راقم را روی داده اکتفا میرود + ذاتی که بدوست بود باقی
از خود همه فانی الصفت بود + بر خالق خویش جملگی عشق + بر خلق تمام عاطفت
بود + وهی تشنه دلم بسال فوتش + خوش گفت که بحر معرفت بود +

فصل سوم

در کلمات لطیفه و انفاس شریفه ایشان مخفی نماند که حضرت خواجه ما را
قدس سره رسائل دقیقه زیباست و مکاتیب بدیعه دلربا و کذلک منظومات
خجسته دارند بعضی مکاتیب ایشان بتقریبات محرر گشته و نیز برخی در احوال
اصحاب ایشان تحریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعض رسائل شریفه و نیز
از ملفوظات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایراد برکات چهلگانه

که موافق سن عمر گرامی ایشان ست زبان قلم را شیرین میسازد بعون الله و توفیقه ب بتقریب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت تکلم بکلمه تعوذ باعلی مرتبه معنی آن متحقق بوده اند پس طریق متابعت آنست که بمجرد گفتن این کلمه اکتفا نه نمایند و نخست باطن خود را عاجز محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التجا بقادر مطلق بیارند تا قرأت کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشهای پراگنده شیطانیه دست دهد این قسم تعوذ از مقوله توکل ست یعنی خدا را سبحانه وکیل خود اخذ کردنست و قدرت روی اندود خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروع ایمانست چه هر که ایمان آورد بآنکه آفریدگار جزو کل الله ست دانست آنرا که هر فعلی و صفتی که از و و از غیر او بظهور می آید همه بمحض قدرت آفریدگار ست وحده لا شریک له نه آنکه در خزانه هستی او امر نیست موجود یا البته موجود خواهد شد که بآن دفع ضرری یا جلب منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از انکه پیغمبر خود را أمر بتعوذ کرده میگوید که انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون یعنی پناه بخدا گیر از شر شیطان رجیم که نیست تصرفی و سلطنتی شیطان را بر آنهاکه ایمان آورده اند و به مقتضای ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق بر آنچه بیان نمودیم انشاء الله العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این بعرفت فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و اراده تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث این قسم تعوذ شده کاملی متحقق شود بقرب فرائض شرف خواهد شد چنانچه فأجره حتی یسمع کلام الله را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند دران وقت زبان قاری حکم شجره موسی خواهد داشت ت ایضا در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطا

الرجیم این امر متضمن امر ففروا الی اللہ و تقرب الیہ ست چہ استعاذہ التجا بکسے بردن و در جوار او رفتن ست پس سنی متابع را سنراوار است کہ بعد از دید عجز خود در پناہ حق بگریزد حق را در رفع وساوس بوکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او شود و در اداء کلمات و تدبر معانی او توجہ پراگندہ نکند کہ او حافظ و وکیل است چنانچہ میباید بظہور می آرد حضرت امام ہمام حسن بن علی رضی اللہ تعالی عنہما میفرمودند حق سبحانہ مثل را یعنی خاطر غیری را ہنگام نماز در ما نیافرید انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیرا و در فقرات احراریہ مسطور ست کہ نسبت ما بحقیقت نسبت اہل بیت ست و ازانچہ ایشان نسبت خود را شرح دادہ اند روشن میشود کہ معنی سخن حضرت امام آنست کہ ہنگام نماز در سر ما نشانی از ملک و ملکوت نیست نہ آنکہ اینان ہستند لیکن لباس غیریت از و برکشیدہ اند چنانچہ در قرب نوافل با وجود لباس غیریت نسبت غیریت از ایشان برافتادہ چنانچہ ارباب توحید صوری را میباشد این قسم تعوذ منتہی را دست میدہد و نزدیک باین کسے را کہ نہایتش در بدایہ مندرج باشد لیکن جماعتی را کہ بہ یقین ایمانی مشرف اند و تبہ اخیر احسان را باید کہ از دست نہند الاحسان ان تعبد اللہ کانک تراہ فان لم تکن تراہ فانہ یراک ب در تفسیر سورۂ فاتحہ رقم فرمودہ اند تواند بود کہ مراد از عبادت در کریمہ ایاک نعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بندہ است بر وفق ارادہ الٰہی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و درینصورت ایاک نعبد بحسب معنے مثل مالک یوم الدین میشود یعنے مالک جمیع احوال و اوقات تو ئی و ایاک نستعین تا آخر داخل دعاست یعنے از تو یاری میجوئیم کہ صراط مستقیم را نمائی تا سلوک بران صراط نمائیم و عبادت اختیاری ما بر وفق رضای تو شود و درصورتے کہ ایاک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود ازان اظہار انقیاد خود است

ومقصود از ایاک نستعین یا همان معنی که مذکور شد یا اظهار آنکه این انقیاد را همه خلق و توفیق
تو میدانیم یا طلب ثبات در انقیاد و بعض برانگاشته اند که مراد از صراط مستقیم در کریمه
اهدنا الصراط المستقیم باجماع صدیقان و محققان صراط اهل سنت و جماعتست
از آنچه در الٰهیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند صاحب فتوحات مکیّه رضی اللّٰه
عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علما افزوده بے آنکه نفی عقیده از عقاید آنان کند
چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی هیچ نیست و بحمد اللّٰه که اعتقاد ما
برین تقریر تمکین گرفته و امید داریم که برین بمیریم و برین محشور شویم یکے ازان عقاید
آن بزرگ اینست که میگوید بنمای مارا صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنهاکه همه
خلق بینند و از مُبدِء خبرے ندارند خواه خلق صِرف بینند چنانچه دهریه و طبعیه که
ایشان مغضوب علیهم اند و خواه بعنوان حقانیت می بینند چنانچه بعضے از صوفیه
که در توحید صوری معطل و محبوس اند که اضلّه اللّٰه علیٰ علمٍ در حق ایشان درست
است تمام بخود و امثال خود گرفتار ند و روی توجه از مبدء گردانیده اند ایشایان
ضال و مضل اند و نه راه آنهاکه همه را حق می بینند و بس عالم را خیال محض و
شعبده صرف انگارند ایشان نیز از راه برآمده اند بهلو بر سوفسطائیه میرفتند و نه
راه آنهاکه با وجود دید حق و خلق خلق را وجود علحده اثبات می کنند چه راه
ایشان بر شاهراه انبیا نیست انتهی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیة اینجا
حضرت خواجه ما قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان
شاهراه انبیا نیست نه باین معنی ست که معرفت اینها خلاف معرفت انبیا
ست حاشا چه ایشان برگزیدگان اند بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
آن وسعت ندارد که معرفت انبیا علیهم السلام پس صراط مستقیم و معرفت
باعتقاد این صدیق کامل دید حق و خلق ست لیکن خلق را وجود علحده

نے بل چون وجود صورت در مرآت که می نماید که هست وبحقیقت نیست واین
نمود بقدرت کاملهٔ حق وخلق عالم عبارت ازین اظهارست وعالم در علم حق ثابت
است نه آن اثبات که علمای متکلم در صور علمیه نسبت باذهان میگویند بل ثباتی
از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون وصفات، از علم تنزل نموده
وحقائق عالم ظاهر گشته واین حقایق بعد از عود باصل وظهور در خارج چون
ظهور صورت در مرآت مخلوق وممکن شده وآثار وافعال ظاهرهٔ ممکن از صل است
چون ممکن پرده دار شده بحکم لون الماء لون انائه محجوبان را در تصور می آید که فعل
واثر از ممکن ست والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ب در تحقیق کریمه وهو معکم
اینما کنتم تمیق فرموده اند که سر معیت غیب هویة حق سبحانه تعالی باشیا در غایت خفا
وبطون ست حقیقت این دریافت موقوف ست بر پے بردن بر تنزیه مطلق واطلاق
صرف آنحضرت وتنزلات او بصور علمیه وبودن آن صور برازخ بین الموجود والمعدوم
ای الجامع بین الوجود والعدم فانه من خواص منزل العلم ه از تو ای بیرنگ
با چندین صور + هم مشبه هم منزه خیره سر + وهمچنین موقوف است بر شناخت
آنکه آن صور علمیه را یک نسبت مجهول الکیفیت بحضرت ظاهر پیدا شده که
آن حضرت در کسوت آن صور برآمده وآن صور آئینهٔ اسما وصفات او شده
واسما وصفات او عین اوست فهو معکم فی العلم والعین روحا کان او مثالا
او جسدا لیکن معیت خانه معیت اعمال ست با صور جنانیه از اشجار وقصور بر مذهب
محققین که قصور واشجار آن موطن را بالذات با عمل یکی میگویند پس چنانکه
عمل در موطنی عرض ست ودر موطنی جوهر آن ذات متعالیه در مرتبه منزه است
از تعین وتمیز واشارت وعبارت ودر مرتبه قابل این امور ومعیت خانه
عین همچون معیت نقطه جواله است با دائره موهومه فی الخارج پس چنانچه نقطه را

با دائره یکے نسبتے واقع ست که واسطه ظهور دائره در خارج و نمود نقطه در کسوت
دائره شده همچنین ذات حق و غیب مطلق او را بقدرت کامله اش یک نسبتی به تنزلات
علمیه واقع شده که بسبب ظهور آن تنزلات در خارج و نمود آن ذات بحسب اسما و
صفات در کسوت آن تنزلات شده ب وهم بتقریب معیت مفهومه من الآیة
المذکوره رقم فرموده اند حضرت واجب جلشانه بی توهم حلول واثنینیت و بی شائبه
چونی و چگونگی در همه جا با همه است سخن سائی گوشزا امیر المومنین علی ست رضی
الله عنه که هو مع کل شیئ لا بالمقارنة و غیر کل شیئ لا بالمزاملة اگر اثنینیت می بود لابد مقارن
می بود غیب صورت نبست و اگر وهم محض می بود چنانچه حکمای حسبانیه میگویند
معیت راست نمی آید و هر آئینه روے می نمود آوازه العجز عن درک الادراک
ادراک درین مقام ست مردان وجه مطلق و مشتاقان غیب هویة میگویند که
هر چه دیده شده و دانسته شد همه غیر ست بکلمه لا نفی آن می باید کرد یکے از عارف
روئی قدس سره پرسید که حق چیست و عقل کیست فرمود حق آنکه بهیچ وجه
مدرک نشود و عقل آنکه بهیچ وجه جز با دا آرام نگیرد ع قلقے ست بے نهایت و درد نیست
بے دوا ب بتقریب بیان کریمه فاینما تولوا فثم وجه الله فرموده اگر خواهی حقیقت
این معنی بر تو انکشاف گردد جوهرے فرض کن که هر چه بر صفات آینه مترتب میشود از صقالت
و تدویر و غیره بر ذات او مترتب میشود و ذات او مثلا موجب نمایندگی صور میشود
بے زیادے صقالت پس ذات او در خارج عین این صفات آمد و همچنین فرض
کن که هر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر که صورت علم
ست در مثال و بعد ازین فرض کن که صور خیالی تو منعکس شده اند در آن
جوهر یعنی یک نسبت مجهول الکیفیتے با آن جوهر پیدا کرده اند که سبب نمایندگی
این صور شده پس هر صورتی ازین صور که رو آری در آنجا جوهر نیست و

بحقیقت ہمان جوہر رو آوردہ آن جوہر باین صورتست ہرگجا این صورت ولیکن
آن جوہر منزہ ازین صورت در خارج بوی از وجود خارجی بشام این صور نرسید
بیش ازین نیست کہ بقدر این صور صفات آن جوہر منشاء ... افتد وبہر جہ روی
می آرے ہمان صفات بل بصاحب آن صفات رو آور ... میشود اگر ہزار سال
پرواز کنی وہزار اربعین برآری تا جذبہ از جذبات ... تو نیارد وصورت
انتساج وار رواح را از نظر تو ناچیز نگرداند ومحبت ذاتی کہ مکمن سریست در جلوہ
نیاید ونسبت مجہول الکیفیتی کہ مقوم ادراک ومقتداے آن محبت ست وتعبیر از ان
جز با دراک بسیط نمیتوان کرد پیدا نشود مرید وجہ اللہ نخواہی شد شناسائے
آن خود کجاست در عنوان تحقیق معنی کریمتین مذکو ... این چند فقرہ نمکین
تازہ این دلنشین تحریر نمودہ اند قدس اللہ سرہ ... ہما پاک ست خداوندیکہ فیض
اقدس خود اشیا را در عرصہ ظہور آوردہ و ... وشیون خود را در پردہ آن
ظہور از تنگناے خفا وبطون برآوردہ وخود را در مرآت آن اعتبارات در نظر
خود جلوہ گر کردہ در تنگناے وحدت اولیان اثنینیت نیست مطلق الیست از
دائرہ اطلاق بیرون نہ چگونہ اش میتوان گفت نہ چون قادری کہ بیک کلمہ
کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد سراسیمہ شوق برجستند آئینہ وجود برابر
شان داشت از سادہ لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود در سر آوردند ناگاہ
صداے وہو معکم اینما کنتم بگوش شان رسید دریافتند کہ معیت جز بدو کانگی
صورت نہ بندد حیرتی در کار آمد جمال عکس بشارت وجود دید ہد ونواے
معیت اشارہ بعدم میکند وجود وعدم را در ہم آمیختند وجہ را فراموش کردند
و در مقصود را بر خود بستند کریم مطلق جل شانہ بشارت اینما تولوا فثم وجہ اللہ
در میان آوردہ گفت وفی انفسکم افلا تبصرون تیزگوشان شناختند کہ حجاب

خود خود یم خود را از میان مے باید برداشت هنگام این دست برد نگشت اراد
بردامن مقصود رسید نسیمی از راه عروق در وزید و نکهت دوست را در
تجاویف قلبیه افگند بیچاره از پاے در افتاد کرشمهٔ معشوقی در کار آمد و حجاب
نقاب از میان برداشت و طنطنهٔ لمن الملک الیوم در گرفت چون نیاز ے
در میان بود دردی در احتجاب آورد و صداے فاستقم کما امرت بگوش جانش
رسانید مخمور صبوحی سر برداشت و غلغلهٔ من عرف نفسه فقد عرف ربه در میان
آورد ولیکن معنی و الله من ورائهم محیط قلقے در حالش آورد از یکسو دع نفسک
و تعال و از یکسو فول وجهک شطر المسجد الحرام اضطراری در کار نهاد عنایت امن
یجیب المضطر اذا دعاه پردهٔ حجاب را که لازم وجود ست عینکے ساخت و پیش
چشمش نهاد صورت قاب قوسین بظهور رسید این سخن آخرے ندارد بہ
تقریب حصول محبت ذاتے که در تحقیق کریمه سابقا ذکر یافت رقم زده اند که بر تو
باد که ملازمت خدمت درویشی کنے که از خود فانی و باین محبت ذاتی باقی
شده باشد در عرصهٔ وجودش جز محبوب و محبت و مشاهدهٔ محبوب هیچ نمانده
و بحقیقت ذکر — ے الله تعالی رسیده دیدارش بحکم اذا رؤا ذکر الله فائدهٔ
ذکر دهد صحبتش بموجب هم جلساء الله نتیجهٔ صحبت مذکور این درویش مظهر اسم الحکیم
شده هر چه فرماید بے حکمتے نخواهد بود هر چند که حکمت آن بر تو ظاهر نباشد بجان
در متابعت فرمان او سعی نمائی باشد که قبول الٰهی از دریچهٔ باطنش سر زند
سعادت ابدیه حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمه اسم القدیر شود
تصرفے در کار تو کند سلطان غیبت ما و بے شعورے خلل در کار خانهٔ هستی تو
بینگند — ان غیبت روشناس نور هدایت شوے و باشد که بحسب استعداد
معنے الله نور السموات والارض در همان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرو گیرد

واگر بناگاه غلطتے در پوست استعداد تو باشد طریقۂ وقوف عددی ازان برزخ دانا بدست آری وتقویت آن نور ہدایت نمائی و در متابعت شریعت و رعایت آداب طریقت از اکل حلال وصدق مقال واجتناب از صحبت اضداد و اساس کار خود را محکم کنے وآن غیبت نسبت بصفت آگاہی وتجلی ذاتی چنان شناسی کہ بناگاہی نزدیک بقرص آفتاب بفتی و در شعشعہ او بصر وبصیرت تو منطمس وناچیز گردند وچون سفی الجملہ باطن ترا بجہت تکرار ظہورات حالت قوتی پیدا شود واگرچہ نور بصر تو منطمس شود نور بصیرت بحال خود ماند بشناسی کہ آن غلبۂ نور خورشید ہست اماندانی کہ از کدام طرف آمدہ وترا با و نسبت قربی ہست یا نہ وچون رطوبات عنصریہ خشک میشوند وحرارت طبیعت در ہم شکنند قوت آن پیدا کنے کہ چشم بصیرت را نیک بکشای وقرب خود را بقرص خورشید بیابی لیکن در سطوت آن نور خود را از ہوش ندہی واگر در ہمین مقام ماندے مجبے مشاہد واگر خواہند کہ ترا عارف موحد گردانند در سطوت آن نور بیہوش شوی نور خورشید حملہ آرد واز دریچہ بصیرت تو سر برآرد بینائی یابی آسمانی خورشید شناس وتو قطعا در میان نہ ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم۔ ونیز نوشتہ اند کہ اگر لطیف الاستعداد باشی۔ لیکن بحکم وقت با حجاب لطیفے در غیبت اول راہ بر تو روشن نشد لیکن توجہے بدست آمدہ کہ بے تکلف دل نگران غیبت ذات میدارے باید کہ تا توانے این توجہ را نگاہداری وبہ فراغ خاطر وجمعیت دل وطہارت کامل شب وروز تقویت وتربیت آن توجہ میکردہ باشی بطریقے کہ اکابر این سلسلہ علیہ در مصنفات خود آوردہ واگر ترا مجتے با آن درویش پیدا شدہ کہ در غیبت او صورتش متخیلہ ترا مشرف میسازد وطریق رابطہ بدست آمد نور علی نور ورزش طریق رابطہ

اختیار کنی لیکن بهوش باشی که امرے واقع نشود که کراهتے از تو در خاطر مبارک
او بنشیند و نیز مے باید که مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او مرادے نداشته باشی
تا بنهایت مقصد برسے بالجمله مدار این طریق بر ارتباط جانبین ست دل هر کدام
که صورت گرهے گرفت در فیض بسته شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینه
و آفتاب است همچنانکه آئینه عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد باطن تو عند
الارتباط حرارت آگاهی حق کسب میکند و حجب نقوش و صور در سوختن می آید
و از راه برزختیش چشم سر توجه غلو او را مے یابد آتش محبت شعله میزند و خرمن
هستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل پنبه و آئینهٔ
آفتاب نماست این طریقه بتحقیق طریقهٔ حضرت صدیق اکبر ست چه ایشانرا
کمال نسبت حبی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بود و فیض همان راه میگرفتند
چنانچه نزد اهل تحقیق مقرر ست و صاحب رشحات از خواجه ناصر الدین عبید الله احرار
قدس الله سره این معنی را بتفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند که طریقهٔ
خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم که بصدیق اکبر منسوبست از حیثیت این
نسبت حبی ست چه طریقهٔ ایشان بتحقیق نگاهداشت این نسبت حبی ست
والسلام علی من اتبع الهدی باب در بیان کریمه والشمس وضحها والقمر اذا تلیها
بتقریب سر قسم بشمس و قمر و امثالهما بنگاشته اند که اکابر تحقیق تعظیم مظاهر و
مخلوق را از ادب مقام معرفت دانسته اند چه انها مجالی جمال مطلق اند و
مظهر تام انسان مطلق را نه بآن معنی ست که ایشان عین مطلق اند تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا بل بآن معنی ست که صفات و افعال مطلق از پردهٔ اینها
بحکم لون الماء لون انائه و هم برنگ اینها ظهور کرده و ارباب مشاهده را درین
اجتماع و کثرت بصیرت کامله جز بر نور ذات نمے افتد نه باین معنی که ذات وا دورا

ایشان می آید بل هستی او را بلغت ذوق و محبت و استهلاک و اضمحلال می یابند
مثلاً آئینه فرض کنیم که از غایت صفای آنکه صورتی بر وا افتد هستی ور انمیتوان
یافت اگر یکی عاشق آئینه باشد و پرده صورت چشم بصیرتش شعاع آئینه را
دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق هستی او شود تواند گفت که خبر ذات
آئینه ندارم خصوصاً که باین سر مطلع شود که صورت ظاهره بر روی آئینه
در میان موجود نیست بل نمودیست بی بود موجود همان آئینه است و بس
در تحقیق کریمه والنهار اذا جلّها نوشته اند مخفی نماند که روزیکه آفتاب را ظاهر
گرداند لیالی ایام بیض ست بخلاف روزهای دیگر که آفتاب آن روزها را ظاهر
میگرداند این چون از اثر بموثر ست و آن از موثر باثر آن طریقه علماست و این
طریقه عرفا و تعظیم لیل وقتیکه بپوشاند نور آفتاب را بجهت آنست که محل
فراغ عابدان و آرامگاه ذاکران و خلوتخانه محبان ست مخفی نماند که پوشانیدن
شب نور آفتاب را عبارت از آنست که نور آفتاب درینوقت منصبغ برنگ عدم
شده چه سایه نور نیست که برنگ ظلمت برآمده و ظلمت اثر اختفای بعضی اشیا
ظاهره فی الیوم این مقال سخت نیکوست در ظهور عالم که واجب تعالی و تقدس
همچنان در مقر بطون ست لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات اویند ظهور
نموده اند و همچنین ممکن در تنگنای عدم متمکن نشسته لیکن حکم و اثر او برآمده با احکام
و آثار واجب امتزاج گرفته و حجاب مقصود شده ازین بیان بدریاب که واللیل
اذا یغشها بلیالی ایام بیض از وجه دیگر نیز میتوان حمل کرد چه دران اوقات
آئینه ماه مقابل آفتابست و آفتاب درو بتمام ظاهر لیکن چون ظهوری ست
منصبغ برنگ آئینه از نظر عامه مخفی شده در تفسیر کریمه قد خاب من دسّها
تحریر نموده اند گم کردن نفس عبارت از گم کردن روحیست که بعد از تسویه و تعدیل

ارکان او در نفخ کرده شد و از اثر آن نفخ کما ینبغی شده و لهذا بسیاری از علما
جز نفس و هیکل محسوس امر دیگر اثبات نمیکنند و حال عامهٔ مردمان درین منزل اند
و گم کردن روح گم کردن خواص روحانیه است و در مرتبه انعام زندگانی کردن
اولئک کالانعام بل هم اضل یعنی خیبه و نا امیدی مخصوص کفار باشد انه لا ییاس
من روح الله الا القوم الکافرون چه هر که ایمان آورد بخدا و رسول در آن وقت
از قید نفس تمام جست و بصفت خاصهٔ روحانیه مشرف شد بل تخلقی از اخلاق
الهیه متحقق گشت و لهذا در کتب حنفیه مذکور ست که الایمان غیر مخلوق ۔ آے
گروه مؤمنان شادی کنید + همچو سرو و سوسن آزادی کنید + بسیاری از محققین
مشائخ بر آنند که هر که ایمان آورد بخدا و رسول ایمان تحقیقی بعد از آن هرگز رد
ایمان او نشود و هر که بعد از ایمان مردود شده مجرد تقلید داشته و آنکه شافعیه
انا مومن ان شاء الله میگویند بعضے برهمین معنے حمل کرده اند یعنی انا مومن تحقیقی
ان شاء الله تعالی ۔ در بیان معنے سورهٔ اخلاص فرموده اند این سوره را
سورهٔ اخلاص ازان گویند که از استماع آن اعتقاد بنده با فریدگار از غبار شرک
جلی و خفی خالص میگردد و فی الجمله اخلاص در عمل او دست میدهد اما اخلاص
اعتقاد از شرک خفی آنست که در الوهیت اعتقاد بذاتی بندد که در عرصهٔ امکان
هیچ گونه مثلے او را نباشد و الا آن معتقد او ممکن خواهد بود از آنست که اکابر فرموده اند
که التوحید افراد القدم عن الحدث و هم ازینجاست که ابو علی دقاق رحمه الله در
توحید حالے فرموده که التوحید غریم لا یقضی دینه چه اضمحلال رسوم آثار بشریت
بالکلیه گاه گاہے دست میدهد و انهم کالبرق الخاطف میگذرد بلکه ازین سوره
صاحب دولتے را که صفاے قلبے باشد توحید در پردهٔ اعتقاد بدست مے آید
که حال او هیچ مخلوقے را میسر نیست سخن باب مدینة العلم ست کرم الله تعالی وجهه

که الاخلاص نفی الصفات شک نیست که توحید درین درجه تعلق باحدیت ذات دارد و تجلی در مقام احدیت قطعاً نمیباشد اگرچه نعت احدیت باشد فهم من فهم
۱۵ در تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق آن صبح باشد و شر صبح عبارت از شری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی میدهد و سر در اینکه در صبح شر را صریحا اضافه نکرد چنانچه در غاسق که شب ست تصریح اضافه نمود تعظیم شان صبح ست که آوان ظهور انوار ست این معنی مثل آنست که بعض فلق را عبارت از خلق داشته اند مرا د اعوذ برب الخلق من شر الخلق و آنکه اینجا در آوردن شر بعبارت ما خلق اشارتست بآنکه شر او بخلق حق ست لیکن تصریح نشده بلکه ظاهرا مضاف بمخلوق شده تا راه بنده بین الجبر والقدر باشد قدر ظاهر و جبر باطن و من شر غاسق اضافت شر بشب تواند بود بجهت مناسبتی باشد که میان شب و شر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمے بظهور مے آید یعنی چون شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شر پیش اهل تحقیق نسبت بعدم أمر نیست نه بجهت وجود أمرے وجود خیر محض ست و ایضاً اشارت تواند بود به آنکه أدبا فرموده اند ادب آنست که ذمائم را بظاهر نسبت بخود کنند بل بظاهر مرتبط دارند و از سیاه گلیمے اوبشمرند چنانچه در معاصے بنده از استعداد و کسب خود دانسته ربنا ظلمنا بگوید نه آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من مظهرے بیش نیستم هرچه در منست از جاے دیگرست تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از صبح و شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد چه در اصل لغت غاسق ممتلی و سیر را میگویند خلق اینچنین ست که پرست از قیوم خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعدم رود و ایضا غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل ست که الاعراض لا یبقی زمانین و بناء گرفتن

از شر خلق آنست که در خلوتخانه شر نیاید و حجاب مقصود نگردد **۲** در تحقیق الذی یوسوس فی صدور الناس نگارش نموده اند که وسوسه که شیطان از جانب جن و انس مے انداز د در دلهای آدمیان تواند بود بجهت دید قدرت و فعل ایشان باشد این وسوسه سه قسم ست یکے مجرد خواطر و خیالات ست و این نسبت بکسے ست که بتوفیق الله تعالیٰ ایمان دارد با آنکه خالق افعال عباد حق ست سبحانه لیکن بظاهر عقل و حس مشاهده میکند که افعال عباد مربوط باختیار ایشان ست دوم آنکه خالق افعال عباد عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت بهمه آدمیان و جنیان میگویند و بدتر ازین ست عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را باقدار حق میگویند یعنے حق تعالےٰ او را همچنین آفریده که هرچه خواهد میکند و عامه در معاملات ازین هم ذهول دارند سوم آنکه بنده را بالوهیت آخذ کنند چنانکه فرعون و شداد را کردند دفع وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا دانند و فعل و صفت خلق را سایهٔ فعل و صفت حق بدانند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مربوب اعتقاد نماید از ینجاست آنچه شیخ اوحدے فرموده ؎ تا جنبش دست هست مادام + سایه متحرک ست ناکام + پس استعاذه برب الناس مناسب انیست ازین معنے وسوسه دوم نیز مرتفع مے شود لیکن استعاذه بملک الناس لائق تر آنست که عجز ایشان ظاهر شود بدانکه شبیه بوسوسه دوم ست آنکه ظهور قدرت را در وجود تام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاهر و مظهر فرقے نماند علاج پناه بردن بملک الناس ست که مرتبه جمع ست تا ظاهر شود که مدار بشیة ازلیة است انک لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء چون سید ولد آدم را این حال ست دیگر را چه رسد و ایضاً ظاهر شود که هرچند فعل و قدرت در مظهر اوست خلق و تاثیر در مظهر او نیست عالم در هر آن بعدم میرود

مثل آن بظهور مے آید و خلق و تاثیر بتمام از مرتبه الوهیت ست باین سخن وسوسه
سوم نیز مرتفع شود بلکه بهمان تفرقه ظاهر و مظهر دفع شده بود که صورت فرعون
و شداد را بالوهیت گرفته بودند نه حقیقت ایشان را لیکن استعاذه بآله الناس
در دفع او مناسب ست نبذ ایضاً در تحقیق کریمه مذکور رقم فرموده اند وسوسه
خناس از سه قسم بیرون نیست یا بمعصیة مے اندازد یا دل بنده را در تصرف خود
آورده مملکت خواطر و خیالات میکند بے آنکه ظهور معصیتے شود یا بکفر مے اندازد
نعوذ بالله من شره از قسم اول التجا برب بردن مناسب ست چه معصیت واسطهٔ
موت مے شود چنانکه بعض اکابر کشف و تحقیق فرموده اند که عصاة در دوزخ
مے میرند نه کفار صفت ایشان لا یموت فیها و لا یحیی ست و ربوبیت واسطه وجود
وحیات و در قسم دوم ست که مملکه و مسخره شیطان ست التجا بملک بردن مناسبت
و در قسم سوم التجا باله بردن سزاوار ۱۸ در تحقیق حدیث کان الله ولم یکن معه
شیٔ رقم فرموده اند که این کلام که از مشکوة نبوت علی صاحبها من الصلوة افضلها
بظهور رسیده اشاره بمرتبه اطلاق ست و تقدم آن بر سائر مراتب تقدمیست
ذاتی و الآن کما کان که باقتباس از انوار آن مشکوة بزبان بعض اکابر صوفیه جریان
یافته عبارتست از آنکه او همچنان بر صرافت اطلاق خودست ظهور مقیدات
جلوه اطلاق را بر نینداخته و ران حضرت ازل و ابد ظاهر و باطن در یک نقطه
جمع ست جمیع ذرات عالم و ورود آن متعاقب موهوم الاتصال بنفس رحمت و
قهر مے آیند و میروند و میان هر دو آن دریاے لا انتهاے اطلاق مهیاست
و از کوتاهی ظهور مقیدات نسبت باین همه اطلاق بے انتها نزدیک است
که نظر عارف کل شیٔ هالک الا وجهه را مستمر ببیند و آنکه میگویند حفظ ما بین النفسین
نیز عارف را لابدست انیست که خود را بفنا و نیستی برد هر که آن نفسین این دو

نفس رحمانیت ولهذا گفته اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین بهترست والا عارف را چه احتیاج ست بحفظ بین النفسین که او از وی منفک نیست چه در اصلاح وچه در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از آنکه اشیا نمود لیست بی بود بوی از وجود خارجی بمشام او نرسیده وهمچنان در علم آمیده یا گوئیم والله تعالی اعلم کان الله بعد از ظهور وقتی بوده باشد که لی مع الله وقت بمبین آنست والان کما کان همچنان یا آنکه الان کما کان باین معنے صحیح ست واگرچه کان الله بمعنے اول باشد یعنی در نظر شهود من همچنان بود

ف ۱۹ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتله محبتی فانا دیته فرمودند که حق سبحانه بیان طریق مراقبه فرموده است که هرگاه محبت ذاتی بمرتبه افنا واماتت برسد محبت بذوق یافت وتجلی ذات فائز گردد انجا دیت همین ذوق یافت ست که بعد از فنا در محبت ذاتی بظهور میرسد یعنی طریقه مراقبه مذکوره که عبارت از ظهور محبت ذوقیه است البته موصل بمقصود ست وباین تقریب فرمودند که مدار طریقه باین سه چیز ست رسوخ بر عقاید اهل سنت وجماعت ودوام آگاهی ودوام عبادت

ف ۲۰ در تحقیق معنے حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی ان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه یعنی فی ملاء الملائکه فرمودند بخدای عز وجل نیکوگمان باید بود وبنفس خود بدگمان و خائف مشائخ را اختلاف ست در آنکه غالب حال بندهٔ مومن رجا باید یا خوف بعضی گفته اند در پیری رجا ودر جوانی خوف وتحقیق آنست که همیشه باید که رجا غالب باشد وخیریت ملاء در صورتی که ذکر بنده مر حق را در ملاء آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم باشد نه باعتبار آنست که رسل ملک افضل باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست که وجود روحانی آنسرور صلی الله علیه وسلم

که در ملاء اعلی است ذکر حق سبحانه بنده را در آن ملاء باشد یا خیریت ملاء باعتبار
آن باشد که جماعتی از فرشتگان اند که آن را مهیمین گویند و آنها افضل اند
از رسل بشر ذکر بنده در آن ملاء باشد ۲۱ حقیقت مراقبه انتظار است و صفای
انتظار در طلب مقصود است در حالتی که طالب از حول و قوت خود برون
آمده باشد و مشتاق لقای مقصود و مستغرق بحر هوای او باشد جل ذکره
و دید حول و قوه غبار کوشش است و انتظار آستانه کشش این قسم مراقبه جز منتهی
و قریب الانتها را دست نمیدهد و لهذا ابو الجناب نجم الکبری قدس الله سره
در بیان ده اصل که موت بالاراده را بر آن داشته این مراقبه را اصل نهم ساخته
لیکن مبتدی عاشق را تقلید منتهی باید کرد و خود را از حول و قوت خود برآورده
انتظار محض باید بود اما سائر مراقبات که مطلوب را مقید بقید شکل و مثال و علم
و خیال کرده در عرصه تعقل آرند فرد دانیست و معلول ؎ هر چه بیش تو بیش
از آن ره نیست + غایت فهم تست الله نیست + ۲۲ نگارش نموده اند نماز را
حقیقت است و صوری ظهور حقیقت او موقوف است بمشرف شدن به موت
اختیاری و طلوع این شرف از راه سلوک منتفی بر دو اصل مشهور است و طالب
صلوة حقیقی اکثر مستعد نزول جذب الهی باشد و قابلیت تقدم جذبه بر سلوک
داشته باشد و وظیفه او آنکه بعد از طهارت باطن بتوبه نصوح و خالی کردن دل
از آرزوهای نفسانی که مضر راه روانست توجه بحضرت حق سبحانه نماید توجهی
مجمل هیولانی الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلمه انی وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا را شعار باطن خود سازد و ممکن که
غیبی در رسد و او را از و بستاند و معنی و ما انا من المشرکین پی آورد و جلوه گر شود
تا نقش قوت گیرد حقیقت مراقبه که انتظار حصول مقصود است بظهور آید و طهارت

را صفائے دیگر پیدا شود پرتوِ تجلیٔ ذاتی بزبان حال باو بے علتے و بے نیازے
مطلب را در میان نهد معنی توکل را که برون آمدن از رؤیت اسباب است دریابد
اگر لطف حق مدد نماید ببیند که توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
الله اکبر من ان یتوجه الیه غیره روئے نماید این زمان توجه دیگر پیش آید وما
انا من المشرکین را بزبان دیگر بخواند حواس و قوائش تمام از عمل معزول شوند
بصفت عزلت متحقق شود بورانشت قبول خطاب فتجدبه نافلة لک پیدا کند واز
عهدهٔ امر واذکر ربک اذا نسیت برآید تنزیه حق کند وسبحانک اللهم وبحمدک گفتن
گیرد قدم در مقام توحید واتحاد نهد ازینجا بان ترقی کند که کل کائنات را مضمحل و
ناچیز یابد کلمهٔ لا اله غیرک سر از نقاب تواری برآرد انیجا خلاصهٔ قناعت در مقام نسیمش
بگیند باز تواند بود که اذکر ربک اذا نسیت لباس دیگر پوشیده کار فرمای او شود
خود را بعد قرار داد مشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل ونتائج
تکالیف بروروشن سازند تعوذ نموده بے تکلیف شروع بقرأت نماز کند فتح
دیگرش روی دهد بصراط مستقیم مهتد شود بسعادت رضی الله عنهم ورضوا عنه
برسد چون درین مقام متمکن شود که معنی هم فی صلوتهم دائمون وصف حال او
شود انیست صلوٰة حقیقی اگر کنه ذات بر دی تجلی کند خواه درین منزل خواه پیش
ازین منزل فنائے حقیقی باطنش از مجموع امور سرد شود در دنیا یافت گریبان
گیر جانش شود و معنے اشتهے عدما لا عود له دل نشینش گردد ے جانا بالقمار خانهٔ
رندی چند ند + با مردم کم عیار کم مویند ند + رندی چند ند کس نداند چند ند + بر نسیه و
نقد هردو عالم خند ند + تواند بود که فقرش به نهایت رسد و مظهر اسم الغنی شود و هنوز
دردمند باشد این دردست که مقصود آفرینش عبادت روحیه همین دردست
سبق ۲۳ بعد از تحقیق مقامات دهگانهٔ سلوک نگارش نموده اند هرکه در مقام معصیت

است یا رغبتی به دنیا دارد یا سبب بین ست یا اکتفا بما لابد معاش ندارد یا مخالط
خلق ست یا اوقاتش بذکر حق سبحانه معمور نیست یا از خدا غیر خدا عزوجل میخواهد
یا در مقام مجاهده با نفس نیست یا نظرے بخود و احوال خود و مداری بحول و قوة
دارد یا تسلیم احکام ازلیه نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفی نماند که
بعضے از اہل نہایت که از خود و بالیست خود برآمده اند در اکتفا و عدم اختلاط و مجاهده
بجهت بعضے از نسبات حقانیه ثابت نمانده اند لکل وجهة هو مولیها اکابر خانوادهٔ
نقشبندیه مے فرمایند قدس الله تعالی ارواحهم که هر کرا اورد این راه دامنگیر
شود بعد از توبه نصوح و بقدر طاقت رعایت زهد و توکل و قناعت و عزلت
وصبر و توحید و توجه سائر مقامات کرده اوقات مصروف ذکر الٰهی گرداند
رعایت مذکوره را سفر در وطن میگویند غایة الأمر اهتمام بذکر و توجه دارند
و توجه مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند که طریق ذکر بجذبه میکشد و بمدد
جذبه جمیع مقامات بسهولت و استقامت بدست مے آید و حقیقت توجه
مذکور و مراقبه مذکوره که وجهے از وجوه یادداشت است و صفت رضا بعد
از تقویت نسبت جذبه و کمال آن بآسانی روے مے نماید ۲۴ در آخر
شرح رباعیات خود که از مصنفات دقیقهٔ شریفهٔ ایشان ست و مسمے
بسلسلة الاحرار نگارش فرموده اند ۵ این سکه که من زدم بنام فقر است +
وین روشنی از نور تمام فقر است + برخیز ره خواجهٔ احرار بگیر + کان راه
ز سر حد مقام فقر است + اقرب و اعلی طرق مشایخ قدس الله تعالی
اسرارهم طریقهٔ علیهٔ احراریهٔ نقشبندیه است اول در آمد ایشان در ادراک
بسیط است که غلبه جهت حقیه بر خلقیه است و محل تجلی انوار ذات ست
و ظهور وجه خاص است مقدمه این معنی را که مغلوبتهٔ ادراک مرکب و ظهور

تا شیر صبح سعادت وصول ست حضور وآگاہی مے گویند وہرگاہ در غلبات کشش وانجذاب ادراکات بتمام از میان رخت بر بندند بل بنعت آگاہی نیز شعورے نماند تعبیر بفنا و فنائے فنا مے کنند تو اتر این نسبت را وجود عدم مے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم مے شمرند وصل اعدام اگر توانے کرد + کار مردان مرد تانی کرد + ازین جاست کہ در یوقت مے گویند وجود عدم منجر بوجود فناست شد ہمانا کہ از فنا فنائے صفات بشریت مے خواہند وہرگاہ حق سبحانہ بمحض عنایت نورے بخشید کہ در پر تو آن نور دیدند کہ حضور بہ آن حضرت پر تو ے ست از وصف حضور ذاتی آنحضرت بخود وش بہ فنائے حقیقی مشرف شدند از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چہ بایشان منسوب بود تمام بہ اصل رسید این مقام مقام لقا ربا للہ است این وجود را وجود فنائے گویند و مے گویند وجود فنا بوجود بشریت ہرگز عود نمے کند یعنے عادۃ اللہ برین جارے ست کہ فانی بہ اوصافش رو نمے شود حوالۂ تکمیل ناقصان درین منزل ست این کشف را کشف عاینہ مے گویند تعبیر بہ تجلے ذاتے وشہود ذاتے و یادداشت میکنند و حقیقت ان تعبد اللہ کانک تراہ را درین موطن میدانند ورؤیۃ اخروی را نیز درین منزل اثبات مے کنند و فرق میان احسان ورؤیۃ ہمچون فرق میان مشاہدہ صاحب جمالی در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب مے دانند و مے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتے صفۃ بصیر نست اما چون حق سبحانہ خبر دادہ کہ بیرہ پارہ چشم را مدخلے خواہد بود آشنا وصے قنا اگر می گفت پیشانے شمارا مدخل خواہم داد آن زمان نیز ایمان مے آوردیم و شہود

ما نظرت فی شئ الا و رایت اللہ فیہ او قبلہ او معہ رایش از اطلاع بر اصول

این طائفه وتصدیق بران اصول چندان اعتباری نمے نهند واسم معاینه
بران اطلاق نمی کنند چنانچه بعضے گروه اند همگی اهتمام ایشان در کشف غلبه
وغلبات آن ست در غلبات آن نسبت کثرة صفاتیه نیز از نظر ایشان
محو می شود از صفت وفعل جز ذات هیچ نمی بینند در عرصه وجود جز ذات
بحت در نظر بصیرت شان نمی ماند این ست نهایت مقام انبیا و اولیا ان الی
ربک المنتهی ولیس وراء العبادان قرینه ۲۵ رقم فرموده اند که عین الیقین
در ذات حق سبحانه عبارت از علم حضوری ست بذات حق در پرده اسماو
صفات وحق الیقین علم با آنکه این علم علم حضوری ست وعالم عین معلوم
ست تجلی صوری پیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
نیست چه حاضر مدرکه صوری پیش نیست با علم آنکه وی صورت حقیقت
سبحانه وهمچنین تجلی معنوی نیز داخل نیست چه حاضر مدرکه صور علمیه پیش
نیست با علم آن که معلوم حق ست سبحانه اما بعد از رسیدن بکمال توحید
همه عین الیقین ست بل حق الیقین ست بلکه دران موطن جز تجلی ذاتی
تجلی نیست چه بحقیقت جز احدیت مجرده نیست اے موحد کامل صاحب
ذوق این معنی این رموز که بیان کردیم آگاه شده باشی توجیه فرق میان
تجلی معنوی و تجلی ذاتی با آنکه تجلی ذاتی نیز در پرده أسما وصفات ست
بالجمله هر چه حاضر مدرکه هست تجلی منسوب بآنست فافهم ونیز از بعض مقدمات
سابق معلوم کرده باشی که هر گاه سالک شروع در شهود ذاتی بکند ودران کمال
پیدا کند از تجلیات صوریه ومعنویه فراغی خواهد داشت خلاصه ومقصود همه
تجلیات صوریه او را حاصل ست هر گاه صاحب صور حسیه وعلمیه حاضر او باشد
از حضور صور فقط فراغی خواهد داشت اگر گفته شود که از تعبیر بکه تجلی معنوی را

کردی لازم مے آید که ارباب عقاید هرگاه یقینی باعتقادیات خود داشته باشند
صاحب تجلّی معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلّی معنوی افنای سالکست
چنانچه مقرر ارباب آنست میگوییم فرق میان تجلّی اعتقادی و تجلّی معنوی آنست
که در تجلّی اعتقادی مذکور یقین است با آنکه این صورت معتقده صورت حقست
و در تجلّی معنوی یقین ست با آنکه این ذی صورت حق ست با تقرر صورت علمیه
در مدرکه بالجمله در تجلّی معنوی باطن در پردهٔ علم گرفتار معلوم ست بتفاصیل قطعًا
کاری ندارد و تجلّی اعتقادی در صورت علمیه و شیون مندرجه دران و نسبت
صورت مادی صورت متفرق و پریشان ست باب ۲۶ فرموده اند توکل نه آنست
که ترک اسباب کنند و نشینند چه این سوی ادبست بلکه اقامت بسبب
مشروع مثل کتابت وغیره میباید کرد و نظر بر سبب بر ندوخت زیرا که سبب مثل
دروازه است که حق سبحانه برای وصول مسبب ساخته است درین میان کس
دروازه را بند و که از بالا خواهد بر تافتن بے ادبی کرده باشد چه دروازه
بنا کردهٔ اوست و دلیل است بر آنکه او کشاده نباید بست بعد ازان او داند
خواه از راه دروازه فرستد یا از بالا بر تابد باب ۲۷ فرموده اند تا حضور ذاتی که
حضور صاف عبارت ازانست سالک را حاصل نشود از تقید توحید جسمانی
خلاصی نیابد چه توحید صوری در مراتب اجسام می باشد چنانچه وجود جسمانی
خود را و غیر را وجود حق میداند و درین وقت تمیز و تفرقه باقی است روح بفنا
و اضمحلال نرسیده است زیرا که بروح است تمیز هر چیز این موحد بتوحیدے
که مقرر علمای دین و صوفیه محققین ست رضوان الله علیهم اجمعین نرسیده
و آن عبارتست از مدلول کریمه و الله من ورائهم محیط که تنزیه صرف منزه از صفت
تنزیه است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را بفنا و اضمحلال نرساند حجاب

از چهرهٔ مقصود برنیفتد اگرچه آن حال لمحه باشد واین همان قدر که در تقدیر است روی رفته می نماید علی تفاوة الاستعدادات پس همیشه منتظر باید بود که حق سبحانه بوجود موهوب صفاتیکه مقربان خود را مخصوص گردانیده مشرف سازد ودرین کسب را اصلا مدخل نیست بمحض موهبت اوست سبحانه ۲۸ روزی بعض علما دران معرفت شرح رباعیات ایشان که صور علمیه عکس اعتبارات وحیثیات ذات است ونمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس آن صور علمیه است که برآئینهٔ ذات افتاده ترددی می نموده اند که اگر عکس صور علمیه برظاهر وجود افتد نهایت ذات حق ومحلیه وجود مطلق تعالی شانه لازم می آید درین وقت حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس لبر وقت ایشان رسیده پرسیده اند که چه مذاکره میرفت شبههٔ خود را معروض داشته اند فرموده اند نفی نهایتی حق سبحانه بدان معنی ست که در اجسام ست باعتبار طول وعرض بل بآن معنی ست که بی تعین وتمیز ست دیگر محل آن صور ذات نیست که محلیه لازم آید بلکه محل آن وهم ست چنانچه صورت منتقش درآئینه نه درون اوست ونه برون او وهم حکم میکند که بر روی آئینه است محل او خیال است که آنرا مثال متصل گویند وآئینه همچنان بر صرافت وبیرنگی خود ست ۲۹ هم درین مجلس فرموده اند که توحید حاصل مے باید کرد وتوحید محققان متکلمین لا موثر فی الوجود الا الله است یعنی تمام قدرت خود را بحق دادن وخود را ازان خالی ساختن اگرچه بعضے از متاخرین علما قدرت موثره را بنده هم فی الجمله اثبات میکنند وتوحید ایشان لا معبود الا الله است اما مذهب صحیح همان است لا موثر فی الوجود الا الله وصوفیه چنانچه فعل وقدرت را منسوب بحق میدانند باقی صفات سبعه از علم وسمع وبصر وحیات وارادت وکلام را نیز منسوب بحق میکنند

نبذ روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیارست اگر سالک از حقائق نصیب وافر داشته باشد و الا اصل کار بر شریعت بودن ست توحید سالم آنست که به تقلید خود که انار بسر او می افتد یافت کنی و از استعداد او شمار بے و کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشی درین بیان یکی سوال کرده اند که شیخ ابو علی فارمدی قدس سره فرموده میتواند که سالک متخلق شود بجمیع اسما و صفات الٰهی و هنوز واصل نباشد آن سخن مشهور تناقض دارد که تخلق باخلاق الٰهی بعد از وصول حاصل مے شود فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود واقع شده پس میتواند که بعضی را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول بمقام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسے اصطلاح سازد و تخلق قبل از وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب ست نبذ روزی بنظر مبارک ایشان آن معرفت در آمده که حضرت مخدومی جامی قدس الله سره السامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور بی آن که از حس غائب شوند بعضے از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود آنرا مکاشفه خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبارتست از تفرد روح بمطالعه مغیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق آنست که در بعضی مکاشفات که خیال را دران مدخلی نیست نیز خطای میشود اما علوم یقینیه که بر مدرکه ملهم میشود خطا را آنجا دخلی نیست درین محل در رویشے معروض داشت که در بعض علوم یقین که بطریق الهام معلوم میگردد نیز خطاے یافته مے شود سبب آن چه باشد فرمودند سببش آنست که بعضے از مقدمات مسلمهٔ خود که پیش

صاحب این دید بنعمت یقینے متقررست آنرا بان علوم ضم کرده است خطا ازان
راه آمده والا خطا را در صرف علوم ملهمه چه گنجاے علماے علوم عقلیه که
مراعات قوانین منطقیه مے نمایند گاه خطا در فکر شان راه مے یابد سرش
همانست که مقدمات مقررهٔ خود را یقینے خیال کرده دران دخل داده اند والا
منطق علمی ست که رعایت او ذهن را از خطا در فکر نگاه میدارد اگر استعمال
صرف منطق مے بود بے ضم مقدمات خود هرگز خطا نمے خوردند و آنگاه فرمودند
که بمتوجهان الی الله کشف هیچ در کار نیست که کشف دو نوع ست دنیوی آن
خود اصلا بکاری نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت مبین شده است
برای عمل کافی است و هیچ کشفے بآن برابر نه ٣٢ میفرموده اند مشائخ را باعث
بر تربیت و ارشاد خلق یکے از سه چیز است و میشود الهام حق سبحانه یا حکم و أمر پیر
یا شفقت بر خلق الله یعنے چون خلق را بر ضلالت می بینند و ضلالت را
موجب عذاب و ضرر آنها میدانند از غایت ترحم دفع عذاب ایشان میخواهند
پس مقتضاے شفقت آنست که ترویج شریعت را لازم گرفته خلق را بوعظ
و نصیحت بحفظ آداب و اقامت شرائع أمر کنند مثل تعلیم و تعلم فقه و حدیث
و عمل کردن بموجب آن اما آنکه اینها را واصل سازند در شفقت شرط
نیست امر زائدی ست در شفقت و باین تقریب فرموده اند که حاصل این
طریقه تربیت انجذاب ایمانی ست که دعوت تمامت انبیا و رسل بدان
واقع ست ٣٣ میفرموده اند که نهایت قرب بنده و اتصال او نسبت
بذات حق سبحانه زیاده بران نیست که دوام آگاهی و آرام که بفنا کشد
حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
مشرف بمرتبهٔ ولایت شد و کمالاتی که در حصول مقامات و تجلیات اسما و

صفات سالکان طرق دیگر را بتفصیل حاصل میشود دیگر ست این حصول نسبت
قرب واتصال که بذات حق سبحانه حاصل میشود بمرتبۂ ولایت خاصه میرساند
اول در آمد طلاب این طریقه در سرحد فناست ومعنی اندراج نهایت در بدایت
که کبرای سلسله را اشاره بدان کرده اند اینجاست ۳۴ بتقریب ترقی بعد الموت
فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی الله عنه گفته اند اگر کسے به نیت صحیح
واعتقاد درست در راه حق سبحانه درآید وآداب شریعت غرا کما حقه بجا آورد
واو را از اذواق ومواجید این طائفه در حین حیات نصیبے نباشد البته بعد
از موت احوال واذواق این طائفه اش بدهند حضرت خواجه روح الله روحه
بعد ازین نقل تاملی کرده فرموده اند بلکه این چنین کس را همدرین عالم وقت
احتضار باین دولت مشرف سازند بعد ازان به زبان مبارک آورده اند
که اعتقاد درست ورعایت احکام شریعت واخلاص ودوام توجه بجناب
حق سبحانه بزرگترین دولتی ست هیچ ذوق ووجدان برابر این نعمت عظیم
نیست ع این داشته باش گو دگر هیچ مباش ۳۵ فرموده اند طریقۂ
انجذاب ومحبت الهیه موصل ست وانوار روی حبر نبوی ذات حق سبحانه
نیست بخلاف طرق دیگر که روی بجانب انوار تیز فرو ازند لاجرم بعضے همان
انوار باز میمانند واین انجذاب ومحبت در جمیع افراد انسانی ست اما پوشیده
اهل این سلسلۂ علیۂ نقشبندیه تربیت همان انجذاب میکنند ۳۶ فرموده اند
رویة بالبصر بعد از موت ست چه رویت انکشاف تام ست وتا روح متعلق این
بدن ست انکشاف تام صورت نمی بندد چه هر چند بے تعلق گردد لااقل علاقه
حیات باقی خواهد بود اگر چه بصرافت اصلی نماند تعلق خود باقی ست ۳۷
بتقریب سماع فرموده اند آنهای که از صوفیۂ صافیه بسماع نغمه قائل شده اند

حکمت درین آن دیده اند که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و برجای خود
میباشد لاجرم روح را ادراک معانی بیشتر میرسد محبوب آنها معنی ست نغمه را
مثل زیور آن میدانند والا نفس نغمه مبتلا نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ
سعدی را برخوانده ع که آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حظ نفس است
این قوت روح + فرموده اند هر دو یکیست یعنی اگر رائی و مستمع از اهل نفس آمد
آن دیده و شنیده هر دو نفسانی ست و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی
ست و فرموده اند که در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور ست که از شرائط نغمه
یکی آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معروض داشت
که محبت حق سبحانه را چه علامتی ست فرمودند اتباع تام آن مخلص عرض کرد تواند بود
که صاحب اتباع را مطلب بهشت باشد یا رستن از عذاب دوزخ فرمودند این چنین
کسے صاحب اتباع تام نیست و او را از اهل الله نمیتوان شمرد این اتباع ظاهری
است و اتباع باطنی آنکه در باطنش جز حق سبحانه مطلبی نباشد ۳۸ روزی
فرموده طریق سلف مشائخ آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات
مشغول میشدند چون موانع قرب الهی که خواطر و هواجس ست تزکیه و دور میشد
بقدر تزکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجاے میرسیدند که جز حق سبحانه نزد
بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از و میدیدند و صور و
اجسام عالم در رنگ سرابی مے نمودشان و مظاهر را مخلوق و معدوم مییافتند
و توحید صوری بعضے را بعد از فرود آمدن حاصل می شد و بعضے را نه آنگاه
فرموده اند طریقه علیه نقشبندیه قدس الله اسرار اهالیها همان طریق سلف
است لیکن در ابتدا بتحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنها که
از راه توحید صوری میروند خطر بسیار دارند و نیز فرموده میتوانند که شخصے بحضرت

حق سبحانه اقرب باشد یعنی استهلاک و اضمحلال داشته باشد و اکرم بود چنانچه یکی
تحصیل مقامات کرده است و نتیجهٔ مقامات را که استهلاک و اضمحلال است درین
عالم نیافته این اکرم ست نزد حق سبحانه و کریمهٔ ان اکرمکم عند الله اتقاکم ناطق برین
است فرموده اند که ولایت بفتح واو قرب بنده را گویند که بحق سبحانه دارد
و بالکسر آن معنی را که موجب قبول خلق میشود و اهل عالم بدان میگروند و این بتکوینات
تعلق دارد خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی ست شخصی از حاضران سوال
کرده که برکاتی که بمستعدان میرسد اثر کدام قسم ست فرموده اند که اثر ولایت
بالفتح است و در اثنای آن بیان بتقریب استفادهٔ طالبان فرمودند
که هرگاه آئینهٔ طالب محاذی آئینهٔ مرشد میشود هرچه دران آئینه است بقدر
مناسبت پرتو می اندازد و انگاه فرموده اند که کسی باشد که ازان دو قسم ولایت
او را یکی حاصل باشد و دیگری بود که از هر دو نصیب وافر داشته باشد
یا بشخصی یکی ازان دو بیشتر بود و بدیگری کمتر مشائخ نقشبندیه رحمهم الله را
همیشه ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بوده است و فرمودند که اگر مقتدائی
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بیکی از مخلصان میگذارد و ولایت
بفتح را با خود می برد و نیز فرمودند که گاه بحکم زلتی ولایت بکسر را از ولی بازمی ستانند
چنانچه ابن فارض[1] رحمه الله ازان پیر بقال می آرد و آن در نفحات مسطور
است روزی فرمودند که معاملهٔ برزخ و حشر خوش معامله دور و دراز نیست
انگاه سکوتی و تأملی کرده فرمودند هیچ سعادتی برابر این نیست که کسی
را انسی بحضرت حق سبحانه حاصل شود بعد ازانکه دوام انس حاصل شد هیچ
انتظاری نمی باشد و فرمودند که سبحان الله آدمی مامور باخلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خودست با این همه چندین

(۱) عمر ابن فارض توفی سنة ٦٣٦ هـ. [١٢٣٨ م.] در قاهره

تکالیف شرعیه برو نهاده اند روزی بتقریب اعتراض بعض منکران به فقراء الله
فرمودند اولیا از کبائر محفوظ نیستند اگر از ایشان امری ازین باب ناگاه ظاهر شود
احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جهالت ست ملاحظه باید کرد که منزل ایشان
که دائم یا اکثر در اند کدام ست درین میان اگر احیاناً بحکم بشریت چیزی صادر شود
ایشان را دران معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشایخ کبار را
در زمان حیات مردمان زندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری[1] را رحمة الله
اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت
دنیاوی بودند هیچکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند
این که مبتدعان به بعضی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند سببش
همان ست که این بزرگواران بنابر حکمتی بمنصب خلافت در دنیا بودند و الا
چندین تن از صحابه که بار بها خود را کشیدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند
هیچکس از آنها حرفی نمیگوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط دین و ایمان
نیست بسیاری از مومنان باشند که جز خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان
ایشان هیچ شبهه نه

فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای

حضرت خواجه ما قدس الله سره العالی خواجه عبید الله سلمه الله نخستین
فرزند دلبند حضرت خواجه ما اند وقت و روز و ماه و سال ولادت ایشان
ازین ابیات شریفه والد ماجد ایشان هویدا گردد ه او گشته درین
خرابه منزل + روزِ یکم از ربیع اول + بود آخر عصر کان یگانه + افتاد درین
سیاه خانه + طبعم غزل نشاط میگفت + دیدم ناگه بهار بشگفت + تاریخ
شناس تیزبین مرد + بشگفت بهار در خط آورد + و چون یکی اندر دبستان
در واقعه دیده بود که در خانه ایشان پسری حمیده سیری خواهد شد باید که

(۱) ثوبان ذو النون مصری توفی سنة ۲۴۵ هـ. [۸۶۰ م.]

او را اسمے بنام نامی خواجہ احرار عبید اللہ قدس سرہ گردانند چنین کردہ اند چنانکہ
درہمان مثنوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نمودہ اند آنجا کہ فرمودہ اند؎
در خانہ کمترین غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام خجستہ ملک زاد + انشاء اللہ شفیع من باد
و درین منظومہ بتقریب اذان واقامت بسمع این طفل کثیر السعادت ابیات
بدیعہ دقیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بودہ بقلم آوردہ اند ما بہ نسبت دو بیت
ازان اینجا اکتفا نمایم؎ برخیز بلا موذن غیب + در گوش من آر بانگ
لاریب + این خستہ بے نیاز مند است + یک شہد مرا ز لست بسند است
گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ ہمان زمان بمیرم + یک شعلہ نور دہ بروزم
تا خانہ ماسوی بسوزم + خود را بتو بازمے سپارم + سے میرم و شعلہ مے گذارم
در خور نیم ازین سیہ روز + خود شعلہ خویشتن برافروز + اے دوست بحق
دوستداری + خواہان توام بجان سپاری + ہجران بتو وصل جاودانی است
در پیش تو مرگ زندگانی ست + گر حے علی الصلوٰۃ گوئی + ہم خود بصلوٰۃ من
بپوئی + در زیر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من مردہ و دو ست
در نمازم + سبحان اللہ بخود بنازم + افتادہ بصعقہ تجلے + گویم و ہو الذے
یصلے + گر زندہ و کون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشانم + بان اللہ گوی تا
بجوشم + اینک چو صدف تمام گوشم + در ہمزہ اللہ ار شوم نیست + حاجت
بسماع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم
است + من یکدم سر و نام دارم + یک رشحہ حیات کام دارم + از رشحہ کفایت
است این کار + چون من بروم چہ کم چہ بسیار + چون در نگری غرض تمام است
سر رشتہ رشحہ ہم بجام است + گر بحر رسد بہ تشنہ کامی + سیرابی اوست
ہم بجامی + بی بی غلط مقام درویش + عالی ست ز حرف اندک و بیش

دریای ازل لبی شگرفست + سبحانک تبت این چه حرفست + در ایام طفولیت این فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلهما که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید از والد بزرگوار خود بنظرے رسیده بوده‌اند و نیز دران ایام حیات حضرت والد ایشان طاب تربته حضرت ایشان مارا قدس الله سره امر توجه و دعا درحق این دو نور دیده نموده بوده اند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین مطالعه فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پیرزاده گرامی مرسل داشته اند تصریح باین معنی نموده اند هذا هو[1] سلمه مرتبه فقیر بدولت علیه بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر بدن غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبردار خواهی بود و در حضور خود شمارا طلبیدند و شما در حجور مرضعات بودید و بفقیر امر کردند که با یشان توجه بکن بامر ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده بحدیکه ظاهرا اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر نتایج باشد انتهی کلامه الشریف چون این دو برادر والاگهر بحسن شفقت و اهتمام خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل و صلاح بهره ور گشتند این مخدوم زاده بزرگ باشارهٔ آنجناب شغل این طریقه علیه را از شیخ الهداد دامت حیاته که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله سبحانه گرفتند و ببرکت آن نظرات که سابقاً ذکر یافت و نیز یمن همت و صحبت این دو عزیز از صفاے نسبت بزرگان خود با نصیب شدند بالجمله فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان می بودند و در عرائض به نیاز سند تمام دریوزهٔ انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از عرائض ایشان

(۱) مکتوب دو صد و شصت و ششم در جلد اول مکتوبات

این عریضۂ علیہ ست کہ از انجا بکمال عقیدت بل بوفور فضیلت ایشان راہ توان برد و ھو ھذہ عریضۃ محتوایۃ علی سرایر الاخلاص و مکامن الاختصاص من المملوک المفلوک احقر عبید اللہ عبید اللہ الی اسوۃ اھل الصحو قدوۃ ارباب السلوک شیخ الاسلام مصباح الظلام امام الانام و منبہ النیام الاجمل الاکمل البارع الاورع النحریر النیر المنیر مشید ارکان الملۃ والمتطہر من الماثم والذلۃ والناطق بالحق والصواب وللخلق کنف اللوذ والایاب قائمۃ الدین و قایۃ احکام المتین والمتمکن علی مسند الافادۃ والمتصاعد من حضیض العادۃ الی افق السعادۃ قلاوز رکبان الطریقہ و حارز عمران الحقیقۃ نور حداقۃ الاکوان و نور حدیقۃ الاعیان فارس مضمار الخطاب و حارس اسرار الکتاب المتعین علی وسادۃ وراثۃ المصطفوی والمتصف علی جادۃ خلافۃ النبوی وافد نیران المحبۃ لقائہ و منھل عطش المھج سقائہ حلال عقود الاشراقیۃ و دلال وفود الاشراقیہ لیس مکرمۃ من اللہ الا لہ فیھا حظ کامل و لا موھبۃ الا نصیب کافل لصفوۃ شعشعۃ من نیر قلبہ الوافی والعطوفۃ شعبۃ من دوحۃ کرمہ الوافی لہ التقدم علی مشائخ الزمان والتفوق علی مشاھیر الدوران یستخبر بملاحظۃ اطوارہ من طور الولایۃ و یستطلع بمشاھدۃ اعمالہ علی اسرار اھل النھایۃ من استمسک بعروۃ ارادتہ فھو الذی ارتقی علی مدارج الکمال و من اعتصم بحبل اخلاصہ فھو الذی استعد بنیل الامانی و فاز لحصول الکمال فھلموا یا ایھا المترددین فی فیافی الطلب و تعالوا ایھا المتشمرین الی عبادان وصول الرب واقرعوا باب دارہ التی یعلم بمنبع البرکات و عاکفوا علی حضرتہ

التي تسمى بجعدات الخيرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات وترصدوا من تصرفه نيل المكارم والسعادات هو الشيخ المكمل سيدنا ومولانا ملاك الدين الفاروقي النسب المحمدي الحسب السرهندي المولد القدسي المحتد للاندلسي في حقه غبطة وللسمناني في امره عبرة طرد الطوسي عند ظهوره وقر الفارابي من سطوة طلوعه واقر فضله الغزالي ومثبت تفوقه الرازي اَللّٰهُمَّ بَشِّرْ آماله وضاعف كماله واحفظه من طوارق الايام وموجبات الاحزان والآلام وما هم غمام وهدار حام بحرمة النبي واله الكرام وصحبه العظام واتباعه الاخيار الى يوم القيامة عليه وعليهم الصلوة والسلام ياسيدي ليس لي طول البضاعة ولا حول الاستطاعة الا مكرمتكم ومرحمتكم قلبي قاسية باصناف الذنوب والاثم ونوادي مظلمة باصناف النمائم والجرائم ارحموا على حالي وانظروا على سريرتي وبالي حتى استخلص من هاوية الجهالة والضلالة وارتقى على معارج السعادة والكمالة اليوم ليس اب مشفق الا انتم ومهرب ومآرب الاحضرتكم كل زمنة عمري وجل وقاتي وعامة شهوادي وسنواتي مصروفة بمدحتكم العالية ومحمدتكم الهنية واقتصر على لقائكم ان كان لي الارية والمنية سيدي لساني كليل وبيانى عليل لا يطيق في العربي على مقتضاي اقتضائي فابين المقصود بلسان الفرس بتوفيق الله ذو القدس عز شانه وجل سلطانه انتهى و عرائض بزبان فارسی و رغایة فصاحت و بلاغت نیز بسیار مرسل واشته اند که اکثر بدستخط ایشان نزد راقم ست لیکن از خوف تطویل عنان توسن خامه را کشیده میدارد حق سبحانه ایشان را ا

میراث معنوی پدر بزرگوار بهرهٔ فراوان بخشاد بالنبی وآله الامجاد خواجه محمد عبید الله
سلمه الله فرزند دوم حضرت خواجهٔ ما اند طاب تربته السلف وزاد فی قدر الخلف
برادر بزرگ از مادر دیگر اند وایشان از والدهٔ دیگر و واسطه میان ولادت این
دو گرامی برادر چهار ماه اکثر چنانچه همدران مثنوی والد ماجد ایشان قدس سره
اشاره بوقت وماه وسال ظهور این فرزند نیز فرموده اند وآن اینست ؎
تاریخ یکی چو شد نمودار + هنگام تولد دگر آر + افتاده بحر پر تلاطم + ماه رجب و پگاه
ششم + مابین ظهور این دو گوهر + بگذشته چهار ماه اکثر + چون صبح رسید
آخر شب + چون روز ز روشنی لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + در ظلمت
شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت از پی ادعای این نور
حدقهٔ سعادت بزبان قلم لازم الیمنت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود
حرفی بمیان نهاده هذا هو ؎ یارب که طلسم خود کشائی + این طفلک ما باو
نمائی + خود را بتمام خود گذارد + چون نخل ز دانه سر برآرد + چندین همه آفتاب
رفتند + در بحر تو چون حباب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + در موج
خودش مکن پریشان + باشد کامم از و برآید + چون بنمش از تو یادم آید + پس
تشنه و لب خرابم اندوست + در حسرت یکدم آبم اندوست + هر که ترشح تو بینم +
در تعطش آیم و نشینم + ای بحر طرب بکام من شو + امروز یکی بجام من شو +
من جام چه مے کنم گدایم + مشتاق تو ام دهن کشایم + اکنون دهنم کشاده بهتر +
بحر سخن ایستاده بهتر + زین گفت و شنود حاصلے نیست + حیران و خموش
باید م زیست + این مخدوم زادهٔ آزاده در صورت شباهت و سیرت مشابهت
تمام به پدر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نموده اند و از علوم عقلیه و نقلیه
بهرهٔ کامل حاصل فرموده چنانکه بعضے کتب متداوله را بالفطرة و قوت تمام

درس میفرمایند واز اصطلاح وعلوم این طائفهٔ علیه نصیب فراوان یافته اند و
دران علماً وحالاً وتهتاهی نظر مینمایند تعلیم ذکر ومراقبه این اکابر را از حضرت
ایشان ما قدس الله تعالی سره گرفته اند وچندین بار دیوانه وار از دهلی پیاده
وسوار متوجه آستان ایشان شده در سرهند روزها در خدمت علیه بسر برده اند
والطاف ونظرات خاصه دیده اند وبعض کتب کلامیه را چون شرح مواقف
وغیره با بعض رسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند واز علوم
واسرار خاصهٔ حضرت ایشان نیز بهره های لانهایة برداشته راقم الحروف چندین
بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت ومنقبت این مخدوم زادهٔ
عالیشان استماع نموده روزی فرمودند که او از محمدی المشرب بالنسبت واز مجذوبان نسبت
واز مغلوبان نسبت توحید واز خداوندان آزادگی وتفرید وقت دیگر فرمودند
که اگر آن نبودی که این خواجه زادهٔ ما در کمال وسعت مشرب وشوریده حالی و
بی تقیدی وتعینی بودندی ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجادهٔ
والد بزرگوار خود نشسته بافاده وافاضه طلاب می پرداختند انتهی الحق این
مخدوم زاده در غایت بی تعینی اند واز انجا که مغلوب نسبت توحید وجود گشته اند
از نظارهٔ مظاهر جمیله حظ فراوان دارند واز استماع سرود واغانی نیز لذت
بی پایان اکثر شوریده حال وفارغ البال با نظر راست وکلاه کج به کوچها و
بیابانها سیر مینمایند واشعار پر سوز میخوانند وآه گرم وسرد از دل پر درد می آرند
وخود نیز اشعار زیبا میفرمایند وبملاحظه انتساب خود بحضرت ایشان تخلص دران
احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیهه فرمودند

ے گشت گلستان بهانه ایست نگارا + بوی تو آواره کرده باد صبارا + اشاره

به فقیر نمودند که تو نیز چند بیت برین ملحق گردان این بنده این دو بیت معروض

داشت ؎ رازنهانی بلب آرند دل امشب + نحوی کبوتر کرد و دلبلبل ما را خلق بمحراب
ابروت بسجو زند + شیشهٔ دل لشکنند قبلهٔ نما را + حضرت ایشان ما را قدس الله سره
در مکتوبات قدسی آیات مکاتیب عالیه بنام نامی این مخدوم زادهٔ گرامی ست در
مکتوبیکه در جواب عریضه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفهٔ شریفه رسید از مطالعهٔ
آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلای آنکه اندراج
یافته بود نیک و مبارک ست این دولت که شما را در مدت چهار ماه میسر شده است در
سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی اشمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر
این نعمت بجا باید آورد و چون میدانند که فطرت شما بلند ست و تحسین این قسم
احوال از شائبهٔ عجب مبرا اظهار این نعمت نموده آمد لئن شکرتم لازیدنکم نص
قاطع ست نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته است این دولت
نیز مبارک باشد بادب تمام قبول این وارد نمایند اما در غلبهٔ این حال آداب
شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما ینبغی بجا آرند انتهی علی
الایجاز و این مکتوب مکتوب سی و چهارم ست از جلد ثانی و محتویست بر فوائد
ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیله فلیرجع الیه و نیز این قرة العین
ولایت عرائض تمکین پرشور بآستانه بآستان حضرت ایشان مرسل داشته اند
که از آنها بنقل دو عریضه اکتفا میرود عریضهٔ اولی عرضداشت بندهٔ مهجور
پر تقصیر محمد عبد الله آنکه اوقات گرامی بدعاے سلامت آنحضرت میگذرد
و ندامت و پشیمانی که بر دوری از خادمان حضور دارد آنقدر است که بگفت
و نوشت نگنجد چندین شوریدگی و سرگردانی روی داده که شمهٔ از آن اشعار
نتوان کرد سراپا درد و اندوه است و باین خداوند کریم را شکر که در نسبت و
رابطهٔ باطن که حاصل آن فنا و نیستی ست ذاتاً وصفتاً وعیناً و اثراً فتوری نیست

وچگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن اصلی هوای غربت در سر نمانده و نسیمهای غریبه رسیده و اسرار عجیبه جلوه گر میسازند و باطن را با هیچ از آنها التفات نیست بدریای علم آب از سر گذرانده اند اینهمه بطفیل خدمتگاری و بندگی آنحضرت ست ذات والای آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باد عریضهٔ ثانیه عرضه داشت کمترین خدام والا درگاه محمد عبد الله بعرض اقدس بار یافتگان و راه بردگان محفل خلد شاکل حضرت خداوندی قبله گاهی دام ارشاده میرساند که احوال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز میطلبد تا سر انجام کار چیست و آخر بکجا کشد شورشی شگرف سراپا پیچیده دریای حقیقت مواج است هر لحظه موج دیگر بروی کار دارد دو قطره را با موج بودن شریعت عشق هیهات هیهات چه مینویسم در حضرت قطب دائرهٔ ظهور دیوانگی سر و یکر بدیوانگی بخشند که گریم و گه خندم و گه افتم و گه خیزم + آموخته ام مستی از دلبر مستانه + ای قبله خدا پرستاران کرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش افتم زیاده برین گستاخی ست العبودیة انتهی و از آنجا که این نور دیدهٔ مخلصان حقیقی را باین خدمتگار تحقیق التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا مشتملبر انفاس نفیسه باین بنده مرسل داشته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم می نماید حق سبحانه دعای حضرت والا ایشانرا که دران منظومه سابقه درحق ایشان نموده اند باجابت قرین گرداناد و ایشانرا بنهایت مراتب تکمیل و اکمال برساناد بحق اهل الرشاد اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند برخوردار حضرت خواجه بزرگوار قدس سره زبان قلم بذکر خلفای کبار ایشان گویا میگردد و از ان جا که اعمل و اعلم و اکمل و اعظم خلفای عالیشان خواجه عالیشان حضرت ایشان بودند قدسنا الله بسره الاقدس سزاوار آن بود که نخست زبان خامه را بذکر ایشان شیرین

سازیم بعد ازان به بیان حال دیگر خلفا پردازیم لیکن چون احوال حضرت ایشان
متضمن بسط و تطویل بود و مشتمل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
خلفاے حضرت خواجه را تقدیم داده مسک اختتام این کتاب ذکر حال آن مرهم جگر
ریشان و فرزندان و خلفاے ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمه الله تعالی
آن جناب از بزرگ زادهای دیار هندوستان است و از اجلهٔ اصحاب حضرت خواجهٔ
ما قدس الله تعالی سره الاقدس پیش از شرف وصول آستان ایشان در خدمت
حضرت شیخ اله بخش که از خلفاے حضرت مجذوب بالله سید علی قوام بودند قدس
الله سرهما می بوده و جناب شیخ بوے الطاف و اعطاف کثیره می نموده و در بدایت
ایام طلب که حضرت خواجهٔ ما بخدمت مشائخ بلاد تردد و سفر موده اند در قریه از
قرای سنبل که از بلاد تابعهٔ دهلی ست بصحبت شیخ اله بخش نیز رسیده بودند خدمت
شیخ تاج ایشان را دلالت بارادت و صحبت شیخ خود کرده بود و حضرت خواجهٔ ما در ان
باب استخاره نموده بوده اند و از اکابر خواجگان نقشبندیه روح الله روحهم
رخصت آن انتساب نیافته از انجا عنان سیر بصوب دیگر منصرف داشته اند
اما شیوهٔ فقر و نیستی و حال شیخ اله بخش را معتقد مے بوده اند چنانچه از بعضے
مرقومات ایشان هویداست چون حضرت خواجه از سفر میامن اثر ما وراء النهر
بهند مراجعت نموده بارشاد طلاب توجه فرموده اند و شیخ اله بخش نیز سفر
آخرت اختیار کرده بوده است شیخ تاج با وجود آنکه از شیخ خود مجاز بوده بل
نائب مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجه را قدم
از سر ساخته بملازمت شریفه شتافته حضرت خواجه این طلب و تواضع
و انصاف او را پسندیده نظر عنایات و برکات شامل حال و مآل و داشته اند
جلیس خلوت خاص و انیس محفل اختصاص گردانیده چنانکه گویند در میان

مستفیضان حضرت خواجه بکثرت صحبت شیخ تاج دیگرے نموده ونیز در استفسار
احوال وپرسش اسرار بسیار دلیری مے نموده واگر ایشان را گاه مغلوب
می دریافته بحکایات ولطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم مے کشیده
چنانکه در ذکر حضرت خواجه ایمای برین معنی نموده اند بالجمله بعد ازانکه حضرت
خواجهٔ ما شیخ را آشنای نسبتهای علیه اکابر نقشبندیه گردانیده اند اجازت تعلیم
طریقه داده اند گویند اول کسیکه از حضرت خواجه مجاز گردید شیخ تاج بود از هم
از زبان خدمت شیخ شنود که گفت چون حضرت خواجهٔ ما قدس سره مامور
شده اند که مرا اجازتے دهند در ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشته که اگر وے هم
در معامله امرے بیند که از اکابر نقشبندیه او را مشیر باجازت باشد میشاید
مقارن آن من در معامله دیدم که بخطهٔ فاخرهٔ بخارا در خدمت حضرت عزیزان
خواجه علی رامیتنی[1] قدس الله روحه هستم حضرت عزیزان طاقیهٔ مبارک خود را
بر سر من نهاده عنایات بے نهایات نموده اند چون بحضرت خود این واقعه را
معروض داشتم تبسم فرمودند وآنچه در خاطر ایشان خطور نموده بود بیان
نمودند گویند چون حضرت خواجه شیخ را اجازت داده اند در نفس ونظر
آن جناب اثرے پدیدار گشت هر کرا ذکر این طریقه تلقین فرمودے
ویرا جذبات وغلبات از وے ربودے واحوالات روے نمودے
در آن ایام شیخ از حضرت خواجه رخصت سنبل یافت که امشب در کنار
دهلی بمنزل یکی از دوستان خود را شیخ الله بنام که از مریدان حضرت خواجه
بود فرود آمد آن عزیز را اهلیه بود ویرا طلب آن پیدا شد که از شیخ تعلیم ذکر
این سلسله علیه بردارد وباجابت رسید همان شب آن صالحه را حالات و
جذبات کثیره روے داد وکشف ملکیت وارواح وامثالها میسر گشت آن

(۱) علي راميتني پير نساج توفي سنة ۷۲۸ هـ. [۱۳۲۸ م.] در خوارزم

احوالات حاصله را بزوج خویش درمیان نهاده تا بشیخ رفته معروض دارد زوج را از استماع احوال زوجه شور وجنونے برسر دوید وحال آن که پیش ازین بچند روز از شیخ التماس نموده بود که در وقت رخصت برای او از حضرت خواجه قدس سره دریوزهٔ نظر عنایت خاص نماید شیخ معروض داشته بوده است حضرت خواجه بنابر حکمتے جواب داده بودند که او را از ما نصیبه نیست نماید شیخ آن خبر وحشت اثر را بآن درویش گفتن مصلحت ندیده تا آن شب آن درویش از فرط جنون بشیخ گفته که ما التماس کرده بودیم هان تا چه جواب گرفته آید چون بسیار مبالغه نموده است ناچار انچه شیخ شنوده بودند مذکور ساخته بمجرد استماع آن سخن آن درویش ممتحن گریبان چاک زده برسر خاک ریخته گریان ونعره زنان وافتان وخیزان روے بآستان حضرت خواجه نهاده ودرراه چندین جا برلاے ودحل افتاده و دستار جائی وپای افزار جائی وبیان حالش سه درهمه شهر چو من نیست یکی شیدائی + خرقه جای گرد وساغر ودفتر جائی + تا همچنان شوریده وپریشان بمسجد خواجهٔ عالی شان و آمد چون نظر او بر حضرت خواجه افتاده با ضطراب وپیچ وتاب تمام دویده آن تنگ گل را در آغوش کشیده وبرزمین افتاده است اصحاب حضرت خواجه خواسته اند که ویرا بجبر از ایشان جدا سازند حضرت خواجه اصحاب را منع فرموده اند وخود را بوے در داده چون چند بار با ایشان هر طرف غلطیده ایشان از روی شفقت باو فرموده اند که ای فلان بما هیچ کاری هم داری وی بشورش تمام گفته هر کاریکه دارم با تو دارم مسکرایان فرموده اند که مارا خود هلاک میکنی آنگاه فرموده اند که هان سوی پیشانی ما بنگر بمجرد دیدن نظر بر جبههٔ ایشان کشاده بیهُش گشته وبر خاک افتاده

حضرت خواجه برخاسته اند و یکی را نگاهداشت او گذاشته تا بعد از چندین ساعت
با فاقت آمده است و چون یاران سبب بیهوشی ازو استفسار نموده اند می گفته
میرسید که آنده م در جبین مبین ایشان چیزے دیدم که بگفت و بیان در نگنجد
مرا دیدن همان بود و از خود رفتن همان شعر لوح محفوظ است پیشانی یار + سر
کونین ست در وے آشکار + چون حضرت خواجه واقعهٔ زوجهٔ آن عزیز را
شنوده اند بپرسش او رفته اند احوال او را استماع نموده او را بجوار خود
آورده اند و هر روز ازو خبرے گرفته اند و عنایات خاصه شامل حال او میداشته
تا از یمن نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیده اند و از ان
حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته امروز در قلعهٔ سلطان فیروز[1] بسیار
ذاکرات بوے رجوع داشته اند و از برکات صحبت و خدمت او که بی بی دولت
نام او راست بدولت صفاے سر و ذکر دل و جذبه و حضور میرسند و صبیهٔ آن
زکیه در حبالهٔ جناب خواجه حسام الدین احمد است سلمه الله تعالی باز کردیم
به شرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام که شیخ بسنبل رفته بهدایت
ارباب طلب توجهے نموده اند بعضے حاسدان زبان بملازمت آنجناب
کشوده بوده اند و نیز دیوانه ابابکر نام از جملهٔ هم پیرهای شیخ بشیخ در شوریده بود
آن دیوانه را شیخ تادیب نموده از ملامت آشنا و بیگانه و از پرخاش
آن دیوانه در عریضه بحضرت خواجه عرض دلتنگی ظاهر کرده اند حضرت خواجه
پاک نظر قدس الله سره الاطهر این رقیمهٔ والا را به شیخ مرسل داشته اند
و دماغ خستگی شمارا که درباب شیخ ابابکر نموده بود دیده خواندیم این نوع چیزها
مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبایر محفوظ نیستند
نامراد بیچاره که روزے چند سلوک طریق تصفیه کرده باشد از کجا

(۱) فیروز شاه سلطان دهلی خلیفهٔ قطب زمان بود توفی سنة ۷۹۰ هـ. [۱۳۸۸ م.]

محفوظ هستند و معصوم شد تا خلاف چشم داشت از وظاهر شود خصوصاً که در اصل
دیوانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات از و نمی باید چشم داشت اگرچه
بولایت برسد خدا داند دران وقت چه نامعقول معقول او شده باشد وصورت
صواب را از نظرش پوشیده باشند کارخانه دیوانه ها دیگر است نمی بینید
که تکالیف شرعیه مربوط به عقل است بالجمله همه را در مرتبه اش معذور باید داشت
و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل معیت وجود را دید ادب شناخت اینست نفوس
مختلف اند بعضے اماره و بعضے مطمئنه و بعضے درمیان که آن را لوامه گویند اینهم
اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیاست ارباب نفوس اماره را نیز
معذور باید داشت بل بنظر لطف دید در هر کاری سطالعهای جمیل بکار باید برد
طعن اهل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم در ایشان دید که از استقامت
عقل بر آمده اند و شیوهٔ نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکند
حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند الحمد لله
والمنة که ملامت نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق دیگر
داریم هرگاه ملامتی میرسد در خود می نگریم و یک بد صفتی در خود می یابیم
و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نفاقها و
تلبیسات یافتیم والتجا بکرم الله کردیم انشاء الله مرتفع شود و باری بگویید
که از ملامت سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا
صفای توجه بر طرف خواهد شد یا رد در گاه خداوندی خواهد شد ع
معشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش از ان یا
بعد از ان بتقریبی که مفهوم گردد به شیخ تاج نوشته اند کاری بکن
که وحشت ز شکم فزون شود + صیدی چو من ز دام و فایت برون شود +

مرغ دست آموز شما فراخ نازکی دارد والله که بدست این مسکین نیست کم پرواز نیست
گرم و سرد این بیابان ندیده بالجمله بنازش می باید داشت سنة الله تعالی برین
جاریست که اعزاز واسطه و تعظیم او مورث فیض لاتتناهی ست ع چون زمانی
بغیر ما منگر + الحذر الحذر ز غیرت ما + زیاده گستاخیست انشاء الله تعالی درین
پنج و شش روز متوجه شما خواهم شد پیش ازین بیکرور نوعی اشاره شد تا آنکه
اهمال در توجه بجانب شما نکنم و از همین جا غایبانه همت بر ترقی شما بربندیم بتوفیق
الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شما را جنگ و نزاعی درمیان
است اینها درچنین وقتی چه مناسب است اهتمام نمایند که از عین الیقین بحق
الیقین رسیده در اوج بقا بالله نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق
الیقین در معشوق مشاهده افتد و معنی ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی
ذوقی شود و سر کل شیء هالک الا وجهه بتحقیق رسد خلافت الٰهیه جز درین موطن
صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجه احرار می فرموده اند آن که
تا پرتو ما رمیت اذ رمیت در باطن نیفتد واصل نمی توان گفت کسی را گمان
نشود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را یافت همگی دیدن
دیگر است و همه را یافت یگانگی دیدن دیگر فهم من فهم این معنی ظهور کان الله
ولم یکن معه شیء است چنانچه در ازل بود باز نیز الآن کما کان دیگر ست دقیق
است گنجایش تقریر و تحریر ندارد والسلام والاکرام هم این فقرهٔ عالیه را
بشیخ نگارش فرموده اند عزیز من هدایت مطلق در پرتو ما زاغ البصر و ما طغی
است که باطن سالک گرفتار ذات بحت باشد نشانش آنکه باوجود ورود بر
جمیع مقامات و مشاهدات و مراتب ظهور پیش همتش حقیر نماید ع زندے
چند ند کس نداند چند ند بر نسیه و نقد هر دو عالم خندند + اگر صاحب این حالت

را بشرط کشش ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده مظهر اسم الغنی شود فقرش
بنهایت رسد الفقر اذا تم هو الله اینست این معنی بی استغراق و کشش آلهی و
دریافتن آنکه این کشش از دست و پا و صور کائنات و اشباح عالم سرابی
بیش نیست میسر نیست انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره
بدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمه الله از آواره دلی طریق سیر بلاد را
پیش گرفت اکثر ممالک هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین
محترمین زادهما الله تعالی شرفاً و کرامةً گردید چون بآن دولت رسید سکنه آن
امکنه متبرکه را بشیخ اخلاص تمام پدیدار گشت شیخ احمد علان که از اکابر حرم
بود و بورع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
از مستفیدان آن عالی جناب شد و شیخ احمد را پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین
اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله علیه نقشبندیه قدس الله اسرار اهلها کائن
بود و کتاب رشحات عین الحیات را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز
بر حسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه
جویان آن می بود که حق سبحانه یکی از خلفای این شگرف سلسله را آنجا رساند
تا از وی اخذ طریقه این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
اکابر این سلسله در منام آن عزیز را بشیخ دلالت نمودند تا باخلاص تمام
بخدمت شیخ رسیده اطوار و اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بملازمت
آمد شد می نمود وفور ارتباط و اعتقاد این عزیز سبب مزید اخلاص مردم آنجا
شد بشیخ تاج الدین راقم از زبان شیخ شنود که بطیبت فرمودند که ما را در بلاد
عرب شیخ احمد علان میگویند شیخ احمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف بآخرت
شتافت رحمه الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکرر از دیار حجاز بهندوستان آمده

باز بآن بلاد شریفه رفت در مرتبه اخیر بولایت لیپه وبصره رفت جم غفیر بسلک
اراده پیوستند حاکم آن دیار از مخلصان شد در اثنای کثرت صحبت واجتماع
ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید وقافله حرمین طبل رحیل فرو کوفت
شیخ مضمون سه یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز درای + از گران جانی
بود آنرا که ماند دل بجای + نشست وصحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاده هم ازان جا
بالباس احرام با یک ناقه ویک دو خادم بفقر وفاقه متوجه بیت الله الحرام در روضه
سید الانام شد یکی از دوستان این فقیر که فاضل وصالح است وصالح نام و
از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزار وسی وهفت ۱۰۳۷
باشد در بادیه متبرکه عرفات شیخ را دیدم همچنان با جامهای احرام چندین روزه
که شوخکین گردیده بود وآن جناب غبار آلود وژولیده موی با محاسن سفید
وچشمهای از تاب سفر بل از نشای مستی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش
سخت متأثر شدم واعتقادم افزون شد وبمن گفت که سالها شهرها وبیابانها
پیمودم واین وآنرا آزمودم اکنون جاروب کشی خانه صاحب خود میکنم تا همین
جا خاک شوم ع خوش آن سر که بر آن آستان خاک شود + حق سبحانه آن
یادگار باقی را در امکنه مکرمه سالها باقی دارا دبحق الحرمین وزوار هما وسائر العباد
آن جناب را در اطوار واقوال ارباب ذوق وحال رسائل نیکوست وجهت
افاده اهل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیه را رضی الله عنهم که بفارسی
بوده عربی کرده ونیز چون از بعض علماء ظاهر حرفیکه مشعر باشد بر آنکه پیری
ومریدی بدعت است شنوده در اثبات سنیت آن رساله زیبا رقم نموده اینجا
ودو نسخه تبرکا از رساله که در تعلیم اذکار نوشته بتحریر می آید ب وبتقریب آن
کلام خواجه عبدالله امام اصفهانی رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است

اولا صورت آن شخص راکه این نسبت ازو یافته در خیال آورند چنانچه شیخ می‌نویسید که فینبغی ان تجعل صورة الشیخ علی کتفک الایمن فی خیالک و تعتبر عن کتفک الی قلبک امراً ممتدا او یاتی بالشیخ علی ذلک الامر الممتد و تجعله فی قلبک فانه یرجی لک بذلک حصول الغیبة ب اثر الذکر انک فی زمان النفی ینفی عنک وجود البشریة و فی زمان الاثبات یظهر فیک اثر من آثار تصرفات الجذبات الالهیة و الاثر متفاوتة بحسب الاستعداد فمنهم اول ما یحصل له الغیبة عما سوی الحق و بعضهم اول ما یحصل له الشکر و الغیبة و بعد ذلک یتحقق له وجود العدم و بعده یتشرف بالفناء کما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الآیة واذکر ربک اذا نسیت ای نسیت غیره ثم نسیت نفس ذکرک ثم نسیت فی ذکرک الحق ایاک

خواجه حسام الدین احمد سلمه الله آن جناب نیز از خلص اصحاب و اجلاء احباب حضرت خواجه باقی بالله است والد ماجد آن مجموعه علوم سخندانی قاضی نظام بدخشانی بود که از وے تواضع زیبا و در ذکر مولانا ربانی سعید ترکستانی سبق ذکر یافت و وے از اجله تلامذه مولانا مذکور بود و هم از شاگردان مولانا المدقق احمد جنید رحمهما الله از وے نیز بالتفات پسندیده و شاگردان گزیده در روزگار بماند و در سنه اثنی و تسعین و تسعمائة دامن ازین دار ملال برافشاند چون آن علامه وراواخر حال بتقدیر ذوالجلال در زمره امرا و کبار سلاطین هند منخرط بود بعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز چند گاه بتقید امارت و جاه مبتلا بود اما همدران حال از و نور مناسبتے که او را بطائفه علیه اولیا بود هیشه دلش مائل صحبت و خدمت فقرا بود و جویان کنج مسکنت و انزوا و دران ایام صحبت شریف خواجه باقی طاب ثراه نیز رسید از یمن و برکت آن صحبت آتش شوق انزوا

و مسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجه قدس سره بما ورا النهر رفته بودند
که جذب الهی صاحب ترجمه را دریافت تا پردهٔ پندار را یکسو نهاده ابراهیم ادهم وار
پلاس خشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاه و جلال برخاست از آنجا که
سلطان وقت را بروی شفقتی بود و شیخ ابوالفضل رکن السلطنت او را باین
خواجه نسبت مصاهرت و شاه و این وزیر را ملت احمدی و اهل آن کمال خصومت
در اینکه خواجه از فقر بغنا رجعت نماید تصدیعات بسیار ازان بآن سعادت آثار
رسید اما وی بتوفیق و تایید الهی پای همت بر جادهٔ استقامت بفشرده
و سعی بیهودهٔ اغیار بجای نرسید. لاجرم کنج مسکنت و تجرید گزیده انتظار
مراجعت حضرت خواجه از سفر ما ورا النهر برد چون آنحضرت ازان سفر باز گشتند
بخدمت لازم البرکت رسیده تعلیم اذکار و مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
و آن اذکار وی را از کار عالم در ربود گویند درین ایام نیز ابوالفضل مذکور
مزاحم وقت آن جناب میشد و وی از غلبهٔ آزار آمده بحضرت پیر بزرگوار اظهار
دلتنگی نمود فرمودند خاطر جمع دار که کار او درین چند روز برهم شود چنانکه
فرموده بودند بظهور آمد و در همان ایام مقتول گشت شنیده ام که حضرت خواجه
باقی الله خواجه حسام الدین را بشیوهٔ جلال تربیت میفرمودند بظاهر عتابها
می نموده میراندند و بباطن خطابها فرموده می خواندند چنانکه در جواب
حضرت خواجه رقیمهٔ که مشعر بدین معنی ست مرقوم گردید ٥ چه خوش نازیست ناز
خوبرویان + ز دیده رانده را در دیده جویان + بچشمی ناز بی اندازه کردن + بدیگر
چشم عذری تازه کردن + بالجمله سالهای بسیار بصدق و انکسار خدمات
شایسته بجای آورد و نظرات خاصه و احوالات خجسته دید تا رسید بجائیکه
رسید و از حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادگی و تفرید

سلطان وقت اکبر شاه بود

ابوالفضل در سنه ١٠١١ مقتول شد

تقصدّی آن امر را بر خویش نتوانست قرار دادنا چار امتثالاً لأمره الشریف یک تن را تعلیم ذکر داده التماس آن نمود که وی را ازان معذور دارند حضرت خواجه چون وی را درین تباعد محقق وصادق دیدند عذرش پذیرفتند بلکه آه سرد از دل غم پرور دبرآورده فرموده اند خوب کرد وخود را اخلاص ساخت در مرض موت حضرت خواجه از کمل اصحاب جز آنجناب دیگری حاضر نبود بیداریها و بیماردار یها که متضمن افاضات کثیره بود بوی تعلق گرفت وخدمات تکفین وتجهیز وتدفین از وی بوقوع انجامید وپس از پدید بزرگوار دران جایگاه وخانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سعی فراوان مبذول داشت وسعیش مشکور گشت که مخدوم زادها ازمین سعی او بفضل و صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سرّه در مکتوبیکه بحضرات پیرزادهای خود مرسل داشته شکرانهٔ آن جناب را باین عبارت بزنگاشته اند معارف آگاه خواجه حسام الدین احمد را حق سبحانه از ما جزای خیر دهاد که مونهٔ ما مقصران را بر خود التزام نموده کمرهمت را در خدمت علتبهٔ علیه بسته اند وما دور افتادگان را فارغ ساخته ع گر بر تن من زبان شود هر موی * یک شکر تو از هزار نتوانم کرد انتهی کلامه الشریف از آنجناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق ومحبت عظیم مشهود میگردید بارها میفرمود که حضرت خواجهٔ ما همان حضرت احرار بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید که این فقیر از تقریر وتحریر پیر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجه احرار طاب ثراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصهٔ علیه خود که بحضرت خواجه ما القا واعطا می نموده بوده اند ونیز فرموده اند که یکی ازان نسبتهای خاصه نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

روضهٔ منوره رسیده شده بود او را عطا فرمودند انتهی کلامه الشریف آئین جناب خواجه حسام الدین آنست که چون نماز بامداد در مسجد فیروزآباد ادا می نماید ساعتی چند مستقبل مراقبه می نشیند آنگاه ادای صلوة اشراق فرموده متوجه مزار فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سره که قرب دو میل بیرون شهر واقعست میشود تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبه میگذراند هر روز پانزده جزو از قرآن تلاوت میکند و چند حدیث از ترجمه مشکوة المصابیح مطالعه می نماید نماز عصر آنجا ادا نموده جهة تفقد عیال و اطفال بشهر بمنزل خود مراجعت میفرماید با وجود این خوی انزوا و رغبت سکونت صحرا اگر عزیزی مهمان بمنزل او وارد میشود او را خبر میکنند خود بمنزل آمده او را دآن روزه را مختصر گرفته بدریافت دل ضعیف و حسن صحبت میگذرانند نیز در امتثال خبر معتبر الشفقة علی خلق الله آن پایه دارد که با وجود نفرتی که او راست از رجوع و مخالطه ارباب غنا همیشه سفارش نامهای او برای رفع حاجات فقراء الله بامراء و ملوک جاریست با وجود که بعض مخلصانش کراهت بعض توانگران را از سفارش او دیده بالتماس تمام معروض داشته اند که دران باب خود را کشیده دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت مینماید وفور شفقت عنان صبر او را از کف میرباید و زبان حالش ناطق است بمقوله آن بزرگوار دین که او نیز رفع حاجات مسلمین بملوک میکرده و ازان راه تذللی با و میرسید فرزندانش معروض داشته اند که حفظ آبرو نیز ضرور است فرموده که ما باین آبرو خود آسیا گردان نخواهیم کرد چه سعادت آن آب روکه بشادابی کشت دلهای مسلمانان مصروف گردد بعد از انتقال حضرت خواجه روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس الله سره بسبب مقالی یک گونه ملالی بود بعنایت الله سبحانه آخر غبار آن ملال

برخاست وصفا با واخلاصها درمیان آمد تا بجائیکه فرزند بزرگ خودرا جهت
تربیت بآستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت
شامل حال قرة العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواجه
که در جواب رقیمه شیخ تاج مرسل داشته بیان این معنی نماید ملاطفه گرامی
ارشاد پناه که از سورت پیش از توجه برهانپور نوشته بودند وآثار لطف
بیش از کتابتهای پیش دران خوانده میشود در روز پیش از تحریر این رقیمه رسید
آنچه از معارف بقلم آمده بود دیندار و وقت شریف بروفق وقت صاحب
این رباعی بوده ع هرجا قدمی زدیم در کوی تو بود + هرگوشه که رفتیم هیاهوی
تو بود + گفتیم مگر سوی دگر راهی نیست + هر راه که رفتیم همه سوی تو بود + ازین
جهت که از قلم اهل تقاصا در کنایند چیزها درین مکتوب خواهد بود اما چون
دار عمل است و دیوانگان این مسجد بواسطهٔ ظهور بعضی احوال از حول وقت
خود بسیار دوری جسته اند هرچه مقوی عمل و رعایت اصول دین باشد
برای اینها نافع تر مے نماید واز حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
اینجا هم بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
که بسبب خدمت حدیث نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم ست این حقیر
خواهان آنست و گاه بفقیر مے دهند خیلے این سعادت را عظیم نموده اند
تخصیص فانیان باقی بحق را زیبا تر است بلکه بدیگران این خلعت زیبا
نیست و تواند که از بس عظمت ضرر بنا اهل رساند غرض ازین گستاخی
بیان حاجت خود است والتماس دواے موافق مرض اگر معنی دیگر فهم شود
مراد این کاتب نیست بحمد اللہ که فقیر زادگان را با سعادت های دیگر طلبے
در رسیده و با قصور و نقص خود معلوم این حقیر گردید که سفر و جدائی از

پدر و اهل نافع باشد و با این اشاره بابشارت خادمان استادی ارشاد پناهی
سلمه الله تعالی در فرستادن فقیرزاده مذکور آمد باجازت و رخصت ملاذ
استادی شیخ الله داد که تلقین ذکر این سلسله از ایشان بر داشته بود بسرهند
رفته و از کتابها آثار رفیعه سعادت وجد وهای جناب ارشاد پناه نسبت باو
معلوم می شود امید که در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار
و بهر وجه ممد و معاون باشند و از صفا با نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت
بخاندان نور الاتم و سر الاعظم حضرت پیر دستگیر علیه الرحمة آنچه از ارشاد پناه
خدمت مخدومی شیخ احمد ابقاه الله دیده میشود باعث چندین شکرست
و از الطاف الهی و ترقیات عظیم تر از انکه بقلم آید در ایشان مشهود میگردد
و خوب تر انکه این الطاف در خلعت شریعت و مقوی آن بظهور میرسد
و در رعایت ظاهر دین آنقدر توفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشانهم
اعتراض نمیابند و از معتقدان چه گویند که بسیارند و خوب اند و خوب تر میشوند
و بعد از رعایت شرع از طریقها غیر این طریقه مسموع نمیشود که مذکور و معمول
میشده باشد والسلام راقم گوید عفی الله عنه آن سال که این ذره مستهام
بقصد شورش احوال از برهانپور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
الله سره العزیز متوجه بسرهند شده بود در دهلی بخدمت لازم السعادت
حضرت خواجه حسام الدین سلمه الله نیز رسیده بود در میان مواعظ مرشدانه
باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیاز بقبلهٔ عتبهٔ خادمان
ارشاد پناه آوردی انصاف اینست که امروز برای تربیت طالبان حق
چون ایشانی نیست زیرا که در علوم دین رتبهٔ بلند دارند و در اتباع و عمل
درجهٔ ارجمند و معاملات این راه را بعجزها و بجبرها دیده اند و بمعرفت هر پایه

بر وجه اتم رسیده و حوصله و دماغ تربیت اهل الله نیز از ایشان بسیار مشاهده
میشود و اگرچه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس الله سره بطفیل
آن حضرت از نسبت این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز بکرم الله سبحانه
توانند که طالبی را بفائده رسانند اما دران اوصاف خجسته که مذکور شد آن ارشاد
دستگاه سلمه الله را امتیاز تمام ست انتهی ما اخذت من کلامه الشریف مد ظله قائله
و نیز دران ایام که حضرت ایشان ما رحمه الله سبحانه در قید رفاقت عسکر سلطان
وقت بودند و حرف خلاص ازان بلیه درمیان بود و حضرت ایشان دو کلمه
بحضرت خواجه ازان خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیازنامه مرسل
داشتند هوا انوار افاضت و برکات افادت آن مسند آرای ارشاد و هدایت
روز افزون باد و بعد از ادای لوازم نیازمندی مشهود خاطر ملکوت مناظر میگرداند
که عنایت نامهٔ نامی که ارسال فرموده بودند بمطالعهٔ آن سرخوش و مشرف گشت
و آنکه از حرف رخصت نوشته اند چه گوید و چه نویسد که چه خوشحالیها و انشراح
روی داده اگر درین ضمن این اراده و نیت خادمان ایشان را دست دهد
که این ویرانه دهلی را ببرکات وجود آگاهی صفات خود منور و معمور گردانند و
کاهلان و بازماندگان اینجا را در کار آورده گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند
و خوشیهای تازه و شگفتگیهای بی اندازه خواهد رسید بهمه حال فراغ
خادمان ایشان ازین تشویشهای صوری مامول مخلصان و نیازمندان
است خداوند سبحانه بزودی محبان و خیرخواهان را بدیدار فیض آثار ایشان
محظوظ و شادان گرداند و چنانچه گوش بشنیدن حظ گرفت دیده نیز نصیب
خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلکم ممدود و بعد از انتقال حضرت ایشان
جناب تربیت خدمت خواجه دامت برکته عنایت نامه باین مخلص خود که راقم

این حروفست در مصیبت پیری مرسل داشته بودند که ازان نیز فرط اخلاص و وداد
ایشان بآن حضرت تصریح میگردد و آن انیست هو خداوند جلشانه آنجموعهٔ فضائل
وکمالات صوری و معنوی را دیرگاه آرام بخش دل و دیده دوستان دارا داز ارتحال
بندگان غفران پناه ولایت دستگاه مخدومی علیه الرحمة وافر چه تواند نوشت
که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان و محبان نیست هر که بهره از
اسلام دارد می باید باندازهٔ دریافت ازین حادثهٔ جگرسوز ملول واندوهگین
باشد آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران
بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را دریافته
برکات وکمالات بایستنی اند وختند بد لخواه دوستان انوار قبول و صحبت
ایشان روزبروز مستقیم و متزاید باد انتهی در خدمت خواجه ازراه الطافی
که باین خادم خود دارند مرحمت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند
و دران ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود در هر چند
روز مواعظت نامه ازان جناب باین تراب اعتاب میرسید که دران
تحریض و اغرا بود بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت
ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقعه نیز آمده اند و بنصائح می نواختند
و نیز باشعار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
که هیچ نظمی بتازگی ترا روی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید
شعر منظومی بخت ما بدادی نرسید + این اخگر ما فرو دبادی نرسید + صد
مژده خار رهگذرها کردیم + یکبار بدامان مرادی نرسید + موافق وقت ایشان
آمد بغایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشهٔ دل قبله نمائی نکند + تن جانب
کعبه ره گرائی نکند + ای کاه تن از خویش نیاری برخاست + تا خاک حجاز
کهربائی نکند + مقبول افتاد الحمد لله والمنة روزی در خدمت ایشان بود یکی
از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند
و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه
فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد
زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می گشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها
احتراز می فرمودند و فقرای این وقت ما اکثر شان چنان اند که اگر امرا و اغنیا
بجانب ایشان آیند و راه مخالطت و مودت گشایند ناچار این درویشان را
در وضع فقر و انزوای ایشان فتور خواهد روی داد پس کرم الهی قلت عقیدت
و تندخوی اغنیای این وقت را با این فقرا حارس و حافظ این فقرا ساخت
یکی از خلص هم پیرهای جناب خواجه بفقیر گفت که در عشرهٔ آخر شهر رمضان
خدمت خواجه سلمه الله معتکف بودند در بست و نهم بعد از عصر فرمودند که بعد
از شام بمنزل میرویم که فردا عیدست و داشتن روزه مکروه چون شام درآمد
از مسجد برآمده باستهلال درآمدند با آنکه جمع کثیر را از جوانان تیز نظر مدتی
نظارگی داشتند و ماه را نمیدیدند بمجردی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده
ما هذا الا من کراماته الشریفة امروز که سال هزار و چهل هجریست و عمر شریف
ایشان به شصت و اند رسیده بر مفارق مخلصان سایه رحمت ایشان ممدود
است دیر سال بر مفارق دوستان خواجه باقی بالله باقی باد و شیخ الهداد
سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

وفات خواجه حسام الدین احمد در سنه ۱۰۴۳

سنه ۱۰۴۰ ه

خواجه ماست پیش از انکه حضرت خواجهٔ ما از لاهور متوجه ولایت ما وراء النهر شوند
بخدمت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس و رَشی طریقت
و مراقبه از ایشان نموده اما او را دران سفر باشارهٔ حضرت خواجهٔ ما بسبب مانع دیگر
موافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در هند
بودند حضرت خواجه آنوقت آنهارا دلالت بملازمت شیخ مذکور نموده رفته بودند
چنانکه ازین نوشتهٔ شریف ایشان که قبل ایام سفر یکی از مخلصان مُرسل
داشته اند معلوم گردد و هو درین روزها داعیهٔ سیر ولایت قوی گشته امید است
که بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خویشتن داری کرده خودرا
بودن و ماندن قرار داده اند طوبی لمن یکون معه و فاز فوزاً عظیماً شعر داغ بی یاری
و دردِ بیدلی + انهمه بر خود پسندیدیم و رفت + باری هر کرا ملازمت ایشان میسر
شود غنیمت ست حقا و بعزت الله که بتکلف نمیگویم شعر دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی + انتهی کلامه الشریف و نیز دران سفر از راه این کتابترا
بشیخ مذکور مُرسل داشته بوده اند در جواب التماس شیخ تحریر بعض دقائق و حقائق
راه را از ایشان هو برادر ارشد شیخ الهداد دعاگوی معتقد خود را بتوجه و فاتحه امداد
مینموده باشند با انهمه پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمال بیحیائیست که سخن
تصوّف درمیان آریم و از دقائق طریق انجذاب و حقائق منتهای کشف تحریر
نمائیم ع از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی + بهر حال یک وصیت میکنم بر شما باد که
آنرا از دست ندهید و آن اینست که چون ما هرزه گرد و بیابان پیما نباشند خودرا
بر نسبت خود بدوزند و آنرا عزیز دارید که اعز من کبریت الاحمر انست والسلام
انتهی بعد از انکه حضرت خواجه از ان سفر میمنت اثر مراجعت نمودند شیخ بکمال
عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبرداری آب و طعام مُسافران

وخدمتگاری لوازم خانقاه ملایک آشیان باو بود و باین خدمات ظاهر از کار
اذکار و احوال باطن لمحهٔ ذاهل نبود تا از توجهات خاصهٔ پیر بزرگوار به نسبتهای
شایسته رسید چنانکه بیخودیها و رفتگیها از و مشاهد حاضران میشد از خدمت سیدی
و مرشدی میر محمد نعمان ابقاه الله شنودم یکبار شیخ مذکور بربام مسجد فیروز آباد
با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه ویرا کیفیت و بیخودی غالب شد از سکر و
جوش نعره و خروشی زد و دوان شد نزدیک بود که از لب بام مسجد که از آنجا تا زمین
قریب چهل گز باشد بیفتد که یکی از حاضران دست و کمر او را بگرفت محکم بالجمله
شیخ از خوبان روزگار ست و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غیبت خیر و شر
و عیب جوئی غنی و فقیر بر کنار و از مجاوران مزار فایض الانوار پیر بزرگوار اگر
طالبی بخدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبهٔ این
سلسله می نماید آن جناب ورا بخدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کثیره میان
این دو عزیز کائن ست ظلهما ممدود و عاقبتهما بحرمة اولیاء الله و طلابه محمود

مقصد دوم که علت غائی بر تألیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
است بر یازده فصل که رأیتُ احد عشر کوکباً وصف حال آنست **فصل اول**
در بیان احوال بعض اجداد کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله

شهاب الدین علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد
پانزدهم حضرت ایشان ست و او بیازده واسطه بحضرت عبد الله ابن عمر الخطاب
رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
سلیمان بن مسعود بن عبد الله الواعظ الاصغر بن عبد الله الواعظ الاکبر
بن ابو الفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب ست
رضی الله عنه و وی از اجلهٔ امرا و اعاظم وزرا ر سلاطین کابل بوده نخستین

وفات حضرت شیخ الهداد در سنه ۱۰۴۵ است

نزیل هندوستان اوست که از غزنه و کابل بدیار هند آمده و بهمین وجه امروز قبیله را
که بوی منسوبست کابلی خوانند گویند وی باوصاف خجسته موصوف بوده به ترویج
اسلام و توهین عبده اصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فریدالدین گنج شکر
قدس الله سره الانور نیز بوی اتصال میکرد امام رفیع الدین رحمه الله جد ششم
حضرت ایشانست زیراکه والد حضرت ایشان که شیخ عبدالاحد اند قدس سرهما فرزند
شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالحی و وی فرزند شیخ محمد وی فرزند
شیخ حبیب الله وی فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت واسطه
بفرخ شاه مذکور می پیوندد زیراکه والد آنجناب شیخ نصیرالدین ست که او فرزند
سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبدالله بن شعیب بن احمد بن یوسف
بن فرخ شاه مذکور است امام مذکور جامع بوده میان علم باطن و ظاهر اقتباس
انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
بمخدوم جهانیان[1] نموده که ذکر حال آن سید عارف در مقاله رابعه بیاید انشاء الله
سبحانه و موجب اقامت او بدیار میمنت آثار سرهند آن بوده که جای آبادی آن
شهر بیشه بود موحش مسکن سباع رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
اهل قریه سرائس که شش و هفت کروه است از شهر سهرند بنابر عسر رساندن
خزانه از سامانه که بعد مسافت بود و شهری دیگر در میان نداشت در خدمت
قطب الزمان سید جلال مخدوم جهانیان که سلطان فیروز شاه مریدی بود
باُچه رفته التماس نمودند که بدار الخلافت دهلی رسیده از سلطان استدعای
آبادی شهری دران نزدیکی نماید حضرت سید مسؤل آن جماعت را مقبول
داشته متوجه دار الخلافت گشت سلطان تا کنور که دو منزل ست از دهلی
استقبال وی کرد و در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نموده

(۱) قطب زمان مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخاری توفی سنة ۷۸۵ هـ. [۱۳۸۳ م.] در احمد آباد گجرات

حکم فرمود که دران سرزمین شهری آباد سازند خواجه فتح الله برادر کلان امام
رفیع الدین که از مقربان سرخلافت بود تعیین نمود خواجه با دو هزار سوار آمده
در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز با هتمام تمام
آنچه بنا می یافت صباح منهدم می دید چون این مقدمه بعرض خلیفه رسید
علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند آنحضرت اشارت بامام رفیع الدین
که خلیفه و امام نماز حضرت سید بود و در سنام اقامت داشت فرمود که آمده
خشت قلعه نهد تا به میمنت او از دست خلل محفوظ ماند و دران بلده سکونت
نماید که وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنابر امتثال امر پیر بزرگوار
آمده دران بلده متوطن گشت ازان روز آن بلدهٔ فیروزآباد از برکت سکونت
آن جناب رونق دیگر یافته و اهل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادات
کثیره رسیده اند و الی یومنا هذا ملجاء سکنهٔ آن بقعهٔ شریف از قوی و ضعیف
تربت اوست که در قدیم الایام از شهر بیرون بوده و درین روزگار از آبادی
بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول است که سبب انهدام بنای آن قلعه
این بود که شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره العزیز را نادانسته هر
روز دران عمارت بیگار میگرفتند و از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم
میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت امام بطریق کشف این معنی را در
یافتند و آگاه ساختند و منع فرمودند و بدست مبارک خود خشت بنای
قلعه بنهادند که الی یومنا هذا آن قلعه برهمان بنا برپاست فرخنده شبی
حضرت ایشان با مخدوم زاده های عالیشان و برخی از درویشان بزیارت امام قدس سره
تشریف برده بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب برپای بماندند بعضی
مهر و ضد داشتند که بنشینند چون باشد بنشستن توجه نفرمودند و زبان لسیم

بر سر تربت والدهٔ معصومهٔ مرحومهٔ خویش رحمها الله که دران مقبرهٔ منوره است
نیز خاموش ایستاده بودند این بنده را که یکی از منتسبان دامان فتراک ایشان بود
بر دل اخلاص منزل ریخت که تا رحمتها که بوسیلهٔ سرور ایشان ازین فتوح بر اهل
آن رسیده باشد و چه برکتها که منزل گردیده بود فردای آن شب سعادت لزوم
مخدوم زادهٔ مخزن الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم ابقاه الله واوصله الی
غایة ما یتمناه سرّی شگرف از زیارت دوش برگوش هوش زدند و مجمل آن راز
این بود که حضرت ایشان بعد از مراجعت ازان زیارت فرمودند که چون محاذی
روضهٔ امام ایستادم از حق تعالی ملتمس آن شدم که الٰهی از جمیع اموات این
گورستان عذاب را بکرم تو بردارند آواز رسید که تا هفته عذاب از ایشان بردارند
باز ملتجی شدم و گفتم رحمت ترا نهایتی نیست بر مغفرت بیفزای حکم شد که ماهی
عذاب مرفوع گردد باز بیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده
بکلی بخشیدند فردای آن روز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون اند آنجا حاضر
شدند و بخاطر عاطر آنحضرت قدس سره مضمون حدیث معروف گذشت که
چون عالمی بر مقبره بگذرد تا چهل روز عذاب ازان مقبره بردارند بمجرد این
خطور ملهم شدند که بقدوم تو تا قیامت عذاب ازین مقبره برداشتیم و آنجا نیز این
التماس درمیان آمد و بعز اجابت رسید ؎ تو از هر در که بازآئی بدین خوبی
وزیبائی + دری باشد که از رحمت بروی خلق بگشائی + اما والد شریف ایشان
العالم العارف الامجد الشیخ عبد الاحد رحمه الله که درین کتاب تعبیر از ایشان
بحضرت مخدوم میشود قدس سره آنجناب را در عنفوان جوانی و آوان تحصیل
علوم ربانی بناگاه ید طولای شوق این راه گریبان دل بگرفته بخدمت
مظهر النفوس الشیخ عبد القدوس[1] قدس سره برده آنجا بکمند ارادت در آورده

(۱) عبد القدوس چشتی توفی سنة ۹۴۴ هـ. [۱۵۳۷ م.] در گنگوه

تلقین اذکار و تعیین اطوار قرار گرفت چون از شیخ التماس سکونت بر آن آستان
و طلب مصاحبت با آن درویشان و خداپرستان نمود خدمت شیخ رضا بدان
نداد و فرمود قدم عزیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاده باز گرد و آنرا
باتمام و اختتام رسان آنگاه بیا و تحصیل این معامله کمر همت بند که درویشی معلم را
چندان ننگے نیست چون حضرت مخدوم این بشنود و ملاحظهٔ کبر سن شیخ نمود
زبان مسألت بگشود و گفت ترسم که چون پس از اتمام و انصرام علوم دینیه بدین
عتبهٔ علیه بشتابم این گرامی صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرا نیابی بفرزندم
رکن الدین شو و ازو بجو آنچه میجوئی حسب الامر ع صبری کنیم تا کرم او چها
کند + گویان بر سر تحصیل علم مراجعت فرمود و قضا را پیش از تمامی تحصیل حضرت
مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت تمامی کشید ع آن نامهٔ سوز دل بانجام رسید
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از منقول از مفهوم و پس
از مراجعت سیر و سیاحت بعضے بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه
بحکم آن اشارت همگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد و باشارت والد خویش
و ملاحظهٔ علو استعداد طالب وفاکیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات تربیت
درباره آنجناب بکار برد چون از فرائد فوائد خویش بهره ور گردانید خرقهٔ خلافه
پوشانید از قادریه و چشتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه
بغایت عالی در بلاغت معانی و فصاحت الفاظ بنوشت و آن نامهٔ گرامی که
نگارش نموده اینست که گذارش می یابد بسم الله الرحمن الرحیم ـــ بشریٰ
لقد انجز الاقبال ما وعدا + و کوکب المجد من الافق العلی صعدا + ـــ بشری ترا
که دولت و اقبال رو نمود + انجاز وعده کرد نقاب از رخ کشود + در آسمان
رفعت شمسے برآمده + نوری ازان بتافته اندر جهان نمود + الحمد لله الذی

خلق آدم على صورته وكرّمه بخلافته واجرى تلك السنّة بين انبيائه واوليائه ودلّ احسانه على منّه واخّر شكره على نعمه هو الاول وهو الآخر والظاهر والباطن لا مؤخّر لما قدّم ولا مقدّم لما اخّر ولا معلن لما ابطن ولا مخفي لما اظهر وسمت همم اوليائه عن الركون الى الاكوان عاراً واعتلقت الجنان باراً فدارت عليهم بكرة وعشية كأس المحبّة من كوثر محبوبهم دراً كلما جن عليهم الليل جعل قلوبهم من شوق لقاء الخليل ناراً وتفيض اعينهم من الدمع مدراراً ليلاً ونهاراً و يشتغلون بذكره سرّاً وجهاراً ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلاناً واسراراً ويطوفون حول سرادقات الوحدة افكاراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه نضارة العرفان وهو عطشان وحيران له في فضاء العشق والوله طيران غاية مطلوبه لقاء الرحمن ونهاية مقصوده رضاء المنان فيظهر في اقطار الارض آثاره ويظهر في الآفاق انواره لسانه ناطق بالحق وهو داع الى الرب للخلق ليخرجهم من الظلمات الى النور ويقربهم ويحببهم الى الله العفور والصلوة والسلام على من هو خير خلق واحبابه وخاتم انبيائه وخاتم اصفيائه وهو رسول الرحمة و صاحب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه الاربعة واصحابه الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلام من اوثق دعايم الاسلام والايمان واكرم مناهج العمل والاحسان على ما ورد في الخبر عنه عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده ان احب عباد الله الى الله الذين يحبون الله الى عباده ويحبون عباد الله الى الله ويمشون في الارض بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا ومن اتبعني واتباعه انما يكون برعاية اقواله واحواله نمران الاخ الاعز الرضى والصاحب المرضى المتوجه الى رحمة رب العالمين المتوكل على مالك

یوم الدین اخانا العالم شیخ عبد الاحد بن زین العابدین لما صح قصدہ و
لبس الخرقۃ منا وتفقہ بالعلم واشتغل بالذکر والفکر شغلاً کاملاً اجزنا لہ
اجازۃ بالباس الخرقۃ للطالبین کما اجاز لنا شیخنا وابونا شیخ الاسلام قطب
الاقطاب الشیخ عبد القدوس قدس اللہ سرہ العزیز وھو من شیخہ شیخ
الاسلام الشیخ محمد عارف وھو من شیخہ شیخ الاسلام الشیخ احمد عبد الحق
وھو من شیخہ الشیخ جلال پانی پتی وھو من شیخہ الشیخ الشمس الدین
ترک پانی پتی وھو من شیخہ الشیخ علاء الدین علی احمد صابر وھو من شیخہ
الشیخ فرید الحق والدین مسعود اجودھنی وھو من شیخہ قطب الملۃ والدین
خواجہ قطب الدین بختیار اوشی وھو من شیخہ خواجہ معین الدین سنجری
وھو من شیخہ الشیخ عثمان الھرونی وھو من شیخہ حاجی شریف زندنی
وھو من شیخہ الشیخ مودود چشتی وھو من شیخہ الشیخ ابی یوسف الچشتی و
وھو من شیخہ الشیخ ابی محمد الچشتی وھو من شیخہ الشیخ ابی اسحاق الشامی
وھو من شیخہ الشیخ حذیفۃ المرعشی وھو من شیخہ الشیخ سلطان البلخ
ابراھیم الادھم وھو من شیخہ الشیخ فضیل بن عیاض وھو من شیخہ
الشیخ عبد الواحد بن زید وھو من شیخہ الشیخ حسن بصری وھو من شیخہ
حضرت امیر المومنین امام المسلمین علی المرتضی وھو من حضرۃ رسالۃ
الرفیعۃ القدسیہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وھو من اللہ تعالی
عزوجل وایضا اجزنا لہ دامت برکاتہ وزیدت درجاتہ بالباس الخرقۃ
المبارکۃ القادریۃ المحمدیۃ لمن یطلبھا ویراہ اھلا ومستحقا لھا کما اجازنا
بالباس الخرقۃ للطالبین استاذ علماء المشرق والمغرب علامۃ الوری علم
الھدی المحقق المدقق الکامل المکمل سید السادات امیر سید ابراھیم معین

الحسنی الحسینی لاہوری القادری وهو من السید السند الشیخ احمد الجیلی القادری
وهو من شیخه ووالده سید السادات سید موسی القادری وهو من شیخه
ووالده سید عبد القادر وهو من والده وشیخه سید السادات سید حسن
وهو من شیخه ووالده سید السادات محی الملة والدین ابی نصر وهو من شیخه
ووالده السید الحسیب النسیب ابو صالح وهو من والده السید المجید المسند
عبد الرزاق وهو من والده سید السادات قبلة ارباب الکرامات قطب
الکونین غوث الثقلین محی الحق والشریعة والطریقة والحقیقة ابو محمد عبد القادر
الحسنی والحسینی والجیلانی قدس الله روحه وهو من شیخه الشیخ ابی سعید
المخزومی وهو من شیخه شیخ الاسلام ابی الحسن علی القرشی الهکاری وهو
من شیخه شیخ الاسلام ابی الفرح یوسف الطرطوسی وهو من شیخه شیخ
الاسلام عبد الواحد بن عبد العزیز التمیمی وهو من شیخه شیخ الاسلام ابی بکر
الشبلی وهو من شیخه شیخ الاسلام سید الطائفة الصوفیة جنید البغدادی
وهو من شیخه شیخ الاسلام سری المفلس السقطی وهو من شیخه شیخ الاسلام
معروف الکرخی وهو من شیخه شیخ الاسلام ابی سلیمان داؤد الطائی وهو من
الامام علی بن موسی رضی الله عنه وهو من ابیه الامام جعفر الصادق وهو
من ابیه الامام علی محمد الباقر وهو من ابیه الامام السعید الشهید حسین و
هو من ابیه امام المسلمین امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب
رضی الله عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو من سید المرسلین امام
المتقین وخاتم النبیین خاتم المرسلین المبعوث رحمة للعلمین محمد النبی العربی
محمد صلی الله علیه وبارك علیه وآله الطیبین الطاهرین ووصینا له دامت
برکاته ان یشتغل بالعلوم الصوفیة واوراد المشائخ واعمالهم مراعیا حقوق

الشرع من الاصل والفرع ممتثلاً لاوامر الله ومجتنبا نواهيه ومؤدبًا بآداب
الصوفيه حق الادب وان لا يتردد الى ارباب الدنيا واصحابها ويحضر فى مجلسهم
فى طلب الدنيا وان يحب اولاد الشيخ واقربائه ويراعى حقوق آدابهم كما قال
الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجرًا الا المودّة فى
القربى وان يشتغل بالله اشتغاله باطنًا معرضًا عن غير الله كما قال الله لحبيبه صلى
الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل اليه تبتيلا زاهدًا فى الدنيا راغبًا الى
العقبى ثابتًا على السعادة والسخاوة من غير التفات الى رسوم اهل البطالة وان
يجعل الوحدة والعزلة رأس ماله فانهما متمسك ارباب الصدق والصفا فان
استطاع ان يستمر اوقاته على الملازمة بالخلوة فهو اولى واحرى وان لم
يتيسر له ذلك فليجعل لنفسه نصيبًا منها وينبغى ان لا يكون سنته خالية عن
خلوة او خلوتين فان كان هكذا فيده العزيزة نائبة عن يدنا وبين الناس
خليفتنا فرحم الله من اكرم وعظم من اكرمناه وعظمناه واهان من اهانه
فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المشار اليه مرضيًا عند الله ومحبوبًا
عند الناس اللهم بلغه الى منتهى مطالب الصديقين واوصله الى اعلى درجات
العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبى وآله وصلى الله على خير خلقه
محمد وآله اجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بن عبد القدوس
اسمعيل الحنفى كتبه وحرره فى سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على
من اتبع الهدى مخفى نماند که بسبب انتساب حضرت مخدوم به حضرت شیخ
عبدالقدوس و فرزندش مجمل احوال این دو عزیز درین کتاب ضروری ست
بمعرض بیان میرسد بتوفیق الله الصمد شیخ عبدالقدوس قدس سره از
شیوخ مشهوره هندوستان ست و از کبار ایشان از فرزندان شیخ صفی الدین ست

که در اصول و فروع علوم از فحول محققین بود و صاحب تصانیف مفیدهٔ
مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات
و وفور غلبات در اتّباع سنت سنیه بغایت متیقن بود و در التزام عزائم امور
دینیه سخت متمکن او را کتاب ست مسمّی بانوار العیون مرتب علی سبعه فنون که
در هر فن اسرار والا بر صحائف املا آورده در فن نخستین برنگاشته که اگرچه
ارادت من بمخدوم شیخ محمد ست لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جد او
شیخ احمد ست قدس سرهما و ستایش او دران فن بسیار فرموده و نیز آنجناب
از درویش قاسم اودهی که از بزرگان سلسلهٔ سهرورد و چشت ست اجازت
خلافت داشت و جز ان کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست در غایت
زیبائی و دلربائی ب در مکتوبی می‌نویسد که شیخ ما سید محمود محمد گیسو دراز زبان
دراز کرده و از حیرانی گفت او تعالی ورا ءالورا ست اگرچه این سخن نیز باشد اما
چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از همه ورا ءالورا باید شد
رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی بدایت است و چون بدایت را بدایت
نیست نهایت را نهایت نه بود که خدا را سبحانه نهایت نبود طالب در نهایت
بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای عزوجل را
در بهشت بینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون ما فی الجنة سوی الله
روی نماید ورا ءالورا و تحت الثری یکجا آید چه جائے ورا ءالورا ست انتهی
و بسا اسرار سکریه دران صحیفه علیه ایراد فرموده که بر خوانندگان هوشیار
هویدا ست ب و هم در مکتوبی رقم نموده که کونوا مع الصادقین فرمانیست که
در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مصاحبت آشنایان بار دشوار ست

اگرچه کردار حسن صد هزار ست بیکی حضرت اورا از خواطر فاسده رسیده
در جواب نوشته تهیهات پرسیده بودند از بلای سخت و ابتلای عام که هیچ
ولی و نبی نبوده که مبتلا بدان نبوده از انجا که بشر بودند و گذر بدین جسر مجازی
داشتند اما فرق آنست که یکی را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او
بدان ماخوذ نگردد بلکه سبب قرب و علو همت او بود و یکی را از راه خذلان غرق
آن گردانند و او بدان ماخوذ گردد بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه
حال ما بدان ست اینجا قیمت مردان و نامردان ظاهر گردد که خلق للحراب
رجال وللطعن والشهادة رجال وللقصعة رجال آنکه تیغ زند و تیغ خورد دیگر
ست و آنکه کاسه لیسد و ثرید خورد دیگر در اکثر مکاتیبش از انکسار و افتقار و
خوف خاتمه کاسخن کرده خاتمه مینویسد حضرت ایشان قدس الله سره العالی
از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت عزایم امور دینیه
آن پایه داشت که وقتی امام مسجد او پیدا نبود و برادر زاده او شیخ عبد النبی
فرا پیش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت از وو قفه ظاهر گردید شیخ
نماز را باز گردانید و بخشم تمام گفت احداث را که امامت نکنند و نماز مردم
را فاسد نسازند نه دانسته اند که موصول با صله حکم یک کلمه دارد که قطع آن
درست نیست و وقفه میان آن روا نه ب ہیہات تا عقبه ابہام فریق فی
الجنة و فریق فی السعیر در پیش ست کجا خواب و خورد کرا قرار و آرام در پیش
ست ؎ کس می ندهد نشان آب و گل من + حل می نشود درین جهان
مشکل من + از هیبت آن دو راه خون شد دل من + تا خود بکدام ره بود
منزل من + جای دیگر می نگارد ؎ در کوی بتان رفت همه عمر دریغا +
چون بت برهمن پیر به بتخانه بماندیم + عمر باخر رسید مرگ و سفر آخرت در پیش آمد

وزا وآن که علم و عمل بر متابعت سید الاولین والآخرین ست بدست نیامد
وخوف وحیرت آن فرو گرفت که امام مسلمانان ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه
میفرماید اکثر ما یسلب الایمان عند النزع ندانم دران وقت دشواری و زمان
بیقراری چه پیش آید وجای دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
نوشته ای فرزند فرصت عزیز است روز و شب در تحصیل علوم بجد
وجهد کوشش بلیغ نمائی که وقت تحصیل علوم همین ست و دوام طهارت
واداء فرایض وسنن رواتب با تعدیل ارکان و با حضور وخشوع بروجهی
که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادات
دو جهانی و دولت جاودانی و برکات و رحمت بیشمارست و بدانکه مقصود از
علم عمل ست که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم و مقصود از عمل
اخلاص و محبت حق تعالی ست لیسئل الصادقین عن صدقهم کم مشکل خاص
وعام ست و مقصود از اخلاص محبت محبوب است که معبود برحق ست و موجود
مطلق ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین انتهی کلماته
الشریفه انتقال شیخ ازین دار پر ملال بسالی ست که شیخ اجل مبین آنست و
تربت شریفش در قریه گنگوه است که بر ساحل دریای جمن قریب کرنال ست
رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی از اواخر حال شیخ
حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت و بیخودی برانجناب مستولی میشد
واستغراق غلبه داشت یکی دران حال از وسر آن پرسید فرمود دل را بذکر بسیار
کوفتم اکنون سلطان ذکر زمان بزمان بر من غلبگی مینماید و مرا ازمن میرباید
شیخ را هفت پسر بوده که هریک در حال وقال بمثل بوده از شیخ احمد که
فرزند ثالث شیخ بودی آرند که میگفته که این نسبت خانواده ماست که نخست

فرزندان را بکمالات صوری آراسته سازند وآنگاه بمجاهدات و ریاضات اند آخته
به پایهٔ قطبیت رسانند از زبان دُرفشان حضرت ایشان قدس سرّه شنودم که
در آن ایام که فرزندان شیخ در دهلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را اشتیاق
دیدار پدر بزرگوار غالبه کردی بخدمتش نوشتندی که اگر امر عالی ورود
یابد بتقبیل آستان مستسعد گردیم شیخ گفتی آمدن ایشان نزد ما موجب
تسویف وتعطیل تحصیل علوم ست ما را نزد ایشان باید شد وبا این همه
کبر سن وناتوانی خود بدهلی آمدی وایضاً حضرت ایشان قدس سرّه از
والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ما عبد القدوس قدس سرّه
از وطن خود بدهلی آمدی خبر باکابر آنجا رسیدی پذیره راه شدندی
کذلک قوّالان ومطربان نیز او را استقبال نمودندی وشیخ کثیر السماع بود
وسماعش در غایت شورش وسکر در ضمن سماع سخنان مستانه از وے
سر میزد وقتے در دهلی در محفل عظیم که عُلما حاضر بودند بتواجد برخاست
در میان تواجد گفت منصور را نادانان کشتند چون این کلمه را در رقص
بکرات بر زبان راند یکی از فحول علمای حاضر بے آرام شده نام یکے
از اعاظم علماے آن وقت را برده گفت چون آن جماعت را نادان
توان گفت که چون او ئی در میان ایشان بود شیخ همچنان بشورش گفت
من همان را میگویم باز آن عالم گفت شیخا چون مثل اوئی را نادان توان گفت
که چون بآن عالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاهر
شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد وگفت اگر آن حق ست این چیست
سیاهی که از دوات او ریخت نقش الله ظاهر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
بجوشید وگفت که زهی نادان که سریان حق در جمادی ظاهر شود ودر آن

نہم حضرت ایشان قدس سرّہ العزیز بدین تقریب فرمودند یک بار شیخ بدہلی آمدہ بود شیخ حاجی عبدالوہاب بخاری کہ از اولاد سید جلال الدین بخاری بود وصاحب علم وتفسیرے نوشتہ بود نزد شیخ فرستاد شیخ چون بکشاد آیت تطہیر اہلبیت سرور کائنات علیہ وآلہ وعلیہم الصلوٰۃ والتحیات برآمد کہ شیخ عبدالوہاب درین مقام نوشتہ بود اولادنبی ہمہ مامون الخاتمۃ اند وعاقبت شان علی الیقین بالخیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت کہ ہذا خلاف مذہب اہل السنۃ والجماعۃ وکتاب را باز فرستاد درین سخن روزہا میان علمای آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالآخر مقرر آن شد کہ شیخ عبدالقدوس گفتی قدس سرہٗ شیخ رکن الدین فرزند دوم وخلیفۂ اول شیخ عبدالقدوس است کہ بعد ازو بر سجادۂ ارشاد اونشست واز سید ابراہیم الایرجے القادرے کہ درنامۂ اجازت ذکر یافت

نیز طریقۂ قادریہ را اخذ نمودہ خرقۂ خلافت یافت واین سید ابراہیم مروے بود از اعلام دانشمندان علوم عقلے ونقلے چنانکہ در عہد او بہ شہر دہلی کسے بدانش او نبود وبا اشتغال علوم التزام اذکار واوراد وتربیت وارشاد را نیز جمع نمودہ وے مرید شیخ بہاؤ الدین قادرے شطاری ست وشیخ بہاؤ الدین را رسالہ ایست در طریقۂ شطاریہ برای و گویند در معاملہ از شیخ نظام الدین خالدی نیز خرقہ یافتہ است ودرسنہ ثلث وخمسین وتسعمائۃ بعالم باقی شتافتہ ودر پایان روضۂ امیر خسرو سر در نقاب تراب کشیدہ رحمہ اللہ سبحانہ شیخ رکن الدین گوید روزی کہ عرس خواجہ قطب الدین[۱] بود وبر روضۂ شریفۂ او جمعے گرم رقص وسماع بسید معروض داشتم چہ بود کہ خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

(۱) عُرس خواجہ قطب الدین بختیار

حضور ارزانی دارند فرمود باید که شما بزیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثنای جوش وخروش قوالان
ورقاصان حضرت خواجه برمن ظاهر گشته فرمودند این بدبختان چند وقت را
بر ما مشوش گردانند من بخدمت سید آمده معروض داشتم تبسم نمودو
فرمود آیا اکنون مارا معذور دارید یانه شیخ رکن الدین صاحب احوال و اطوار
عالیه بود و تصانیف شایسته دارد از انجمله است مرج البحرین محتوی بر اسرار
علم دینی و یقینی و نیز او را مکتوبات کثیر البرکات است دریکی از مکاتیب او
بخط شریف حضرت مخدوم علیه الرحمه دیدم که به یکے از محرمان راز نوشته
واما بنعمة ربک فحدث لله الحمد والمنة که در دیده شهود نمانده بجز خدای مع هذا
جز افلاس وعجز پیش نه وجز حیرت و درماندگی کیش نه انتهی ؎ تشنه از دریا
جدائی میکنم + بر سر گنجے گدائی میکنم + شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریه والد خویش تحقیقات ست ازانجمله است آنکه والد ما جدش را روزی
در اثنای سماع برزبان رفته بوده که خدای داند ما کجائیم و باز فرموده
اگر گوئے خدای نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مراد از علم اعلی
تعین علمی است اجمالی یا تفصیلی که بوحدت و واحدیة معبر ند سیر شیخ ما و ران
وقت فوق تعین علمی بوده عزیزے این بیان را در محفل حضرت ایشان
قدس سرہ مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
تکلفی نیست زیرا که شیخ ابن عربی و تابعان او رحمهم الله به سیر فوق تعین
علمی قائل نیند و شیخ عبد القدوس رحمه الله از تابعان شیخ عربی بود ند و
سیر شان سیر فوق این تعین ذات ست که سکر از حال و قال مے خیزد شیخ
رکن الدین در سنه ثلث وثمانین وتسعمائة ازین جهان رخت بآن جهان

بستہ مضجع او و سائر اخوانش در جنب والد بزرگوار ست الا شیخ احمد پدر شیخ عبد النبی شهید صاحب کتاب سنن الهدی رحمه الله که در شاه آباد آسوده انتقال شیخ احمد در سنه اثنی و سبعین و تسعمایه بوده و سعادت فرزند مذکورش در سنه احدی و تسعین و تسعمایه و چون حضرت مخدوم را بحضرت شیخ فانی فی الله شیخ جلال تانیسری رحمه الله بجهت محبت هم پیرگی صحبتهاے شایسته و مجالس شگرف روی داده مجلی از احوال این بزرگ نیز لازم ست شیخ جلال تانیسری از اعاظم خلفاے حضرت شیخ عبد القدوس بود رحمهما الله و از علم ظاهر نیز بهرهٔ تمام داشت و استغراق و استهلاک تمام تا گویند بسیار بوده که براے افاقتش جهت اداے نماز مریدان آمده بآواز بلند حق حق می گفته اند تا از سکر به صحو مے آمده عمر دراز یافت بعد از نود و پنج سالگی در سنه تسع و ثمانین و تسعمایه بآخرت شتافت و در بلدهٔ خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد خود نقل کردند که مے فرمودند ایام احتضار حضرت جلال بروز ها کشید از ان جهت اضطراب و شورش عظیم از خلائق برخاست گویند چون بعد از شانزده روز اندکے به هوش آمد نظام شیخ که از اعاظم خلفاے وے بوده از ان حال تنگدل شده گفت مخدوما این چه حال ست شیخ دران حالت بجوش و درد تمام این بیت برخواند ؎ قومی ز وجود خویش فانی رفته ز حروف در معانی + حضرت ایشان چون این حکایت را این جا رسانیدند گریه در گلوے مبارک گره شده و قطرات بر رخسار مبارک روان گشت و مدتے بانکسار تمام سر فرو بردند حضرت شیخ جلال را رسائل مفیده است تبرکا بیک نسخه از رساله ارشاد الطالبین اکتفا میرود

نسمه مینویسد که عشاق بر منازل کشف وکرامات توقف روا ندارند وازان مترقی شوند ومقید بچیزی نگردند بریده ودریده ازهمه جان باز وجهان تاز باشند وآن انیست که ایشان ازعبادت وزهد وتقوی وریاضت احتراز کنند وانیها را ذمیمه دانند بلکه جان کنند وخون خورند وگم شوند وپیش ازمرگ بمیرند وبحق رسند این جا اکثر مدعیان اهل سلوک وجهال صوفیه راه خطا کردند وگمراه شدند العیاذ بالله من ذلک وروی عن السّلف رضی الله عنهم اجمعین انما حرمان الوصول لتضیعهم الاصول والاصول رعایة الشریعة والطریقة وانچه گفته اند تلاوة القرآن والاشتغال بالعلوم الشرعیة امور حسنة لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرائض وسنن رواتب منحصر بشغل باطن ست نه بکثرت نوافل واعمال جوارح انتهی بیان ملاقات حضرت مخدوم بحضرت شیخ کمال رحمهم الله حضرت مخدوم را درخلال مجالس شیخ جلال بحضرت شاه کمال ملاقات روی داد وبسا للنا کشید وفوائد ... بظهور رسید صورت این قضیه آنکه روزی حضرت مخدوم درخدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت اهل سپاه بآن خانقاه درآمد وبحضرت شیخ معانقه نموده درحلقه انجمن بنشست شیخ اورا ازعسکریان دانسته اخبار شاه وسپاه برسیدن رفت وین ازین پرسش بشورش درآمده گفت شیخا اگر مسکینی ازمساکین این راه جهت اقتباس انوار الله باین خانقاه آید شمار الائق نیست ازو اخبار شاه وسپاه پرسیدن اگر خواهش این اخبار دارید برا بگذارید شنید وازروندگان بجوئید شیخ ازغایت حلم وبردباری راه خموشی وطریق معذرت پیش گرفت

حضرت مخدوم کہ از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبہ بی تعلقی از آن
مرد بدیدند بران آمدند کہ آن ہنگام کہ او از محفل شیخ برون آید باو ملاقات
فرمایند و آشنای نام و شناسای مقام او گردند چنان کردند آن عزیز را
نیز بعد تلاقی و معانقت ایشان بحکم خبر القلوب تتشاہد رگ ہو انست بجنبید و
جبہہ الفت بکشاد و نام خویش اظہار کرد و گفت مرا کمال نام است و از مسکن
و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر بہ پایل اندر نشست و
مقام است اگر ہر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا باہم آئین صحبت
برانگیزیم و پایل دیہہ است از توابع بلدۂ سرہند قریب چہار یا پنج
فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم بسرہند شد از ان جا بہ پایل رفتند و
خدمت شیخ کمال ذو الکمال و الاکمال را آن جا دریافتند صحبتہا گرم گشت
و الفتہا بدیدار آمد تا بجائی کہ شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بمنازل
جنت مماثل ایشان آمدے و روزہا آن جا گذرانیدی و باز بہ مسکن رجعت
فرمودی بالجملہ حضرت او را فوائد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات ازو معاینہ
نمود این جا بآن قدر کہ از لسان گوہر بار حضرت ایشان قدس اللہ سرہ
و مخدوم زادہای کبار عالی شان داست برکاتہم مسموع گردیدہ قلم راز بان
اظہار کشودہ مے آید آن جناب اگرچہ از محبوبان و مرادان بود او یسی
المشرب می نمود اما بظاہر انتساب و ارتباط بہ شیخ فضیل داشت کہ بہ
واسطہ بہ شیخ الجن و الانس عبد القادر جیلانی می پیوندد زیرا کہ شیخ فضیل
را ارادت بسید گدا رحمن ثانی بود و او را بسید شمس الدین عارف و او را
بسید گدا رحمن اول و او را بسید شمس الدین صحرائی او را بسید عقیل او را

لسید بہاء الدین او را لسید عبد الوہاب او را لسید شرف الدین او را
لسید عبد الرزاق او را والد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالی
بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوریدہ بری و آشفتہ سری بیشتر بہ جزائر و
مفاوز بسر بردی و دران بوادی کہ مصداق بواد غیر ذی زرع بود چون
احتیاجش بشراب و طعام و مضجع و مقام او فتادے بناگاہ دران بیدا
شہرے پیدا شدے و ساکنان شہر اورا بہ تکریم و تعظیم ہر چہ تمامتر بمنازل
خویش بردندے و ضیافتہا نمودندے و شیخ از طعام و شراب ایشان
تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود بامنہ
ایشان غنودے بامداد کہ بامداد الٰہی سر از جیب سحرگاہے چون
آفتاب برآوردے نہ ازان شہر نامی دیدی و نہ ازان مردم نشانی گویند
بنماز جماعت کم حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مریدان
اورا احتیاجی بخلا افتاد چون بہ طہارت جای درآمد دید کہ از جاے
دری کشودہ گردید و بوستانی دران در نمودار گشت آن درویش
بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب برکنار آن جمعی بہ نماز صف
بستہ کانہم بنیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
حیرتش بر حیرت افزود دران تحیر بناگاہ چون نظر بکشود خویش را بدان
مکان سابق دید کہ ازان جا قصد خلا نمودہ بود ہم حضرت ایشان
قدس اللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
بر گوری بول میکرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود ازان گوری آواز
اُح اُحی برون آمد کہ اشارت بود بکراہت آن اُمر و منع ازان شیخ کمال

چون آن بشنود همچنان بشورش تمام رصاحب اُح اُح بانگ برزد و گفت ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان درگذشته و بخاک یکسان گشته هنوز اح اح خود نمی گذاری و ازان جایگاه برخاست و برفت و هم حضرت ایشان قدس الله سره الانوار فرمودند با این همه ظهور خوارق از شیخ اگر نزد او کسے به نیت مشاهدهٔ خارق رفتی ازان سخت در بار شدی وقتے مولانا فلان صالونی که از اعاظم علماے عصر بود مع تلامذهٔ خویش غالباً بدین نیت متوجه دریافت شیخ گردیده چون بحوالی منزل شیخ رسیده شیخ از مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب هرچه تمامتر سنگها و خشتها بر دا متوجه مولانا گردیده مولانا ناچار مع شاگردان فرار برقرار اختیار فرموده و شیخ قدمے چند دنبال او حمله نموده می فرموده ای صالونی فلان و فلان آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشایخ [۱] واین وآن میگویند و از فلان و بهمان ما بیخبراند که مرتبهٔ ایشان از آنها کم رفت و مرادش از فلان و به همان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت ایشان اسکنه الله بحبوحه الجنان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند که شیخ چون در بیان معارف و تبیین اسرارے درآمدند بعضے اوقات دقائق آن اسرار با آنکه مهارت علمی مستمعان را کامل بود بعد از تفکر و تأمل بسیار بمرور ایام حل می شد و بفهم مے درآمد ؎ ارباب بقا زنده بجان دگرند + بیرون ز دو کون در جهانی دگرند + کس پے بزبان حال ایشان نبرد + این طائفه گویا بزبان دگرند + روزی بتقریب احوال شنگرف خواجه محمد معشوق طوسی قدس سرهما فرمودند که توان گفت که حضرت

(۱) فرید الدین گنج شکر و سلطان المشایخ نظام الدین أولیا

شیخ کمال نیز از ان عالم بود و نیز یکے از یاران قبول یافتہ حضرت ایشان از
زبان مبارک نقل کرد کہ روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفی سر داده میشود
بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسلۂ علیۂ قادریہ چون شیخ کمال
اقل قلیل بنظرے در آمده اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود در
تاسع عشر از جمادی الآخر سنہ احدی و ثمانین و تسعمائۃ راه وصال رفیق
اعلے گرفت و در قریہ کیتھل کہ از قرائے تابعہ سرہند است خوابگاه یافت
رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃً واسعۃً بعد از و نبیسۂ او شاه سکندر ست وارث مواریث
احوال و مواجید خوارق عادات او بود و مدتہا بہ جذبات و حالات عظیمہ
فیض رسان سلسلۂ آبائے خود مے بود حضرت ایشان مے فرموده اند کہ
جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد اما بر دل شاه اسکندر از غلبہ
نور نظر را راه نیست شاه مذکور در حدود سنہ ثلث و عشرین بعد از الف
از جہان رفت رحمہ اللہ سبحانہ ؎ چمن را تر و تازه آراستند + چو شبنم
نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیر الجذبہ حضرت ایشان
حرف مجاذیب درمیان آوردند درین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت
والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف برده بودند و من دران سفر از حاضران
خدمت بودم روزی یکے از صلحی نزد ایشان آمده از شاه رزق اللہ کہ دران
دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امروز شاه را در فلان
شاه راه بغایت خندان و قہقہہ زنان یافتم طلب کشف سر آن نمودم فرمود
در فلان موضع نشستہ بودم ناگاه یکے از اہل روستا پشتوار کاه بر سر
داشت و در کمر بیامد آن پشتہ کاه را بجائے واگذاشتہ بحاجت انسانی شد
از حاجت خویش فارغ گردیده بود کہ برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرود آمدند

واو را همچنان برداشته در جرگه رجال الغیب ملحق ساختند من دران اثنای
باوی وبدان داسی که در کمر داشت میدیدم و کرباس ستر عورت او را که
اندرو بود می نگریستم این خندهٔ من ازان ست مگر کاه فروش آنجا در کارست
و بداس محتاج اند مخفی نماند سابقاً وعدهٔ بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم
بعضی بلاد را رفته بود اکنون انجاز وعده نموده می آید آنجناب چون از اکتساب
علوم فارغ شد بشوق دریافت اهل الله واستفاده و استفاضه لازم
سیر الی الله و بسیر بعضی بلدان ممالک هندوستان قدم نهاده و درین سفر
با خود عهد کرد که جای بجرفی که شعر باشد تفضیلش لب نگشاید و از هر که
آثار بدعت بیند بارادت بل بصحبت او نپردازد و دران سفر بسا علمای
عامل و عرفای کامل را دریافت حضرت ایشان قدس الله سره العالی
بتقریبی فرمودند دران ایام که حضرت والد ما را بر بتهاس گذار افتاده بود
شیخ الهداد را که مردی بود بغایت معمر و عزیز عزیزان دیده آنجا دریافته بودند
از و حکایت کردندی که می گفت هر راه را نهایت نیست الا راه حق عز و جل
که آنرا نهایتی هست والد ما ازین کلام بغایت متعجب بودند و در معنی آن متفکر
چه آن خلاف صریحیست بقول جمهور محققین که منازل الوصول لاینقطع ابد الابدین
پس حضرت ایشان قدس سره فرمودند که آنچه درین ایام در حل معنی آن
کلام افاضه نموده اند آنست که هیچ چیز را ذات نیست چه حقائق همه اشیا
جز وجوه و اعتبارات نیند و وجوه و اعتبارات را غایات نیست بخلاف راه
وصول باو سبحانه که منتهی بذات اقدس او گردد زیرا که عارف را چون بسیر
محبوبی و سطی اجمالی بمحض عنایات از سیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا
همه وجوه و اعتبارات مفقود گردند و سیر او بذات بحت منتهی گردد و بعد ازان

سیر در راه ماند و دست ادراک زدامان آن کوتاه پس آن سیر که لا منقطع
أبدالآبدین گفته اند سیر اسماء و صفات ست که سیر تفصیلے ست و غایت ندارد
و ہم حضرت ایشان مدظله از والد شریف خود نقل کردند که مے فرمودند
شیخ الہداد مذکور روزے در مجلس که جمعے ذکر اره مے کشیدند حاضر بود و بعد از
فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر براے تصفیه دل وانجلاے آنست
و دل نیست مگر آئینه که زنگے برو نشسته او را صیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد
و آن خود بذکر خفیه میسر است نه آنست که دل آہنی باشد که ما را تیشک برو
باید زد یعنے بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت راقم حروف نصر الله بذکره
مے گوید جمع از مشائخ که ذکر جہر اختیار نموده اند بطریق اره یا بغیر آن
ایشان بحکم کریمه اَو اشد قسوة دل را از سنگ و آہن سخت تر دانسته اند
و نیز خواسته اند که از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفه متأثر
گردد و ایضاً آنها که ذکر خفیه اختیار نموده اند نیز وجوه معتبره مشهوره دارند
که وجه شیخ مذکور یکے ازان وجوه است بر اثبات ذکر خفیه و جہر حدیثے که
مبیّن حال صدیق و فاروق است رضی الله عنهما بسنده است بالجمله
لکل وجهة ہو مولیها بیان طریق اکابرے نماید و ہم در بلدهٔ رہتاس حضرت
مخدوم بحوزه درس مولانا الکبیر النحریر محمد بن فخر که صاحب موضح الحواشے
و غیر آنست و از دانشمندان معروف و بتقوی و زہد موصوف رسیده اند
روزیکه آنجناب درین حاشیه فاضل ہندی علامه فہامه قاضی شہاب الدین
دولت آبادی علیه الرحمه که بر مصباح واقع ست می فرمود و دران ضمن از
زوائد فوائد طبع خویش مذکور می ساخت حاشیه طویل الذیل که در یکے
از مواضع آن املا نموده بود و ہمگے مبنے بر جرح کلام قاضی بعد تلمیذ او قرأت

(١) با ذکر جہر طرد الشیاطین و ایقاظ النائمین جسته اند و

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبر فرمود دریافت که آن اعتراض
مولانا بهیچ وجه ورودی نیابد امّا بر حفظ عهدی که با خود بسته بود کمال جز
خاموشی چاره نیافت چون قرأت آن حاشیه و افادهٔ مولانا به آخر
رسید ناگاه از برکات حفظ پیمان حضرت مخدوم مولانا را منصف
بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را برنگ دیگر فرا
گرفته بودیم و این همه بر پیچیده ما چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذاست
و چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بران حاشیهٔ مرقومهٔ خود کشیده حضرت
مخدوم شکرانهٔ اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای آورده از آن
مجلس بیرون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد المذکور
دخل یوما مع جم غفیر من العلماء فی حدیقة کانت واقعة فی ظاهر بلده فاذا
غاب عن بین اعینهم فتجسسوه ایاما وما وجدوه والله اعلم بحقیقة حاله و هم
حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان بتقریب آن معرفت عظیمهٔ خاصه که
ذات اقدس او سبحانه هرچند بسیط ست اما اورا یک وسعتی ست بیچون که تمیز
چون را آنجا بار نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که می فرمودند
در سیاحت بلاد بنگاله بشهری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
که در یکی از مساجد آن شهر ماجیای لیالی بسر می برد و شبها از فرط بیقراری
بگریه و زاری می بود و داد و مهربانی بسیار بمن اظهار نموده گفتی بیا تا چندگاه
باهم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود دلم پذیرای
صحبت او نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی می خواندی
و اشک احزان از دیدگان بر افشاندی که مضمون آن شعر این بود که
حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موی را آنجا

گنجایی نیست شاید واگر از بس انبساط واتساع آن گوی عالمها در وگم است
نیز درست آید سے نمکدانی بہ تنگے چون دل مور + نمک چندان کہ در عالم فتد
شور + وہم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشہر جونپور افتاد وآنجا فوائد
صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سرہ دریافت واو بزرگی بود صاحب
السکر والوجد والسماع وذو التوکل والتبتل والانقطاع در سلسلۂ خواجہ
معین الدین سنجری ومرید شیخ بہار الدین جونپوری کہ بسہ واسطہ بشیخ
نصیر الدین محمود می پیوند درحمہم اللہ سبحانہ ازو آرند کہ سید الانام را علیہ الصلوٰۃ
والسلام در منام دید کہ فرمود علی دہلی بر در خود میزنی واز خلق اللہ چیزے
نمے گیرے گفت یا رسول اللہ اگر دہلی ست ازان تست واگر داست ہم ازان
تو علی بیچارہ در میانہ کیست فرمود برائے خلق دعا کن کہ دعای تو در بارہ
ایشان مقبول ست توفی رحمہ اللہ سنہ خمسین وتسعمائۃ بالجملہ حضرت مخدوم
چون صحبت بسیار از ارباب معرفت وعلوم را دران سفر دریافت عنان
مراجعت بوطن مالوف برتافت تا زمان انتقال ازین دار پر ملال در بلدۂ
سرہند بودہ ہموارہ کتب متداولہ را از معقول ومنقول بی تعطیل وفتور بر سبیل
تحقیق وتدقیق وافہام حقیق بیان مے فرمود کہ در جمیع علوم نحریر بود لاسیما
در فقہ واصول آن کہ بے نظیر بود مے فرمود کہ دران ایام کہ در دقایق
بزدوی غور نمودہ مے آمد محسوس می گشت کہ در جنب علو اجتہاد ودقت
استنباط سراج الملۃ امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ سائر مجتہدین کالتلامیذ اند
ونیز حضرتش ازان جا کہ با علوم رسمی وصوری معنوی وحضوری را جمع
فرمودہ بودند مدام بر سجادۂ افاضت بمصداق خبر لان یہدی اللہ بک
رجلاً واحداً خیر لک من الدنیا وما فیہا سایلان برکات یقینی را از سحاب

رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شادروان درس بیان کتب
صوفیۂ علیہ را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرہما در
نہایت بلندی ہمی افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرأت
و استماع این کتب را تردد از دور و نزدیک طرف بستندی از یمنیت
افادۂ او بمقاصد خویش پیوستندی قدوة المشائخ جناب شیخ میر کہ
امروز در بلدۂ لاہورست و در حالت و غلبت مشہور از تلامذۂ فصوص
اوست بالجملہ حضرت او در آگاہی از اسرار ارباب توحید وجود مرتبۂ
علیا داشت و در حل دقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس اللہ سرہ
الانوار از فرط علم و غلبۂ حال ید طولی و بر مشرب او بود و با آنکہ مقتضیات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر سکریات و شطحیات ست اما از علو فطرت
و فرط تمکین و بلندی ہمت بل بمحض صیانت حضرت عزت عز اسمہ
و جل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرة الالہام شیخ ربانی ابو سلیمان دارانی[1]
کہ ربما یقع فی قلبی النکتة من نکت القوم ایاما فلا اقبل منہ الا بشاہدین
عدلین الکتاب والسنة حالی کہ مخالف کتاب و سنت بودی خواہ از
خویشتن دیدی خواہ از غیر شنیدی اعتبار ننہادی و اعتداد
نفرمودی انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہم اللہ سبحانہ ارباہا رحمة واسعة و رحم عبدا قال آمینا و نیز آن
کلام حضرت مخدوم کہ بعد از ملاقات شیخ عبد الغنی و استماع راز نیز مُہر
او فرمودہ دو شاہد عدل اندبران مدعا قصہ راز شیخ عبد الغنی آنست
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلۂ توحید وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کردند کہ مدتے جویان بودند

(۱) ابو سلیمان عبد الرحمن دارانی توفی سنة ۲۰۵ ھ. [۸۲۰ م.] در شام

ملاقات شیخ عبد الغنی را کہ درویشے بود از شہر سون پتہ بس معمر و بزرگ بجہت استماع رازے کہ از و بایشان رسیدہ بود و آن راز این بود کہ گفتے پیر من کہ جد مادرے من بود قریب ہنگام احتضار مرا بایکے از درویشان شوریدہ کار بہ نزد خویش خواند تا القاے نسبتے نماید و اعطای نعمتے فرماید چون بہ خدمتش حاضر گشتیم سرے از حقیقت این معاملہ بر زبان راند کہ بہ مجرد استماع آن درویش دو دم دست از جان برافشاند و من ہمچنان حیران و آسیمہ جان برجاے بماند المولف چہ راز بود کہ شب از تو بر زبان بگذشت + کہ روز عمر بسامان تر جان بگذشت + بگوش صید ندانم زبان تیغ چہ گفت + کہ در سماع در افتاد و ہم در آن بگذشت + پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ فرمودند حضرت والد ما بشوق استماع این سخن از وے خواستندے کہ بدیار او شوند بناگاہ شیخ مذکور را بجہت مہمے از سرہند عبور فرا پیش آمد چون سرہند رسید بکاروان سراے نزول نمود و والد ما نیز وارد آن جا شدند بعد از معانقت و مجالست خلوتے در خواستند و التماس اظہار و ابراز آن سر بستہ راز نمودند شیخ آن را بیان فرمود چون والد ما از نزد شیخ بیرون آمدند شیخ جمیل الدین کہ فاضلے صاحبدلے بود کہ از خلفای والد ما از ایشان پرسید کہ استفسار آن نمودند فرمودند بلے مسالت نمودیم آن چہ بود فرمودند ہمین مسئلہ کہ ما برانیم و حال و مشرب ماست یعنی این ہمہ کہ مے نماید واحد حقیقی است کہ بعنوان کثرت نمودار گشتہ لیکن چون آن درویش را لوحے بود سادہ و این راز صفا جا گرفتہ بگوش او سر نہادہ حوصلہ اش تحمل آن را بر نتافتہ و براہ ہلاکت شتافتہ

وشیخ عبد الغنی چون عالم بوده وصاحب تمکین وآشنای این راز خانه
براند از برجاے بماند پس حضرت ایشان قدس سرہ بتقریب نسبت
توحید معارف علیہ بر زبان راندند درین اثنا فرمودند گاہ باشد کہ پیش
از ظهور حقیقت توحید کما ہو بعض مبتدیان ومتوسطان را از استیلای
محبت کہ از اقتضاے آن استیلا آنست کہ غیر محبوب نیز در نظر محب
محبوب مے درآید کثرت موہومہ منفیہ بکسوت وحدت ہویدا گردد
مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچہ حضرت والد ما قدس سرہ
از درویشے حکایت کردندے کہ مے گفت وقتے در شہری براہی میرفتم
نظرم ناگاہ بریکے از نساے جمیلہ افتاد کہ بطرف بام خویش خرامش
مے نمود بمجرد دیدن او از خود شدم او خود مخفی ومستور گشت من در آن
حالت چون بر خود نگریستم لباس او را بہمان رنگ وصورت وکمیت
وکیفیت در بر خویش یافتم بلے چنانکہ از نظارگیان شرمگین گشتم و
خویش را کنارہ جستم بلے ع در عشق چنین بو العجب باشد + پس حضرت
ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند چگونہ اشیای متکثرہ عین
واحد حقیقی بود کہ کثرت موہوم است یعنے حضرت حق سبحانہ ظلال اسما
وصفات خود را از مرتبہ حس ووہم بقدرت کاملہ نمودی وبقائی بخشیدہ
وعالم نامیدہ وا ما در خارج بحقیقت موجودے نیست جز ذات وصفات
حقیقیہ او سبحانہ وموہوم چگونہ عین موجود حقیقی بود وتحقیق این مبحث در
مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعددہ بتدقیقات عالیہ وتمثیلات
واضحہ نگارش فرمودہ من ارادا الاطلاع بہا تفصیلاً واجمالاً فلیرجع
الیہا علما وحالا بالجملہ حضرت مخدوم گرامی حیات را بہ افادات وافاضات

بانجام رسانیدند و از کمال بے نفسی و تفرید باوجود کثرت تلامذہ ہیچ یکے
را بخادمے خود قبول نمے کردند و اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدیگری
تجویز نمے فرمودند و مرحلہ زندگانی را چنان باتباع رسول سبحانی علیہ افضل
الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتے از سنن را نیز متروک
نگذاشتند تا بجائے کہ گویند مہما امکن ازار پوشیدندے نہ سراویل و
نعلین ذو قبالین بر پاے کردندے نہ پاے افزار باوجود اتیان طاعات
مسنونہ و دعوات ماثورہ بعضے وظائف و اوراد مشائخ طریقت را کہ منافی
عزیمت نبودے از بس شوق عمل از دست ندادندے حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بودہ چنان کہ
بعد ازین در منصہ گذارش آید از بس کہ ہمت ایشان ہمگی بر التزام عزیمت
و اجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر کردہ بودند
و برکات آن طرق بنسبتہای علیہ رسیدہ کمال لیکن غایت اخلاص
و نہایت اشتیاق سلسلہ شریفہ عالیہ نقشبندیہ قدس اللہ اسرار اہالیہا
ظاہر میساختند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
سرہما نقل میکردندے فرمودندے چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
و شاہراہ این بادیہ بدست این طائفہ علیہ نقشبندیہ افتادہ و نسبت
ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہر مے گردد نیز مے فرمودند باوجود کہ از رسائل
اکابر آن طریق سنیہ بر اوضاع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
از خواہان آنیم کہ یکے از کارشناسان درراہ نمایان این سلسلہ را حق سبحانہ
بدیار ما رساند یا ما را بدیار او برد تا از برکات صحبت او اقتباس انوار
ایشان نمائیم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

فرط آرزومندی ایشان را بہ حضرت خواجہ خود رضی الملة والدین محمد الباقی قدس اللہ سرہ الاقدس معروض داشتم فرمودند ما را نیز شوق دیدن ایشان بود چون بسرہند رسیدیم چیزے از ایشان گرفتیم ما نا کہ بعضے از فقراے آن حدود تشریف بردہ بودند راقم حروف گوید چون این حکایت مذکورہ را از حضرت ایشان قدس سرہ شنفتم با خود می گفتم ایا بر دیگرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت نقشبندیہ جلوہ گر شدہ باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون از عتبہ علیہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ بشہر برہان پور آمدم حضرت شیخ عیسے سندی کہ از اعاظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفہ شیخ لشکر محمد کہ وے خلیفہ شیخ محمد غوث بود کہ مجمل احوال این عزیزہ در مقالہ رابعہ انشاء اللہ تحریر خواہد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالے در سنہ احدی و ثلاثین بعد الألف از جہان رفتہ بود بہ تقریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ او شیخ عبد الستار کہ صاحب سجادۂ اوست و جوان قابل و فاضل و صاحبدل گفت والد و شیخ مادر آواخر عمر مے گفت چنان معلوم باشد کہ خلاصۂ نسبتہاے مشائخ طرق نسبت نقشبندیہ است و الحال خود را بران نسبت مے داریم گفتم اینک گواہ عدل دیگر بدیدار آمد درین مدعا شاہدین عدلین بروے کار آمد الحمد للہ والمنة حضرت مخدوم را در علوم دینی کتب شایستہ است و در اسرار الیقینی رسائل خجستہ ازان جملہ است کتاب کنوز الحقائق و رسالہ اسرار التشہد کہ لبابہ نکات عالیہ وران بقلم بیان آمدہ نفع اللہ سبحانہ الطالبین بہا و بہ شناسندگان

جوہر سخن ہویداست کہ آنہمہ مفاض از حضرت واہب العطایاست وجناب
مامور بدان نگارش واملاست چنانکہ خود در عنوان آن رسالۂ شریفہ این
معنی را اظہار مے نماید آنجا کہ مے فرماید ھذا اسرار التشھد فی معراج النبی
صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علی بفیضہ القدیم وفضلہ العمیم
فابرزتھا امتثالا بامر المفیض الحکیم این حقیر نکتہ ہای چند از ان ایراد مینماید
واگرچہ آن رسالہ بتازی زبان ست اما این جا برخے از ان ترجمہ فارسی نیز
بعرصۂ تحریر مے آید ب طلب معراج کہ متضمن رویۃ است بلسان استعداد
آن حضرت است علیہ الصلوۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیرا کہ دعا بلسان
استعداد الزم واتم است مر استجابت را ولہذا موسی علیہ السلام ممنوع
گشت از رویت با سوال لفظی زیرا کہ پیش از استعداد آن طلب نمود ب
فی معنی التحیات للہ والصلوات والطیبات ھی اظہار الکمال بصفات
الجمال ونعوت الجلال بجمیع الانواع وبجمیع الاعتبارات للذات المستجمع
لجمیع الکمال المنزہ عن النقص والزوال فانہ باعتبار قولی وفعلی وحالی
اما القولی فکاظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ وکمالہ باللسان واما
الفعلی فکامتثال الامر واجتناب النواھی باتیان الاعمال البدنیۃ والافعال
الجسمی من العبادات وانواع الخیرات واستعمال کل عضو فیما خلق لہ
ابتغاء لوجہ اللہ سبحانہ وتعالی واما الحالی فکاشتغال القلب والروح
بکسب الکمالات العلمیہ والعملیۃ والتخلق باخلاق الالھیہ فان الانسان
مأموریہ لیصیر الکمالات ملکۃ نفسہ کما ورد فی الحدیث تخلقوا
باخلاق اللہ ھذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع
فالقول کذکرہ سبحانہ تعریفات ذاتہ بکمالات صفاتہ فی ضمن

الحروف والکمالات فی الکتب المنزلۃ والفعلی فکاظہار جمالہ وجلالہ من الغیب الی الشہادۃ ومن الباطن الی الظاہرۃ من العلم الی العین والحال کتجلیہ سبحانہ وظہورہ علی نفسہ بالفیض الاقدس وباعتبار ذاتی وصفاتی وافعالی فالذاتی کذکر الحق سبحانہ بصفۃ وجوب الوجود وانہ منزہ عن الکل وسار فی الکل بالکل ای ماجدیۃ جمیع کمالاتہ واسمائہ وصفاتہ بحیث لا مفاصلۃ فی الاشیاء کلہا اعلاہا واسفلہا من ہذہ الحیثیۃ اصلا والصفاتی کذکرہ سبحانہ بصفۃ العلو وبصفۃ القدرۃ والافعالی کتعظیمہ سبحانہ باللسان اوبالجنان بصفۃ الخالقیۃ والرازقیۃ اوغیر ذلک من الاسماء والصفات الفعلیۃ والمعتبر عند العرفاء المحققین والثناء الذاتی فانہ شامل لجمیع وجوہ التعظیم واوصاف الکمال بخلاف الثناء الاسمائیۃ الوصفیۃ والفعلیۃ فانہ یوجب التحدید والتقیید ب ونیز در موضعی از مواضع این کتاب قلمی مینماید کہ سزاوار آنست کہ این ثنا را کہ التحیات للہ الخ بود از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر قرب فرائض محمول داریم کہ حق سبحانہ فاعل بود وبندہ آلت نہ بر قرب نوافل کہ بندہ فاعل بود وحق سبحانہ آلت لانہ لما تم نفرہ علیہ الصلوۃ والسلام وارتفع من البین استحال ان یستند الیہ شیء فیما یظہر منہ فانما ہو من اللہ سبحانہ وتعالی لا کالۃ کقولہ علیہ الصلوۃ والسلام لا احصی ثناء علیک الخ وان الحق ینطق بلسان عمر ویمکن ان یجعلہ من قرب النوافل بتنزلہ الیہ وارخاء لہ نفسہ فی البین انکسارا لہ واظہارا للعجز ❊ تمام انبیا کے وآن کز تمامی ❊ کند با خواجگی کار غلامی ❊ او یجعل الوجود الموہوب لہ من الحق سبحانہ بدل وجود لہ مضافا الیہ وان کان من الحق سبحانہ مبالغۃ

فی التنزیہ او باعتبار مقام الدوران فی المقامات الثلث من قرب النوافل والفرائض والجمیع منہما من غیر تقیید بواحد منہما وھذا ھو مقام اوادنی المختص بنبینا محمد صلی اللہ علیہ وسلم **ب** درخاتمۂ این رسالۂ شریفہ بر قلم محترم آوردہ کہ مرا بردل بعون اللہ سبحانہ چنان می آید کہ اُمر بقراۃ تشہد در آخر نماز تذکیر وایذان است بر آنکہ نماز معراج است مر مومنین را پس سزاوار آنست کہ معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را کہ در معراج او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بظہور پیوستہ از احوالات عظیمہ وتشریفات علیہ رزقنا اللہ سبحانہ تعالی جرعۃ من کاسہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بلطفہ واُمر بصلوۃ بعد از تشہد بر آن سرور سید البشر اعلام ست بر آنکہ معراج مومنین بمتابعت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وادای حق نعماء ست کہ رسیدہ مسلمین را بہ یمن ہدایت ومتابعت او صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وتنبیہ ست بر آنکہ چون آنحضرت شرکت بخشیدامت را بہ تشریفات معراج فینبغی لہم ان یصلوا علیہ فی معراجہم ونیز ایماست بر آنکہ اگر چند کمل امت بنہایت مرتبۂ کمال عروج نمایند بیرون نمیروند از ربقۂ متابعت او علیہ الصلوۃ والسلام ونمیرسد نہایت ایشان تبہدأ مقام او وسر ایشان تحت اقدام او وایضا اشارۃ الی ان منتھی معراجھم الی النبی علیہ الصلوۃ والسلام ومنتھی معراجہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الی اللہ سبحانہ وتعالی وتعظم الا تری انہ علیہ الصلوۃ والسلام اثنی علی اللہ سبحانہ فی الابتداء لقولہ التحیات للہ الخ والمؤمنون اُمروا بالصلوۃ علیہ علیہ التحیات والتسلیمات فی منتہاھم **بعض فوائد کہ حضرت ایشان از** والد شریف خود نقل کردہ اند حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی حکایت کردند از حضرت والد کہ فرمودند یکبار شیخ جلال بدیدن شیخ رکن الدین رفتہ بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعرّف را که عارف از رویت و مشاهدهٔ
او سبحانه تعالی درین نشاء چه بچشم سر و چه بچشم سرّ حظ ایقان بهره ندارد در میان
نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر ستر اسرار است این توجیه شیخ
رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سرهٔ فرمودند که
من از حضرت والد بزرگوار پرسیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق
دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما
آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین ست و بس چنانچه
هر کس را بخود می باشد چه مشهود اثنینیت می طلبد و مشاهده مغایرت میخواهد
منها حضرت ایشان قدسنا الله بسره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از والد
بزرگوار خود شنیده ام قدس سرهٔ که می فرمودند اکثر از گروهای هفتاد و دو ملت
که به ضلالت رفته اند و راه راست گم کرده منشای آن دخول در طریق
صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته
منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که
در مأکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاهداشتن در وصول
بمطلوب کافیست با این مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خوارقه
از زبان صداقت نشان مخدوم زادهای عالیشان و عمّین بزرگوار ایشان
شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم بحجرهٔ اول
و زاویهٔ خمول ایشان در آمده می بیند که آنجناب مقتول و مقطوع الاجزا افتاده
چنانکه هر عضوی از اعضای شریفه جای سر نهاده آن درویش بعقیدهٔ آنکه
از دزدی یا دشمنی این معامله بایشان ظهور یافته هراسان و نوحه کنان و

خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده دیگری را خبر کرده چون آن هر دو یار
بآن حجره در آمده اند حضرت مخدوم را صحیح و سالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
و گریان در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت رو بآنها فرموده تا ما بحیات
عاریت درین جهان باشیم افشای این راز می نمایید چون ازان پرسیده اند فرموده
امری بود که بیان را پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم مترنم
بوده باین ابیات عارف روم دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می کشد + غرق
دریاییم ما را موج دریا می کشد + نیست عزرائیل را بر عاشقان او رهی + عاشقان
دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان یا لیت قومی یعلمون + خفیه
صد جان میدهد دلدار پیدا می کشد + بس کنم من چون بگویم سر قتل عاشقان +
زانکه منکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بحرف شهادت کبری رسید
اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بذکر موت
صغری آریم چون حضرت مخدوم جنازه حیات را بدروازه حدود ثمانین رسانید
که ابنای آن بلسان نبوی عتقاء الله اند نفس نفیس ندای ارجعی را اجابت فرمود
وکان ذلک فی السابع عشر من رجب سنة سبع بعد الالف بیرون شهر سرهند
جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر در کشید رحمة الله علیه رحمة واسعة
فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده رباعیه آن شیخ که بود
اعلم اندر هر فن + جانش گهر سر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود در علم و عمل +
تاریخ وصال او بگو شیخ زمن + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار والد
بزرگوار حاضر بودم دران سکرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک راندند که
سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
ابن العربی دانسته باستفهام معروض داشتم که شیخ ابن العربی فرمودند شیخ ما

شیخ عبدالقدوس گفتم آن کلام کدامست بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
اینست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق ست اما کسوت کونیه خاک در چشم
محجوبان می اندازد و دور و مهجور میسازد بعد ازان معروض داشتم که مرا بر امری
دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند ترا بر همین سخن وصیت
میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
شریفه میگذشت که محبت اهلبیت حضرت خاتمیت علیه و علیهم الصلوة و التحیة
را در حفظ ایمان و حسن خاتمه مدخلی عظیم است هنگام نزع ایشان سخن آنرا فرایاد
ایشان دادم فرمودند الحمد لله و المنة که سرشار آن محبتم و غرق آن دریای نعمت
الهی بحق بنی فاطمه + که بر قول ایمان کنم خاتمه + حضرت حق سبحانه جناب
مخدوم را مطابق شیخه عبدالقدوس رحمهما الله هفت پسر عطا فرموده بود حضرت
ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن دایره اینجا رمزی توان گفت که ازان آن
حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبهٔ الف است و آن حضرت
مجدد الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس که از روی اعظم نجوم ست
مقام او فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستعد از فضیلت
بهره ور بوده اند چنانکه آن فقرهٔ شریفه حضرت خواجه که در ذکر احوال حضرت ایشان
قدس سره بیاید بر حسن استعداد برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود و بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
شریف خویش یافته بود از علم ظاهر و نسبت باطن بهره بزرگوار حظ فرا گرفته از
زبان درفشان حضرت ایشان قدس سره شنودم که فرمودند والد ما بارها
فرمودندی شاه محمد در قال و حال تلمیذ رشید ماست هم حضرت ایشان روح الله
روحه العزیز فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاه تبسمی

گردد موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیه السلام بر من منکشف گردد و شاهد
آنم الحمد لله علی الاحسان دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود که تلقین ذکر از
حضرت خواجه باقی بالله طاب تربته گرفته بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
بحالات و مکاشفات رسید چنانکه از آن فقره که حضرت خواجه قدس سره در
عنایت نامه که بجناب مخدوم زادهٔ بزرگ خواجه محمد صادق علیه الرحمة ارسال
فرموده اند در نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نموده اند هویداست و آن فقره اینست
مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیرد کشف صوریه محل خطا و لغزش ست
سعی کند که حضور مع الله ظهور یابد و دوام پذیرد هر چند که عالم صاف شده باشد
معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافته در کار و سعی باشد که جذبه و حضور
ایشان دیگر است دران مواطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاهی بالکلیه
و اکثر بالاصالة توجهی ست از شش جهت معرا گاهی فوق بجهت خصوصیتے که
عرش مجید راست در وهم می آید و گاهی همه جهات را فرو میگیرد و معنی والله من
ورائهم محیط بظهور میرسد و اگر صور معنویه و اشکال صوریه محو نشده اند و همچو سراب
و خیال بے اعتبار افتاده و در همین وقت نزد و ریافت صوخیالیه هو الاول
والآخر در میان می آید و اگر در وقت فرو گرفتن آن توجه همه جهات را یا اکثر را
صور و اشکال بالکلیه محو شود و صفای اتم بظهور رسد و معنی لیس فی الدار غیره
و یار در جلوه آید بهوش باید بود که کسوت معنویه در میان ست لا اقل صفة حیوة
و هستی الکنون یک دقیقهٔ دیگر بشناسند که در وقت ظهور والله من ورائهم محیط
می تواند بود که همچنین کسوتی در میان و می تواند بود که بالکلیه نظر محتبش مجرد
شده باشد بار یحقیقه مقصود دریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
و تصفیه نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت کهتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده
و از فضائل صوری نیز با نصیب اند یکی شیخ غلام محمد دیگر شیخ مودود است و در
دفاتر مکتوبات قدسی آیات بنام مشار الیهما مکاتیب متعدده اند از انجمله است این
مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آندم که بجهت حصول اسباب دنیویه
با رباب غنا محشور بوده هوای برادر وفقنا الله سبحانه وایاک فرصت حیوة بسیار
قلیل ست و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در
تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتزم آلام مخلده گردد ای برادر مردم از اطراف
و جوانب در رنگ مور و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته در طلب
دنیای دنیه بذوق میدوید و بشوق خواهان حصول آنید الحیا شعبة من الایمان
حدیث نبوی ست علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر
این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت لله فی الله که امروز در سرهند میسر
است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آرید و شمه ازان
ماجرا حاصل کنید و شما این چنین دولت رامفت از دست دادید و از جواهر
نفیس بجوز و مویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید ع شرمت بادا هزار شرمت بادا
ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بر پا نگذارند
آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی چه چیز حاصل آید غلط کرده اید و
خطا فهمیده اید به لقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و
فریب فریب نخورید که نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
در آخرت هیچ نیست بواسطهٔ رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن
و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور و اندیش دور ست حق سبحانه و
تعالی عقل دهاد و متنبه کناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل ست و اهل دنیا

که در دنائت و خست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی بیوفا و خسیس
صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ **فصل دوم** در بیان ولادت صوری
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
علوم دینی و استفادات یقینی از پدر بزرگوار خود رحمه الله وغیره تا ذکر وصول
ایشان بشرف صحبت خواجه عالیشان طاب ثراه منقول ست که حضرت مخدوم
چون همواره بسیاحت و انقطاع میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر در
بلاد و بقاع بسر می بردند چنانکه چندگاه در سکندره که قریب اتاوه است که از
قصبات مشهوره هندوستان ست بطریق نشر علوم شرعیه و اداء عبادات
سنیه اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
لائح و لامع بود روزی عورتی صالحه که از قبائل اشراف آن دیار بود بفراست
صادقه اتصاف داشت مشاهده جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که
من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت و درج عصمت است
میخواهم که در حباله عقد شما منتظم گردد امیدوارم که این التماس پذیرای قبول شود
چون حلاوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
بقبول لب نگشادند و عذر خواستند التماس باهتمام پیوست و چون موافق تقدیر
و رضای خداوندی بوده بمنصه قبول رسید او را در عقد خود منتظم ساخت
و چندگاهی آنجا بسر بردند فلاجرم حق سبحانه و تعالی از برکت نیکوگمانی و خجسته
نیتی آن مخدره صبیه مخدره او را مطلع بیضا و صدف در یکتا گردانید
یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از آن صالحه بظهور آورده این قصه
مشابهت تمام دارد بقصه ثابت والد امام انام ابوحنیفه کوفی رضی الله عنهما
که بزرگی از اتقیاء کوفه صبیه طاهره خود را بملاحظه کثرت ورع حضرت ثابت

بعقد در آورد چنانکه در حیرة الفقها و دیگر کتب معتبره مذکور است تا حق سبحانه آنجا
همین آن گمان نیک ثمره چون امام الائمه سراج الامه رضی الله عنه بوجود
آورد و اینجا بعنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف ثانی قدس الله
سره ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدانچه از تقریر شریف حضرت
ایشان که تخمین میفرمودند و نیز این بنده از بعضی معمران اقربای ایشان
شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنه احدی وسبعین و
تسعمائة وقوع یافته که کلمه خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
بلدهٔ شریفه سهرهند بوده که از اماکن معمورهٔ مشهوره روح افزای مملکت هندوستان
و مرکز آن دیار برکت آثار و هم در ایام طفولیت هر که ایشانرا میدیده بمضمون
کریمه یکاد زیتها یضئ ولو لم تمسسه نار زبان حال و قال مے کشوده و حضرت
شاه کمال قادری که ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصه در حق ایشان
مرعی میداشته تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
داده چنانکه والدهٔ ماجدهٔ ایشان از غایت بے آرامی ایشانرا بخدمت
شاه برده التماس دعای صحت نموده حضرت او علیه الرحمه بجذبه و
شورش تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمر دراز
خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل من و تو از
دامن این بسیار خواهند بر آمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت
ایشان رحمه الله انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرموده
حضرت ایشان هفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال
نموده حلیهٔ مبارکهٔ شیخ را بخصوصها بخاطر عاطر داشتند و آن خانه که
مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشسته بودند نیز بیاد ایشان

بود بالجمله چون حضرت ایشان بدبستان شده اند باندک روز حفظ قرآن نموده بتحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند وبچند روزه توجه فتحے تمام روی داده چنانکه سخنان دقیق راحلهای تحقیق می فرموده اند وبه بعض مواضع کتب دقیقه بعبارات دلکش کشاده مشکلات راتحریر میفرموده بیشتر علوم رانزد پدر بزرگوار خود خوانده اند کے راپیش بعضی علمای کبار آن روزگار گذرانده اند وبسیالکوٹ نیز رفته نزد مولانای محقق مولانا کمال کشمیری رحمه الله که از فحول دانشوران متورع بود بعضے کتب مشکله راچون عضدی وامثاله خوانده اند وبعض کتب احادیث رانزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمة گذرانده بودند واین شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم وقطب مکرم شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرهما بوده ودر حرمین محترمین زادهما الله شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود ونیز حضرت ایشان اجازت تفسیر واحدی رابا جمیع مؤلفاتش چون بسیط ووسیط واسباب نزول ونیز تفسیر بیضاوی رابا جمیع مصنفاتش چون منهاج الوصول وغایة القصوی وغیرهما وصحیح بخاری رابا جمیع مؤلفات او چون ثلاثیات وادب مفرد وافعال العباد وتاریخ وغیر ذالک ومشکوة تبریزی وشمائل ترمذی وجامع صغیر سیوطی و قصیدهٔ برده شیخ سعید بوصری وحدیث مسلسلے راکه عنقریب مع الاسناد بیاید از عالم ربانی قاضی بهلول بدخشانی رحمه الله[1] روایت واجازت یافته بودند وقاضئ مذکور اجازت این کتب مزبوره رابا آن حدیث مسلسل از شیخ معظم عبدالرحمن بن فهد داشته که او وآبای او دران بلاد معظمه از کبار محدثین بوده اند وخانهٔ ایشان اگا عنجد بیت الحدیث چون بیان اسناد همه کتب درین اوراق به تطویل می انجامد ازین میان اسناد اجازت مشکوة رابا سند آن

[1] که یکی از مخلصان ومریدان حضرت ایشان بود

حدیث مسلسل تجربہ ہے آر۔ واما الحدیث المسلسل بالاولیۃ قال الشیخ عبد الرحمن
بن فہد سمعتہ من لفظ سیدی والدی عبد القادر بن عبد العزیز بن فہد محمد
وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنی بہ جدی الحافظ الرحلۃ تقی الدین
بن فہد الہاشمی العلوی وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنی بہ
جمع من المشائخ الاعلام اجلھم العلامۃ برہان الدین الابناسی سماعاً من
لفظ قاضی القضاۃ ابو الحامد المطری بقرائتی علیہ بالحرم الشریف المکی و
اول حدیث سمعتہ منہما قال اخبرنا بہ الخطیب صدر الدین ابو الفتح محمد بن المیدومی
قال الابناسی وھو اول حدیث سمعتہ منہ وقال المطری وھو اول حدیث
رویتہ عنہ قال اخبرنا بہ الشیخ نجیب الدین عبد اللطیف الحرانی وھو اول حدیث
سمعتہ منہ قال اخبرنا بہ الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی وھو اول حدیث
سمعتہ منہ قال اخبرنا بہ ابو سعید اسماعیل بن ابی صالح النیشاپوری و
ھو اول حدیث سمعتہ منہ قال اخبرنا بہ ابو صالح احمد بن عبد الملک
المؤذن وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ ابو طاہر محمد بن
محمس الزمادی وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ ابو حامد احمد
البزاز وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ عبد الرحمان بن بشیر
ابن الحکیم الصدری وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ
سفیان بن عیینہ وھو اول حدیث سمعتہ من سفیان بن عمرو بن دینار
عن ابی قابوس مولی عبد اللہ بن عمرو بن العاص عن عبد اللہ بن عمرو
بن العاص رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
قال الراحمون یرحمھم الرحمن تبارک وتعالی ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء اما اسناد مشکوٰۃ المصابیح کہ کتابیست قیاس بدیگر کتب

ے ومن لفظ شقیقہ سیدی عمی الحافظ جار اللہ بن فہد

حدیث مذکوره متداول ومشهور وباجازت واسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث
و وسایط اسناد به مؤلفش کمتر از وسایط کتب دیگر انیست که ذکر می یابد از
حضرت ایشان ما قدس سرہ تا شیخ عزالدین بن فهد همان سندست که در حدیث
گذشته محرر گشت لیکن شیخ عزالدین بن فهد مشکوة را هم از شیخ تقی الدین بن
فهد الهاشمی اجازه دارد وهم از شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمهما الله قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا به عالیاً الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن
عبد الکریم الجرهی قال اخبرنا به العلامه امام الدین علی بن مبارک شاه
الصدیقی الساوجی عرف بخواجه وقال الشیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا به العلامة
البغوی قاضی الاقضیة المجد بن محمد بن یعقوب الفیروزآبادی الشیرازی الصدیقی
الشافعی قال اخبرنا به الحافظ جلال الدین حسین والحجة الهمام شمس الدین محمد
المقدسی قالا والصدیقی الساوجی اخبرنا به مؤلفه ناصر السنة ابو عبد الله محمد
بن عبد الله الخطیب[1] قال الساوجی قرأة واجازة قال الآخران اذنا فقط بعد از اخذ
این اجازت حضرت ایشان فرمودند که محسوس گردید که مرا داخل طبقهٔ محدثین
کردند وحضرت ایشان قدس سره از غایت کرم باین راقم محمد الهاشم بن
محمد القاسم الغنغانی البدخشانی عفی عنهما اجازت دادند این کتب مذکوره را با حدیث
مسطور در اول شهر رجب سنه هزار وسی وسه در بلدهٔ سرهند الحمد لله علی
ذلک بعد از استماع بنده حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب
مخدوم زاده جامع الفنون حدقة العیون خواجه محمد سعید سلّمه الله به نکتهٔ زیبا
اشاره نمودند وآن این بود که فرمودند در وصول حدیث رحم ویرحم مسلسل
با لاولیة بحضرت ایشان ایمائی ست بآنچه آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
در رمزهای دو چشمی از مرتبه ومعامله خود اشاره نموده اند فهم من فهم چون حضرت

(۱) محمد بن عبد الله ولی الدین تبریزی شافعی توفی سنة ۷۴۹ ھ. [۱۳۴۸ م.]

ایشان از استفادهٔ علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
رخت بمسند افاده کشیده اند و مدتها طالبهٔ علوم را از برکات خویش بهره ور
گردانیده و بعضے رسائل شریفه بتازی و بفارسی در غایت بلاغت و فصاحت
تصنیف فرموده که ازان جمله است رسالهٔ تهلیله و رسالهٔ رد مذهب شیعهٔ شنیعه
باآنکه دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و
بسلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت
عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
عطا فرموده بود ملاحظهٔ این و آن در خاطر شان خطور نمی بود و ازان راه که
ابوالفضل مشهور را باهل فضل سری بود و فضلا را بالضرورات لازمه بوے
آمد شد می شد حضرت ایشان هم دران وقت مکرر بمجلس او در آمده بوده اند
و وی بر وفور فضائل کثیرهٔ ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده چنانکه
یکی از تلامذهٔ او با این فقیر گفت وقتے یکے از آشنایان خود کلمهٔ چند رقم
می نمود آن جا به تقریب نقلے که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در توصیف
شیخ تو نقلم آورد دیگری از مصاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در
مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه و علوم ایشان کشود و دران
مبالغهٔ فراوان نمود چنانکه عائد می شد بتوهین علمای دین حضرت شیخ تو
سلمه الله از جنون اسلام تحمل نیارست نمود و فرمود که امام غزالی قدس الله
سره العالی در رسالهٔ شریفهٔ منقذ عن الضلال نگاشته است که از علومی که
فلاسفه خود را واضع آن میدانند آنچه بکاری می آید چون هیئت و نجوم و
حکمت و طب آنرا از کتب انبیاے ما تقدم و کلام ایشان سرقه نموده اند
و آنچه زادهٔ طبع ایشان است چون ریاضی و امثاله بچه کار دین می آید

ابوالفضل چون این بشنود متغیر شد و گفت غزالی نامعقول گفت حضرت شیخ
تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن
فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان
باز دار و برفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابوالفیض
برادر او در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
گشته و گفته خوب رسیدید موضعی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف
غیر معجمه تأویل و تفسیر نمودن متعسر شده من دماغ بسیار سوختم اما عبارت
دلخواه بدست نیامد حضرت ایشان با آنکه عبارات بی نقط ورزیده ابوده اند در
ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت برنگاشتند که فیضی در حیرت رفت
و مطلب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
ایام که بسلوک طریقه صوفیه نه در آمده بودند براین قسم مردم چنان بود و صحبت و
هیبت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله رد شیعه که دران ایام مرقوم شده
نگارش نموده اند که چون دران اثنا رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد که
عبدالله خان[1] اوزبک نموده بود بعلمای ماوراء النهر نوشته بودند در جواب
رساله آنها که درباب تکفیر شیعه و اباحت قتل و أخذ اموال ایشان مسلمانان را
بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات ابله فریب
تکفیر خلفای ثلثست رضی الله عنهم و ذم و تشنیع حضرت عایشهٔ صدیقه
رضی الله تعالی عنهاست ترسم این قوم که بر دردکشان می خندند + در سر کار
خرابات کنند ایمان را + بخاطر فاتر قرار یافت که در حل شبهات واهیهٔ
اینها و تحقیق مذهب فرقهٔ ناجیه رساله نوشته آید تا ساده لوحی از مقدمات

(۱) عبد الله بن اسکندر خان فاتح هرات توفی سنة ۱۰۰۵ هـ. [۱۵۹۷ م.] در ماوراء النهر

فزخرفۂ آن رساله در غلط نیفتند و از صراط مستقیم منحرف نگردد وفقه عنه بحسن توفیقه
سبحانه والله المستعان وعلیه التکلان و بعضے از طایفۂ شیعه که متردد این حدود
بودند باین مقدمات افتخار و مباهات می نمودند و در مجالس امرا و سلاطین این
مغالطات شهرت می دادند داین حقیر در هر مجلس و معرکه مشافهه بمقدمات
معقوله و منقوله رد آنها می کرد و بر غلطهاے صریحۂ ایشان را اطلاع میداد
اما حمیت اسلام و رگ فاروقیم باین قدر رد و الزام کفایت نکرد و سوزش
سینۂ بے کینه تشفّے نیافت و بخاطر فاتر قرار یافت که اظهار مفاسد
ایشان و ابطال متاع عام نه بخشد انتهی کلامه دران ایام که ایشان باگره
تشریف برده بوده اند چون مدتے بران گذشته والد ماجد ایشان
از شوق دیدار این فرزند فرشته مانند با وجود کبر سن و بعد مسافت باگره
آمده اند یکی از فضلاے آن دیار بزیارت ایشان آمده پرسید که باعث
این تصدیع چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند دلبند شیخ احمد سلمه الله
چون وی را بنابر بعضے ضروریات نزد ما آمدن میسر نه بود ما آمدیم ع
یوسف نرود کنعان یعقوب برون آید + چون والد ماجد ایشان را با ایشان
الفت تمام بوده و از جان عزیز خود عزیز ترمے داشته اند و همیشه
به صحبت ایشان مشغوف بوده اند و از دقایق علوم دینی و اسرار
یقینی در میان مے آورده اند حضرت ایشان نیز بعد ازان سفر مذکور
بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و همگی
اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیده و فوائد باطنیۂ کثیره از
ایشان دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند
ازان جمله است آنکه در فقرۂ نخستین از رسالۂ مبدؤ و معاد نوشته اند که

۱ بولشانا تا زمانی که در قید کتابت نیاید و در حیز تحریر نه در آید فائدۂ تام و نفع

این درویش را پایه نسبت فردیت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر بزرگوار او را از عزیزی که جذبهٔ قوی داشتند و به خوارق مشهور بودند بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصًا أدای صلوٰة نافله مددی از پدر روی ست و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود که در سلسلهٔ چشتیه بوده اند حاصل شده بود انتهی مراد حضرت ایشان ازان عزیز کثیر الجذبه والخوارق شیخ کمال قادری مذکور است و از عزیز دیگر که در سلسلهٔ چشتیه فرموده اند شیخ عبد القدوس مذکور رحمهما الله سبحانه و حضرت ایشان بی واسطهٔ والد بزرگوار از یمن آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهرها از نسبت قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجه باقی بالله قدس سره با یشان خرقه و نسبت کاملا اجازه از روحانیت حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول خرقه و نسبت تمام و اجازت آنکه خدمت شاه سکندر که نبیرهٔ حضرت شیخ کمال بود و نائب مناب ذو الکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت ایشان در حلقهٔ مراقبه با یاران نشسته بودند از کیتهل آمده خرقهٔ متبرکهٔ حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان چشم کشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند مرتبه می شود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال مأمور می شوم که خرقهٔ مرا به فلان که حضرت شما باشید برسان بآن که مرا مشکل بود خرقهٔ متبرکهٔ ایشان را از خانه برآوردن بازیکسی دادن لیکن چون تاکید مأمور شدم ناچار امتثال أمر نمودم حضرت ایشان آن خرقه را پوشیده

بحرم سرّ[۱] آوردن رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضے محرمان اسرار گفتند که بعد از پوشیدن خرقهٔ حضرت شاه کمال قضیه عجیب روی داده وآن اینست که چون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر جیلانی را رضی الله عنه[۱] دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمهم الله حاضر شدند غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آوردند بانوار و اسرار نسبتهاے خاصهٔ خود منور گردانیدند ومن غرق لجهٔ آن انوار واحوال گشتم و در غواصی آن دریا درآمدم چون چند ساعت برین معامله رفت هم در غلبات آن احوال ناگاه بردلم خطور نمود که تو مرتباے اکابر نقشبندیه بودے وملاک أمر تو نسبتهای آن بزرگان بود واکنون این صورت گرفت بمجرد این خطور دیدم که مشائخ سلسلهٔ شریفهٔ نقشبندیه وخواجهٔ جهان خواجه عبد الخالق تا حضرت شیخ ما خواجه باقی بالله قدس الله اسرارهم در رسیدند بر کار من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند که این مرباے ماست واز تربیت ما بذوق وحال وکمال واکمال رسیده شما را باوچه دخل ست اکابر قادریه رحمهم الله گفتند در طفولیت ما را باو نظرے بوده وچاشنے از خوان نعمت ما ربوده واکنون نیز خرقهٔ ما پوشیده

بیت: زبهر آن بت چون شمع وچون گل + گرفته جنگ با پروانه بلبل + درین مباحثه بودند که جماعت از مشائخ کبرویه وچشتیه رحمهم الله در رسیدند ومصالحه نمودند بعد از آن حظ وافر ونصیب کامل از نسبتین شریفین در باطن خود یافتم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلهٔ قادریه نیز مریدے گرفتند وشجرهٔ آن مشائخ مے دادند وکلاه ودامنی نیز واگر طالبے از آن سلسله ذکر طلب مے نمود تعلیمش میکردند وبه نسبت

(۱) سید عبد القادر گیلانی حنبلی توفی سنة ٥٦١ هـ. [١١٦٦ م.] فی بغداد

آنهارا تربیت می نمودند روزی یکے از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
نسبت طریقهٔ شریفهٔ قادریه نمود ایشان فرمودند که اکثر به صحبت و خدمت حاضر
می شده باش آن طالب حاضرے شد حضرت ایشان خود را به نسبت
آن بزرگان داشته افاضهٔ احوال برو می نمودند چون دو سه روز برین
گذشت اجلهٔ اصحاب ایشان که ریزه چینان خوان نعمت نقشبندیه بودند
در احوال خود بستگی دیدند یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمده قبض احوال
را بعرض رسانید که خود را درین دو سه روز نسبت خود بیگانه می یابم تا چه تقصیر
از ما رفته باشد دیگرے نیز آمده مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم
نمودند و فرمودند هیچ تقصیرے از شما بوقوع نیامده بل سر این بستگی آنست
که شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیه رضی الله عنهم مے نمائید و ما
درین دو سه روز خود را بجهت افاضت طالبی از طالبان نسبت قادریه
بران نسبت میداریم و دریچه القای آن را کشوده ایم ناچار شما که آن مناسبتی
ندارید معطل مانده اید و متخلل گشته باز چون سیر ما به نسبت اکابر خواجگان
رجوع نماید بستگی شما بکشاید و همچنان بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان
در سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه اجازت ارشاد از پدر بزرگوار خود داشتند و از
راه کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیه علی مصدرها الصلوة
والتحیة از سرود و تواجد و غیرها که مرسوم این سلسلهٔ علیه است احتراز
می فرمودند بالجمله از پدر بزرگوار خود استفاضهای کثیره نموده و پیش
از انکه به خدمت حضرت خواجه باقی بالله قدس سره مشرف گردند
در خدمت والد ماجد همواره در وطن بکار باطن و درس علوم ظاهری
می گذرانیده و باوجود آن که خاطر عاطر ایشان مائل بسفر حجاز بوده رعایت

خدمت حضرت والد را از وطن هیچ جا نمی رفته اند هم درین ایام وقتی
ایشان را ضعف قوی روی داده بوده از مشاهدهٔ غلبات ضعف ایشان
والدهٔ مخدوم زاده های عالی شان را بی آرامی روی نموده همت و جهدی
کرده اند و دو رکعت نماز حاجت گذارده بگریه روی نیاز بر خاک نهاده بوده اند
دران گریه ایشان را خواب در ربوده دران خواب دیده اند که قائلی میگوید
خاطر جمع دار که ما را باین مرد کارهای عظیم فراپیش ست که هنوز از هزار یکی
بظهور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافته اند و بعد
از چندگاه ازان قضیه بخدمت حضرت خواجه شتافته و آن علم اتم را با حوال
اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جدول احوال سابق را بقلزم کمال و
واکمال رسانیده نادرهٔ زمان و قطب دوران و پناه جهانیان گشته اند چه
در فصل خطاب حضرت قدوة الاولیاء خواجه محمد پارسا و کذلک در کتب دیگر
اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین در بیان کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
ذکر یافته که علما سه گروه اند بعضی بعلم ظاهر عالم اند و بعضی بعلم باطن و برخی هم
بعلم باطن و هم بعلم ظاهر و این قسم ثالث بس نادر بود اگر در هر قرنی یکی هم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان در پناه دولت
او باشند انتهی کلامهم الشریف **فصل سوم** در بیان وصول حضرت ایشان
بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجه باقی بالله رحمهما الله و از یمن تربیت
و انظار آن قدوة الاخیار بذروهٔ کمال و اکمال رسیدن قبل این سطور با جمال
ایمایی رفت که حضرت ایشانرا همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت
روضهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بی آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان باکبر سن بر مسند حیات بودند ایشانرا از خدمت والد

دوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالف الهجری آن برگزیده
سال وحال و قال بسرای باقی انتقال فرمود بعد از انتقال آن بزرگوار به
بهشت حضرت ایشان در سال هزار و هشت متوجه سفر سعادت اثر یثرب وبطحا
شدند چون بدار الاولیای دهلی رسیدند یکی از فضلای مولانا حسن کشمیری
که آشنای ایشان و از مخلصان حضرت باقی بالله بوده حضرت ایشان را
دلالت بدریافت آن نموده وگفته امروز از سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه اینچنین گوهری بجهان
سوی این دیار آمده که طلاب از یک نظرش آن یابند که از اربعینات متکاثره
وریاضات متواتره نیابند ؎ آنکه تبریز دید یک نظر شمس دین ٭ سخره کند
برده طعنه زند بر چله ٭ چنانکه آن عالی حضرت بآن عزیز بعد از جلوس بر سریر
اکمال وارشاد در شکر دلالت باین نعمت عظمی در ضمن مکتوبی نگارش فرموده اند
اینست فقیر در ادای شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد و در مکافات
آن احسان شما معترف بعجز این همه کار و بار مبنی بر آن نعمت است و این
دید و داد مربوط بآن احسان بحسن توسط شما آن داده اند که کم کسی دیده است
وبیمن توسل شما آن بخشیده اند که کم کسی چشیده از خواص عطایا آنقدر
عطا فرموده اند که اکثری را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشده است
احوال ومقامات واذواق ومواجید وعلوم ومعارف وتجلیات وظهورات
همه را از سیمای راه عروج ساخته بمنازل وصول رسانیده اند لفظ قرب ووصول
از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است والا فلا قرب ثمة ولا وصول ولا عبارة
ولا اشارة ولا شهود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا
احاطة ولا سریان ولا علم ولا معرفة ولا جهل ولا حیرة ؎ چگویم من از ان مرغی نشانه
که با عنقا بود هم آشیانه ٭ ز عنقا هست نامی پیش مردم ٭ ز مرغ من بود آن نام هم گم

چون اظهار این احسانهاے خداوندی جل سلطانه که در عالم اسباب ظهور آن مرتب بر آن نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است در ضمن چند فقره مندرج ساخته بقید کتابت در آورده بود که لختے از شکر آن نعمت شما ادا یابد و چون حضرت ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسله نقشبندیه و اهل آن شنیده بودند و همواره مشاهدهٔ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقه و اهل آن می نمودند و خود هم در رسائل ایشان شیوهٔ نازنین ایشان را دیده و ایضاً آنحضرت را مناسبت و مجانست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت بر وجه اکمل بود بشوق تمام متوجه دریافت حضرت خواجه شدند گفتند توشهٔ این راه حجاز به از آن چه باشد که ازین مقتدا ذکر و مراقبهٔ این عزیزان را اخذ نموده بران باشم ؎ بگیریم زاد رهِ این سراغ ؛ ز شور آبهٔ اشک و ز قرص داغ ؛ چون رفته بدستبوس حضرت خواجه مشرف شده اند حضرت خواجه بشاشت و مهربانی بسیار نموده از اراده و قصد ایشان پرسیده اند عزمے که در پیش داشته اند بعرض رسانیده اند با آنکه شیوهٔ مرضیهٔ حضرت خواجه نموده که کسے را از طلاب بنفس نفیس دلالت به اخذ طریقه از خود و التزام صحبت خویش نمایند یا از مثل این سفر متبرک بسکونت خانقاه خود اشارت فرمایند اما از آنجا که نظر عالے بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این شاهباز بلند پرواز افتاده بود دلے آرام شده از عادت خویش تجاوز نموده فرموده اند هر چند ارادهٔ سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز میتوان بفقرا صحبت داشت لااقل ماهی یا هفته چه مانع است حسب الأمر اختیار بودن هفته نموده دران هفته بملازمت آن ماه دو هفته میرسیده اند دو روزے نرفته بود که از آثار تصرف و کشش حضرت

خواجۂ عالیمقدار شوق انابت و اخذ طریقۂ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجه معروض داشته اند چون حضرت خواجه شنیده اند بے آنکه استخارۂ جانبین بوقوع انجامد یا چنانکه شیوۂ نازنین حضرت خواجه بوده نازے و تاملی درمیان آید ایشان را در خلوتے طلبیده بذکر دل دلالت نموده اند و توجهات عالیه بکار برده که همدران لحظه دل حق منزل ایشان بذکر گویا شده و آرام و حلاوت و التذاذ تمام روے نموده و یوماً فیوماً بل آناً فاناً ترقیات عالیه و عروجات متعالیه بظهور مے پیوست تا دیده اند آنچه دیده اند کما یجے بیانه من کلامه شوق طواف خانۂ کعبه میشدند در اثناء راه وصول بصاحب خانه میسر شد برائے دریوزۂ ضیا از روضۂ منوره مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم میرفتند درمیان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضۂ مطهره محصل گشت بعد از چند گاه روز از ین معامله چون حضرت خواجه قدس سره آثار رشد و رشاد متین شد بلند استعداد دیده اند در یکے از خلوات باظهار دقائقے که پیش ازان بچند سال مبشر بعلو حال و بکمال و اکمال حضرت ایشان معاینه کرده بودند زبان کشوده اند و یکے از آنها این بوده که فرموده اند چون حضرت مخدوم ما مولاناے بزرگ خواجگے امکنکی قدس سره ما را امر کردند که بهندوستان شو تا این سلسلۂ شریفه را آنجا از تو رواجے پدید آید گردد ما خود را شایان این معنی ندیده تواضع نمودیم ایشان امر باستخاره کردند در ان استخاره دیدیم که گویا طوطی بر سر شاخی نشسته و ما در دل خود نیت کردیم که اگر آن طوطے ازان شاخ آمده بر دست ما بنشیند پس ما را کشایشها دران سفر روے خواهد نمود بمجرد این خطور آن

طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما نشست و ما آب دهان خود در منقار او میکردیم
و آن طوطی در دهان من شکر ریخت و فردای آن شب این واقعه را چون
بعرض حضرت مولانا خواجگی قدس سره رسانیدم فرمودند که طوطی جانور هندی است
در هندوستان از دامان شما عزیزی بوجود آید که عالمی از وی منور گردد و شما را
نیز از وی بهره رسد و این را اشارت بحال ایشان داشته اند و واقعهٔ
دیگر آن بوده که فرموده اند که چون بشهر سرهند شما رسیدیم در واقعه نمودند
که تو در جوار قطب فرود آمدهٔ و از حلیهٔ آن قطب نیز آگاه گردانیدند صباح
آنروز بدریافت درویشان و گوشه نشینان آن بلده رفتیم جماعه را که دیدیم
نه ایشان را بآن حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
نمودیم گفتیم شاید کسی از اهل این شهر قابلیت اینمعنی داشته باشد که بعد ازین
بظهور آید همان روز که شما را دیدیم همه حلیهٔ شما را موافق یافتیم و هم نشان آن
قابلیت در شما مشهود گشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افروختیم و مشاهدهٔ
میشد که ساعت بساعت نور آنچراغ افزون میگشت نیز مشهود میکردند که
مردم ازان چراغ های کثیره افروخته اند که چون بنواحی سرهند رسیدیم دشت
و صحرای آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بمعاملهٔ شما میدانیم بالجمله
آنچه در دو سه ماه بعنایت الله ازین نظر و تربیت خواجه باقی بالله در حق حضرت
ایشان بظهور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است مجملی ازان که هم حضرت ایشان خود بتقریب تحریض طالبی بوی
برنگاشته اند تبرکا ایراد نموده می آید القلیل یدل علی الکثیر و آن این است
این درویش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا هادی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق

الله سراج النهایت فے البدایت والے السبیل الموصل الے درجات الولایت مویدالدین الرضے شیخنا وامامنا محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکے از خلفاے کبار خانوادهٔ حضرات اکابر نقشبندیه قدس الله تعالے اسرارهم بوده اند رسانید وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم نمودند و بطریق معهود توجه نمودند تا التذاذ تمام درمن پیدا شد واز کمال شوق گریه دست داد وبعد از یک روز کیفیت بیخودی[1] یک دریای محیط میدیدم وصور واشکال عالم را در رنگ سایه دران دریامے یافتم واین بیخودی رفته رفته استیلاے پیدا کرد و به امتداد کشید وگاهے تا یک پهر روز میکشید گاهے تا دو پهر ودر بعضے اوقات استیعاب شب مینمود وچون این قضیه را بحضرت ایشان رسانیدم فرمودند نحوے از فنا حاصل شده است واز ذکر گفتن منع فرمودند وبنگاهداشت آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مرا فناے مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم فرمودند بکار خود مشغول باش بعد ازان فناے فنا حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکے می بینی ومتصل واحد میابے عرض کردم که بلے فرمودند که معتبر در فناے فنا آنست که با وجود دید آن اتصال بیشعورے حاصل شود درهمان شب فناے فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم وحالتے که بعد از فنا حاصل شده بود نیز بعرض رسانیدم وگفتم که من علم خود را نسبت بحق سبحانه حضوری مے یابم بعد ازان نورے که محیط همه اشیاست ظاهر گشت ومن آنرا حق دانستم جل وعلا وآن نور رنگ سیاه داشت بعرض رسانیدم فرمودند که این انبساط که دران نور می نماید در علم است بواسطهٔ تعلق ذات جل شانه باشیاے متعدده که در بالا وپست واقع شده اند منبسط می نماید نفے انبساط باید کرد بعد ازان آن نور سیاه منبسط رو

[1] که نزد این اکابر معتبر است ومسمی بغیبت ره نمود ودران بیخودی

بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطهٔ موهوم هم از میان زایل شد و
بحیرت انجامید که دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانیدم
فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین
حضور است و این را حضور بے غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
در بدایت درین موطن صورت مے بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین
طریق در رنگ اخذ کردن طالب ست در سلاسل دیگر اذکار را و ورد را از پیر تا
بر آن عمل نماید و پے بمقصود برد ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا
و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
ابتداے زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق شدن این
نسبت فنائے دیگر که آنرا فنائے حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را
آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
آن وسعت مقدار خردله قدرے نبود بعد ازان خود را و هر فرد عالم بلکه
هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد ازان هر ذرهٔ عالم را افرادی عین
خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نورے
یافتم منبسط که در هر ذره ساریست و صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشی
بعد ازان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
فرمودند که مرتبهٔ حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
ازین مقام است بعد ازان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق مییافتم
این زمان موهوم[1] یافتم بغایت حیرت دست داد درین اثنا عبارت فصوص

[1] دیدم و هر ذره را که حق می یافتم بی تفاوت و بی تغیر همان ذره را موهوم

که از پدر بزرگوار علیه الرحمة شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان شئت قلت انه اے العالم حق ان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه وخلق من وجه وان شئت قلت بالحیرة بعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجمله مسکن آن اضطراب گشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود کردم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشعر بعدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت به بعضی ثابت است حسب الأمر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه وتعالے بمحض توجه شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر بگردانید تا وجود حقیقے را از موهوم متخیل ممتاز یافتم وصفات وافعال را نیز موهوم محض یافتم ودر خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبهٔ فرق بعد الجمع همین است ونهایت سیر تا اینجاست بیش ازین انچه در نهاد استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود واین مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند انتهے کلامه الشریف وبعد ازین بیان دقایق علیه از واردات احوال شریفه بقلم محترم آورده اند که بر خوانندگان مخفے نخواهد بود واین معاملات مذکورهٔ عالیه که سالکان هر یک نسبت را در سالها بدست آرند حضرت ایشانرا بسیر محبوبی ومرادی در اندک فرصت بحصول پیوسته وحضرت خواجه قدس سره بارها میفرموده اند که ایشان از محبوبان ومرادان اند واین سرعت سیر ایشان ازان است روزے چند از صحبت حضرت ایشان بآن خواجهٔ عالیشان نرفته بود که حضرت خواجه بیکے از مخلصان مکتوبے نوشته اند وآنجا قلمے فرموده که هو شیخ احمد نام مردی است از

سرہندکثیر العلم وقوی العمل روزے چند فقیر باو نشست وخاست کردہ عجائب
بسیار از روزگار او وقات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغے شود کہ عالمہا
از و روشن گردد الحمد للہ تعالے احوال کاملۂ او مرا بتیقین پیوستہ واین شیخ
مشار الیہ برادران واقربا دارد ہمہ مردم صالح واز طبقۂ علما چندے را دعا گو
ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعداد ہاے عجب دارند فرزندان
آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الٰہی اند بالجملہ شجرۂ طیبہ اند انبتہ اللہ نباتاً حسناً
وفقراے باب اللہ دلہاے عجب دارند انتہٰی کلامہ الصادق اللطیف
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
ازان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
گرفتم مرا بہ یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بمحض کرم مرا بنہایۂ این راہ
خواہد رسانید ہر چند از راہ دید قصور حال واعمال نفیِ این یقین می نمودم
صورت نمی بست واکثر این بیت ورد زبانم بود ؎ ازین نورے کہ از تو
بردلم تافت ؛ یقین دانم کہ آخر خواہمت یافت ؛؛ بعد از طے اداے این
بیان حضرت ایشان بانکسار و نیاز مندے واستغراق تمام آب در دیدہ
کلمۂ تحمید بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتداے احوال کہ مارا
در خدمت خواجۂ خود قدس سرہ رفتگیہا ونیستیہا بظہور رسیدہ بود
حضرت خواجۂ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال ووقایع
بعضے یاران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنیٰ
گردانیدہ خود مے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نمیگفتم تا روزے
شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نمیگوئی

من بتواضع رفتم وگفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود وگفت لاالاقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً دران نزدیک دریکی از وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم وشیخ را تصرف نمودم چنانکه بیخود شده افتاد چون الحاح شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعه دیدم لاجرم از روی جذبه این واقعهٔ مذکوره را بیان نمودم شیخ متغیر شده وهردو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایمای بهمت والای حضرت ایشان است از بدایت تا نهایت از بلندئ همت وسمو فطرت وعلو استعداد وقابلیت وکثرة علم وعبادت وفور رعایت آداب پیر رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام وفرصت رسیده اند بجای که رسیده اند وحضرت خواجه قدس سره بشکرانهٔ آنکه حضرت حق سبحانه اینچنین مسترشدی والاقابلیتی وافر الفضیلتی را که بصحبت ایشان رسانید وازین نظر تربیت وبرکات هدایت ایشان بکمال وتکمیل واصل گردانید محامد قولی وفعلی وحالی بجا آورده درساعتی که مسترشدی از وکسب سعادت نماید حضرت ایشان را خلعت اجازهٔ کامله پوشانیدند وبسرهند که وطن مألوف آنحضرت بود رخصت فرمودند وجمعی از طالبان صادق خود را در خدمت ایشان تعین نمودند پس حضرت ایشان بانعمتهای فراوان بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابوسعید ابوالخیر[1] از خدمت شیخ الاقطاب ابوالعباس قصاب قدس سرهما چنانکه خود فرموده باز آدیم باصد هزار خلعت وفتوح انتهی وبأمر حضرت خواجه دران بلده به تربیت طالبان حق پرداختند ودر اندک مدت جم غفیر را از سرچشمهٔ فیوضات خویش شاداب ساختند ودر اثنای این افاضات ناگاه از آنجا که همت والای آنحضرت

(۱) ابو سعید ابو الخیر توفی سنة ٤٤٠ هـ. [۱۰٤۸ م.]

مطلبی را جویان بود که در وهم و فهم اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل انگاشته
واز غلبۂ اندوه یافت آن مقصد و الاسترشد انرا وداع نموده صحبت را خواستند
که بعزلت مبدل گردانند بعضے اصحاب غرض وارباب غبطه آنرا شنوده دیگر بعض
حضرت خواجه قدس سره رسانیدند چون اینمعنے معلوم حضرت ایشان شد این عریضه
را به پیر بزرگوار مرسل داشتند ہو ازان روز که از ملازمت برآمده بود بواسطۂ
میل بفوق الفوق بمقام ارشاد چندانے مناسبت ندارد چندگاه خود همت
آن بود که درگوشه خزیده شود و مردم در صحبت ہمچو ببر و شیر در نظر مے آمدند عزم عزلت
مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بغایت الغایات
هرچند غایت ندارد میسر شد و میشود مے برند و می آرند کل یوم هو فی شان
بر مقامات جمیع مشایخ الی ماشاء الله تعالے گذرانیدند سے گلے بردند ازین
دہلیزه پست ؛ بدان درگاه والا دست بردست ؛ درین میان اگر توسط
روحانیات مشائخ را التعداد نمایم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل در
رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة
چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آرد در شهر ذی الحجه در
مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است
اما هنوز چیزها از متمم و مکمل از برائے این مقام درکار است تا کے میسر شود امر
آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان اینجا
قدمگاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد ہم
گذر ندارند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وجه توقف
در مراتب تکمیل و ارشاد اینست مردم در تخیلات خود چیزها می برند اعتبار نباید کرد
سے در نیابد حال پخته هیچ خام ؛ پس سخن کوتاه باید والسلام ؛ در اندیشۂ این فستم

ے رادر عمر نوح معلوم نیست که میسر شود بلکه وجوه مخصوص بمراد ان است مریدان

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر پوشیده
خیال خود پوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است ؎ من گم شده ام مرا مجو
از گم شده گان خبر مگوئید؛ از عزت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را
که حق سبحانه وتعالے بکمال او نخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است
وفی الحقیقة معارضه است با وتعالے انتهے کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانه
مطلبے را که درین عزلت میجستند بمحض کرم عطا فرمود آنگاه با فاضة طلاب باز
گشتند چنانکه خود در یکے از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش اینست که چون
خواجه من مرا بکمال مصطلح این طایفۀ علیه رسانیده اجازت دادند مرا فی الجملهٔ وقفت
دران بکمال واکمال حاصله خود ترددی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند که
تردد را دران راه نباید داد که ازان ترددی در کمالیت مشائخ لازم آید
حسب الأمر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مسترشدان کار شیرین
بساعات محسوس گشت درین میان باز علم بنقص خود پدیدار شد آنانرا که پیرامون
من می تنیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم و وداع خواستم اما طالبان اینمعنے را
محمول بر تواضع داشته از انچه داشتند برنگشتند بعد از چندگاه حضرت حق سبحانه
وتعالے احوال منتظره را محصل گردانید انتهے ما اخذنا من کلامه المفصل المکمل
باز حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجهٔ عالیشان از سرهند بدهلی
شده اند و مدتها در خدمت پیر بزرگوار بسر برده و صحبتهاے شگرف گذرانیده
و معامله را بچندین درجه از پیش بیشتر رسانیده اند و با اینهمه الطاف کثیرهٔ حضرت
خواجه وحصول معاملات بلند و فضائل ارجمند بنوعی رعایت أدب پیر بزرگوار
مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله تعالے شنودم که بعد از مدح و ثنای حضرت ایشان

فرمودند که با وجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشان را بود در کمال رعایت آداب
حضرت پیر دستگیر هیچکس از میان اصحاب حضرت خواجه ما چون ایشان نبود ولهذا
بیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاهد عدل این فرموده خواجه
حسام الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی بالله قدس سره باین فقیر گفت که
دران ایام که حضرت خواجه ما نهایت التفات باین خلیفه عالیدرجات یعنی شیخ تو
داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند روزی به تقریب امر الطالب
ایشان فرستادند بمن که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر دستگیر شما را طلبیده اند
بمجرد استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغیر چهره خائفان و از غایت
خشیت اضطرابی قریب برعشه در ایشان پدید ار گشت من با خود گفتم سبحان الله
آنکه می شنودیم نزدیکان را بیش بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
سره نیز در رساله مبدأ و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
خواجه خود که پیش مردم در میان سائر یاران امتیازی داشتیم و هر کدام ما را
نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحده بود و معامله جدا بود این فقیر
بیقین میدانست که مثل این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از
زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات هرگز بوجود نیامده است
و شکر این نعمت بجا میباید آورد که اگرچه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوة والسلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم و
هر کدام را باندازه اعتقاد بهره رسید انتهی کلامه فلاجرم از یمن این عنایات دیگر
اسباب اخذ برکات دیدند آنچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایثار ایشان نمودند
هرچه از جواهر عالیه نسبتهای متعالیه داشتند و لوای مصدقه این کلام بشارت
اساس شیخ ابو العباس را در حق شیخ ابو سعید فرمود که دوش ایثار معرفت همه نصیب

این جوان مهنگے آمد مبارکش باد انتہے برفرق فرقدان سایۂ این فاروقی نژاد افرا شتند
وکارخانۂ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نمودہ تربیت طالبان را بایشان واگذاشتند
واین رقیمۂ والا را بآنحضرت برنگاشتند ہو جمعی از دوستان کہ گرفتار بار وجود ما
بودند چون ما در مضیق دما مثالاالٰہ مقام معلوم در بند مصلحت فکر و عقل ما اقتضای
آن نمود کہ درین برشکال از مقابلہ این بوقلمون دور افتادہ در تحت اشعۂ آفتاب مشہود
زندگانی نماید انشاء اللہ بہ نیکے وپاکی بآخر رسد فوائد صحبت وجماعۂ امری است
محقق چہ حاجت باظہار ے ما گرفتاریم بر ماناوک بیداد ریزہ سوسن وگل بر
کنار مردم آزاد ریزہ انتہے مکتوبہ الشریف باز حضرت ایشان بوطن مألوف مراجعت
نمودہ مدتی بافاضات سالکان الی اللہ در آن بلدہ اشتغال فرمودند واز احوال
عظیمۂ حاصلۂ خود وترقیات یاران وہم پیرگان بزبان قلم عرضہ داشتہا بہ پیر
بزرگوار نمودند کہ بعضے ازان عرایض بعد از تمامیٔ این فصل در فصل علیحدہ رقم
خواہد یافت انشاء اللہ تعالےٰ آنرا کہ شوق دل خواہان آن باشد کہ تفصیل
آن اطلاع یابد کو بمطالعۂ آن عرایض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
ثبت یافتہ بشتابد وہمچنین حضرت خواجۂ بزرگوار احوال یارانی کہ بخدمت شریف
ایشان در دہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ
نمودہ ترقیات وقابلیات ہریک را معلوم فرمودہ از سرہند بایشان رقم نمایند
روزی یکی از خلص اصحاب ایشان بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
نمودہ فرمودہ اند کہ انشاء اللہ چون جناب ایشان از سرہند اینجا بیایند التماس کنیم
کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند ودر اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
وکذلک دقایق علوم طریق ودرجات مقامات بعض ارباب معرفت وتحقیق
را نیز از ایشان استفسار میفرمودہ اند وانچہ درین ابواب حضرت ایشان

معروض میداشته اند موجب اطمینان خاطر عاطر ایشان گردیده محامد کثیرہ بزبان
می آوردہ اند این مکتوب شریف خواجۂ عالیشان کہ بحضرت ایشان ارسال
فرمودہ اند بے واسطہ از خط شریف منقول میگردد شاہد آن مطالب است ہذا
ہو مسند ارشاد واسع وانور باد مسودۂ رسالہ کہ در طریقۂ خواجگان تمام شدہ خواجہ
برہان کحل البصر مشتاقان گردانید للہ حمد اللہ سبحانہ والمنۃ لغایت عالی است
ولطیف لیکن بخاطر میرسد کہ التماس نمودہ آید کہ قدری در احوال حضرت خواجہ
احرار قدس سرہ تفتیش فرمایند شاید کہ امور دیگر ہم ظاہر شود ہمان روز کہ
بمطالعۂ آن لطیفۂ غیبیہ مشرف شد در اثنای نعاس خاطرے آمد کہ دست چپ
یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد بجہت ضعف حافظہ متردد
گشت کہ مشار الیہ کہ بود لیکن ظن غالب آن بود کہ اشارہ بحضرت خواجہ بود یکی
در طبقۂ ائمہ دیدہ شود لیکن کہ چیزے ظاہر گردد دیگر از سخنان ایشان معنی عصمتے
مفہوم میشود واین نیز از بعض خوابہا دریافتہ شدہ کہ ایشان بحسب خلقت
نہایت در بدایت مندرج مخلوق شدہ اند چہ عجب اگر فوق نقطۂ علم در زیر
مقام وحدت علیا کہ قابلیت مطلقہ است مخلوق باشند یکے کرم نمودہ آنجا
ہم دیدہ شود ایضًا در مقام حضرت فاروق رضی اللہ عنہ نظر بینداز ند
کہ داخل آن مقام شدہ بنزول آمدہ اند یا از راہ دیگر بکنار آمدہ اند شاید
البتہ کہ مخلوقیہ فوق نقطہ بسبب عدم تقرر دران مقام شدہ باشد باری البتہ
عنایت نمایند ونیک تفتیش نمایند کہ خیلے خاطر نگران است التماس دیگر آنکہ
در باب فنای بشریت نیز توجہے فرمایند کہ از غیر مقام فنای فی اللہ نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن ہمین مقام از جملہ جماعتے کہ در
فوق این مقام مخلوق شدہ اند ظاہر انیست کہ ہمچنان محفوظ باشند و

حضرت خواجہ احرار

حاجت بکسب در ظهور فنای بشریت نداشته باشند و ایضاً جماعتی که در زیر همان
مقام وحدت محو شده باشند و اگرچه از راه جذبهٔ قیومیت یا غیر آن رفته باشند نیز از عود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضاً یک نظری در خانهٔ جبروت که مقام انبیا است
صلوة الرحمن علی نبینا و علیهم نیز بکنید که در آنجا نیز مقامی خواهد بود که از عود نه کور
این گرداند ایضاً در مقام فنای نفی الله نیز نظری بفرمایند که شاید غیر ازین
راه ظاهر تفصیل راه دیگری هم داشته باشد و بعضی ازین عزیزان از آن راه
داخل شده باشند باقی احوال آن موقف ایشان را بهتر معلوم است چه نویسم
چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغیرات را چه نوع توان
نوشت انشاءالله آنچه مرضی است همان شود محمد صادق و جمیع برادران و غیره
نیازمندی قبول نمایند انتهی مکتوبه العالی این پرسشها و نوازشها از آن
خواجه والا مرتبه باین خلیفهٔ عالی منزله بجای رسید و استماع احوالات
بلند تازهٔ حضرت ایشان بآنجا کشید که خود نیز و فور تعطشی که داشتند چنانکه
این دو بیت شریف ایشان دو گواه این مدعا تواند بود ع بس تشنه و لب
خرابم ای دوست ٭ در حسرت یکدم آبم ای دوست ٭ هر جا که ترشح تو بینم ٭
در العطش آیم و نشینم ٭ بران آمدند که احوالات تازه که از خصایص مقتضای
استعداد حضرت ایشان بظهور رسیده بطریق روایة عالی از سافل
که بعضی اساتذه از محدثین از تلامذهٔ خود اخذ حدیث نموده اند حضرت خواجهٔ
بزرگوار آن احوالات را ازین نائب عالیمقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
ایشان اظهار ما فی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان همگی تواضع و انکسار
گردیده براه معذرت رفتند که مبادا آن امتحانی بود در حق
ایشان و مورث ترک ادبی گردد و لیکن چون الحاح حضرت خواجه بجا رسید

که عدم امتثال امر واجب الاطاعه منجر میشد بترک ادب لاجرم حضرت ایشان بادب
و تواضع واحترام تمام بعرض رسانیدند که احوالات حاصله حاضر اند دعا و توجه
تمام بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بعنایت الله سبحانه
آن مطلب بحصول پیوست وحضرت خواجه بمخلص اصحاب رمزی ازین ماجرا
درمیان نهاده بوده اند چنانکه بنده این قضیه را بادنی تفاوتی اززبان خیریت
شیخ تاج الدین سلمه الله شنود که مشار الیه اززبان مبارک حضرت خواجه نقل مینمود و آنکه
در بعضی عرایض حضرت ایشان مرقوم است که عزیز متوقف چنان وچنین اشاره
بحال آن قدوهٔ ارباب کمال است که بامر ایشان از حال ایشان با ایشان خبر میداده اند
بالجمله معاملت حضرت خواجه بحضرت ایشان رضی الله عنهما بر حاضران گواه این ماجرا
بود که آن شیوهٔ نیازمندی که مریدانرا به پیران باید آنحضرت باین خلیفهٔ بزرگوار خود
درمیان آورده بودند چنانکه در حضور خود سر حلقهٔ اصحاب خود ایشانرا داشته و مقتدای
حلقهای مراقبهٔ صباح ورواح هم ایشانرا گردانیده بودند و خود چون سائر مسترشدان
خود بآن حلقه داخل میشدند و چون از حلقه یا انجلس که حضرت ایشان آنجا بودند
باز میگشتند چندین گام بشیوهٔ قهقری می نهادند رعایت غایت ادب را و یارانرا
نیز تاکید کرده بودند که استقبال ومتابعتی را که با ایشان می نمودند بحضرت ایشان با نمایند
و با ایشان یارانه سلوک پیش گیرند بل باصحاب خود فرموده بودند که باطن خود را نیز در حضور
حضرت ایشان متوجه مدارید اززبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان[1] سلمه الله
تواضعات حضرت خواجهٔ عالیشان بحضرت ایشان شنودم که حکایت کردند که روزی
حضرت ایشان در حجرهٔ خود بر عریش خود غنوده بودند ناگاه حضرت خواجه باقی بالله تنها بشیوهٔ
سائر درویشان بقصد دریافت ایشان به در حجره رسیدند خادم حضرت ایشان
خواست که حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجه بمبالغهٔ تمام اورا از بیدار کردن

(۱) میر محمد نعمان سمرقندی توفی سنة ۱۰۶۰ هـ. [۱۶۵۰ م.] در اگره

منع فرموده وهمچنان به نیاز وأدب تمام برون ونزدیک آستانه انتظار بیداری حضرت ایشان میکشیدند لمحه بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند که بیرون در کیست حضرت خواجه بأدب تمام گفتند که فقیر محمد باقی حضرت ایشان از عریش خود باضطراب برجسته برون آمده بافتقار وانکسار تمام در خدمت نشستند ونیز از زبان سیدی ومرشدی شنیدم که فرمود دران ایام که این فقیر در بندگی حضرت درالاعظم حضرت خواجه بوده وایشان همه یاران خودرا فرموده بودند که درخدمت امام المحققین حضرت ایشان بروید ودرخدمت مشغولی کنید و هرقسم شغل که ایشان فرمایند بهمان روش مشغول باشید ودرخدمت ایشان تعظیم مانکنید بلکه توجه خودرا بجانب مانکنید دران اثنا باین فقیر محمد نعمان فرموده که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران ستاره درضمن ایشان گم اند واز کمل أولیای متقدمین خالی حال مثل ایشان گذشته باشند بعده باعتقاد تمام بخدمت ایشان رسیدم چنانکه میر مذکور در بیاض مخدومزادهٔ گرامی خواجه محمد معصوم بدست خط خود آنرا قلمی نموده است . ونیز مکاتیب شریفهٔ حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش فرموده اند مخبر این مقوله است از انجمله است این دو رقیمه که دو شاهد عدل اند برادعا رقیمهٔ اولی حق سبحانه باعلی مرتبهٔ کمال اکمال برساند وللارض من کأس الکرام نصیب . تکلفی نیست آنچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری[1] قدس سره میفرموده من مرید خرقانی[۲] ام لیکن اگر خرقانی درینوقت میبود باوجود پیریش مریدی من میکرد وهرگاه صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان

(١) عبد الله انصاری حنبلی توفی سنة ٤٨١ هـ. [١٠٨٨ م.] در هرات
(٢) ابو الحسن خرقانی علي توفی سنة ٤٢٥ هـ. [١٠٣٤ م.] در خرقان

فدائی لوازم طلبگاری نکنند و از هر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پی آن نروند اکنون توقف و اهمال مانه از استغنا و بی نیازی است موقوف باشارتیست

ع گر طمع خواهد ز من سلطان دین ❊ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ❊ بار

نسخهٔ حال و ارادهٔ ما انیست خدای عزوجل بر آنچه میباید مهتدی گرداناد و از عُجب و پندار مخلّص بخشاد و بقیة المقصود جناب سیادت مآب امیر صالح نیشاپوری سلمه الله اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود تضیع اوقات ایشان وادن از مسلمانی ننمود لاجرم بصحبت شما فرستاده شد انشاء الله بقدر استعداد بهره مند گردند و توجه لطف کامل یابند والدعا

رقیمهٔ ثانیه الله تعالی فقرا و مساکین درمانده را از برکات برگزیدگان بدرمانی برساناد مدتیست که عرض نیاز مندی بدرگاه ولایت نکرده ام آری این یک کلمه را قاصدان صادق حال نتوانند شد الحمد لله این قسم خود صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن درویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشرمی است و حکایت اوضاع صوریه بسیار بیجا الغرض ما را حد خودمی باید دانست و از فضول احتراز باید کرد والدعا انتهی مکتوبه الشریف بالجمله این صحبت و معامله که میان این پیر و این مرید قدس سرهما بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجائب روزگار است و موجب حیرت اولوالابصار و هم شاهد فنای اتم و تعطش اکمل خواجهٔ بزرگوار و هم گواه علو مرتبهٔ شیخ ما که زبدهٔ مقربین است و قدوهٔ اخیار و همچنین حضرت خواجهٔ بزرگوار در آخر کار میفرموده اند که در اواخر ما را از اثر صحبت فلان و اشاره بحضرت ایشان مینموده اند معلوم شد که توحید کوچه تنگ بوده و فوق آن شاه راه وسیع والله اعلم بحقیقة کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سرهند بملازمت آن خواجه صفا کیش رسیده اند[1] فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار ظاهر میشود امید حیات کمتر مانده و فرزندان برخوردار خود خواجه عبید الله و خواجه

(۱) بمجرد استماع خبر قدوم حضرت ایشان حضرت خواجه تا دروازهٔ کابلی که از منزل شریف ایشان قریب سه تیر پرتاب باشد پیاده باستقبال ایشان آمده اند در همان سفر

محمد عبداللہ را کہ آندم شیرخوارہ بودہ اند طلب فرمودہ از حضرت ایشان التماس
توجہ در حق آن دو نور دیدہ نمودہ اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بأمر
ایشان توجہات علیہ در حق پیرزادہا فرمودہ اند چنانکہ اثر آن توجہ بحضرت خواجہ
نیز ظاہر شدہ است و نیز لیفرمودۂ آنحضرت در حق والدات آنہا غائبانہ توجہ نمودہ اند
چنانکہ در ذکر حضرات مخدوم زادہا منقولا عن مکتوبہ الشریف اشارہ بآن رفت
و نیز فقرات مدحیہ کہ از زبان دُرفشان حضرت خواجہ درویشان در حق حضرت
ایشان بظہور پیوستہ بیش از انست کہ بتحریر گنجد چندی ازان بزنگاشتہ می آید
روزی فرمودہ اند کہ ایشان از کمل مرادان و محبوبان اند وقت دیگر فرمودہ اند
کہ امروز در زیر فلک ازین طائفۂ علیہ چون ایشان نیست وقتی دیگر بر زبان
مبارک راندہ اند بعد از صحابہ و کمل تابعین و مجتہدین چون ایشان معدودی چند
از اخص الخواص منظرے آیند و نیز فرمودہ اند کہ ما درین سہ چہار سال شیخی نکردیم
چند روز بازی کردیم الا الحمد للہ والمنۃ کہ این بازی ما و این دکان پردازی ما
بیفائدہ نشدہ کہ چون ایشانے بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
حضرت ایشان شنود کہ فرمودند سرگرمی حضرت خواجۂ ما قدس سرہ بتربیت طالبان
تا زمانی بود کہ معاملہ ما بانتہا رسیدہ بود چون از کار من فارغ شدند مری گردید
کہ خود را از کار شیخت کشیدند و طلاب را بما حوالہ نمودہ فرمودند کہ این تخم را از
بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین ہند گشتیم و نیز بعد از وصیت آن
خواجۂ ذو البرکات از میان مسودات مکاشفات خاصہ مستورہ مسودہ برآمدہ کہ آنجا
چہار دائرہ کشیدہ بودہ اند در یک دائرہ ولایت بالفتح واو رقم نمودہ و در دائرۂ
چہارم کمال مطلق دارباب از دوائر اربعہ را از اخص الخواص بعد الصحابہ و التابعین
رضی اللہ عنہم اجمعین در حواشی آن دائرہ موافق مرتبۂ آنان بنوعی کہ در غیب
از کشف بلاریب معاینہ گردیدہ رقم فرمودہ در میان ہمہ آنہا دہ دوازدہ تن

را از رؤسای ایشان در همه دائره وجه اکمل داخل دیده اند حضرت ایشان ما را
نیز داخل این دو دوازده یافته و نیز آن خواجهٔ عالیشان مکرر اشاره بقطبیت حضرت
ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جامعیت
ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگردد که از آنهاست دو فقره
از نخستین فقرات رسالهٔ مبدأ و معاد فقرهٔ اولی از آن متضمن افاضات روحانیت
اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عن البعض در
آخر فصل آینده خواهد آمد انشاء الله سبحانه بعد از مرخص شدن حضرت ایشان
در سفر سوم از پیر بزرگوار خود که بعد از آن ایشانرا ملاقات آنجهانی میسر نگشت چون
حضرت ایشان از دهلی بسرهند رسیدند روزی چند آنجا گذرانیده بامر و اشاره
متوجه بلدهٔ معظمهٔ لاهور گردیدند اکابر و اصاغر آن بلده مقدم محترم ایشانرا غنیمت
شمردند و بسا از خواص و عوام در سلک ارادهٔ آن غوث الانام در آمدند و صحبت گرم شد
و حلقه و شغل و مراقبه التساعی پذیرفت فاضلی از تلامذهٔ عالم عامل معنوی مولانا جمالی
تلوی رحمه الله بفقیر گفت دران سفر اکثر استاد ما که مولانای مذکور باشند به نیازمندی
و اخلاص تمام بملازمت شیخ بزرگوار تو میرسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
از آن صحبت گرامی شیخ خواستند که چند قدم مشایعت مولانا نمایند مولانا پای افزار
ایشانرا برداشته پیش پای ایشان نهاد و تا شاگردانرا آن افراط تواضع مولانا گران
نموده چه اعتقاد ما در حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روی ورع
و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نموده معروض
داشتم که این همه تواضع و تذلل از مثل شمای وجهی ندارد فرمود اینها علمای
بالله اند و از محرمان اسرار لی مع الله احترام ایشان بر مایان لازم است ما را
درین باب معذور بل ماجور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که بمولانای
مذکور نسبت شاگردی و همسائگی داشت باین حقیر گفت دران ایام که حضرت

ایشان بلاہور تشریف بردہ بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوۂ ارباب کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید کہ شما امروز جامع اید میان علم احکام و علم اسرار و از حال و عرفان سرشار مسئلۂ وحدت وجود کہ بظاہر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمل اولیا برانند حل آن نزد شما چیست حضرت ایشان سرگوش مولانا بردہ کلمہ چند فرمودند کہ اشک از دیدۂ مولانا فرو ریخت و تغیرے در بشرۂ او چون تغیر ارباب حال میگردید دست و بزانوی ایشان بردہ ہمچنان بانکسار تمام مرخص شد کس ندانست کہ لسان گوہر فشان حضرت ایشان چہ گفت و گوش ہوش مولانا چہ شنفت ؎

؎ ندانم چہ کفتی چہ انگیختی ؛ کہ گفتی و از دیدہ خون ریختی ؛ بتقریب این قضیہ و نسبت توحید یکے از مخلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت باین حقیر نقل کرد کہ فرمودند در اوائل غلبات نسبت احاطت و سریان و معیت روزی یکے در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریدہ شد بالجملہ درین اثنائے این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاہور یا ارباب فضل و اصحاب حضور ناگاہ خبر انتقال خواجہ بزرگوار بدار القرار بسمع ایشان رسید آرام دلہا بہ ذلے آرامی مبدل گشت و شربت شیرین آن صحبتہائے رنگین بذاق ہمہ تلخ شد حضرت ایشان بمجرد استماع این خبر متوجہ دہلی شدند چون بزیارت روضۂ منورہ مشرف گشتند و عزا پرسئ مخدوم زادہا و ہم پیرہا نمودند اصحاب حضرت خواجہ شکستگئ دل را مومیائے از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار والتماس یاران دل افگار آنجا ماندہ بتفقد احوال آنہا پرداختند چنانچہ باز نضارت ارشاد و طراوت افاضہ و سرگرمئ حلقہ بمثابہ کہ در حیات بابرکات خواجہ باقی باللہ قدس اللہ سرہ الاقدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجہات و انوار جذبات بر بواطن این طلاب جلوہ گر گشت درمیان سرگرمئ آن افادات و افاضات

بعضی حاسدان مناع الخیر آن قضیه استفادهٔ حضرت خواجه عالیشان را از ایشان
کما مر بشیوهای مختلف در میان آورده در خاطر مخلصان حضرت خواجه شبهات انداختند
حضرت ایشان بران مطلع گردیده برفع آن بنصائحی که موجب مزید اخلاص و اتحاد
آنان باشد و فواید رسان آنها بود پرداختند چون دیدند که مفید نیامد بسلب نسبتهای
بعضی آنها توجه نمودند ازان هم متنبه نگشتند بل اکثرشان جمع شده بروضهٔ منورهٔ
حضرت خواجه قدس سره رفته توجه و التجا نمودند درین توجه یکی از آنها را که صاحب
کشف بود در نظر در آمد که هر یک ازین درویشان ملتجی چراغی برافروخته بودند
ناگاه برق خاطفی در رسید و همه چراغها را که از توجه این درویشان بود و آن برق
توجه عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکه استفاده را شاید بایشان
رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود احمد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
مدتها بعضی پیر ها معذرت در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
حال صفا در صفا بود چنانکه اشاره ازین در ذکر حال خواجه حسام الدین نیز گذشت
پس حضرت ایشان در شهر جمادی الآخر که ماه انتقال شیخ عالی مقدار ایشانست بزیارت
روضهٔ منورهٔ پیر بزرگوار از سرهند آمده باز بسرهند سیر فتند و دو سه کرت باگره نیز تشریف
آورده باشند دیگر از سرهند بهیچ جا نشدند مگر اواخر عمر که دو سه سال از مزاحمت
سلطان وقت مصحوب عسکر بعضی بلاد مرور ایشان روی داد و دران نیز حکمتها
بود که اهل آن بلاد باین سبب بصحبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر ایشان
بهره ور گردند چنانکه در یکی از سفرها که این بنده در خدمت بود روزی عسکر بنواحی یکی
از قرای معظمه رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک بآن قریه جای گرفته شروع
در برافراشتن خیمه نمودند درین میان بنده حضرت ایشان را دید که تنها پیاده
بکوچه آن قریه در آمدند بنده در قفای ایشان دوید چون مراد بدند فرمودند
در خاطر افتاد که درین دیه مسجدی خواهد بود آنجا رفته وضوی تازه کرده

دوگانه ادا نمایم چند قدم نرفته بودند که مسجدے در کمال صفا ظاهر شد و
چاہے با لوازم اسباب وضو در صحن آن مسجد ایشان وضو کرده بمسجد آمدند
یکے از فقراے که آنجا بود از فقیر پرسید که ایشان چه کس اند بنده وے را خبر
دادوے بذوق تمام دویده رفت و عزیزی را که مقتداے آنجا بوده
ودر پہلوے مسجد خانه داشته و اوصاف حضرت ایشان شنیده بود
آرزومند دیدار و ملاقات ذو البرکات می بوده اما از کبر سن و دیگر موانع میسر نشد
نبوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز آمده بر اقدام ہمایون افتاد و زبان
بمضمون این بیت برکشاد ؎ ہمای اوج سعادت بدام ما افتد ؛ اگر ترا گذری بر مقام
ما افتد و ایشانرا با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورد و دینر بانیها نمود و فرزندانش
انابت کرده تعلیم ذکر گرفت و فرزندا و و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
حضور شدند و وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
آمد که انجاز وعدهٔ مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلے علیحده خواهم
برنگاشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفهٔ حضرت ایشان که دران سفر
از احوالات فائضه و اسرار و حقایق وارده پیر بزرگوار خود نوشته اند قدس
الله سرهما و روحهما و افاض علینا برکاتهما و فتوحهما و آن فصل مخبر اسرار
الوصل اینست فصل چهارم در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
بعضے فقرات ماخوذه از بعضے آن عرایض کمترین بندگان احمد بنده عرض
میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض
میدارد که در اثناے راه آنقدر بتجلے اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا
بتجلے خاص علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزاے آنها
جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطر
بودم و ظهوری که درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و

محسنات عجائب که درین لباس مینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد بیش ایشان تمام گداخته آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی جدا جدا متجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ پر تکلف بود در ماورای آن نبود و در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در الذّ لذیذ و شیرین یک خصوصیت کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی را تحریر العرض میتواند رسانید اگر در ملازمت علیه میبود شاید معروض میداشت اما در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلی داشتم و باینها اصلا متوجه نمیشدم اما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلی با آن نسبت تنزیهی جنگ ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت نیست و ظاهر را که ازان نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و همچنان یافتم که باطن اصلا بریغ بصر مبتلا نیست و از جمله معلومات و ظهورات معرض است و ظاهر که متوجه کثرت و اثنینیت بود باین تجلی مستسعد گشته است بعد ازان چندگاه این تجلیات روبخفا آورد و همان نسبت حیرت و نادانی بحال خود ماند و صارت تلک التجلیات کان لم یکن شیئا مذکورا بعد ازان یک فنای خاص روداد و همانا که آن تعین علمی که بعد از عود تعین پیدا شده بود درین فنا گم شد و اثری ازان نماند درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و متهم داشتن نیات و خواطر نیز بالجملة امارات عبودیة و نیستی ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی ببرکت توجه حضرت ایشان به حقیقت بندگی رساند منها عرضداشت کمترین بندگان احمد بنده عرض میرساند که از تقصیرات خود چه عرض نماید ماشاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم علومی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقاء به داشتند حق سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شیء جیست

وسیر فی اللہ بچہ معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرب کیست و امثال آن و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا بنمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد که اولیاء اللہ قدس اللہ اسرارہم آنرا نشان داده اند در راه فروگذارند و ننمایند قُبِلَ مَنْ قُبِل بلا علة همچنانکه ذوات اشیاء را مجعول میداند اصل قابلیات و استعدادات را نیز مجعول و مصنوع میداند او سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بر وی حاکم باشد زیاده گستاخی نه نموده بنده باید که حد خود داند منهیا مدعی بعینه رقم نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعض امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت و همچنین احوال بعضے موتی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام و شداید آنها توجه کرده شده اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را جمع نمیتوانم ساخت بعض شداید از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از متعلقات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلاء وطن نمودند اصلا بخاطر غبار کلفت راه نیافت چه جای آنکه بد آنها بخاطر گذرد منهیا همدرین عریضه است که چنانکه سابقا تعلق ارادت بمرادات بر طرف شده بود لیکن اصل ارادت مانده بود چنانچه معروض داشته بود الحال ارادت هم از هیچ برآمد و جنت لا مراد ولا ارادة وصورت این فنا نیز در نظر آمد و بعضے علوم که مناسب این مقام بوده فایض گشت چون در تحریر آن علوم بواسطهٔ رقت و غموض تعسری بود لاجرم عنان قلم را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقق این فنا و افاضهٔ علوم یک نظر خاص در ماوراء وحدت پیدا شده هر چند مقرر است که در ماورای وحدت نظری نیست بلکه هیچ نسبتے نیست اما آنچه میباید معروض میدارد تا زمانی که بیقین نه پیوست بر نوشتن جرات ننمود و هیچ شبه در آن راه نے یابد هر چند در نظر نه وحدتست و نه ورای آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بداند تا حق را ورای آن داند حیرت و جهل بهمان صرافت ست و ازین دید هیچ تفاوتے نشده نمیدانم چه عرض

تمامیم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال نے شبه متحقق است
استغفر الله واتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً حاضراً و ناظراً و ایضاً
این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه ازین صفات میدانستم فی الحقیقة
فنای خصوصیت صفات ما بها الامتیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندمج شده
بودند و خصوصیات زائل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندماج
والاندراج نیز برطرف شده قهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته تمیزی که از مرتبه
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر برخارج آمده کان الله ولم
یکن معه شی الآن کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بمضمون
این حدیث بوده منها از عنایات خداوندی جل و علا که ببرکت توجهات علیهٔ
حضرت ایشان علی التواتر والتوالی فائض و وارد اند چه عرض نماید ؎ من آن
خاکم که ابر نوبهاری ٭ کند از لطف بر من قطره باری ٭ اگر بر روید از تن صد زبانم
چو سوسن شکر لطفش کی توانم هر چند اظهار این قسم احوال موجب جرات و گستاخی
است و مشعر افتخار و مباهات ؎ ولی چون شه مرا برداشت از خاک ٭ سزد گر
بگذرانم سر بر افلاک ٭ ابتدای عالم صحو و بقا از اواخر ماه ربیع الآخر است و تا حال
ببقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین
است قدس سره در صحو می آرند باز بسکر می برند و در نزول و عروج علوم غریبه
و معارف عجیبه افاضه می فرمایند و باحسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب
بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقای
مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا
بوده و وصلی که مناسب حال بود هم اینجا میسر گشت[1] هر چند فنا اتم باشد بقای
مرتب بران اکمل خواهد بود و هر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هر چند صحو بیشتر باشد
افاضهٔ علوم موافق شریعت غرا می افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوٰة والسلام

(۱) وجهت جذبه اکنون تمام شد و شروع در سیر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد

معارفی که از ایشان سرزده اند شرایع است وعقایدی که در ذات وصفات بیان فرموده اند ومخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارفی که باین کمینه فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعیه است وبیان آنها وعلم استدلالی کشفی وضروری میگردد ومجمل مفصل میشود سر گر بگویم شرح این بجد شود می ترسم که مبادا منجر بگستاخی شود بنده باید که حد خود داند مرشد علی الاطلاق جل شانه برکت توجهات علیه بهره وطریق جذبه وسلوک تربیت فرموده وبهره وصفت جمال وجلال عربی ساخت حالا جمال عین جلال است وجلال عین جمال[1] علامت این تربیت متحقق شدن است بمحبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد ومحبت ذاتیه علامت فناست وفنا عبارت از نسیان ما سوی است پس تا زمانی که علوم بتمام از ساحت سینه رفته نشود وبجهل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد واین حیرت وجهل دائمی است امکان زوال ندارد نه آنست که گاهی حاصل شود وگاهی زائل گردد غایت مانی الباب پیش از بقا جهالت محض است وبعد از بقا جهالت وعلم باهم جمع اند وعین نادانی بشعور است ودر عین حیرت بحضور که این موطن حق الیقین است که علم وعین حجاب یکدیگر نیستند وعلمی که پیش از جهالت حاصل شود از حیز اعتبار خارج است باوجود آن اگر علم است در خود است و اگر شهود است هم از خود اگر معرفتست یا حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر دربیرون است بیحاصل است اگرچه در خود نظر هم داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع میباید شود که حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمایند که اهل الله بعد از فنا وبقا هرچه می بینند در خود می بینند وهرچه می شناسند در خود می شناسند وحیرت ایشان در وجود خود است از اینجا هم صریحاً معلوم میشود که شهود ومعرفت وحیرت در نفس است در بیرون هیچکدام از اینها نیست تا زمانی که سیکی ازین ثلثه در بیرون است اگرچه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد

(۱) در بعضی حواشی رساله قدسیه این عبارت را از مفهوم صریح خود منحرف ساخته بر مفهوم موهوم خود حمل کرده است و عبارت محمول بر ظاهر خود است

فکیف البقاء نهایة مرتبه در فنا و بقا انیست و این فنا مطلق است و مطلق فنا
عام است و بقا باندازهٔ فنا ست لهذا بعضی از اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در بیرون
نیز مشهود دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتها است ٥ نه هر که سر
تراشد قلندری داند ٭ نه هر که آینه دارد سکندری داند ٭[1] این نسبت حضرت خواجه
عبد الخالق است[2] و متمم و مکمل آنحضرت خواجهٔ خواجها حضرت خواجه بهاء الحق والدین
است المعروف بنقشبند قدس الله سرهما عجب کاری است اولا هر بلا و
مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد ھل من مزید میگفت و هر چه
از امتعهٔ دنیویه کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالا که بعالم اسباب فرود
آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول وهله
نوعی از حزن رو میدهد هر چند بسرعت زائل میشود و هیچ نماند و همچنین اگر پیش ازین
دعا میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن میبود بلکه امتثال امر
ادعونی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیه و مصایب است و خوف و حیرتی که
زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود در صحو هر چه عوام الناس
راهست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا که مقصود از دعا رفع
بلا نبود دل را اینمعنی خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
که دعای انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد بخواهند حالا که بآن حالت مشرف
ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعاهای انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده
نه مجرد امتثال امر بعض امور که رو میدهد بحسب امر گاه بعرض آن گستاخی
مینماید منها هر چه از مسئلهٔ وحدت وجود و توابع آن گفته اند در اوائل
حال بآن مشرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد ازان مقام
بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند لا مصداق

(١) هر گاه از اکابر این سلسله بعد از قرون بسیار یکی یا دوی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر چه گوید (٢) عبد الخالق غنجدوانی توفی سنة ٥٧٥ هـ. [١١٨٠ م.] در بخارا

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته نمی‌شود و اشارات و رموز
اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها
موافقت ظاهر شریعت غرا[۱] اندازند و هیچ موافقت بحکما و اصول معقوله آنها
ندارند بلکه از علمای اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنت دارند با اصول آنها نیز
موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل
قدرتی ندارد و قدرت بمقارنه فعل می‌بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب
و اعضا میدانند کما قرره علمای اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم
حضرت خواجه نقشبند قدس سره الاقدس می‌یابد ایشان درین مقام
بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را قدس سره نیز ازین مقام نصیبی
هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله
تعالی سره الاقدس و از مشایخ ماتقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داؤد
طائی و خواجه حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی اسرارهم التقدس
حاصل اینهمه کمال بُعد و بیگانگی است که از معالجه گذشته است تا زمانی
که حجب مسدول بوده اند سعی و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون
بزرگی او حجاب اوست ع فلا طبیب لها و لا راقی * مگر کمال بیگانگی
و بی مناسبتی را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات همان بیت
یوسف زلیخا موافق حالست ؎ در افگنده دف این آوازه از دوست
که زو بر دست دف کوبان بود پوست * شهود کجاست و شاهد کیست
و مشهود چیست ع خلق را روی کی نماید او * ما للتراب و رب الارباب
خود را بنده مخلوق غیر مقدور میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر
حق را عز و جل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات نمیکند عینیت و آئینیت خود کجا

۱ و اجماع علمای اهل سنت است در هیچ چیزی مخالفت بظاهر شریعت

ع درکدام آیینه درآید او و منها مدنی است که از احوال خدمهٔ علیه علیه اطلاع
ندارد دیگر آنست سه عجبی نیست اگر زنده شود جان عزیزی چون ازان یار
جدا مانده پیامی برسد و سیدانند که شایان دولت حضور نیست ع این بس که
رسد ز دور بانگ جرسم و عجایب کار و بار است نهایت بعد را قرب نامیده اند
و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشاره بنفی
قرب و وصال کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال
و دونهن خیوف و پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامنگیر آمد مراد انز نیز آخر
الامر بارادهٔ مرید باید شد و محبوب را بجبت محب محب بباید گشت آنسرور
دین علیه من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مراتیت
و محبوبیت از محبین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر داده اند که کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر و آنسرور فرموده
علیه الصلوٰة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان بار محبت
توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قضیه پایانی ندارد
ع قصة العشق لا انفصام لها و منها چون حضرت حق سبحانه تعالی از برکت
توجهات علیه از رقیت احوال محرر ساخت و از تلوین به تمکین مشرف گردانیده حاصل
کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز هجر و از قرب جز بعد حاصل نشد
و از معرفت جز نکرت و از علم جز جهل نیفزود لاجرم در عرضه داشتها توقف
واقع شد[1] عجب آنست که حالا بحق الیقین مشرف ساخته اند که در آن موطن علم
و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در ان جمع اند در عین حیرت و بی
نشانی علم و شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت
جز از دیاد جهل و نکرت نیست ع عجب اینست که من واصل و سرگردانم

(۱) و بمجدد عرض احوال روز مره جرأت ننمود و مع ذلک هل را برودت به نهجی مستولی شده است که بر هیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ بیکاران بکاری نتواند پرداخت

الله تعالی بمحض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته
است فوق مقام ولایت مقام شهادتست ونسبت ولایت بشهادت نسبت
تجلی صوری بتجلی ذاتیست بل بُعد ما بینهما اکثر من بعد هذین التجلیین وفوق
مقام شهادت مقام صدیقیه است وتفاوتی که میان این دو مقام است
اجلّ مِن اَن یُعبّر عنه بعبارة واعظم مِن اَنْ یشار الیه باشارة وفوق آن
مقامی نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات والتسلیمات ونشاید که میان
صدیقیة ونبوة مقامی بوده باشد بلکه محالست واین حکم بجالیتا وبکشف
صریح صحیح معلوم گشته وآنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام
ثابت کرده اند وبقربت نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند وبر حقیقت
آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار وتضرع بیشمار اولاً همان طور که بعضی
اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما واسطه بودن
محل تأمل است بعد از ملازمت صوری ان شاء الله تعالی حقیقت را بتفصیل
عرض خواهد کرد آن مقام بس عالی است در منازل عروج فوق آن مقامی
معلوم نیست وزایدیت وجود بر ذات جل وعلا درین مقام ظاهر میشود چنانکه
مقرر علماء اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم واینجا وجود هم در راه میماند
وفوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله[1] در بعضی
مصنفات خود میفرماید وفوق عالم الوجود عالم المَلِکِ الودود ومقام صدیقیه
از مقامات بقاست که رو بعالم دارد پایان تر از ان مقام مقام نبوت
است که فی الحقیقه بالاتر است وبکمال صحو وبقاست مقام قربت لیاقت
برزخیت این دو مقام ندارد که رویش به تنزیه صرف است وتمام عروج است

(١) علاء الدولة احمد سمنانی کبروی توفی سنة ٧٣٦ هـ. [١٣٣٦ م.]

شان با منہا سے در پس آئینہ طوطی صفتم داشتہ اند ہرچہ استاد ازل گفت
بگو میگویم وعلوم شرعیہ نظریہ استدلالیہ را ضروریہ کشفیہ ساختہ اند[1] از
نظریہ بضروریہ آوردہ اند شخصے از خواجۂ بزرگ قدس اللہ تعالے
سرہ الاقدس پرسید کہ مقصود از سلوک چیست فرمودہ اند تا معرفت
اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد و نفرمودند کہ علوم دیگر سوائے
آنہا حاصل شود آرے در راہ علوم و معارف بسیار رو میدہند کہ از آنہا
مے باید گذشت و تا نہایۃ النہایۃ کہ مقام صدیقیہ است نرسد از ین علوم
بہرہ نے یابد فیالیت شعرے ان من أهل الله القائلين بحصول هذا المقام
الشريف لأنفسهم وليس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام ومعارفه فما حجتهم
وفوق كل ذي علم عليم و بر سر مسئلہ قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
بنہجے اعلام فرمودند کہ ہیچ وجہ بہ اصول ظاہر شریعت غرا مخالفت لازم
نیاید و از نقص ایجاب و شائبہ جبر مبرا و منزہ است و ظہور بشابہ قمر
لیلۃ البدر است عجب است کہ با وجود عدم مخالفت بہ اصول شریعت
این مسئلہ را چرا پوشیدہ داشتہ اند اگر شائبۂ مخالفت میداشت
اخفا و ستر مناسب بود لا یسأل عما یفعل سے کرا زہرۂ آنکہ از بیم تو کشاید
زبان جز بہ تسلیم تو و علوم و معارف در رنگ ابر نیسان میریزند کہ قوت
مدرکہ از تحمل آن عاجز میشود و قوت مدرکہ مجرد و تعبیر است والا لا یحمل عطایا
الملک الا مطایاہ اوایل شوق آن بود کہ این علوم غریبہ را در قید کتابت
آوردہ شود اما توفیق نیافت و از ین ممر در بار بود آخر الامر تسلی
فرمودند کہ مقصود از افاضۂ آن علوم حصول ملکہ است نہ یاد کرد
آن علوم چنانچہ طلبۂ علوم تحصیل علوم برائے آن میکنند کہ ملکۂ مولویت

(١) سر موئی مخالفت باصول علماء شریعت نیست همان علوم اجمالی را تفصیلی ساخته اند

بهم رسانند نه آنکه حفظ اصول صرف ونحو وغیرها کنند انتهی عرایضه الشریفه
روح الله روح صاحبها وجناب خواجه عالیشان نیز در جواب هر یک از
عرایض حضرت ایشان صحایف گرامی بر نگاشته ارسال فرموده اند
وزبان ثنای ودعای ایشان کشوده وبصحت وبعلو مرتبه تمامی
آن احوال واسرار حکم نموده چنانکه در یکی ازان گرامی صحایف بقلم مخزم
آورده اند که آنچه از کشوف مذکور گشته طریق آن بغایت مرضی وصحیح
ومستقیم ومستحسن است چون این طریق شما بر نهجی واقع شده که بی
قول وزبان چیزها مکشوف میشوند حاجت نیست که بیان همه وجوه نموده شود
انشاء الله بعد از ملاقات آنچه باید گفت بحضور گفته خواهد شد انتهی
کلامه العالی قدس الله سره قائله وایضاً وعدهٔ ایراد دو فقره از فقرات
رسالهٔ مبدء ومعاد حضرت ایشان در آخر این عرایض رفته بآن وعده
نیز وفا لازم است وآن دو فقره اینست که مرقوم میگردد فقرهٔ اولی
در ویشی را هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانه اورا
بیکی از خلفای خانوادهٔ حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
رسانید واز انجا طریقهٔ بزرگواران اخذ کرده ملازم صحبت آن عزیز گشت
ببرکت توجه آن بزرگ جذبهٔ خواجها که از جهت استهلاک در صفت قیومیت
میخیزد اورا حاصل گشت واز طریق اندراج النهایة فی البدایة نیز شربی
میسر شد بعد از تحقق این جذبه کار او بسلوک قرار یافت واین راه را بنسبت
روحانیت اسد الله الغالب کرم الله تعالی وتقدس وجهه المقدس تا بنهایت
رسانید یعنی باسمی که رب اوست واز آن اسم بقابلیت اولی که معبر بحقیقت
محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نمود در وحانیت حضرت خواجه

نقشبند قدس الله تعالے سرہ عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت فاروق رضی الله تعالے عنه فوق آن قابلیت استعلا میسر شد و از آنجا تا بمقامی که فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کالتفصیل است مر آنمقام را و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیہ است بتربیت روحانیت حضرت رسالت خاتمیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ترقی واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحوے امداد از روحانیت حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفۂ حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالے اسرارہما قطب ارشاد بوده اند بآن درویش رسید نهایت عروج اقطاب تا این مقام است و دائرۂ ظلیت تا همین مقام منتهی میشود بعد ازان اصل خالص است یا ممتزج به ظل طائفۂ افراد بوصول این دولت ممتاز اند بعضے از اقطاب را بواسطۂ مصاحبت افراد تا مقام ممتزج عروج واقع میشود ناظر اصل ممتزج بظل میگردند اما وصول باصل خالص یا نظر بآن سے علے تفاوت درجاتہم خاصۂ افراد است ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت قطبیت ارشاد بعد از وصول بآنمقام که مقام اقطاب است ازان سرور دین و دنیا علیه الصلوات المبارکات والتحیات النامیات عنایت شده و باین منصب سرافراز ساختند بعد ازان عنایت خداوندی جل شانه و عم احسانه شامل حال او گشت و از آنجا متوجه فوق ساخت یکدفعه باصل ممتزج برد و فنائی و بقائی در انجا میسر شد چنانکه در مقامات سابقه و از انجا بمقامات اصل ترقی ارزانی فرموده باصل الاصل رسانند در عروج اخیر که عروج در مقامات اصل است مدد از روحانیت حضرت غوث اعظم محی الدین شیخ عبد القادر بود

قدس اللہ تعالے سرہ الاقدس و بقوت تصرف ازان مقامات گذرانیدہ
باصل الاصل واصل گردانیدند و ازانجا بعالم باز گردانیدند چنانکہ از ہر مقامے
بازسیگردانیدند و آن درویش را مایۂ نسبت فردیت کہ عروج اخیر مخصوص بآن نسبت
از پدر بزرگوار خود حاصل شدہ بود پدر بزرگوار او را از عزیزی کہ جذبۂ قویہ داشتند
وبخوارق مشہور بودند بدست آمدہ لیکن آن درویش بواسطۂ ضعف بصیرت
خویش وقلت ظہور آن نسبت آن نسبت را ہیچ از قطع منازل
سلوک در خود نمی یافت و آصلا آنرا معلوم خود نداشت و نیز این درویش را
توفیق عبادات نافلہ خصوصاً اداے صلوۃ نافلہ مددے از پدر رسیدے
است و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود کہ در سلسلۂ چشتیہ بودہ اند
حاصل شدہ بود و ایضاً این درویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بودہ
علے نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ لیکن تا زمانیکہ از مقام اقطاب
نگذشتہ بود اما بعد از عبور ازان مقام وحصول ترقیات عالیہ اخذ علوم
از حقیقت خود است و در خود بخود از خود میاید غیری را مجال نماندہ است تا در میا
در آید و ایضاً آن درویش را در وقت نزول کہ عبارت از سیر عن اللہ باللہ است
بمقام مشایخ سلاسل دیگر ہم عبوری واقع شد و از ہر مقامی نصیبے وافر فرا گرفت
ومشایخ آن مقام ممد و معاون کار او شدند و از خلاصہای نسبتہای خویش
نصیبے اول بمقام اکابر چشتیہ قدس اللہ تعالی اسرارہم عبوری واقع شد و ازان
مقام حظے وافر نصیب او گشت و ازان مشایخ عظام روحانیت حضرت خواجہ
قطب الدین بیش از دیگران امداد فرمود الحق الیشان دران مقام شان عظیم
دارند و رئیس آن مقام اند بعد ازان بمقام اکابر کبرویہ قدس اللہ تعالی اسرارہم
گذری واقع شد آن ہر دو مقام باعتبار عروج برابر اند لیکن این مقام در وقت

در مقامات

نزول از فوق در جانب یمین آن شاه راه است و مقام اول بجانب یسار آن صراط مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد ازان راه بمقام فردیت میروند و بنهایت النهایت میرسند افراد تنها ازراه دیگر است بی قطبیت ازین راه نمیتوانند گذشت این مقام درمیان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است گوئیا که برزخ است میان این دو مقام از هر دو جهته بهره ور است و مقام اول در جانب دیگر ازان شاه راه واقع شده است که بصفات مناسبت کم دارد بعد ازان بمقام اکابر سهروردیه که رئیس شیخ شهاب الدین این طریق اند قدس الله اسرارهم عبور واقع شده است آنمقام متجلی بنور اتباع سنت است علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة و مزین است بنورانیت مشاهدهٔ فوق الفوق و توفیق عبادات رفیق آنمقام است بعضی از سالکان نارسیده که بعبادات نافله مشغولند و بآن آرام دارند نصیبی ازان مقام بواسطهٔ مناسبت بآن مقام یافته اند بالاصالة عبادات نافله مناسب آنمقام است دیگرانرا از مبتدیان و منتهیان بواسطهٔ مناسبت بآنمقام است و آن مقام بس شگرفست آن نورانیت که درین مقام مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطهٔ کمال اتباع عظیم الشان و رفیع القدر اند در ابنای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگرچه باعتبار عروج فوق اند میسر نیست بعد ازان بمقام جذبه فرود آوردند و این مقام جامع مقامات جذبات سلسله اندازه است ازانجا نیز فرود آوردند نهایت مراتب نزول تا مقام قالب است که حقیقت جامعه است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین مقام فرود آوردند پیش ازانکه درین مقام تمکینی پیدا شود بازعروجی واقع شد این زمان اصل را نیز در رنگ ظل واگذاشت ازین عروج

که در مقام قلب واقع شد بتمکین پیوست والسلام فقرهٔ ثانیه قطب ارشاد
که جامع کمال فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
و ازمنهٔ بیشمار این قسم گوهرے بظهور مے آید و عالم ظلمانی را نور ظهور او
میگیرد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
فرش هرکسے را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او
مے آید و ازو مستفاد میگردد بے توسط او هیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور هدایت
او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گویا منجمد است
که اصلا حرکت ندارد شخصے که متوجه آن بزرگ است و با او اخلاص دارد یا آن
که آن بزرگ متوجه حال طالب شد در وقت توجه گویا روزنے در دل طالب کشاده
میشود از آن راه بقدر توجه و اخلاص از آن دریا سیراب میگردد و همچنین شخصے که متوجه
ذکر الهی است جل شانه و بآن عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد
همین قسم افاده انجاهم حاصل میشود ولیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیه است اما شخصے که
منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ ازو در بار است هرچند بذکر الهی تعالی و تقدس
مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار سد راه
فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت
ازوی مفقود است صورت رشد است صورت بمعنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص
و محبت بآن عزیز دارند هرچند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانه خالی باشند نیز ایشان را
بواسطه مجرد محبت نور رشد و هدایت میرسد والسلام **فصل پنجم** در بیان آن معاملات
بزرگ و مراتب شگرف که حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را بمحض فضل و کرم بآن اختصاص بخشیده
اگرچه ازین جمله بعضی مراتب قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون
بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرت ایشان شمرده اند بادیگر معاملات که از دیگران

بگوش هوش نرسیده بود سر اختصاص این مراتب علیه بآن قطب البرّ چنان
بینماید که چون ایزد سبحانه ایشانرا مجدّد و منور الف ثانی گردانیده بود و این معنی را
بکرّات باتحصرت الهام فرموده و بافشای آن امر نموده چنانکه خود در چند مکتوب
بآن ایما فرموده اند پس صاحب این مرتبهٔ عظمی را باید که مخصوصات علیا بود
باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارش نموده اند هوای فرزند
این آن وقت ست که در امم سابقه درین طور وقتی که پر از ظلمت است پیغمبر
اولی العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیده میگردد درین امت که
خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه وعلی آله الصّلوات والتسلیمات
علما را مرتبهٔ انبیا بنی اسرائیل داده اند بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند
لهذا بر سر هر مائة از علما این امت مجدّدی تعیین مینمایند که احیای شریعت فرمایند
علی الخصوص بعد از الف که در امم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولو العزم است و بر
پیغمبرے در انوقت اکتفا نموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت
ازین امت درکار است که قائم المقام اولو العزم انبیا باشد و فیض روح القدس
ار باز مدد فرماید و دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد انتهی کلامه الشریف و بر مکتوب
دیگر بعد ازین این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلائق
گران است و از افهام ایشان دور امّا اگر بسر انصاف بیایند و علوم معارف
یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقه علوم شرعیه و عدم مطابقه آن
ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت ا ببینند که در کدام یکی بیشتر است شاید
از استبعاد بر آیند و دیده باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و
حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگرچه ولایت آن نبی باشد
و نوشته کمالات ولایت را بکمالات نبوت هیچ مقدارے نیست کاشکی

حکم قطره داشتی نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصا در
مکتوب بیان طریق که بنام فرزندی است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو
اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود
بر دیگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ
بهتر داند فکیف از اکابر دین س‍ه ولی چون شه مرا برداشت از خاک * بسر دیگر
بگذرانم سر ز افلاک * من آن خاکم که ابر نو بهاری * کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر روید از تن صد زبانم * چو سوسن شکر لطفش کی توانم * انتهی کلامه الشریف
راقم حروف گوید مرا بر دل خطور میکرد که اگر از اعاظم علماء وقت یکی را که
حق سبحانه حضرت ایشانرا مجدد الف ساخته مسلم میداشت تایید تمام بودی تا روزی
باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
مولانا عبد الحکیم سیالکوتی که[1] در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف علیه چون او
الحال در دیار هند نماید کتابتی بما نوشته بود و تبسم نموده فرمودند یکی
از ان فقرات مدحیه این بود که مجدد الالف الثانی مخفی نماند که این مولانای
مذکور شبی در واقعه حضرت ایشانرا دیده بود که این آیة بر وی خوانده اند قل الله
ثم ذرهم بعد از دید این واقعه بخدمت ایشان آمده تعلیم طریقه گرفت و از مخلصان
حقیقی گشت پس پیش از ملازمت صوریه میگفت که از اویسی حضرت
ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن تجدید الف بود اگر باین
خصایص که مذکور گردد بنواخته باشند عجیب و غریب نبود آن مخصوصات
که بعضی از ان سابقاً در فصل سوم ذکر یافته که[2] باز نه گردد یکی
ظاهر شدن استعداد قطبیت ایشان به پیر بزرگوار ایشان پیش
از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد والا مرتبه بچندین سال دیگر

(۱) عبد الحکیم سیالکوتی توفی سنة ۱۰۶۷ هـ. [۱۶۵۷ م.] در هندوستان
(۲) آن مجملا چهل و شش خاصه است

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین سال
بصورة شمع عظیم دیدن کما مر دیگر برنگاشتن آن خواجهٔ ذوالمکاشف ۲
در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چراغی
شود که عالمها ازو منور گردد دیگر فرمودن بیکی از مخلصان ملتمس احوال ۳
وکمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش روز کار
ترا بنهایت رسانند دیگر حصول مرتبهٔ مرادیت و محبوبیت مر ایشان را و بشارت ۴
پیر عالی منقبت بآن دولت دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان در ۵
خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بکمال رسیده اند دیگر سپردن ۶
پیر والا مرتبهٔ ایشان مستفیضان خود را در حیوة خود بایشان دیگر فرمودن ۷
آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شهود و خود را بوقلمون دیگر نوشتن ۸
آن پیر بزرگوار بایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر بایشان که سخن درویشان بحضرت ۹
شما نوشتن بیشعوری است دیگر رقم نمودن آن خواجهٔ صفاکیشان بایشان ۱۰
که ما را حد خود باید نگاه داشت و از فضول احتراز نمود دیگر تنمیق نمودن آن ۱۱
مقتدای جهان که للارض من کأس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن ۱۲
آن قدوة الاولیا بایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده
من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیریش مرید
من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که اهمال ما نه از استغناست ۱۳
موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجهٔ عالیشان احوالات علیهٔ ۱۴
خود را بدیدهٔ مکاشفهٔ ایشان وکذلک احوالات یاران خود را غائبانه
از ایشان پرسیدن دیگر از همه عجیبتر استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما شیر ۱۵

۱۶ فی الفصل الثالث دیگر[1] آن پنج تعریفات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت

۱۷ اما آن خصائص حضرت ایشان که هم بر ایشان چون افق مبین ظاهر و هویدا گردیده

۱ و خود چه بتحریر و چه بتقریر صریحاً و کنایةً اشارةً بآنها فرموده اند ازان جمله است

آنکه بعد از افاضهٔ پیر بزرگوار ایشان نسبتهای علیهٔ خود را بایشان همه مشایخ

طرق دیگر ایشانرا چون در دامن دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ

برده اند و از خلص نسبتهای خویش عطا فرموده چنانچه سابقاً در فقرهٔ

۲ که از رسالهٔ مبدا و معاد رقم یافت معلوم شد و ازان جمله است آنکه نسبتهای

ولایت و اقتباس کمالات نبوت را نیز بعضی از اولیای رحمهم الله دون بعض

جلوه گر گردانیده اند حضرت ایشان را همه آن نسبتها نواخته اند و بعز و فضل

هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بر زبان مبارک میرانده اند که از کمال

عنایات او سبحانه در حق این بندهٔ کمترین این است که هیچ کوچهٔ ازین

راه نماند الا که این حقیر را ازان عبور داده اند و از نسب علیهٔ سریان و معیت

و احاطت و وحدت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجوبی

۳ و امکانی علیحده علیحده به محض کرم بهره ور گردانیده اند و ازان جمله آنست

که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه المقدس ایشانرا علم سموات آموخت

۴ چنانکه خود اشارت نموده اند و در عرایض سابقه رقم یافت و ازان جمله

آنکه حضرت خضر و الیاس علیهما السلام بایشان ملاقات نموده از حقیقت

حیات و ممات خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در

۵ مکتوبی بآن تصریح نموده اند و ازان جمله آنست که ایشان را در مبادئ

سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام بعلوم لدنی نواخته چنانکه

۶ اشاره باین راز هم در فقرهٔ مذکورهٔ مبدأ و معاد رفت و ازان جمله است

(۱) دیگر فرمودن آن خواجهٔ عالیشان دربارهٔ حضرت ایشان آفتابی اند که مثل ما هزاران ستاره در ضمن ایشان گم اند الخ کما مرّ فی فصل الثالث

آنکه حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته و بشارت
آن نواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم
ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عفی الله عنه اراده آن دارد که
آن مجتهدات کلامیهٔ ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسایل متبرکات بر آورده شده
۷ رساله سازد انشاء الله تعالی سبحانه از ان جمله آنست که روزی ایشان در
حلقهٔ مراقبه بوده اند و بانکسار و دید قصور اعمال رفته که ندای در رسیده
که غَفَرْتُ لَكَ وَلِمَنْ تَوَسَّلَ بِكَ بِوَاسِطَةٍ اَوْ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ و
باظهار آن امر فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس الله سره خود در فقره از فقرات
۸ رسالهٔ مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از انجمله است آنکه با ایشان
خطاب در رسیده که اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ و موجب این خطاب آن بوده
که روزی بروح یکی از فرزندان متوفای خود طعامی کرده بوده اند درین میان
ایشان را از غلبهٔ انکسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او
سبحانه در قبول صدقه میفرماید اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ درین گفت بوده اند
۹ که ندا در رسیده اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ از ان جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود
به تهجد برنخاستم بلکه همیشه مرا باذان و اعلام و صدا و امثالها در ثلث آخر شب بیدار
کردند بلکه یکبار بی آنکه صریحاً ندای رسید بیدار شدم گفتم من کیم که بخود برخیزم در
بندگی طاعت او تعالی آویزم باز سر بخواب نهادم لمحه نرفته بود که از هر طرف آواز
۱۰ اذان و اعلام برخاست و از انجمله است آنکه ایشان را مبشر گردانیدند بدان که
۱۱ بر سر جنازه که تو حاضر شوی آن میت مغفور ست و از ان جمله است آنکه بر هر مقبره
که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند ملهم شدند بدانکه عذاب را از اهل آن
برداشتند چنانکه دو شاهد باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان سبق

۱۲ ذکر یافت از آن جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته
و تحریر نموده همه از ماست و گفته ما خصوصاً علومی که دران نحوی ترددی داشته اند
۱۳ بخصوصه صدق و حقیقت آنرا وانموده اند و از آن جمله است آنکه فرمودند سفر بعث
۱۴ را دیدم که در محلهٔ ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم از آن جمله است
آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند
۱۵ که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و از آن جمله است آنکه
فرمودند در دهه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش
خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبهٔ کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول
بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن
بیادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی
سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر
پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الٰهی فیوضات و انوار
نامتناهی بظهور رسید و ندا در دادند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت
از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایة تو خادمی که آندم پای تو می مالید
۱۶ او را نیز آمرزیدم و از آن جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز
معاملهٔ عجیب گذشت بر عریش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابانیده که احساس
نمودم که بران عریش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین
بود صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال
برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین
جهان داشت ثبت نمودند و در ظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود رقم
فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند از جمله

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت رسید
که فردا چندین هزار کس را بشفاعت تو به بخشند راقم این حروف گوید که آرزومند
که با ایشان این مژده از سید الانس والجان رسید لشکرانهٔ آن ایشان طعامی
کردند وقصه را باز نمودند بنده بعرض رسانید که بتقریب آن معرفت حضرت
ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین الخ میان ما و عزیزی
مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معاملهٔ عظمی اشارت از
سرور دین ودنیا میباید که بوقوع بیاید چنانکه بمهدی موعود علیه الرضوان وقوع
یافته من با او گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد و ما را
علم بهمه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
پیش منست وکم حدیثی از و بیرون رفته بیا باهم در باب فضائل این امت جستجو
کنیم درمیان حدیثی بر آمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا وآن حدیث این است [1]
یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا وکذا من بآن فاضل
گفتم چرا نتواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
وخاموش شد من از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم و چشم
بر مقولهٔ دوم که شفاعت بود داشتم الحمد لله که آن نوید نیز بگوش امید رسید
آن حضرت تبسم نمودند و شکرانهٔ آن بر زبان آورده در حق این بنده
التفاتها فرمودند از انجمله است آنکه ایشان را بأنوار و برکات هفت ۱۸
درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة مشرف ساخته اند
تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم
از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان از آن جا پی بعلو مرتبهٔ ایشان خواهند
برد و از انجمله است آنکه خناس و وسواس را به محض کرم از سینهٔ ۱۹

(۱) محمد بن سعد کاتب واقدی توفی سنة ۲۳۰ هـ. [۸۴۵ م.] در جزء سابع از طبقات کبری بر صفحه ۱۲۰ روایت کرده عن عبد الرحمن بن یزید بن جابر انه بلغه ان رسول الله ﷺ قال

بکیفیۂ ایشان برون کرده اند چنانکه خود می فرمودند که در نماز ضحی بودم که دیدم
بلاے عظمی ناگاه از سینۂ من برون رفت آزان حرائی شد که آشیانه او را نیز از سینه
دور کردند و ظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثاری از آنها نماند و انشراحی
عجیب سینه را روی داد معلوم کردند این که از صدر تو برون شد خناس بود که
پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام باستعاذه ازان مأمور گشته بود و نیز وا نمودند که
خطراتی که در اصول دین پیدا می شوند منشای آن همین خناس است که در صدر
آشیانه دارد و هر وقت نیشها میزند و ازان جمله است آنکه به محض عنایت مطلق ۲۰
شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتند میفرمودند که چند روز دید قصور اعمال
بر نهجی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
می شدم که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن متحقق نیم پس در اثنای قرأت
مصداق کریمه لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ باشم و اگر نخوانم نماز بے آن درست
نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
و نعمت اَلَا لِلّٰهِ الدِّيْنُ الْخَالِصُ بظهور پیوست الحمد لله علی ذلک و هم از الجمله ۲۱
آن که ایشان را از غایۂ اتباع آن سرور رسوخ علم و عمل با امام اعظم ابو حنیفه
کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی مطلبی باکبار تلامذۂ هر یک رضی الله تعالی
عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقۂ ذکر صبح گاهی بودم ناگاه
یک گونه فنای مخصوص روے داد که تعینی که مرا بود برفت و آن تا مدتی کشید
تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمه سراج الامه ابو حنیفه کوفی رضی
الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذهب به خود گرد اگرد من
جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذۂ امام مذکور چون ابراهیم نخعی[1]
رحمه الله نیز بنظر در آمدند آنگاه دیدم که نور امام و نور هر یک ازین ائمۂ

(۱) ابراهیم نخعی استاد حماد توفی سنة ۹۵ هـ. [۷۱٤ م.] فی کوفة

کرام درمن درآمدند ومن بآن انوار ایشان تعین وبقا یافتم وبتمامہ مجسم ازان
انوار شدم ونور ہر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سہ روز
ازین معاملہ ہمین قسم تعین وبقا با امام شافعی وتلامذہ وعلماء مذہب او
بظہور رسید دیدم کہ علمای حنفیہ از من بیرون آمدند وامام شافعی با تلامذہ
ومجتہدان مذہب خود درمن آمدند وماند طائفہ اولی انوار ایشان اجزای من شد
بعد از ساعتی چند دیدم کہ انوار حنفیہ بسیر سابق باز آمد الحال خود را
بانوار فریقین متحقق مے یابم بعدہ فرمودند دران وقت چنان مشہود گردید کہ حق
ازین ہر دو امام ہمام بیرون نیست آنچہ از حنفی ماندہ شافعی گرفتہ واز ایشان
تجاوز نہ نمودہ دو حصہ با امام ابوحنیفہ مسلم ست وثلث با امام شافعی رحمہما اللہ

۲۲ سبحانہ وہم از انجملہ است آنکہ مشایخ نقشبندیہ ومشایخ قادریہ را قدس اللہ
اسرارہم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکہ مشایخ طریقی دیگر رحمہم اللہ بسیدہ
۲۳ صلح دادند کما مر فے الفصل الثانی واز ان جملہ است آنکہ فرمودند ہر کہ داخل
طریقہ ما شدہ وخواہد شد تا قیامت بواسطہ او بغیر واسطہ از رجال ونسا ہمہ را
بنظر ما در آوردند واسم ونسب ومولد ومسکن او را بما دانانیدند اگر خواہم
۲۴ ہمہ را ایک یک بیان نمایم از ان جملہ است آنکہ بر ایشان ظاہر گردانیدند
کہ در ہند انبیا بودہ اند علیہم السلام کہ بعضی[1] سہ تن وبہ بعضی دو تن ویک
تن ایمان آوردہ اند وزیادہ از سہ تن کسی با ایشان نگرویدہ وایضاً
قبور متبرکہ سورۂ بعضی ازین انبیا را کہ دران دیار آسودہ اند نیز با ایشان
۲۵ نمودہ اند وانوار آنرا مشاہدہ فرمودہ واز ان جملہ است آنکہ احوال مآل
شاہق جبل ومشرکان فترۃ رسل را کہ نزد ماتریدیہ این جماعہ در دوزخ
خواہند بود ونزد اشعریہ خلاف آن بحضرت ایشان چنان مکشوف

[1] بہ بعضی

گردانیده‌اند که بعد از بعثت واحیای اخروی آنها را در مقام حساب داشته
باندازهٔ جریمه معاتب ومعذب خواهند ساخت واستیفای حقوق نموده در
رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق ولاشی محض خواهند
فرمود وتحقیق این دو أمر مخصوص مذکور در مکتوب دوصد وپنجاه ونهم از دفتر
اول مسطور ست ودران مکتوب بعد از تحریر این مکشوف رقم نموده اند
که این مسئلهٔ غریبه را چون در محضر انبیاء کرام علیهم الصلوات والسلام
عرضه نموده آمد تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه

۲۶ وهم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را بالتماس
ایشان به محض کرم پذیرفتند وبه اطلاع اسراری که متعلق بانقسام قضای
مبرم ومعلق ومحو واثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه مجملی ازین قضیه
در ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه

۲۷ وهم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند واز
کاشفان اسرار متشابهات قرآنی واز واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
چنانکه خود فرموده اند ونگارش نموده که این فقیر تا مدتها سر متشابهات را
مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت وعلمای راسخین را غیر از ایمان
بمتشابهات نصیب نمی یافت وتأویلاتی که بعضی علما وصوفیه بیان کرده اند
آنها را لایق شان آن متشابهات نمیدانست وآن تأویلات را از اسراری
که قابل استتار باشد تصور نمیکرد چنانچه عین القضات[1] از ألف لام میم الم
خواسته که به معنی درد است که لازم عشق ست وامثال آن آخر کار چون حضرت
حق سبحانه به محض فضل شمه از تأویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر
ساخت وجدولی ازآن دریای محیط برزمین استعداد این مسکین کشاده

(۱) عین القضاة همدانی توفی سنة ٥٣٣ هـ. [١١٣٩ م.]

گردانید دانسته که علماء راسخین را از تأویل متشابهات و مقطعات نصیب
وافر است و همچنین آنکه بعض از وجه ذات مراد داشته اند و از ید قدرت
آنهم نیست بلکه تأویل آنها از اسرار غامضه است که بأخص الخواص آنرا
نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری ست مواج
از اسرار خفیهٔ عاشق و معشوق و رمزیست غامض از رموز دقیقهٔ محب و محبوب
و محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتائج و ثمرات آن متشابهات اند مقاصد
کتاب متشابهات اند و امهات وسایل بیش نیستند عالم راسخ کسی بود که این را با آن
جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آرد و آنکه بی علم محکمات و بی عمل بمقتضای
آن محکمات تأویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته تحقیقت پوید آن کس
جاهل است و از جهل خود بی خبر و ضال است و از ضلالت خود بی شعور و نیز رقیم
نموده اند که علم تأویل متشابهات مخصوص برسل است علیهم الصلوات و التسلیمات
و از ایشان مگر اقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شرفی ارزانی دارند و
درین نشأ برقع از جمال شان بر ایشان بکشایند اما امید است که نشأ آخرت جم
غفیر از ایشان نیز به تبعیت به این دولت مستعد گردند این قدر بعلم می در آید که
درین نشأ نیز بعض دیگر را ورای آن اقل روا است که باین دولت مشرف
سازند اما علم بحقیقهٔ معامله ندهند و تأویل را منکشف نه سازند بالجمله جایز است
که تأویل متشابهات حاصل آن بعض بوده باشد که چه حاصل زیرا که متشابهات
کنایات از معاملات ست روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد و این معنی
را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد انتهی کلامه
العالی این حقیر راقم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زاده جامع الاسرار و العلوم
خواجه محمد معصوم که مشار الیه و برادر اعز ایشان مدظلهما از محرمان اسرار خاصهٔ حضرت

ایشان بودند در خلوتی بتضرع تمام مسالت نمود که آیا از اسرار حرفی از ان حروف
مقطعات قرآنی آن مجدد الف ثانی باشمایان رمزی در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که باشاره سرافراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که از ان اسرار
متشابهات و مقطعات رمزی در میان آرند که شیطان همواره پیرامون مکاشفان
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بر زبان آرند تا استراق سمع نماید
و هر کرا از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنها
مستور داشته اند مایان معروض داشتیم که حضرت ایشان قادر اند بر آنکه طرد
شیاطین از حوالی خود نمایند و رمزی فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که سر یک حرف از ان حروف را شایان اظهار دیدم
و به بیان آن مامور شدم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را از ما بودند
و نیز ما را از اظهار آن به دیگری منع بلیغ نمودند ما را معذور دارد و هم از ان جمله است ۲۸
آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبه عالیه از نوادر است چنانکه در فقره مذکوره مبدا و
معاد سبق ذکر یافت و هم از ان جمله است آنکه بر ایشان مشارب تمیز کمالات ولایات ۲۹
انبیا را علیهم الصلوات والتحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیغمبران
اند مکشوف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در ان مشارب
وانموده چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی ست و نزدیک نقطه
مرکز و فلان قریب دائره و امثالها و این از نوادر ست و بس منتظم فقیری
از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که [۱] ای تو فلان از ولایت
ابراهیمیه اید علی صاحبها السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگرچه

۱ فرمودند

علم حضرت ایشان باین معنی لبنده است اگر مرا نیز فی الجمله به توجه حضرت
ایشان معلوم شدی عنایتی بود بهمان شب در معامله دیده که حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا و علیه الصلوه والسلام در غایت ابهت و نورانیت حاضر اند و حضرت
ایشان قدس الله سره الاقدس در خدمت آن حضرت علیه السلام با ادب
تمام بر پا ایستاده اند من و آن تن دیگر که مبشر به ولایت ابراهیمی بودیم حاضر
شدیم حضرت ایشان دستهای ما را گرفته در قدم محترم خلیل انداختند
ما قدم ایشان بوسیده باز گشتیم این راوی گوید بعد از دید این واقعه
چون بملازمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در انچه گفته ایم تردد
گنجائی ندارد و ندانی که چه طالبان را علم به دقایق احوال و مشرب
و استعداد خود میدهند در قرون کثیره یکی از کمل خواص را بدولت این
علوم می نوازند نمی بینی که چون شیخ نجم الدین کبری[1] قدس سره بزرگی را
که قطب اولیاے زمانۂ خود بود معلوم نموده که بر قدم کدام نبی از انبیا
باشد تا به نیت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے
قدس سره که او را به علم این اسرار نواخته بوده اند فرستاد و فرستادۂ آن
بزرگ در اثنائے تفتیش احوال شیخ ازان طالب فرموده که جهود ک
ما چون ست آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخدمت شیخ
خود باز گشته انچه شنیده بود معروض داشته شیخ بتواجد بر خاسته
فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد که ما بر قدم کلیم الله
علیه السلام بوده ایم جهود امت او را گویند و این کلام ازان بزرگ
ما را اشارت باتباع و ولایت اوست و هم ازان جمله آنکه حضرت حق سبحانه ۳۰
ایشان را به محض کرم قدرتے عطا فرموده بوده و تصرفے بخشیده که یکی را

(۱) نجم الدین کبری احمد خوارزمی استشهد سنة ٦١٨ هـ. [۱۲۲۱ م.]

از ولایتی و شری که دران بود بولایتی که فوق آن بود می رسانیدند چنانکه
مخدوم زاده بزرگ[1] قدس سره رقم نموده اند که شمار البعد از ولایت موسوی
بولایت محمدی آورده شد و هذا من اعجب العجوبات و من اعظم
التصرفات و هم ازان جمله است آنکه تعین وجودے و تعین علمی را که تا این ۳۱
غایة عارفی بآن لب نکشوده بر ایشان ظاهر گردانیده باسرار و برکات
آن مرتبهٔ علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
تحقیق این معنی در مکتوب هشتاد و نهم از جلد سوم نموده اند و ازان جمله است ۳۲
آنکه باسرار معاملات قلوب خمسه نواخته اند خصوصاً بمرتبهٔ عظمی که بقلب
خامس متعلق ست و آن از مقامات شگرف ست چنانکه خود در فقره
دوازدهم رسالهٔ مبدأ و معاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الاتم معرفةً
والاکمل شهوداً هذا المقام العزیز وجوده الشریف رتبته یصیر ذلک العارف
قلباً للعوالم کلها والظهورات جمیعها و هو المتحقق بالولایة المحمدیة و المشرف
بالدعوة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والتحیة والاقطاب والابدال والاوتاد
داخلون تحت دائرة ولایته والافراد والآحاد وسائر فرق الاولیاء
مندرجون تحت انوار هدایته لما هو نائب مناب رسول الله والمهدی
یهدی بهدی حبیب الله و هذه النسبة الشریفة العزیز وجودها مخصوصة بآحاد المرادین
لیس للمریدین من هذا الکمال نصیب هذا هو النهایة العظمی والغایة القصوی
لیس فوقه کمال و لا اکرم منه نوال لو وجد بعد الوف سنة مثل هذا العارف
لاغتنم وتیسری برکته الی مدة مدیدة و آجال متباعدة و هو الذی کلامه دواء
و نظره شفاء و الحضرت المهدی سیوجد علی هذه النسبة الشریفة من هذه
الامة الخیرة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و هم ازانجمله است ۳۳

[1] والسلام

آنکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زادهٔ عالی مرتبه خواجه محمد معصوم سلمه الله در حل این معنی رقم زده اند که بعضی تنعمات این نشاه فانیه است که موجب تنقیص درجات اخرویه است در حق ایشان چنین بود که نعیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کرده و نیز هرچه در دنیا شود گرد بی شایبهٔ ظلیت نیست و این نشاه تاب آن که بی این شایبه جلوه گر شود ندارد مگر آن سرور دین و دنیا را صلی الله علیه وسلم این دولت عطا فرموده بودند حضرت ایشان را از غایة کمال اتباع آن سرور اگر از آلوش خوان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نصیب داده باشند می شاید هر کمال که پیغمبر را بود کمل تابعان او را از ان بوراثت نصیبی رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیبه در بعضی مکاتیب اشارتها نموده اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرمودهٔ ایشان آن بود که هرچند شهود عارف اکمل باشد اما تا در قید زندگانی این جهانی ست مقید حبل الخیال ست و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاه محال چنانکه مولانا رومی قدس الله سره العالی قریب احتضار فرموده سه من شوم عریان ز خود او از خیال ✤ تا خرامم در نهایات الوصال ✤ مگر آنکه فرمودی کسی را از کمل تابعان انبیا علیهم السلام به طفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین

۳۴ نشاه در ولایت انبیاست که باصل الاصل متعلق ست و هم ازان جمله است که ایشان را از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبهٔ ربانی و حقیقت بیت المقدس

۳۵ بهرهٔ فراوان بخشیدند کما یفهم من مکاتیبه المتعددة و ازان جمله است آنکه ایشان را ورای آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس بنزد آن چون آفاقی است نزد انفس و بیان آن مجملاً در فقرهٔ از فقرات مبدأ و معاد نموده اند و به تفصیل در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و معامله کالرؤیة را در ان اثبات

(۱) حضرت ایشان ملهم شدند

نمودہ رقم فرمودہ کہ این دولتِ عظمیٰ ست کہ بعد از زمان اصحاب رضی اللہ عنہم اجمعین کم کسی باین دولت مستسعد گشتہ است ہرچند این سخن مستبعدی نماید وسقبول اکثری نمیگردد اما اظہارِ نعمتِ عظمیٰ می نماید کوتہ اندیشان قبول کنند یا نہ واین نسبت فرد ابر وجہ اکمل در حضرت مہدی علیہ الرضوان ظہور خواہد یافت

۳۶ وہم ازین جملہ است آنکہ حق سبحانہ ایشان را بحق الیقین مشرف ساختہ کہ حق الیقین دیگران نزد آن علم الیقین ست چنانکہ این معنی را در مکتوب چہارم از جلد دوم بیان نمودہ اند وفرمودہ کہ ازین حق الیقین چہ گویند واگر گویند کہ فہم کند وچہ دریابد این معارف از حیطۂ ولایت خارج ست ارباب ولایت در رنگ علماء ظواہر در ادراک آن عاجزند ودر درک آن قاصر این علوم مقتبس از مشکوٰۃ انوار نبوت اند علی اہلہا الصلوات والتسلیمات کہ بعد از تجدید الف ثانی بہ تبعیت ووراثت تازہ گشتہ اند

۳۷ وازانجملہ است آنکہ بر ایشان راہی را کہ برون جذبہ وسلوک ست نمودند کہ آن را حضرت ایشان براہ اقتباس نبوت تعبیر فرمودہ اند وبیان آن در مکتوب سی صد ویکم از جلد اول کردہ اند

۳۸ وازان جملہ است آنکہ ایشان را بکمال متابعت سید الانبیا بمقامی کہ فوق مقام رضاست وآن را محبت ذاتی تعبیر نمودہ اند مشرف گردانیدہ اند وآن سخت شگرف ست وبیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کردہ

۳۹ وہم ازان جملہ است آنکہ بر ایشان قدس سرہ درجات ولایت ثلثہ صغریٰ وکبریٰ وعلیا کہ ولایت اولیا وولایت انبیا وولایت ملائکہ است منکشف گردانیدند وبہ کمالات ہریک متحقق ساختند چنانچہ تفصیل این درجات در مکتوبات عالیات مبین ومشروح است وہم ازان جملہ است آنکہ بعض لطف ایشان را خزینۂ رحمت گردانیدند چنانکہ خود در مکتوب سی صد ویازدہم از دفتر اول

۴۱ بتقریب ستر های دو چشمی[1] اشاره باین معنی نموده اند و هم از ان جمله است آنکه
بایشان معلوم گردانیدند که از ایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان دیگری باین
۴۲ کمالات باطنیه و معاملات بظهور نخواهد آمد و از ان جمله است آن که در رساله
مبدا و معاد نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف باین شریک اند اما بطؤ سیر انجماعه بحد یست
که تا من یک دور طواف را بانجام میرسانم انجماعه دو سه قدم مسافت را قطع
مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش ست و جماعه طواف
کنندگان ملائکه کرام اند علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات والله یختص
۴۳ برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم و از ان جمله است آنکه ایشان را مجدد الف
و منور هزار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این همه خصایص
مبنی بر آن گشت و از جمله این خصایص علیا ست این پنج خاصه عظیمه دیگر اینست
الاولی مندرجة فی دعائه الشریف الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین و مصلحا
بین الفئتین وهی مرقومة فی المکتوب السادس من الجلد الثانی والثانیة
وصوله قدس الله سره بمقام السابقین الذین مرتبتهم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا وهذا مسطور من
قلمه الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی والثالثة کلامه سبحانه تعالی
معه قدس سره شفاها وذلک لافراد الانبیاء علیهم الصلوات والتحیات وقد
یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیهم بالتبعیة والوراثة واذا کثر هذا القسم من
الکلام مع واحد منهم سمی محدثا کما کان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
اشارة باین ست آنکه مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله در بیاض
خاص رقم نموده اند که حضرت ایشان را لوراثت جد مکرم ایشان

(۱) های دو چشمی حرف (هـ) است

فاروق اعظم محدث بفتح دال گردانیده اند الحمد لله علی ذلک والرابعة مندرجة
فی معرفته التی نمقه بالقلم المکرم فی المکتوب التاسع والسبعون من
المجلد الثالث وهی انه سبحانه اعطی له قدس سره ذاتا قیوما للعالم الذی
هو اعراض مجتمعة والخامسة فی المعرفة التی تتعلق باصله ان طینته بقیة
من طینة نبیه صلی الله علیه وآله وسلم کطینة النخلة من بقیة طینة آدم علیه السلام
واز خصایص عظمی آن ست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی کو در نوع ۴۴
بشر ممکن است مرا اعطا فرمودند و لو راثت و تبعیت سید البشر علیه الصلوة والسلام
بدان متحقق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله معقول مستمعان
نمایم به نهجی بیان فرمودند که عقل عقیل به بیان شگرف ترے ببرد و نیز
ازان جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصهٔ ما تا انقراض این نشاه ۴۵
در فرزندان خواهد ماند از همه عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت ۴۶
آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود تبعیت و وراثت به نصیبی
از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفه مسطور
است ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ؎ گر بگویم شرح آن بیحد شود
مثنوی هفتاد من کاغذ شود ؛ اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفه و رسایل شریفهٔ
ایشان عبور نماید بیش ازین بخصایص آن عالی حضرت متعالی منقبت
پی برد اگرچه این قدر که ما بیان نمودیم نیز بسیار است از عان و قبول از
خوانندگان و شنودگان در کار است ؎ راز جز با رازدان انباز نیست ؛
راز اندر گوش منکر راز نیست ؛ رضی الله عن صاحب الاحوال و رضی عنه سبحانه

فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیه ولیلیهٔ آن حضرت
بر طبق عزیمت و غایة اتباع سنت باندکی از شرح بعض عقاید شریفهٔ ایشان

از فصل سابق که دران علو مرتبه و سمو منزلۀ آنحضرت بوضوح پیوسته خردمند منصف خواهد شناخت که خداوند این معاملات شگرف در اتباع سنت سنیه و اخلاص رضیه و طاعات کثیرۀ علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک مجملی بجهت دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه و چه بغیر واسطه ایشان بصحیفه بیان مے آرد اگرچه وظائف یومی ولیلی آن حضرت را بتایید حضرات مخدوم زادهای کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نموده اند اما اینجا بآئین نازنین باز زواید فواید بقلم می آید بکرم الله سبحانه و توفیقه این کمترین از زبان

۱ مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگرچه عمل و کار ما چه باشد هرچه بما عطا کرده اند به محض فضل و صرف کرم میدانم اما اگر مثلاً امرے بهانه کرم باشد آن متابعت سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه وسلم خواهد بود که مدار کار خود را بران میدانم هرچه بما داده اند از راه این اتباع داده اند جزیاً و کلیاً و هرچه نداده اند از ان نداده اند که از ما در اتباع ام نقصانی بحکم بشریت رفته باشد و بدین تقریب بر زبان مبارک راندند که یک روز بسهو در در آمدن بخلا پای راست نهادم آن روز چندین احوال من

۲ بسته شد راقم حروف گوید روزے در خدمت آن حضرت نشسته بودم و ایشان در تحریر معارف بودند ناگاه از غلبۀ تقاضائے بول بسرعت متوجه متوضا شدند همچنان که بسرعت متوضا رفته بودند بسرعت هرچه تمام تر بر آمدند بنده را حیرت روے داده که باین سرعت در آمدن و باین تعجیل بر آمدن چه بود بمجرد بر آمدن از خلا ابریق آب طلبیده ناخن ابهام لیسار را شسته باز بخلا در آمدند چون بعد از ساعتی بیرون شد فرمودند که تقاضاے بول استیلا نمود به سرعت

بتوضا در آمدم و نشسته بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطهٔ سیاهی
برو بود که برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطهٔ سیاهی که از اسباب
کتابت حروف قرآنی ست آنجا نشستن را لایق و برعایهٔ ادب مطابق
ندیدم باوجود که از غلبهٔ آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
این محنت ترک ادب بس حقیر نمود برون آمده آن نقطهٔ سیاهی را
شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صالح
ختلانی را امر نمودند که چند قرنفل از خریطه برآورده حاضر کن وی شش
قرنفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نه شنیده
که ان الله وتر یحب الوتر رعایة وتر از مستحبات ست مستحب را مردم چه دانسته اند
مستحب دوست داشتهٔ اوست سبحانه تعالی اگر دنیا و آخرت را به یک
عملی که دوست داشتهٔ حق عز وجل باشد بدهد هیچ نداده باشد و فرمودند
که ما در رعایة استحباب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن روی
قصد میکنیم که اول آب بر خد یمین رسد که تیامن نیز از مستحبات ست و نیز دیده شد
که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع با آنکه از نحافت بدن ایشان را در آن
ایام روزه داشتن بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روزها ست
فرمودند قضاے احتیاطی روزهای این رمضان ست که دران روزها
روزانه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمة
مهما امکن در روز رمضان استنجا نمی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
آنرا قضا میداشتند نعم السلف و نعم الخلف روزی بر عرش خود تکیه
کرده بودند ناگاه باضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عرش کاغذی
دیدم هر چند معلوم نبود که در و چیزے نوشته اند و چه نوشته اند با آنکه

۳

۴

کسی را نگویم که بردارد و آن قدرت نشستن را هم بر عریش بی ادبی دیدم وقت
دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشے گسترده بودند بقرأت
پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرش
مزیتے دارد بآن فرش که حافظ بران قرآن تلاوة میکند آن فرش
زیاده را از زیر پاے خود در نوردیده کناره بگذاشتند عزیزے که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برهان پور به خدمت شیخ معظم
قدوة محبان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم شیخ
از من اطوار این بزرگوار پرسید که در سرهند بخدمت ایشان رسیده
۵ ہان بگو تا چه دیدهٔ گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامرادے را
چه خبر اما به ظاهر در رعایت آداب سنت و دقائق آن ایشان را چنان
یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشیر آن از دست ایشان نیاید شیخ
بغایت مسرور شده فرموده چون این چنین ست هرچه این بزرگ دین
از اسرار حقیقت میگوید و می نویسد همه صحیح و اصل است و دران صادق و
بآن متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سره بحضرت ایشان و طاب ثراه اخلاص و محبت تام
بود و این معنی را مکرر باین حقیر راقم که گاه بخدمت ایشان
می رسید اظهار فرمودند دران ایام که سلطان وقت[۱] حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسید ۶
میفرمودند که بعد از هر نماز دعا و فاتحه برای مخلص ایشان ورد ساخته ایم
روزی مردی از سرهند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نماید شیخ فرمود

۱ سلیم جهانگیر

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما
باشد و شما بجاے دیگر مرید می شوید و نیز یکے از امراے وقت که در کار حضرت ۷
ایشان تردد داشت روزے از اقضی القضات وقت که همسایه حضرت
ایشان بود در خلوتے پرسید که شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب
دیانت از احوال عزیزی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطنیه این
طائفه از دریافت ما وراست اما این قدر میگوییم که مشاهدهٔ اطوار این بزرگوار
ما را باطوار اولیاے ما تقدم یقین دیگر بخشیده زیرا که چون ریاضات عجیبه
و طاعات کثیرهٔ تحمل متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت که شاید
محبان ایشان به مبالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم
آن تردد برخواست بلکه نویسندگان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند
الحق چنین بود که این عالم متصف بدیانت متصف فرموده جزاه الله خیراً
این حقیر راقم از درویشی که خدمات آب وضو و مصلّٰے و ما یتعلق باموالعبادات
حواله بوی بود شنود که میگفت من در تمام روز همان ساعت قیلولهٔ حضرت
ایشان و در شب ثلثهٔ دوم فرصتی بکار خود می یابم وراے این دو وقت
مرا از استیعاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست همچنین اصحاب خود را بکثرت
دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریص می نمودی فرمودندی که این دار دار عمل ست ۸
و مزرع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهر جمع ساخته در کار
باشید و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیه رضی الله ۹
عنهم قلّت عمل فهمیده اند نه آن چنان است که طریقهٔ این بزرگان در اتباع نبوی
اوثق و اوفق طرق ست و آنحضرت را صلّی الله علیه وسلم باوجود محبوبیت و علو مرتبه
از کثرت عبادت پاهای مبارک متورم گردیده بود غایة فی الباب چون طریقهٔ خواجگان

با در بدایت بل ابتدای توسط نیز بجذبات متعلق ست لاجرم حال ایشان آن دم از کثرت سکر و استغراق مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور با اتیان فرائض و واجبات و سنن مؤکده جمع کرده بهمان اقتصار کرده اند و مع ذلک رعایت عزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصا با جذبات و غلبات اما چون بعنایت الله المتعال از تلوینات احوال به تمکین رسند لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر بظهور آید ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقه استحضار تمام بود و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر در مسائل بکتب معتبره ثقه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبرهٔ فقه را با خود می گرفتند و همگی همت ایشان آن بود که عمل بمفتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جانب کراهت داده بران عمل نمی کردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز و عدم جواز و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز ست و جانب حرمت را و تا ممکن بودے حضرت جمع مذاهب می نمودند و در بعضی روایات که امام اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگرچه فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذهب صاحبین بر جواز آنست و فتوی برین ست و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفا می نمودند که مذهب امام اعظم بر کراهت قرآن خواندن ست بر قبور این حقیر چون میدید که دایم حضرت ایشان بنفس نفیس امامت می کردند روزے در خاطر گذشت که آیا لم آن چه باشد بدین خاطر بملازمت مشرف شد بتقریب جمع مذاهب در میان

۱۰

باب جواز

باب ایشان

آوردہ فرمودند شافعیہ رحمہم اللہ برآنند کہ جز بقرأت فاتحہ نماز
درست نیست لہٰذا خلف امام فاتحہ می خوانند و احادیث صحیحہ نیز دلالت
برین می نماید اما امام مالک و امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہما فاتحۂ امام را فاتحۂ مأموم
گفتہ مأموم را فاتحہ خلف امام تجویز نمی نمایند و جمہور فقہای حنفیہ بر منیند
مگر بعضے روایات مرجوحہ از حنفیہ بر جواز فاتحہ خلف امام آمدہ چون ما مہما
امکن بر جمع مذاہب می کوشیم درین صورت جمع را دران دیدہ ایم کہ خود
امامت کنم ع گر نویسم شرح آن بیحد شود* بالجملہ عمل حضرت ایشان در حیث
وشتا ر و در سفر و حضر آن بود کہ نصف اخیر غالبا و گاہ ثلث آخر شب
برخاستہ ادعیۂ مسنونۂ آنوقت را خواندہ وضوے در کمال اسباغ و احتیاط
می نمودند بران نمودند کہ دیگرے در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در
آب وضو آنقدر احتیاط بظہور میرسد کہ فوق آن متصور نباشد استقبال
قبلہ را دران رعایت می نمودند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال
یا جنوب منحرف می شدند و سواک را در ہر وضوئے و وضو را بہر نماز لازم
داشتند الا ما شا اللہ و ہر عضو را سہ بار می شستند و ہر بار بدست آب
چیدہ ازان می افشاندند کہ احتمال تساقط نمی ماند نہ در عضو مغسول و نہ
در ید غاسلہ و سر آن عیان می نمود کہ چون در طہارت و نجاست غسالہ
وضو اختلاف ہست ہر چند کہ فتوی بر طہارت ست عمل بر احوط می نمودند
و در غسل ہر عضو کلمۂ شہادت را و درود را نیز با دعیۂ ماثورۂ دیگر کہ در
کتب احادیث چون تکملۂ مشکوٰۃ و بعضے کتب فقہ و عوارف آمدہ میخواندند
و بعد از اداے وضو گوشۂ چشم حق بین بجانب آسمان کردہ دعائے کہ
آن وقت ماثور است خواندہ متوجہ تہجد می شدند و باطمانینت و حضور و جمعیت

تمام وطول قنوت تهجد ادا می نمودند به مرتبه که طاقت البشری نے تائید الهی
جل شانه در ادا، آن عاجز وقاصر ست در اوایل احوال بیشتر در تهجد وضحی
و قے زوال تکرار قرارت سوره یس می فرمودند چنانچه گاهی قرارت آن
سوره بهشتاد مرتبه می کشید و گاهے کم و گاهے زیاده ازان عدد در اواخر
بیشتر بختم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادائے تهجد
به خشوع و استغراق تمام خاموش و مراقب می نشستند و پیش از
صبح بدو سه ساعت ساعتے بر طبق سنت می غنودند تا تهجد بین النومین
بظهور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شده بنماز فجری پرداختند
و سنت بامداد را در خانه ادا می نمودند و میان سنت و فرض تکرار
سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم به طریق خفیه میکردند و بعد
از ادائے فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقه زده
مراقب می نشستند آنگاه نماز اشراق را بطول قرات چهار رکعت
بدو سلام ادا فرموده بتسبیحات وادعیه ماثوره که دران وقت آمده می پرداختند
بعد ازان بحرم رفته لحظه از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امورے
را که بمعاش تعلق داشته می فرمودند بعد ازان بخلوت می شدند
و بقرات قرآن مجید توجه می نمودند و بعد از ادائے تلاوت طالبان را
طلب نموده پرسش احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را
طلب نموده باسرار خاصه سب می کشودند و باستماع آن سامعان را
از خود می ربودند که در اسماع آن معرفت القائی نسبت و اعطائے
نعمت می نمودند ناگاه هر یک از یاران را موافق حال او و استعداد
او بامری دلالت می نمودند و بر حال وارد ے که بر و فایض شده بود

اطلاع می بخشیدند و ہمہ را بہ علو ہمت و اتباع سنت و دوام ذکر و حضور مراقبت و اخفاے حال تاکید می کردند و می فرمودند کہ اگر بہ تمام دنیا و ما فیہا یک فعل مرضی او سبحانہ معلوم گردد و عمل بمقتضای آن میسر شود غنیمت عظیم دانند و حکم آن دارد کہ کسے بخذف ریزۂ چند جوہر نفیس خرج عالم را بخرد و بجا و لا طایل روح بدست آرد و ایضاً بتقریب ترغیب بر تکرار کلمۂ مقدس لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ فرمودند ہمہ عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطرۂ می داشت نسبت بہ دریای محیط آن کلمۂ طیبہ جامع کمالات ولایت و نبوت ست مردم تعجب دارند کہ بیک گفتن این کلمہ چگونہ دخول جنت میسر شود محسوس و مشہود این فقیر شدہ کہ اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمہ بخشند و بہ بہشت فرستند گنجائے دارد و اگر برکات این کلمہ را قسمت کنند تمام عالم ہمہ ابد الآباد معمور و سیراب گردند و نیز فرمودند حصول برکت و ظہور عظمت این کلمہ باعتبار درجات قایلان آن ست ہر چند گویندہ عظیم تر ظہور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرع برزبان راندند ؎ یزیدک وجہہ حسنا ٭ اذا ما زدتہ نظرا ٭ و ایضاً فرمودند آرزوئے در دنیا معلوم نیست کہ برابر آن باشد کہ کسے در گوشۂ خزیدہ بتکرار این کلمۂ طیبہ ملتذ و محفوظ بود اما چہ توان کرد جمیع آرزوہا میسر نیست و ایضاً اصحاب خود را بمطالعۂ کتب فقہیہ معتبرہ دلالت می نمودند و می فرمودند کہ از علمای دین احکام شرع مبین را تحقیق میکردہ باشند کہ کدام مفتیٰ بہ است و کدام مسنون و معمول و کدام بدعت و مردود شدہ کہ زمانہ از عہد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بس دور افتادہ و فاسد

وظلمات بدع و فجور شمول یافته و درین ظلمات جز بنور چراغ سنت راه نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند که در کشف می در آید که عالم را بدعت چون گرداب ظلمانی فرو گرفته و نور سنت هر جا در وی چون کرم شبچراغ می نماید و صحبت ایشان بیشتر به خموشی می گذشت و هرگز غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و یاران ایشان را هیبت ایشان در غایت ادب و خشوع می داشت که زهرهٔ انبساط نداشتند و تمکین ایشان به مرتبهٔ بود که با وجود ورود این احوالات عظیمه هرگز آثار تلوین بر ایشان ظاهر نمی شد و خروشی و صیحهٔ بل آه بلندے به ظهور نمیرسید در مدت دو سال که بنده حاضر خدمت بود سه چهار بار دیده شد که قطرات اشک بر چهرهٔ همایون فرود آمده سه چهار بار دیگر در وقت بیان معارف عالیه در چشم و رخسار ایشان سرخی و بر خدین شریفین عرق حرارتے مشاهده نموده روزے در اثنای بیان سر مخفے ساعتے خاموش گشتند بعد ازان فرمودند که درین وقفهٔ خاموشی احوال شگرف و معاملهٔ عظیمه به ظهور رسید و در آن وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت و از بشره فی الجمله رنگ حمرت ظاهر بود جز این قدر از تلوین نشانے پدیدار نه چون ضحوهٔ کبرے شد نماز ضحے را در خلوت ادا نموده باز بحرم تشریف مے بردند و بآن جماعه طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه فرموده به همه فرزندان و درویشان یک یک از هر چه پخته شده بود میرسانند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر نمی بود امر میکردند که حصه او بگذارند و بعد از تناول طعام ادعیهٔ مأثوره که در آن وقت

آمده میخوانند و در اخیر ایام که عزلت گزیدند و صوم بود طعام در ہمان
خلوتخانه تناول می فرمودند قرأت فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الانام
معروف گشته از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیحه نیامده است
ہر روزی پیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن ہم بغایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چه توان کرد که بحکم اقتضاے آخر زمان در گرسنگیہا کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیه وآله وسلم میسر نمی شود و نیز می فرمودند
از امورے که عارف را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد ہیچ چیز چون
خوردن نیست گاه وقت تہجد صورت مثالیه کدورات آن بنظر می در آید
وطعام را به خشوع وحضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت
بحضور و خشوع تاکید می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی یسار را
خوابانیده و زانوے یمین را برپا می نہادند و گاه در غیر مجالس دیده می شد
که ہر دو زانو را برداشته تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظه چند
بحکم سنت قیلوله می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظہر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اہمال متوجه وضو می شدند
وبسنت زوال مے پرداختند و مے فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی اللہ علیه وآله وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نه کرده اند قرات دران گاه از طوال مفصل بود و گاه
از قصار و بعد از ان چہار رکعت فرض ظہر و دو رکعت سنت آن
و چہار رکعت سنت دیگر ہم میگذاردند بعد از فراغ از نماز ظہر نشسته از
حافظ جزوے یا کم و بیش از ان قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلوت رفته تلاوت مے نمودند و نماز عصر را

دراول وقت بعد از خروج مثلین اُدا می کردند و چهار رکعت سنّت پیش از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب بایاران بسکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقهاے فجر و عصر باطناً متوجه احوال مسترشدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز غیم نبودے دراول وقت اُدا نموده بعد از اداے فرض بهمان جلسه دو بار سراً کلمهٔ لا اله الا الله وحده لا شریک له برآے کرام نمی نمودند و بعد از اُداے دو رکعت سنّت و چهار رکعت آوّابین با اُدعیهٔ ماثوره که دران وقت آمده مے پرداختند و اوّابین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت میگذاردند و اکثر قرأت دران سورهٔ واقعه مے بود و نماز خفتن را بعد از زائل شدن بیاض افق که نزد امام اعظم شفق عبارت ازان ست اُداے نمودند و چهار رکعت سنّت پیش از فرض عشا را و کذلک چهار رکعت سنّت بعد از دو رکعت سنّت عشا را نیز اکثر می گذاردند و قرأت در چهار رکعت سنّت آخرین الم سجده و سورهٔ تبارک و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد می بود و گاه دران چهار رکعت چهار قل مقرر میگشت و اگر دران چهار رکعت الم سجده و سورهٔ الملک نخوانده بودند بعد از اُداے وتر این دو سوره را مع سورهٔ دخان میخواندند و یاران را نیز بقرأت این سورها دران وقت دلالت می نمودند و در رکعت اولی از وتر اکثر سبّح اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در ثالثه سورهٔ اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را ضم میکردند و بعد از اُداے وتر گاهی دو رکعت نشسته اُدا میفرمودند و در رکعت اولی ازان دو رکعت اذا زلزلت و در ثانیه قل یا میخواندند

میخواندند ۱۲ ای فصل بین السنة والفرض بادا [illegible] اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام

ودر اواخر بطریق ندرت این دو رکعت را می گذاردند و می فرمودند فقها دران قیل و قال بسیارست و دو سجده که بعد از وتر متعارف شده نمی کردند و می فرمودند علما بر کراهت آن فتوی داده اند و وتر را گاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تهجد وتر را چون در اول شب ادا می نمودند باز در اخیر تکرار نمی کردند چنانکه بعضی کنند و می فرمودند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند که در یک شب دو وتر نباشد و می فرمودند که در شبی از شبها نمودند که در صورت تأخیر ادای وتر چون مصلّی بخواب رود و نیت دارد که در آخر شب وتر را ادا خواهد نمود کتبهٔ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسند تا زمانی که وتر را ادا نماید پس هر چند وتر را بتأخیر تر ادا کنند بهتر باشد مع ذلک می فرمودند و نیز رقم نموده اند که در تعجیل و تأخیر وتر غیر از متابعت سید البشر علیه وآله الصلوات والتسلیمات هیچ چیز منظور نیست و هیچ فضیلت را بمتابعت عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت مآب وتر را گاهی اول شب ادا فرموده اند و گاهی آخر شب سعادت خود دران میداند که در امری از امور تشبه بآن سرور نماید علیه وآله الصّلوات والتسلیمات اگرچه آن تشبه بحسب صورت باشد مردم در بعضی سنن نیت احیای لیل و مثل آنرا دخل میدهند عجب می آید از کوته اندیشی هزار احیای به نیم متابعت نخریم عشرهٔ آخر ماه رمضان را اعتکاف نشستیم یاران را جمع کرده گفتم که غیر از متابعت نیت نه کنید که تبتل و انقطاع تا چه خواهد بود صد گرفتاری بحصول یک متابعت قبول داریم امّا هزار تبتل و انقطاع بی توسل متابعت قبول نداریم ه آنرا که در

سرای نگار نیست فارغ ست ؏ از باغ و بوستان و تماشاے لاله زار
رزقنا الله سبحانه کمال متابعته علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات اتمها و اکملها
و ایضاً باین تقریب رقم نموده اند که وقتے از اوقات جمعی از درویشان
نشسته بودند این فقیر از محبت خود که نسبت بغلامان آن سرورست
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها چنین گفت که محبت
آن سرور بر نهجی مستولی شده که حق سبحانه و تعالی را بواسطهٔ آن دوست
میدارم که رب محمد ست حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال مخالفت
نداشتند این سخن نقیض سخن رابعهٔ بصری[1] ست که گفت آن سرور را
در خواب که محبت حق سبحانه و تعالی بر نهجی استیلا یافته است که محبت شما
را جا نمانده است این هر دو سخن هر چند از سکر خبر میدهد اما سخن من اصالت
دارد او در عین سکر گفته است و من در ابتداے صحو سخن او در مرتبهٔ صفات
ست و سخن من بعد از رجوع از مرتبهٔ ذات زیرا که در مرتبهٔ ذات تعالی
این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از ان مرتبه کوتهی نیست
با جهل بلکه بذوق نفی محبت در ان مرتبه میکنند و به هیچ وجه خود
را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در صفات ست
و بس محبت ذاتی که گفته اند مراد از ان ذات احدیت نیست
بلکه ذات با بعضے از اعتبارات ذات ست پس محبت رابعه
در مرتبه صفات ست والله سبحانه اعلم انتهی کلامه الشریف و بعد از
اداے صلوة عشا و وتر زود به مضجع رفته می غنودند و پیش از اضطجاع
ادعیهٔ ماثوره را میخواندند و در سر آنکه زود بعد از عشا می غنودند می فرمودند
این بیداری بعد از عشا در بیداری آخر شب فتورے اندازد و دیگر

ـــه آیات و

(۱) رابعه عدویه توفت سنة ۱۳۵ هـ. [۷۵۳ م.] فی قدس

اگر کسی بنشینند دور نیست که به سخنان رسمی هم بپردازد و آن دران وقت
نے کراہت نیست از عمر عبد العزیز رحمه الله تعالی منقولست که شبی
بعد از أداے صلوة عشا بتفقد رعایا پنهان و تنها برآمده بود ناگاه هم
عسسان او اورا ناشناخته گرفتند و بند کرده بخانه آوردند در روشنای چراغ
چه بینند خلیفه است معذرت خواستند و عرض کردند که خلیفه چرا نگفتند
که من فلانم فرمود من صلوة عشا گذارده بودم و بعد از أداے آن سخن
دنیا مکروه است و درود نیز اکثر میخوانند خصوصًا شب جمعه و روز جمعه و شب
دوشنبه روز دوشنبه در اواخر یاران را شبهاے جمعه جمع کرده هزار بار
درود میفرستادند و بعد از أداے آن عدد ساعتی مراقب شده بانکسار
تمام دعا میکردند چنان می نمود که بآن مأمور شده بودند و رساله صلوات
ماثوره که زیاده از جزوے باشد یا رساله درودے که حضرت شیخ الجن
و الانس سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه ترتیب داده اند میخواندند
و نماز جمعه به مسجد جامع و بعیدین بمصلا حاضر می شدند و ظهر را نیز بعد
از أداے جمعه احتیاطًا می گذاردند و بعد از أداے فرض جمعه این چهار
سوره را که فاتحه و اخلاص و معوذتین باشد هر یک را هفت بار میخواندند
روز عید اضحی تکبیرات را در راه بلند مے گفتند و احیانًا بنا بر فتوی مضمرات [1]
پست و در عشره ذی الحجه موے و ناخن نمی گرفتند جهة تشبیه حاجیان
چنانچه مستحب ست اما آنچه در روز عرفه به تشبه أهل عرفات مردم میکنند
نمیکردند و دران عشره هر روز قرات سورهٔ و الفجر و لیال عشر میفرمودند
و کذلک در باقی آن شهر و صلوة کسوف و خسوف میگذاردند و نماز
تراویح را در سفر و حضر بجمعیت تمام أدا می نمودند و ختمهاے قرآن مکرر

(۱) مضمرات شرح مختصر قدوری است شارحه یوسف برعمر توفی سنة ۸۳۲ هـ. [۱۴۲۹ م.]

میکردند میان هر ترویحه گاه به سکوت وگاه بدرود وگاه با دعیه که آمده
سر آمے پرداختند و در غیر رمضان و نیز دایم ختمها عن ظهر القلب
میکردند و مے فرمودند ختم احزاب که میان مردم مشهورست و آن را
بہ فمی بشوق مقرر کرده اند در صحت این طریق سلونا سخن ست و فرمودند
که عزیزے نوشته که بخط مولانا یعقوب چرخی قدس سره[1] دیده شد که ختم
احزاب چنین بوده ست فاتحه انعام و یونس گیر دطه ای ہمام پ عنکبوت آن
آنگه زمر پس واقعه دان والسلام ؛ و در وقت تلاوت از سیمای ایشان
و از شیوهٔ قرأت بر سامعان هویدا مے شد که اسرار قرآنی و برکات
آیات فرقانی بر ایشان فایض مے گشت روزے در اثناے تلاوة
رو بجانب فقیر کرده فرمودند سبحان الله وبحمده چه رازها که میان او سبحانه
و حبیب او صلے الله علیه وآله وسلم در قرآن اندراج یافته که ادراک
آن مخصوص بعلماے راسخین بوده فرمودند گاہے بعضے آیات تا
خود را بجاے می برد که در فهم و وهم نیاید و در نماز و برون نماز آیات
خوف را بنوعے اداے نمودند و از تعجب تعجب را و از استفهام
استفهام را و مطلقاً رعایت شیعه از شیعات موعوده میفرمودند
در سفرها دیده مے شد که در محفه نشسته بودند و دثارے بر روے
کشیده قرآن مے خواندند مے شمردم که گاه چهار سیپاره وگاه سه
وگاه کم دران محفه تلاوت مے نمودند چون آیه سجده میرسید فرود آمده
سجده مے کردند و سر آنکه دثار بر رو مے کشیدند آن بود که نظر بر عورات
مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر در حال انفراد بهفت و نه و
یازده میرسانیدند و مے فرمودند که شرم مے آید که کسے در حال انفراد

(۱) یعقوب چرخی توفی سنة ۸۵۱ هـ. [۱٤٤۷ م.] در بخارا

وقوت واستطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید وے فرمودند
در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید
چه این رعایتها همه ذکرست زیراکه یاد کرد اوست سبحانه و توجه باو و نیز میفرمودند
مردم هوس ریاضتها و مجاهدها مے نمایند هیچ ریاضت و مجاهده برابر
رعایت آداب نماز نیست لاسیما نمازهاے فرض و واجب و سنن
اداے نماز بنوعے که فرموده اند بس مشکل ست ولهذا حق سبحانه
مے فرماید انها لکبیرة الا علی الخاشعین الآیة و نیز فرمودند بسیار مردم
مرتاض و متورع را دیده مے شود که به رعایتها و احتیاطها مشغوف اند اما
در آداب نماز مساهلتها مے نمایند و در دفاتر مکتوبات ازین قسم کلمات
نصائح آئین که متعلق بمحافظت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نموده اند
که برخوانندگان پوشیده نخواهد ماند و در رکعت نماز تحیة الوضو و تحیة مسجد را ترک
نمی کردند و در رنگ سنن رواتب سنن زواید را نیز در سفر و حضر بے
تکلف ادا میفرمودند و در آنکه زیادتے و نقصان بر فعل و عمل ماثوره نظر نمود
نباید احتیاطهاے بلیغ بجاے آوردند و بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماعه
نمیگذاردند بل جماعه را در نماز نفل مکروه میداشتند و جمعی که به روز عاشوره
و شب براة و شب قدر نوافل را بجماعت میکردند منع آنها مے نمودند
و دران باب مکتوبے مؤید بروایات معتبرهٔ فقهیه رقم فرموده اند و در آنکه
بعضے متاخران این سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندیه تهجد را بجماعه ادا می نمایند
تعجبها مے فرمودند که از اهل این سلسلهٔ شریفه که بناى طریقهٔ شان بر عزیمت
و کمال متابعت ست این عمل چرا باید که بوقوع آید و به نماز استخاره
شروع در کارها مے نمودند و گاه بهمان استفتاے قلب و دعاے

مسنون اکتفا مے فرمودند کما ورد اما در ہر مہم کلی و جزئی استخارہ را لازم داشتند و گاہ چند مہم را در یک استخارہ جمع مے کردند و آنہارا در ان تعداد مے نمودند و اگر در اول نہی بنا گاہ استخارہ فراموش می شد درمیان یا در آخر تدارک آن مے فرمودند و در تشہد اشارہ بسبابہ نمی کردند و مے فرمودند اگرچہ ظاہر بعضے احادیث بر فعل آن دلالت مے نماید و نیز بعضے روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک تتبع نمودہ آمد احوط و مفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیارے از علما حرام و مکروہ ہم گفتہ اند چون امرے میان حل و حرمت دائر شود ترک آن اولیٰ ست و نیز عمل حنفیہ بر روایات اصل و ظاہر الروایہ است و امام محمد ایشان آنرا در اصل ذکر نکردہ بل در نوادر آوردہ و در آخر جلد اول مکتوبات نیز درین باب نگارش نمودہ اند و گاہے در بعضے نوافل احتیاطاً و احتمال سنت ادا فرمودہ اند و فاتحہ بعد از اداى فرایض بارواح گذشتگان برائے مہمات دین و دنیا چنانکہ مشہور شدہ نمی خواندند کہ فقہا آنرا مکروہ داشتہ اند و بعد از اداے نماز فجر و عصر دست برداشتہ دعا مے کردند اما در سہ نماز دیگر نمیکردند و فاتحہ خلف امام ہیچ نخواندند و آن را مستحسن ہیچ نشمردند و خلف ہر بر و فاجر نماز را جائز میداشتند و بر ہر بر و فاجر نماز میگذاردند و عیادت مریض مے نمودند و ادعیہ ماثورہ بر مریض میخواندند و در رفع مرض بعض بیماران توجہ باطنی نیز مے گماشتند و بسا امراض کہ بہ توجہ آن مظہر فیاض مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی ازان درمیان خوارق ایشان بیاید انشاء اللہ تعالیٰ و بزیارت قبور میرفتند

و باستغفار و دعوات ماثوره اعانت مے نمودند و نیز به توجه خاص احوال موتے میشدند آوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود قدس سرہما میرفتند دست بر قبر میرسانیدند که فقها تجویز آن نموده اند اواخر ترک آن عمل نمودند که منعی از فقها دران باب نیز آمد بالجمله تقبیل قبور را مستحسن نمیداشتند اما استعانت از موتی تجویز مے نمودند و اجابت دعوت مے فرمودند مگر آنکه درآن مجلس از منکرات مے بود بسماع و رقص حاضر نمے شدند و ذکر جهر را نیز جز در مواضع معدودهٔ متشرعه که تکبیرات التشریق وغیرها تجویز نمی کردند و حالے که سر موے مخالفت شریعت و رأے اہل سنت و جماعت داشت قبول نے کردند و مے فرمودند احوال تابع شریعت ست نه شریعت تابع احوال که شریعت قطعی ست بوحی ثابت شده و احوال ظنی ست از کشف و الهام ثابت گشته و مے فرمودند عجب ست از بعضے درویشان خام ناتمام که کشف خود را اعتبار نموده بانکار و مخالفت این شریعت باهره اقدام مے نمایند و حال آنکه حضرت موسے علی نبینا و علیه الصلوات و السلام بآن مرتبهٔ علیا که بعد از پیغمبر ما او راست اگر زنده مے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد این تهی دستان بے سر و برگ را چه رسد و رأے علماے ماتریدیه را مقدم میداشتند بر رأے علماے اشعریه میگزیدند و میفرمودند که این بزرگواران از مداخلات فلسفیه دورتراند و باقتباس انوار نبوت نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت افضل میگفتند اگرچه ولایت آن نبی باشد و صحو را بر سکر ترجیح

میدانند و لی عشرت را از ولی عزلت بهتر میدانستند و جمیع اصحاب را
از اعلی تا ادنی همه را بر اولیاے امت هر ولی که باشد ترجیح
مے نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محامل نیک
صرف مے نمودند و از اجتهاد و رأے میدانستند نه از هوا و هوس
که مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعدده
رقم نموده اند و طریق مشایخ نقشبندیه را قدس الله اسرارهم بهتر از
طرق جمیع مشایخ مے دانستند و این طریقه را بعینه طریقه اصحاب
کرام مے گفتند بعلاقه اندراج النهایت فی البدایت و میفرمودند
آنکه اهل این طریقه فرموده اند نسبت ما فوق جمیع نسبتهاست ازان است
که طریقه ایشان در متابعت سنت و رعایت عزیمت فوق دیگر
طرق ست لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سائر طرق باشد
و رخصتها که بعضے متأخرین این طریقه بر خلاف طریق حضرت خواجه
بزرگ و خواجه علاء الدین عطار و خواجه محمد پارسا و خواجه عبید الله
احرار قدس الله اسرارهم احداث نموده اند نمی پسندیدند و شیخ
محی الدین ابن العربی قدس سره را بس بزرگ میدانستند و نیک یاد میکردند
و مے گفتند با وجود این محبت که مرا بشیخ ست قدس سره بعضی علوم
کشفیه شیخ را نمی پسندم و حق بر خلاف آن معلوم مے شود اما چون
این خطا از خطاء کشفی ست از مؤاخذه دور ست و صاحب آن
مانند خطاے اجتهادے لیکن مقلد مجتهد مخطی چون مجتهد خود
مؤاخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطائی که او در ستے
روے آن کشف خطا مؤاخذ باشد که کشف یکی بر دیگری حجت نه بود

۲ رضی الله عنهم اجمعین

ودرس بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوٰة و عوارف
و بزدوی و ہدایه و مواقف نلی سخن و نی مباحثه و مشاجرت می فرمودند
اگرچه در اواخر عمر تقلیل تمام پذیرفته بود و طلبه را به تحصیل علوم
دینی تحریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقهٔ صوفیه مقدم
میداشتند و چون جائی سفر میکردند در ایام مسنونه سفر میکردند و مقید
بساعات نجومیه نبودند و می فرمودند که نحوست ایام بعد از ولادت آن
سرور صلی الله علیه و آله وسلم مرتفع شده بتائید این حدیث که الایام
ایام الله والعباد عباد الله و در ابتدای سفر نماز استخاره میگذاردند
و دیگر ادعیه ماثوره که دران باب آمده میخواندند و همچنین در منازل و در
فرود آمدن ادعیهٔ مسنونه را ترک نمی کردند و ایضا دعوات ماثوره را
در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماه
و آئینه بظهور می آوردند که ما ازین دعوات بمجرد حکایت التفا نمودیم
و عزیزی که وظائف یومی و لیلی ایشان راجع کرده با کثر آنها تصریح
نموده بآن باید رجوع نمود و ایضا آنحضرت کثیر الحمد و استغفار بودند
و بقلیل نعمت شکر فراوان برزبان می آوردند و باندک ترک
اولی استغفار بسیار می نمودند و اگر بلیه می رسید می فرمودند که از
شآمت اطوار ماست اما آن بلیه را صابون بسیار جنایات میدیدند
و آن را زینه بساعر و جات می فرمودند روزی یکی پرسید که باعث عتاب
که سلطان وقت[1] از ادب تجاوز نموده آزار شما داده چه بود فرمودند که با
افعال بد ما بود و این آیه برخواندند ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
و با همه کثرت عمل دید قصور اعمال بر ایشان استیلای تمام داشت و یاد آثار

[1] سلطان سلیم جہانگیر

براین معنی دلالت مے نمودند و می فرمودند عمل صالح را عُجب چنان
نابود می سازد که آتش هیزم را و منشاء عُجب آن ست که آن عمل در نظر
عامل مزیّت می در آید باید که قبائح خفیه خود را در نظر آرد و حسنات را متهم
دارد بل از ایشان حسنه شرمنده گردد جمعی از عاملان باشند که دید
قصور اعمال بر نهجی بر ایشان استیلا نموده که کاتب یمین خود را معطّل
و بیکار رسیده اند و کاتب شمال را همیشه در کار دانند که اشارهٔ بحال
خود مے نمودند در آن ایام که بأمر آن سلطان در یکے از قلاع محبوس
بودند(۱) یکے از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال
و ملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب این رقیمه مرسل داشتند(۲)

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که ارسال داشته
بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این
طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
اوائل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس مے شد که انوار ملامت
خلق از بلاد و قرے در رنگ سحابهاے نورانی درستے می رسند کار
از حضیض بأوج می برند سالها به تربیت جمالے قطع مراحل می نمودند
الحال تربیت جلالے قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام
رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از
وقت ظهور رفته نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال
مضاعف باشد که جفاے محبوب از وفاے او بیشتر لذت بخش ست
چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده اید و دور از محبت ذاتیه رفته بر
خلاف گذشته جلال را بیش از جمال انکار کنند و ایلام را زیاده از انعام

(۱) غوالیار (Gwaliar) مدینة في الهند الوسطی كانت عاصمة الهند علی ایام اسلام شاه الذي توفي فیها (۹۶۱/۱۵۵۳) شهیرة قلعها و بتربة محمد غوث و مدفن اكابر.

(۲) مکتوب ششم از دفتر سیوم

تصور نمایند زیراکه در جمال وانعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است و در جلال وایلام خالص مراد محبوب ست وخلاف مراد خود اینجا وقت وحال ورا ازوقت وحال سابق ست شتان ما بینهما انتهی و ایضاً ازین قلعه دران ایام این رقیمهٔ عظیمه را بحضرت سیدے مرشدی میر محمد نعمان ارسال نموده بودند الحمد للہ وسلام علیٰ عباده الذین اصطفیٰ مخفی نماند که تا زمانے که بعنایت اللہ سبحانه که آن عنایت بصورت جلال وغضب او تعالیٰ تجلی فرموده بود محبوس قفص زندان نگشتم از تنگناے ایمان شهودے بالکلیه نرستم وازبس کوچهاے ظلال وخیال ومثال تمام برآمدم ودر شاه راه ایمان بغیب مطلق العنان تخیر نمودم واز حضور بغیبت واز عین به علم واز شهود باستدلال بروجه کمال نه پیوستم وهنر دیگران عیب وعیب دیگران راهنر بذوق کامل و وجدان بالغ نیافتم وشربتهاے خوشگوار ننگے نے ناموسے ومرباهاے مزه دار خواری ورسوائی را نچشیدم واز جمال طعن وملامت خلق حظ نه گرفتم واز حسن بلا وجفاے مردم محظوظ نشدم وکالمیت بین یدی الغسال گشته بالکلیه ترک اراده واختیار نکردم ورشتهاے تعلق آفاق وانفس را به تمام وکمال نگسستم و حقیقت تضرع والتجا وانابت واستغفار وذل وانکسار را بدست نیاوردم وفسطاس رفیع المنزلة استغناے حضرت حق سبحانه را که محفوف بسرادقات عظمت وکبریائی ست مشاهده ننمودم وخود را بندهٔ خوار وزار وذلیل وبے هنر وبے اقتدار و با کمال احتیاج وافتقار معلوم نه ساختم وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء

الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم اگر بمحض فضل و تواتر فیوض و ارادات الهی
جل سلطانه و توالی عطیات و انعامات نامتناهی او سبحانه درین محنت
گده شامل حال این شکسته بال نمی شد نزدیک بود که ... امله بیاس
رسد و رشته امید گسسته گردد الحمد لله الذی عافانی فی عین البلاء و کرمنی
فی نفس الجفاء و احسن بی فی حالة العناء و وفقنی علی الشکر فی السراء
والضراء و جعلنی من متابعی الانبیاء و من مقتفی آثار الاولیاء و من محبی
العلماء والصلحاء صلوات الله سبحانه و تسلیماته علی الانبیاء اولاً و علی
مصدقیهم ثانیاً **فصل هفتم** در بیان مدحت علو معارف ایشان
و سر ظهور کثرت آن اسرار عالیشان با یراد چند معرفت مسموعهٔ ناظر
عارف و خوانندهٔ و شنوندهٔ منصف و هر که از میکدهٔ احوال علیای
کمل عرفا جرعه کشیده و از خوان سخنان والای محققین اولیا و علما
چاشنی دیده چون مکاتیب شریفه و رسائل لطیفه حضرت ایشان را
قدس الله سره الاقدس که هر یک لجهٔ اسرار شریعت و حقیقت ست
بمطالعه خواهد سپرد بحکم کلام مرتضوی کرم الله وجهه قائله که المرء مخفی تحت
لسانه ناچار بعلو مرتبه و سمو منزلت خداوند آن مقال راهی خواهد برد
زد ذرا و نه دریاش پیداست ۞ این حقیر راقم از عالمی عاملی که نه از مریدان
حضرت ایشان بود در حق مقولات عالیات ایشان شنود که میگفت
کتب و رسائل قوم تصنیف است یا تألیف تألیف آنست که سخنان مردم را
بسیاق و سیاق نیکو جمع آوری و تصنیف آنکه علوم و نکات رو داده خود را
بنگاری خواه آن نکات از مهارت علمی و علو فطرت بظهور رسیده باشد خواه
بالهام ربانی و کشوف صادقه جلوه گر گردیده مدتها بود که از میان اهل ذوق کا

تصنیف رفته وهمین تالیف مانده بود الا بندرت که بعضی مولفان در تولیف خویش از زادهٔ علما یا ذوق خود حرفی می آرند اکنون انصاف این است که درین جزو زمان تصنیف متین زیبا رسائل و مکاتیب شیخ بزرگوار تست که هر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت وضرورت بیشترش مکشوفات وملهمات خاصهٔ این بزرگ دین ست وهمه عالی ونازنین وبر وفق شرع متین جزاه الله عن الطالبین خیر الجزا انتهی کلام هذا العالم رحمه الله تعالی فی حق کلام شیخنا طاب ثراه دیگری از فضلا که بصحبت بسیار شرفا وعلما رسیده بود وسالها سخنان این طائفهٔ عالیه دیده وشنیده چون قیل وقال ابنای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان استماع نمود گفت حق این ست که فطرت ومزاج اهل این زمانه شایان ادراک دقایق وحقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در پیشین روزگار بودی تا پایهٔ کلام او را قدر دانستندی ومتأخران سخنان او را در کتب باستشهاد ایراد نمودندی ونیز گفت مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون قصهٔ آن گروه کوته اندیش ست در حق آن دانای حکمت کیش پرسیده شد که آن قصه چگونه بوده گفت دانایی در مجلس پادشاهی گفت جانوری دیدم که اخگر برافروخته را می خورد اهل مجلس که هرگز آن را ندیده بودند وبعقل ایشان این واقعه گنجای نبود از هر طرف بآن دانا در پیچیدند وبر جهالت وبلاهت او اتفاق نمودند چون بیچاره دید که هر چند دران باب مبالغه می نماید سوء ظن آن بیخبران بر حماقت او می افزاید ناچار بکوهستانی که آن جانور یعنی قسمی از کبک که آتش خوار است آنجا بود در رشد ویکی را از آنها بدام آورد وپس از مدتی بمجلس این جماعه حاضر گشت وگفت اینک آن مرغ این ست همگی جمع شدند واخگرهای برافروخته پیش آن

مرغ نهاد آن مرغ یک یک بمنقار گرفته فرو می برد چون آنان این بدیدند گفتند
معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما نیاید حکم بر جهالت
تو نمودیم و نیز شنوید این معنی ست آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد غزالی
قدس الله سره العالی به سلطان سنجر[1] رسانیدند که بسا سخنان او که دور
از میزان عقل و نقل ست سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقره چند از آن مکتوب ست امروز
سخنان می شنوم که اگر در خواب دیدمی گفتمی اضغاث احلام ست شک نیست
که در سخن این غریب بیچاره مشکل بسیار ست که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از
اغلاق و غموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار
ست بشرح هر چه گفته ام از مشکلات و معضلات یا هر که فرمان شود از عهده
بیرون می آیم انتهی الکلام العالی للامام الغزالی راقم حروف در سطوری چند
که بر عنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان برنگاشته آنجا
بتقریب ثنای کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی ارباب عناد و انکار
بیتی چند رقم زده که این سه بیت از آن ست ؎ مهین فرزند فاروق ست که
چون آب * کنون نطق از زبان او کند رب * ز هر یک نقطه اش چون نافه
شمیم وصل جانان میزند سر * ولی آن کز برودت در زکام ست * چه داند نافه اش
گر در مشام ست * در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشرع باین
حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسایل ست آنرا ندیده ام بنده
مکتوبی را که در آن حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسمع
آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب آسمان
کرده هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم سلم هذا الشیخ المعظم

(۱) سلطان ششم سلچوقی سنجر ابن ملکشاه بن آلب آرسلان توفی سنة ۵۵۲ هـ. [۱۱۵۷ م.] در مرو

و بهمن گفت که درین زمانهٔ فاسد پر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ
وقت بر آئینهٔ دل زنگ حزن و ملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صیقلی
نمود الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و بسا صلحا و علما نیک نهاد هر قری
و بلاد چه دور و چه نزدیک که از مطالعهٔ رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
صادق العقیدة گردیدند و بعضی بدلالت آن کلمات به ملازمت شریف نیز
رسیده بنظرات قبول یافته فاضلی معمر مردم دیده مولانا حسن غزلی نام از مریدان
شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار حضرت ایشان ما قدس الله سره
رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافته اوصاف علیه شنیده بودند تذکره
بر نگاشته در احوال جمعی که مملکت وسیع هندوستان را بنور هدایت و ارشاد منور داشته
اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالانشین مسند محبوبیت و صدر
آرای محفل وحدانیت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبهٔ قطبیت است انتهی کلامه
جزاه الله عنا خیر الجزاء دفتر اول مکتوبات ایشان را بعض مخلصان به بلخ و ماوراء النهر
برده بوده اند باآنکه معارف و اسرار آن دفتر قیاس بدفترین آخرین پایه فرود دارد
اگرچه قیاس بکلام دیگران درین وقت و زمان رتبه اش بس عالیست سه آسمان
نسبت بعرش آمد فرود؛ ورنه بس عالی است پیش خاک تود؛ علمای آن دیار سعادت
الاخیار از مطالعهٔ آن کلام دُرّ بار زبان به ثنای و دعای قائل آن کشوده اند
و راه اخلاص و عقیدت فراوان پیموده و گفته اند که سبحان الله و بحمده در کشور هندوستان
این چنین بزرگی قدوهٔ حق پرستان باز هم خود افاده نموده اند که آری عجیب
مباش لمع بتاریکی درون آب حیات ست؛ یکی از صلحای آن ایام از قبة الاسلام
بلخ صانها الله عزة اقبال ساکنیها عن البلخ متوجه هندوستان شده بود اکابر آنجا
چه از عرفا مانند ارشاد و سیادت پناه سید میر کشاه و دانای حکمت صوری

ومعنوی شیخ قدیم کبروے میر مومن بلخی رحمہما اللہ وجمعی از علما مثل مولانائے
ربانی حسن قبادیانی واقضی القضات مولانا قاضی تولک سلمہ اللہ مصحوب آن
درویش امانات دعوات نیازمندانہ مریدانہ بحضرت ایشان مرسل داشتہ بودند
در اجمیر آن درویش بشرف دستبوس آنحضرت مشرف شد وامانات اکابر
ذو البرکات را با وفور محبت وعقیدت ایشان رسانید بتخصیص از کمال اخلاص
مقتدائے خود جناب میر مومن مذکور رحمہ اللہ بایشان بسیار مذکور مجلس اشرف
گردانید تا بجائی کہ گفت فرمودند اگر مارا کبر سن ومسافت بعیدہ مانع نبودے
بملازمت شریف رسیدہ بقیہ عمر در خدمت مے بودیم واز انوار احوال بلند
ما لا عین رأت ولا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موانع درمیان
التماس آنست کہ از مخلصان حضور دانستہ بافاضات غائبانہ متوجہ احوال
این محبان بظاہر مہجور بمعنے در خدمت حضور می بودہ باشند وآن درویش
گفت مرا فرمودہ اند کہ از جانب ما مصافحہ نیز بایشان بکن وچنان کرد وقت
رخصت آن درویش باین حقیر گفت کہ اعزۂ آنجا معارف بلند ایشانرا
شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصاً خدمت میر مومن چہ شود کہ التماس نمائے
کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرۂ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایۃ کرم ست چون
بندہ آنوقت را مقتضے تحریر معارف از ایشان ندیدہ النست از معارف سابقہ
مکتوبی چند بآن درویش نوشتہ داد بحضرت ایشان معروض داشت فرمودند
خوب کردی کہ وقت ما مقتضے آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس
نمود کہ دو کلمہ دعا وسلامی بید مبارک باکابر مذکورہ خصوصاً بحضرت میر
مذکور نویسند کہ اعزۂ آنجا بارمغانی آن از من ممنون گردند ومن ببرکت آن نیز محفوظ
از آفات راہ مصون آن التماس بعز اجابت رسید حضرت ایشان قلم مجزم

نے باشم

برداشته مکتوب بحضرت میر مومن رحمه الله برنگاشتند و بدیگر اعزه مذکورین
دران رقیمه شمه دعا نوشتند و آن این ست الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر الله حقوق علما و مشایخ ما و النهر شکر الله
تعالی سعیهم بر ذمه ما و اپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافه اهل اسلام
هندوستان نه آنقدر ست که در ضمن تقریر و حیز تحریر آید درستی اعتقاد بر وفق
آرای صائبه اهل سنت و جماعت کثرهم الله سبحانه فی الامصار از تحقیقات
این بزرگواران اکتساب نموده‌ایم و صحت عمل بموجب مذهب علمای حنفیه
رضی الله تعالی عنهم از تدقیقات ایشان حاصل کرده و نیز سلوک طریقه
علیه صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم درین دیار از برکات آن بقعه شریفه
مستفاد ست و تحقیق مقام جذبه و سلوک و فنا و بقا و سیر الی الله و سیر فی
الله که بمرتبه ولایت خاصه مربوط ست از فیوض اکابر آن عرصه متبرکه مقاصد
بالجمله اگر ظاهر ست اصلاح از آنجا یافته است و اگر باطن ست فلاح از آنجا حاصل
نموده ~~ شکر فیض تو چمن چون کند اے ابر بهار ~~ که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ
تست ~~ حرسها الله سبحانه و اهالیها عن الآفات و البلیات بحرمة سید
السادات علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مع ذلک یار انے که
بتقریبات از ان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
البرکات آنجایے علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و هدایت پناه افادت
و افاضت دستگاه سلمه الله تعالی بنسبت باین حقیر اظهار می نمایند که عالیجناب
نجابت آیات ایشان را بتو حسن ظن کاین ست و بعض علوم و معارف
ترا که تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت از بزرگان
باعث ازدیاد امید واری میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید دلیر میسازد

وچون درین ایام بتازگی شیخ ابوالمکارم آمده اظهار الطاف ایشان
نموده وانواع مهربانی بیان فرموده ناچار اعتماد بر کرم ایشان نموده
بچند کلمه مصدع گشت وخود را فرایاد ایشان داد وچون نقل بعض مسودا
این فقیر را خوبی خواجه محمد ہاشم کشمی که از دوستان مستمندست
مصحوب صوفی مشار الیه مرسل داشته است اکتفا بآن نمود وحرفی
از مقولهٔ علوم ومعارف این طائفهٔ علیه درین رقیمه مندرج نساخت وازا
عنایت واشفاق حضرات امید آن دارد که در اوقات مرجوه از دعای
خیر وفاتحه سلامت خاتمه ملتمس نخواهند فرمود ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیّ
لنا من امرنا رشدا دعوات فقیرانه این حقیر را بحضرات عالی درجات
ہرکدام جناب نقابت ونجابت پناه ملاذ اہل الله سید میرک شاه
وجناب افادت دستگاه علامة الورے مولانا حسن وجناب ناصر
الشریعت حافظ الملة قاضی تولک ادام الله تعالی برکاتهم تبلیغ
فرمایند فقیرزادہا نیز عرض دعا نموده التماس فاتحه می نمایند انتهی اگر
قصهٔ اخلاص بعضی فضلا وصلحای بلاد قریبه وبعیده را درحق ایشان
ومضافات ایشان بیک بنگارد موجب تطویل گردد مخفی نماند که
اسرار عالیه که از مبدا رفیاض بر باطن معدن الہام حضرت ایشان
وارد میشد سه قسم بود قسمی آن بود که ہرگز از دل بر زبان نمی آوردند
چه بمحرمان اسرار وچه بغیر ایشان از اخیار چنانکه در مکتوبی که بخدمت
خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رقم نموده اند در فقره چند تصریح
باین مدعا فرموده اند وآن فقرات این ست از انعامات حق
جل سلطانه چه نویسد وچه سان شکر آن نماید علوم ومعارفی

که افاضه می شود بتوفیق خداوند جل شانه اکثر آن در قید کتابت مے آید
وبسمع اہل ونااہل میرسد اما اسرار ودقایقے که آن متمیز ست شمه ازان
بظهور نمے تواند آورد بلکه برمز واشارة نیز ازان مقوله سخن نمے تواند کرد
فرزندے اعزے که مجموعهٔ معارف فقیرست ونسخهٔ مقامات سلوک و نیز رمزے
ازین اسرار دقیقه با او درمیان نمے آرد وبه شیخ تمام در استتار آن میکوشد
با آنکه میداند که فرزندے از محرمان اسرارست واز خطا وغلط محفوظ اما
چه کند که دقت معانی زبان را میگیرد ولطافت اسرار لبهارا می بندد
یضیق صدرے ولا ینطلق لسانے نقد وقت ست آن اسرار نه ازان
قبیل اند که درمیان بیایند بلکه درمیان نمی آرندسے فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه
نیست ؛ هم قصهٔ غریب وحدیث عجیب هست ؛ این دولت که مادر استتار
آن میکوشم مقتبس از مشکوٰة نبوت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
وملائکهٔ ملاء اعلی علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات شریک این دولت اند
واز متابعان انبیا علیهم الصلوٰة والسلام هرکرا باین دولت مشرف سازند
ابوهریره رضی الله تعالیٰ عنه گفت من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو
نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست که درمیان شما منتشر ساختم وعلم دیگر
را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند وآن علم دیگر علم اسرارست که فهم هرکس بآن
نرسد ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم انتهی
کلام المقدس قدس الله سره الاقدس بعضے ازین اسرار که برمز وایما هم
ازان درمیان نمے آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی ومتشابهات
آیات فرقانی بود چنانکه در فصل پنجم ایمائے بر آن رفت قسم دوم آن بود
که بمحرمان خاص وهمنشینان زاویهٔ اختصاص در خلوت درمیان می آوردند

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که از آن چندتن که لایق استماع دیده
طلب نموده اند دیگرے داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین
باب بر ابواب حاجبے تعیین می نمودند بل دروازهٔ خانه را که در و بیان
اسرار می نمودند بسامعان امر میکردند که از درون زنجیر کنند روزی یکے
از طلبهٔ علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال بیرون آن در مانده بود
خادمی برای کار ضرور در را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او خاطر
اقدس از ان اسرار مقدسه بشیوهٔ که مذکور شد برخاست لیکن چون بر خموشی
نیز نبودند آن معرفت را بآئینے تقریر فرمودند که از ادراک محرمان نیز در اورا
شد فردای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفت
دوشینه بردید یانه معروض داشتند که معلوم ایشان ست فرمودند چون نامحرمے
در آمد لاجرم خلوت بیان راز باین شیوه بر آمد باز آن اسرار را بشیوه که دست
ادراک سامعان بداماں آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان برا
از خود ربودند این گرامی اسرار را همین بقلم زبان محرمان درمیان می آوردند
اما زبان قلم را محرم آن نمی ساختند تا بگوش هر محرم و نامحرم نرسد اگر مخدوم
زادهاے عالیمقدار یا دیگرے از خلفاے کبار التماس مے نمودند که چه باشد
که اسرار تحریر یه رسد بحسب التماس آنان بعضے حواشے آنرا بشیوه که هر کس
پے برد رقم مے نمودند و بعض ازین معارف و اسرار از ان قبیل بودند
که غیر از حضرات مخدوم زادهاے عالیمقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس در آنجا
محرم نبود و بغیر ایشانان دیگری را واقف و مطلع نمی ساختند قسم دیگر از معارف
مفاضه آن بود که بالتماس سائلان یا به نیت افادهٔ طالبان عموماً و شمولاً
بتقریر و تحریر میرسید این معارف ست که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

و رسائل معادن الفتوحات متضمن آنست و هر معرفتے ازان شفا بخش دلہاے رنجوران و مقرب دوران و مہجوران نقل آنہا نقش ہر محفل آوازہ شان آویزہ گوش ہر دل ہر فقرہ ازان خاتم اسرار فقر را نگینہ و ہر فصلے ازان جواہر اسرار وصل را خزینہ اقلام از مباشرت آن ارقام نیستان شکر صفحات از تضمن آن کلمات بوستان از ہر کامہا از شیرینی آن مقال بحلاوت ایمان ہمدوش دلہا از صفاے آن اسرار بانوار لایزال ہم آغوش جامع اسرار دین و انوار یقین مظہر رموز مخفیہ کتاب مبین مرآت جمال معانی احادیث سید المرسلین حلال مشکلات کلامیہ و فقہیہ حاوی دقائق معارف تشبیہیہ و تنزیہیہ ترجمان غوامض کلمات متقدمین کبرا دستور احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا قدس اللہ سر قائلہا این علو مقال کہ از زبان خامہ عنبرین بظہور میرسید چون ہمین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند صورت دیگر میگرفت گویا آن کہ بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینکہ بتقلم زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و اعطاے نعمت یعنی در پردۂ تقریر آن تصرفے مضمر میداشتند کہ سامعان را سکر و حضوری فرو میگرفت کہ بتحریر نگنجد چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند چنان بودے کہ مستی از میخانہ بیرون آید مخدوم زادہا و دیگر محرمان ہمیشہ آرزومند آن مے بودند کہ آن کدام روز فرخندہ فرجام باشد کہ آنحضرت بزبان مبارک معرفتے بسمع این مشتاقان رسانندے از دل نرود لذت حرف لب او پند رکیست کہ از گوش برون نتوان کرد پ شیوۂ آن نازنین آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود کہ تا بمأخذ و منشأ این علوم متحقق نمی شدند چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

جلوه گر نمی گشت بمجرد قوت علمی ازان سخن نمیکردند بسیار سوالات بود
که طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن
تحققاً و حالاً معلوم ما نگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
این بنده بضرورتی روزی از معرفت خاتمه مکتوبی از دفتر ثانی که در اسرار
غامضه نگارش فرموده اند حل مشکلی را سوال نمود فرمودند که مدتهاست که سیر
ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم
و معرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش نمی آید و آئین ما نیست لیکن چون
الحاح بنده را در ان مشاهده نمودند روزی که بر عریش خود تکیه زده بودند دستار
مبارک را بر رو کشیده مدتی فرو رفتند آنگاه سر بر آورده تبسم نموده باین حقیر
فرمودند که چون نگرانی ترا بحل آن معرفت بسیار دیده شد و بعذر از سر وا
نشدی لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام که معرفت مسئول تعلق بآن داشت
گشتم این بار چون نظر روشنایی وحدت دیگر یافته بود آن معامله با انبساط
و وسعت دیگر جلوه گر شد که اگر به تحریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
صورت بندد و مجملاً آنچه بحل آن شبهه تعلق داشت و موجب تشفی سایل میشد
فرمودند و تفصیل آن لب نکشودند روزی در بلدهٔ اجمیر شیخ نور الحق بن
شیخ عبد الحق دهلوی که از علماء کبار است آشنای مقال این طائفه علیه از حضرت
ایشان از سر گرفتاری حضرت یعقوب بحضرت یوسف علی نبینا و علیهما
الصلوات والسلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بخموشی رفته
فرمودند که انشاء الله عنقریب در کشف این سر بیان وافی در میان
آریم و تفصیل بر نگاریم چون شیخ مشار الیه از مجلس برخاست باین حقیر
خطاب نموده فرمودند که بکرات یاران و محبان سر این معنی را از ما سوال

کرده بودند لیکن چون مکشوف نگردیده بود جز خاموشی چاره نداشت چنانکه شیوۂ ماست از روی مهارت علم و عرفان بحل آن پرداختن لائق نه اکنون که این جوان پرسید توجه بآن منصرف گشت و در پی از کشف این سر بر روی بصیرت گشودند و بشیوۂ خاص جلوه از ان راز وانمودند بدان مانند که کشف آن معنی بتفصیل بظهور رسد دوات و قلم و کاغذ حاضر میداشته باش فردای آن روز دوات و قلم طلبیده فرمودند که امشب بعد از ادای تهجد آن اجمال را تفصیل تمام وادند اینک بعنایت الله سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذ می آید پس به تحریر پرداختند و صحیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظارگیان آن پیداست چون آن صحیفۂ جواب را السائل سپردند یکی از مخلصان باین حقیر گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علیهٔ حضرت ایشان بر مزدایما و ران مندرج شده شیخ سائل بصحبت امرا و خوانین آمدشدی دارد مبادا که این مکتوب عظیم را بسمع آن گروه باطن سقیم رساند در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال آنجماعه گردد بنده این مقوله را بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشای آن در هراس انداخته کدام ست که مرا بخاطر نیست که اینچنین رازی را درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصۂ بقیة النخل ست تبسم نموده فرمودند که آن اینجا مذکور شده است و مراقب شدند بعد از ان سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک راندند ؎ یا رب آن غنچۂ خندان که سپردی بمنش ٭ می سپارم بتو از چشم حسود چمنش ٭ بالجمله بآن ماجرا توجه نمودند و تکیه بر حفظ الٰهی فرمودند

تا آنکه آن مکتوب دران مردم دور از کار دائر گردید از آنچه یاران ترسیده بودند
بظهور نرسید و این از جملهٔ خوارق آنحضرت ست و بسیار بودی که باعث
بر تحریر معارف دل پذیر حل کلام مشکل و مغلق اکابر دین بودے
خصوصًا کلامے که ظاهرش باصول دین چندان موافقتے نداشت
و بهانه طلبان و سفلے ادیان آن کلام را دست آویز تکاسل و تساهل
ساخته بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا بر طبق شریعت غرّا می فرمودند و اگر تاویل
قوے آنرا نبودے یا بعد از توجه حضرت ایشان بحل کلام خلاف آن مقوله
که دران خلاف بکمال مطابقت شرع بود مکشوف شدے ناچار تحریر
میفرمودند که این کلام او از غلبهٔ سکر سر زده یا در کشف آن بزرگ خطائی
رفته و آن چون خطاے اجتهادے مغفور ست اما دیگران را بران تمسک
جستن و بر خلاف فرمودهٔ مجتهدین و محققین رفتن ناشایسته و نازیبا
ست و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعا شدید
میدیدند ایشان نیز بخشونت رفته از راه جنون حمیت دین و کمال متابعت
سید المرسلین صلّے علیه و آله وسلم برد و منع آن توجه مے نمودند و
رقم مے فرمودند ازین جمله است آنچه بتقریب سیرے که وراے انفس
و آفاق معلوم شریف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه
در بیان آن کلام سید الطائفه نوشته اند که فرموده چون حادث
بقدیم مقرون گردد از حادث اثرے نماند قدیم شود در اوقات دیگر
که از فرط جنون متابعت مشحون بافاقت آمدند از غایت محبت
که بقائلان آن کلام داشتند بافتقار تمام بیان معذرت مینمودند
و میفرمودند و فوم لشرع را نیز سکرے ست قوے که اقتضاے آن

خلاف آنرا برنتابد از ہر کہ باشد نہ بینی چون حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ
والسلام بامر حضرت حق سبحانہ مصاحبت خضر نمودند و خود نیز فرمودند
کہ ستجدنے انشاءاللہ صابراً لیکن بمجرد مشاہدۂ امرے کہ آن را
بظاہر شرع موافق نیافتند عنان بمصابرت از دست دادہ
بران پیچیدند تا آنکہ خضر علیہ السلام گفت ہذا فراق بینی و بینک
و نیز حضرت ایشان فرمودند کہ ہر چند سراپا غرق حقوق این بزرگواران ایم
و از خوشہ چینان خرمن دولت ایشان اما چہ توان کرد کہ حقوق خداوندی
جل شانہ و عز سلطانہ فوق حقوق دیگران ست خصوصاً کہ سخن بذات
و صفات او سبحانہ متعلق باشد و بتقدیس و تنزیہ او مربوط بود و ایضاً
چون فلق صبح مکشوف و مشہود ہم شدہ باشد آنوقت اگر آنچہ موافق
تقدیس او سبحانہ ملہم و متیقن شدہ در میان نیاید ملاحظۂ دیگران نماید
خیانت و عدم دیانت باشد کہ سر القا و انکشاف آن معرفت ہمین
ست و ازین باب ہم در ہمان مکتوب کہ سخن از وراے سیر انفسی
و آفاقی کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند اما اگر در مسئلۂ و معاملۂ از مسائل
و معاملات این طائفۂ علیہ کہ آن را نزد علماے قشر بظاہر شرع
موافقتے نبود حضرت ایشان را اثر و یلات قوے علماً و حالاً
دران عطا فرمودہ بودند مہما امکن در اثبات آن معاملہ و مسئلۂ
مختصۂ صوفیہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ و ذوقیہ مے کوشیدند و در مدحت
علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند
و تقریرات ارجمند در میان مے آوردند مثل مسئلۂ وحدت وجود کہ در
دفاتر مکتوبات شریفہ بچہ تحقیقات والا و تدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ اند

وآن را برطبق شریعت غرا اثبات نموده مانا که یکے از علماء ظاہر گفته باشد که این مسئلہ باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند ونوشته که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد وبطلان اینجا کجا بار دارد دران موطن که ایشان ازین مسئلۂ عالیشان دم زده اند استیلاے حق ست وبطلان باطل این بزرگواران درمحبت حق جل وعلا خود را وغیرخود را درباخته اند واز خود وغیرخود نام ونشان نگذاشته نزدیک ست که باطل از سایۂ ایشان بگریزد کجا بگردد دامن ایشان آویزد اینجا ہمه حق ست وبراے حق ست علماء ظاہربین از حقیقت ایشان چه دریابند وغیر از مخالفت صورے چه فہمند واز کمالات ایشان چه فرا گیرند انتہے ودر مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشتۂ محبت بآنجناب قدس قوے دارند ومحبت ماسوے را فداے مطلوب حقیقی ساخته اند ناچار بحکم المرء مع من احب از راه این معیت حبی بمطلوب حقیقی میرسند واز تنگناے تجلیات وظہورات که منسوب بظلال ست وارسته باصل الاصل مے پیوندند مقامے که آنجا علم علماے ظواہر میرسد این بزرگواران بقلاب محبت منجذب گشته خود ہا میرسند واتصال بیچونے پیدامی کنند این فرق از راه محبت وعدم محبت آمد ہرکه محب است واز غیرمحبوب گسسته است بمحبوب مے پیوندد وہرکه این محبت ندارد بعلم کفایت میکند وآنرا مغتنم میداند بل جایے که آن بزرگان خود ہا میرسند علم ایشان ہم آنجا نرسد نہایت علم برتقدیر صحت تا دہلیز مطلوب ست وآنکه واصل بمطلوب ست بامطلوب ست معیت ہیچ دقیقه نمیگذارد که نصیب غیرواصل نشود انتہی وایضاً بتقریب آنکه صوفیه دراحکام اصول

دقیقه ۱۰۱

و فروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور برخلاف ایشان روند
کما ظن بعض الناقصین و نیز الهام این طائفهٔ علیه مفید بسیار اسرار
خفیه ماذونات و مرضیات علیه است اما نه مثبت حل و حرمت شرعیه
کما توهم بعض الجاهلین که رقم فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعیه
کتاب و سنت ست و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز مثبت احکام
ست بعد این چهار ادله هیچ دلیلی مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت
حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نه نماید و
ارباب ولایت خاصه با عامهٔ مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کشوف و الهامات
ایشان را فریتی نمی بخشد و از ربقهٔ تقلید نمی برآرد ذو النون و بسطامی
و جنید و شبلی رحمهم الله با زید و عمرو و بکر و خالد که از عوام مومنان اند در تقلید
مجتهدان در احکام اجتهادیه متساوی اند آری فریت این بزرگواران
از راه دیگرست اصحاب کشوف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات
و ظهورات هم ایشانند که بواسطهٔ استیلای محبت محبوب حقیقی جل
سلطانه از ماسوی او تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت
آزاد گشته اند اگر حاصل دارند او را دارند و اگر واصل اند او را واصل اند در
عالم بیعالم اند و باخود بیخود اند و اگر میرند برای او میرند و بندیان ایشان
مطلوب را بواسطهٔ غلبهٔ محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند
و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی او می یابند از منتهیان ایشان
چه نشان دهد که بی نشان اند قدم اول شان نسیان ماسوی ست از قدم
ثانی ایشان چه وا نماید که برون آفاق و انفس ست الهام ایشان راست
و کلام با ایشان ست اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ

مے نمایند در رنگ مجتهد کہ تابع رائے واجتهاد خود ست ایشان نیز
در معارف و مواجید تابع الهام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد پارسا
قدس سرہ نوشتہ اند کہ در افاضۂ علوم لدنی روحانیت حضرت خضر
متوسط است علی نبینا و علی جمیع الأنبیاء الصلوات والسلام ظاہر این
سخن نسبت با بتدا و توسط خواہد بود معاملۂ منتهی دیگر ست کما یشهد بہ الکشف
الصریح و مؤید این تخصیص ست انچہ از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
قدس سرہ منقول ست کہ روزے بر سر منبر بیان علوم و معارف می نمودند
درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلی بیا
کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفہوم مے شود کہ حضرت خضر از
محمدیان نیست از ملل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان را
چگونہ واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اند ماوراء احکام
شرعیہ کہ اہل اللہ بآن مخصوص اند ہر چند آن معارف ثمرات او ست
و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات او ست
و تا زمانے کہ درخت بر پاست ثمرات متوقع ست چون در اصل درخت
خلل رفت ثمرات معدوم گشت نمی عقلی باشد کہ درخت ببرد و ثمرات
را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
ثمرہ اگرچہ مقصود ست اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت و مداہن شریعت
را برین معنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت ست
ہر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکہ مداہن از معرفت بی نصیب ست
بالفرض انچہ بزعم فاسد خود دارد اگرچہ ہیچ ندارد از قبیل
استدراج ست کہ جوگیہ و براہمہ را دران شرکت ست کل حقیقۃ

ردته الشریعة فهو زندقه و الحاد پس رواست که خواص اهل الله در معارف
ذات و صفات و افعال او تعالے بعضے از اسرار و دقائق فهم کنند
که ظاهر شریعت از ان ساکت ست و در حرکات و سکنات اذن و عدم
اذن او تعالے دریابند و مرضے و غیر مرضے دانند لبباست که در بعضے
اوقات اداے بعضے از عبادات نافله را غیر مرضے یابند و بترک آن
ماذون گردند گاہے نوم را به از یقظه فهمند احکام شرعیه با وقات موقتند
و احکام الهامیه ہمه وقت ثابت اند و چون حرکات و سکنات این
بزرگواران مربوط به اذن ست ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل و ہمان
فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران گاہی اداے نوافل
مینمایند و گاہے مرتکب امور مباحه میگردند و این بزرگواران چون کار را
بامر و اذن مولے جل سلطانه مے کنند ہمه از فرائض اداے باید مستحب
و مباح دیگران فرض ایشان ست ازینجا علو شان این بزرگواران
باید دریافت علماے ظواهر در امور دین اخبار غیبیه را مخصوص بجناب
پیغمبران مے دانند علیهم الصلوات و التسلیمات و دیگران را در ان
اخبار شرکت نمید ہند این معنے منافی وراثت ست و نفے ست
مر بسیارے از علوم و معارف صحیحه را که بدین متین تعلق دارند آرے
احکام شرعیه مربوط به ادله اربعه است که الهام را در ان گنجائش نیست
اما امور دینیه ماوراے احکام شرعیه بسیار ہست که اصل خامس در انجا
الهام ست بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام ست بعد کتاب و سنت
این اصل تا انقراض عالم برپاست پس دیگران را با این بزرگواران

چہ نسبت بود بسیارست کہ دیگران در بعضے اوقات عبادت کنند و آن
عبادت غیر مرضے باشد و این بزرگواران در بعضے احوال ترک عبادت
کنند و آن ترک مرضے بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان بہ از
فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن را عابد میدانند و این را
بیکار می شمارند سوال چون دین بہ کتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال
بالہام چہ احتیاج بود و چہ نقصان ماندہ کہ بالہام کامل گردد جواب
الہام مُظہر کمالات خفیۂ دین ست نہ مثبت کمالات زائدہ در دین چنانچہ
اجتہاد مُظہر احکام ست الہام مُظہر دقائق و اسرار ست کہ فہم اکثر مردم
ازان کوتاہ است ہرچند در اجتہاد و الہام فرق واضح ست کہ آن
مستند برأے ست و این مستند بخالق رأے جل سلطانہ پس در الہام
یک قسم اصالت پیدا شد کہ در اجتہاد نیست الہام شبیہ اعلام نبی ست
کہ مأخذ سنت ست چنانچہ بالا گذشت اگر الہام ظنی است و آن اعلام
قطعی ربنا آتنا من لدنك رحمة وهيئ لنا من امرنا رشدا والسلام
على من اتبع الهدى انتهى كلامه فی حق اولیاء مطلوب از ایراد این
فقرات رائقہ و این مقدمات سابقہ و لاحقہ آنست کہ حضرت ایشان ہر آئینہ
غرق محبت و مدحت اکابر اولیا اللہ بودند رحمہم اللہ سبحانہ و اگر
بندرت در بعضے کلمات ایشان سخن کردہ اند بنا بر یقینی و علمے و کشفے
و مشاہدتے بودہ بالجملہ اگر منصفے علو حال و کمال و کثرت معرفت
و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تأمل نماید دریابد
کہ حضرت ایشان را میرسد کہ از روے اجتہادات کشفیہ و الہامات
لدنیہ در بعضے کلمات مشائخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمایند و ازان ہیچ نقصے قائل آن کلام لازم نمی آید چہ امثال این در میان
کمل مشائخ بظہور پیوستہ و ہیچ از روے انکار ہم نبودہ از مشاجرہ کہ شیخ
ربانی علاؤ الدولہ سمنانی در مسئلہ از مسائل بشیخ اکبر محے الدین العربی
رضی اللہ عنہما نمودہ انکار آن بزرگ لازم نیاید نہ بینی کہ ہم شیخ سمنانی
ویرا عارف سبحانی گفتہ و در مصنفات خود بعلو مرتبہ ستودہ ایچنین ست
احوال مجتہدین میان ہمدیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجہ اجتہاد اولی
متابعت رأے خود ست و مرضی استادش نیز دران ست و تلامذہ با وجود
کمال ادب در حقیقت مسئلہ با ساتذہ مباحثات و مناظرات نمودہ اند
و آن محمود بودہ امام ابو یوسف در یک مسئلہ شش ماہ با امام اعظم مناظرہ
نمودہ و در بسیار مسائل وے و امثال او بر خلاف رأے استاد خود
فتوے دادہ اند کما لا یخفی کذلک مرتبۂ اکمال و ارشاد و عرفان نیز
این صورت دارد اما ہر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبہ نباشد
و بعضے فضلاے وقت التماس آن نمودند کہ کتاب عوارف شرحی چنانکہ
باید ندارد امروز در علم ظاہر و باطن یگانۂ زمانہ ایشانند چہ بود کہ شرحے
بنگارند چون الحاج اعزہ از حد شد بندہ را بقرأت عوارف امر نمودہ
بدین تقریب شروع نمودند شرحے عربی در غایت بلاغت
معنی و فصاحت لفظ جزوے تحریر یافتہ بود کہ فرمودند خود را ازین معنی
گذرانیدیم کہ مبادا در مجلی از محال اذکار بتقریب علو سخن و تدقیقات آن
ناگاہ شیوۂ ظہور گیرد کہ کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست رود
حال آنکہ من کہترین مخلصان این بزرگوارم قدس سرہ شیخ حسن برکی
کہ مرد فاضل ست و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافتہ حضرت ایشان

خواجہ

برمسئلہ از مسائل صوفیۂ صافیہ رحمہم اللہ پیچیدہ بود حضرت ایشان
بعتاب و رنجش تمام بوے نوشتند کہ این پیچیدن تو غایت بیجا و نابایسته
واقع شده چنانکه دراحوال مشارالیه این قصه بیاید انشاالله سبحانه و اگر
بعضے تصوف خوانان مقید بدعت وہوا یا بعضے از ارباب شوکت و غنایا
بعضے علماے طالب الدنیا در مجالس از اسرار این طائفه بسوالے لب
میکشودند حضرت ایشان راه خموشے پیموده سیفرمودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطورست از انجا باید طلبید و گاه بدو کلمه در غایت اجمال
از سر وا میکردند روزے یکے از خواتین بزرگ در مجلسے از ایشان سوال
کرد اینکه صوفیۂ موحده عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے ست که
باین مسئله دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمه نمود
مے بود خواهند شد که آنها نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
و اہل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئله ندیدند و ایضاً بسکوت
مطلق آن سائل از سر وائے شد و نیز از فحواے سوال او رغبت او را
برفع قیود شرعیه دریافته بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویه که
فریفتهٔ حظوظ آنانید و بشوق تمام آنرا جویان و از زوال آن سخت
ہراسان و ہمچنین این عذابهای دنیوے که می بینند و از ان خود را بصدحیله
بکنار میکشند و بکمترین المے که خلیدن خارے باشد چه مقدار آزار می یابند
ہمین لذات و حظوظ در بهشت و ہمان رنج و آزارے در دوزخ اشد و ابقی
خواهد بود چنین لذتے را که آنجا تمام ترست و ابدے طلب نمائید و ہرچه
موجب حصول آن گردد باتیان آن سعے فرمائید و از چنین عذابے و
آزارے که آنجا سخت ترست و سرمدے بپرہیزند و از ہرچه باعث وصول

بآن بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود بود یا نمود نے بود و کند نک مردمان از
دور و نزدیک بزبان قلم سوالات درمیان آورده التماس جواب آن
مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
نمی پرداختند و گاه بودے که مأمور بجواب او نمی شدند و اگر لائق می یافتند
جواب آن می نگاشتند یا اشارتے میرسید ناچار بتفصیل یا اجمال کلمۀ چند
بخامۀ مشکین شمامه میدادند موجب ظهور این مکاتیب کثیره با وجود کثرت
خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتداے توجه شریف ایشان
به تحریر اسرار عالیشان أمر و اشارۀ حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده چنانکه
أمرار و اح طیبۀ عارفین بل در بعضے معارف تحسین از سید المرسلین
صلوات الله علیه و آله و اصحابه و احبابه اجمعین مشاهده فرمودند چنانکه در
عریضه که بحضرت پیر بزرگوار خود نوشته اند تصریح باین معنے نموده اند
انجاکه رقم فرموده اند هو در کشف هریک از مقدمۀ مذکوره بمقتضاے
وقت مسوده کرده شد بعضے متممات و مکملات آن علوم مسطوره نیز
مخطور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرضه داشت راهی شد
انشاالله تبارک و تعالے متعاقب بخدمت خواهد فرستاد الحال رسالۀ دیگر
به بیاض رسیده بود فرستادهٔ آن رساله یا التماس بعضی یاران میسر شده
که التماس نمودند که نصائح به نویس که در طریق نافع بود و بمقتضای آن عمل کرده
کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکت ست بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
که حضرت رسالت خاتمت علیه السلام والصلوٰة والتحیة با جمع کثیر از مشائخ امت
خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
آنرا بوسه میکنند و بمشائخ مینمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد

وجماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی وممتاز اند وعزیز الوجود روبرو
آن حضرت علیه الصلوة والسلام ایستاده اند والقصة لطولها ودرهمان مجلس
باشاعت این واقعه را امر فرمودند ع باکریمان کارها دشوار نیست * انتهی
کلامه العالی بمقتضای آنکه ایشان را بوراثت جد معظم خود فاروق
اعظم رضی الله عنه از محدثیت بفتح دال نصیبهٔ فراوان داده بودند چنانکه
سابقاً اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار ومعارف از دوست سبحانه
که بزبان این بندهٔ برگزیدهٔ خود اظهار نموده ع زبانے ز ما بود و گوینده تو
شاهد این معنی ست قصه که راقم این حروف آنرا در دیباچهٔ دفتر ثالث
مکتوبات آن حضرت بتفصیل نیز رقم نموده و مجملش انیست که بعد از اتمام
دفتر اول مکتوبات و پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان را از غایت
انکسار دید قصور احوال واقوال که این دید لازم این طائفه است بر خاطر
عاطر گذشته که آیا اینهمه معارف که بتحریر آورده ایم مقبول و مرضی او
سبحانه باشد یا نه مقارن این اندیشه ندا در رسیده که این علوم که در تحریر
وتقریر تو آمده همه مقبول و مرضی ماست باز درین اثنا الهم گشتند که اینهمه
که نوشته بلکه هرچه در گفتگوے تو آمده است همه مقبول و مرضی ماست
بل این همه را ما گفته ایم وبیان ماست ودران وقت آن علوم ومعارف را
یکیک در نظر ایشان داشته اند وهمه را دران حکم داخل یافته اند آنگاه
بتحریر مکاتیب جلد دوم پرداخته شتافته اند وایضاً حضرت در خاتمهٔ مکتوب
دوصد وسی وچهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصهٔ عالیه رقم نموده اند
که این معارف که مسوده یافته است امید ست که از الهامات رحمانی
باشند که اصلا شائبهٔ وساوس شیطانی را در انجا مجال نبود دلیل بر معنی آنکه

چون در صدد تحریر این علوم شد و ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
گشت دید که ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام از نواحی آن مقام
دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند که در حوالی آن مکان بگردد چون
اظهار نعم جلیله از اعاظم محامد است باظهار نعم عظمی جرأت نموده آمد رجا
که از مظنه عجب مبرا باشد چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت الله سبحانه
نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین ست و کمالات منسوب باو
و ایضاً مؤید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته یکی فرمودن
سید الانام علیه الصلوة والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم الله وجهه ایشان را که آمده ام که ترا علم سموات بیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجب که بنده آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاهر
گردانیدند که مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مهدی آخر الزمان علیه الرحمة
والتحیة والرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد. این تکثیر تحریر
از انست ع برین نوحه شب و روز ازان می پیچیم ٭ تا بو که میلی ناله بگوشش
تو رسد ٭ واگر آن قصه را داخل آن خصایص حضرت ایشان که در فصل نجم
ذکر یافت نیز می نمودم گنجایش داشت و دیگر باعث برین تحریر تحدیث نعمت
و تشویق اهل طلب و ارادت و تخفیف بار غلبات حال و نسبت ست چنانکه
در مکتوبات باین بواعث مذکورات تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند مقصود
ازین گفتگو اظهار نعمت حق ست سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت
نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عز و جل بر آنکس حرام ست که خود را

از کافر فرنگ بهتر داند فکیف از اکابر دین سه وے چون شه مرا بر داشت
از خاک و سبز دگر بگذرانم سر ز افلاک * اگر بر روید از تن صد زبانم * چو سوسن
شکر لطفش کے توانم * و نیز رقم فرموده اند که طائفهٔ از ارباب توحید آنانند
که استهلاک و اضمحلال در شهود خود بر وجه اتم پیدا کرده اند و همت ایشان
آنست که در مشهود خود مضمحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
ایشان ظاهر نشود رجوع آثار ابر خود کفر میدانند بعضے از ایشان
میفرمایند که اشتهی عدماً لا اعود ابداً عدمی میخواهم که هرگز او را وجودی نبود
ایشان اند مقتول محبت و حدیث قدسی من قتلته فانا دیته در شان ایشان
متحقق ست همیشه در زیر بار وجود اند و لمحه آسایش ندارند چه آسایش در
غفلت ست بر تقدیر دوام استهلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
هروی[1] میفرماید کسی را که مرا یک ساعت از حق سبحانه غافل سازد امید است
که گناهان او را ببخشند و وجود بشریت را غفلت درکار است حق سبحانه از
کمال کرم خویش هر یکے از ایشان را باندازهٔ استعداد او بامورے
که مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را بآن امور مشغول ساخته است
تا آن بار وجود فے الجمله از ایشان تخفیف یابد جمعے را بسماع و رقص الفت
داده اند و طائفه را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساخته
و گروهے را ببعضے امور مباحه مشغول داشته عبد الرحیم اصطخری
همراه سگبانان بصحرا میرفت شخصے از عزیزے سر آن پرسید فرمود
تا نفسے از بار وجود خلاص شود انتهے کلامه العزیز بر خوانندگان معارف
حضرت ایشان مستور نیست که علوم ایشان را از علو رفعت و غموض
و دقت پایه دیگر ست و از نازکے سرمایهٔ دیگر روزے این حقیر

(١) عبد الله انصاری حنبلی توفی سنة ٤٨١ هـ. [١٠٨٨ م.] در هرات

از زبان شریف شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاهرے از منقول
و معقول مهارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفۂ علیہ خصوصاً دقائق
حقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سره اطلاع فراوان نباشد
قدر علوم معارف ما و نازکیہاے آنرا در نیابد سے در نیابد حال پختہ
ہیچ خام ؛ پس سخن کوتاه باید والسلام ؛؛ از مرقومات متبرکات حضرت
ایشان یکے فقرات عالیات مبدء و معادست و فقرات شریفہ
معارف لدنیہ و رسالۂ جذب و سلوک و رسالۂ مکاشفات غیبیہ و رسالۂ
شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی باللہ طاب ثراه و رسالۂ تہلیلیہ و رسالۂ
رد شیعہ و تعلیقات عوارف و غیر ازین رسائل دفاتر ثلثۂ مکتوبات
قدسی آیات ست اما دفتر اول متضمن بلبیست عریضہ و دو صد و نود و سہ
مکتوب ست کہ مجموع سے صد و سیزده گردد از خوارق حضرت ایشان
کہ فقیر مطالعہ نموده یکے اینست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان
مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزوے این دولت بر دل گذشت
و نیز مخطور دل مکسور میشد کہ اگر بنا گاه بعنایت اللہ رقیمۂ شیمہ نامزد این احقر
گردد آن رقیمہ خاتمۂ مکتوبات آن دفتر باشد کہ من فرود ہمہ مخلصان
این درگاہم چہ دولتے باشد اتفاقاً چون بتقریبے خواستند کہ نوازش نامہ
باین غلام مہجور مشتر دوے برہان پور مرسل دارند چون برنگاشتہ اند
فرموده اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را
کہ برطبق عدد رسل و اصحاب جیش بدر گشتہ ختم نمایند مخصل مرادی
بکرامت چون بنده تاریخ اختتام این مجلد را درالمعرفۃ یافتہ بود فرمودند
کہ تامش نیز ہمین باشد اما جلد ثانی مشتمل ست بر نود و نہ مکتوب

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی ست بر صد و چہاردہ مکتوب بر طبق سور قرآنی بعد از تمامیٔ جلد ثالث و مہجوریٔ بندہ از آستان بعضی مکاتیب دیگر کہ شروع دفتر چہارم بود بظہور آمدہ بود و ہنوز بچہاردہ مکتوب نرسیدہ کہ آن ماہ چہاردہ آسمان قطبیت رو در نقاب مغرب تراب کشیدہ

قدس اللہ سرہ الانور و نور مضجعہ المعطر بحرمۃ سید البشر والصلوۃ والسلام علیہ

وعلی آلہ و اصحابہ و احبائہ الی یوم المحشر ناچار آن مکتوبات را داخل جلد ثالث نمودہ شد اکنون وقت آن رسید کہ بیان این مطلب مزبور را بدین فقرۂ متبرکہ از حضرت ایشان ست ختم نمائیم آنگاہ زبان خامہ را بہ بیان چند معرفت مسموعہ کہ داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست و تازہ و جدید ست بکشائیم بعنایت اللہ سبحانہ و کرمہ فقرۂ اولی در مکتوبی بیکی از ہم پیرہاے متردد الاخلاص طالب خوارق نوشتہ اند علوم و معارف الہامیہ از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لہذا معجزۂ قرآنی از سائر معجزات اقوی و ابقی آمد چشم بکشانید کہ این ہمہ علوم و معارف کہ در رنگ ابر نیسان مے ریزد از کجاست علومے با این ہمہ کثرت تماما موافق علوم شرعیہ و سر موے مخالفت سنّت را در آن گنجایش نہ این خصوصیت علامۃ صحت علوم ست حضرت خواجۂ ما قدس اللہ سرہ الاقدس نوشتہ بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح ست الّا چہ فائدہ کہ سخن حضرت خواجہ بشما حجت نیست ہر چند خود را پیر پرست نامیدہ اید فقرۂ ثانیہ در آخر معارف عالیہ مکتوب بیان طریق بر نگاشتہ اند کہ این ست بیان طریقی کہ حضرت حق سبحانہ و تعالے این حقیر را باین طریق ممتاز ساختہ است از بدایت تا نہایت و بنیادش نسبت نقشبندیہ است کہ متضمن اندراج

نهایت در بدایت ست برین بنیاد عمارتها ساخته اند وکوشکها بنا فرموده اگر این بنیاد دیگر بود معامله اینجا بے افزود تخم او از بخارا و سمرقند آورده در زمین هند که مایه اش از خاک یثرب و بطحا است کشتند و بآب فضل سالها آنرا سیراب داشتند و به تربیت احسان مربی ساختند چون آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق

فقره ثالثه در علوم و معارف که ترجمان احوال و مواجید اند اگر تناقضے وتدافعے مفهوم گردد حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود چه در هر وقتے احوال و مواجید علیحده است و در هر مقامے علوم و معارفے جدا پس فی الحقیقت تناقض وتدافع نباشد مثل این مثل احکام شرعیه است که بعد از نسخ و تبدیل احکام متناقضه مے نمایند و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظه نموده مے شود آن تناقض وتدافع مرتفع میگردد و لله سبحانه حکم و مصالح فے ذلک فلا تکن من الممترین انتهی کلامه العزیز اما معارفے که این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع نموده اگرچه برائے تحریر آن نیز مرا علیحده کتابے باید پرداخت لیکن عشر را از ان اینجا در ضمن هفت برکت مے نگارم و انتظار فرصت تحریر بقیه آن در اوراق دیگرے برم تا کے میسر آید باب فرخنده بشی تکرار این دو بیت مولوے معنوے را قدس الله سره که؎ عشق معشوقان نهان ست و ستیر؛ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر؛ لیک عشق عاشقان تن زه کند؛ عشق معشوقان خوش و فربه کند؛ بر زبان آورده اند فرمودند عشق معشوقان را از علو مرتبه هیچ مناسبتے به عشق عاشقان نیست

زیرا کہ تعلق عشق معشوق ہمان ذات عاشق ست نہ آنکہ صفتی از صفات
عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق ست مگر آنکہ عاشق را
بمرور تصرف استیلاے عشق از صفات معشوق بذات معشوق برد تا
محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق بعاشقی نسبت پدید آرد
چنانکہ در اواخر از مجنون عامرے نقل کنند والا در ابتدا و توسط عشق
عاشق منظور صفات معشوق ست از صباحت خد و رشاقت قد و
ملاحت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشہ چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
و امثالہا اما در عشقے کہ معشوق را بعاشق ست ہیچ یک ازینہا ملحوظ نیست
آنگاہ فرمودند عشق صفات را نے آرامے و تلوینے ناگزیر ست ازین ست
کہ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ست و عشق ذات موجب آرام و تمکین
است نزارے عاشق و فربہے معشوق آثار آن و این ست و آنکہ عشق
معشوقان نہان و ستیر ست نیز بمحبت ذاتیہ مشیر ست لان الذات
اخفی من الصفات و ادق منہا این حقیر بعرض رسانید کہ آیا در عشقے
کہ معشوق را بعاشق ست ملحوظ معشوق آن نخواہد بود کہ این عاشق
ازین محبوب من ست کہ گرفتار من ست فرمودند این ملاحظات نیز مفقود
مینماید و محبت معشوق نہ کیف ظاہر میشود انتہی ما سمعت من لسانہ الشریف
و این تعبیرے بود از ان حضرت بر مرے کہ تعلق بکریمۂ یحبہم و یحبونہ ؛
داشت فہم من فہم ب ۲ روزے یکے از درویشان منظور حضرت
ایشان بعرض رسانید کہ در کتابے دیدہ ام کہ غوث ربانی شیخ ابو الحسن
خرقانی فرمودہ قدس سرہ در ہر چیز رحمت ست الا در محبت کہ بکشند
و از کشتہ دیت خواہند معنئ این کلام چہ باشد حضرت ایشان

بر عرش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند باضطراب از عرش
فرود آمده و ساعتی مراقب بنشستند بعد ازان روی بحاضران کرده
ازین میان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام
از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب
بدین مقال کشوده با آنکه در حق او همگی از معشوق رحمت اند رحمت ظهور
مینماید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطشی که ببقا و تحقق معشوق دارد
آنرا رحمت نمیداند زیرا که آندم که آن کشتهٔ محبت از معشوق دور بود
شنیدن نام بل خبر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما وی
رحمت رویت معشوق را میدانست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت
بود رحمت قربت را میدانست چون برحمت محبوب از دوری
نزدیکی آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق را
میدانست چون برحمت محبوب بمشاهده رسیده بعطش او آنرا نیز عدم
رحمت دانسته رحمت هم آغوشی محبوب را میدانست چون برحمت محبوب
هم آغوش محبوب شد از بس استسقاء آن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
عین معشوق شدن را میدانست چون برحمت معشوق آن نیز شود
چندان مرتبهٔ دیگر درین تحقق و عینیت مندرج ست که تعطش او رحمت
آنرا داند و آنچه در دست از غلبهٔ شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفته از
کشته دیت خواهند او بدلبستگی خود خود را کشتهٔ محض یافته و مواخذه
که بر و از فنای بقایای آثار سیر و دیت فهمیده متحیرانه می گوید آنچه
میگوید اما نمیداند که در هر مرتبه قتل او باتمام نرسیده بود رمقی باقی بود
و بعد از قتل دوم که ازالهٔ آن رمق بود رمقی دقیق تر در نظر قاتل مینمود

که بدفع آن میگویند اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
مقتول خود را همگی با و سپارد تا سر موے از و با دست قاتل مواخذه
دیت درمیان دارد وچه گویم که بر وچه رود وچه بیند وچه میدهد
ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ❊ و توجیه این کلام وجیه نیز برین وجه
فرمودند که بکشند و از کشته دیت خواهند یعنی بفنائے که زوال عین
و اثر لازمهٔ آنست مقتول سازند و با آن از و تکالیف عبودیت خواهند
و وظائف شرعیه طلب دارند روزے در سفرے که هوا در
غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نهایت نضارت و خضرت
و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
بمخدوم زادهٔ عالی مشرب جامع الاسرار والعلوم شیخ محمد المعصوم سلمه الله
و باین مسکین مغموم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانی شیخ ابو المکارم
علاء الدوله سمنانی قدس سره میفرماید رباعیه این وهم بود که ز تو دوی
برخیزد ❊ امکان و حدث بره روی برخیزد ❊ گر لطف خدا در رسد از راه کرم
شاید که دمے از تو توئی برخیزد ❊ این رباعیهٔ شیخ اشارهٔ بزوال عین مینماید
اگرچه قائل آن قدس سره آن زوال را جز لمحهٔ نمی داند زیرا که ازالهٔ عین
جز به تجلی ذاتی میسر نمیگردد و چون تجلی ذاتی نزد قائل نیست مگر
برقی لاجرم اثر او که رفع توئی است و آن ایماست بازالهٔ عین
دمے و لحظے باشد و آنکه گفتم زوال عین جز به تجلی ذاتی صورت
نمیگیرد اگرچه بیان آن تفصیلے دارد اما مجملش آنست که چون
اسمے و صفتے ملحوظ بود لاجرم عین ماهیت عارف درمیان
حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و آنگاه فرمودند صاحب فصوص

قدس سرہ بزوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلّی ذاتی را جز بصورت متجلی
له اثبات نمی نماید آنجا که در فص شیثیه میفرماید التجلی من الذات
لایکون الا بصورت المتجلی له فالمتجلی له لا یرے الا صورته فی مرآة الحق
ونیز مے فرماید عین که معلوم ست از معلومات الہی اگر زائل گردد انقلاب
علم او سبحانه بجہل لازم آید وہذا محال و اعتقاده ضلال و بزوال اثر
نیز این بزرگوار قائل نیست میگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود
و در کلام بعض صوفیه چنان مفہوم مے شود که عین زائل شود اما اثر
ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر ہر دو زوال پذیرد چنانکه
کلام شیخ بلند سیر ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره العزیز مصرح این
مطلب است اما آنکه بزوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده
شیر ست این مقوله از وے بر آنکه زوال عین از و بکلیت متحقق
نشده که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوہر چون جوہر رود عرض
چگونه ثبات یابد چون سر رود درد سر چون ماند بعد ازان آن
رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر
نوشته فرستاد خواندند و مصراع چہارم او را تکرار نموده فرمودند
ما بزوال عین و اثر بشیخ مهنه موافقیم اما چون من ہمه معشوق شدم
عاشق کیست نگوییم بل چون شیخ سمنانی گوییم توئی برخیزد
اما دوئی برنخیزد ولیکن شیخ سمنانی آنرا دوئی گوید و ما مستمر
نشناسیم که نزد ما تجلّی ذاتی دائمی بود نه برقی و نیز فرمودند زوال
عین و اثر را لازم نبود برخاستن دوئی بل نشاید زیرا که ہستی
ظل را بود از اصل ودیعت بود که از خود می دید چون باصل دید نوئی

برخیزد چه توئی او همان ماهیت موهومه بود اما دوی هرجا باشد که ظل
اصل نشود فهم من فهم و بسا تحقیق دقیق در میان نهادند که حافظه بل
ادراک بنده بان کوتاهی نمود و بدین تقریبات فرمودند که شیخ
علاء الدوله ازان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گفته
آن همه غوغا ازان دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میداند
وغیر خاص و عام قسمے ثالثے نمیگوید والحق بحسب عرف و قانون منطقی
و کلامے این چنین ست اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلقی از قید
اطلاق نیز ورا گفته و این قسم ثالثے ست که مصطلح شیخ ست بدین تقریر
هیچ نزاع نیست مگر لفظے ب۴ روزے بتقریب آن کلام صاحب فصوص
قدس سره که فرموده اِن شئتَ قلتَ انه ای العالم حق و اِن شئتَ
قلتَ انه خلق و اِن شئتَ قلتَ انه حق من وجه و خلق من وجه و اِن
شئتَ قلتَ بالحیرة بعدم التمیز بینهما فرمودند تمیز نمودن میان موهوم و
موجود دیگرست و متمیز گشتن آن دیگر و نیز فرمودند که همچنین میان نفی
و انتفا فرقی ست بس شگرف که نفی در بدایت و توسط باشد و انتفا در
نهایت و هم بدین تقریب فرمودند در طریقهٔ حضرات خواجگان ما قدس الله
اسرارهم هم تعلیم و تعلم اسم ذات آمده و هم نفی و اثبات آنچه ما را معلوم شده
آنست که اسم ذات را بجذبه مناسبت بیشترست و نفی و اثبات را بسلوک
و چون درین طریقه در بدایت تقدم جذبه مناسب حال مبتدی ست
مبتدی این طریقه را اولے تکرار اسم ذات ست و چون بسلوک قدم نهد
لائق حال او نفی و اثبات ست ب۵ روزے یکے از اصحاب صاحبدل
ایشان در خلوتی که بنده نیز حاضر بود معروض داشت که معامله خود را عجیب می یابم

در محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می بینم و در خلوات و تنهائی
کمتر آیا سرّ این معنی چیست فرمودند که یکی از اصحاب حضرت خواجه احرار
قدس سره از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان
با محبوبیست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان
بعد از ادای کلام حضرت خواجه رضی الله عنهما این حقیر را بخطاب سرفراز
کرده فرمودند این جوابیست از حضرت خواجه بحسن ادا و لطافت طبیعت
آشنا اما حل این دقیقه در میان نیامد بنده معروض داشت که حل آن چیست
فرمودند ظاهر را با باطن الفت و تعلقیست چون نسبت و الفت آشنایان
و همنشینان باهم و هر یک از باطن و ظاهر سالک را بکاری که لائق اوست
داشته اند باطن سرگرم معاملات خودست از توجه و مراقبه و حضور و ظاهر نیز
مشغول معاملات خود از امور حسیه سالک را در محافل کثرت بنابر اختلاط و الفت
این و آن ظاهر از غایت اشتغال بامور متوجه الیها از الفت و مصاحبت
این رفیق و آشنائی خود که باطن ست زائل گردد باطن او ناچار بی حرج
و مزاحمت اختلاط او سرگرم کار خود باشد و این غلبهٔ حضور و حلاوت او ازان
ست و چون سالک بخلوت رود ظاهرش از شاغل پرداخته متوجه باطن
گردد و باطن بحکم الفت روی باختلاط مصاحب خویش آرد در کلیهٔ توجه
آنسوی بی سوی او تخلل رود و ناچار حضور و آرامش تقلیل پذیرد بنده بعرض
رسانید که بسا باشد که سالک این طریقه را در خلوت قیاس با انجمن آرام و حضور
نیز روی نماید وجه آن چه بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشته که بر ظاهر
او غالب آمده او را نیز بکار خود آورده بل برنگ خود برآورده و ازین اتفاق نسبت آرام
تزاید پذیرفته باب وقت رخصت بنده را در خلوتی طلبیده از انچه دیده بود و دانسته پرسید

معروض داشت تفرقہ کہ درمیان بود فرمودند بدانکہ چنانکہ ذات او سبحانہ
در ادراک و مراقبات ما نیاید صفات او تعالی نیز چنین بنماید کہ ہر چہ از صفات
واجبی تعالی بدریافت سالک درآید ظلال آن صفات بوده آنچہ مختار ماست
آنست کہ بحکم اذکرونی اوقات خود را بیاد و ذکر او سبحانہ مستغرق دارد
تا او سبحانہ بحکم اذکرکم ترا بکرم چگونہ یاد کند کہ وعدهٔ یاد فرموده و نے تخیل و
تکلف تو از و سبحانہ بر توجہ ظاہر شود و ذکر بغرض حصول احوال و مکاشفات
نکوئی و مطلبے در متخیلہ جا ندہی و نے غرضانہ بل بجان منت داشتہ بذکر
و عبودیت پردازی اگر قبول کند ہر چہ او سبحانہ بآن نوازد و آن مطلق
معتقدات اہل حق رحمہم اللہ بود بر ان اعتماد ے نمائی و شکر بجا آورده طلب
مزید گوئی و الا اعتباری نہی بعد ازان فرمودند سبحان اللہ و بحمده ما را با وجود
حصول کمالات ذاتیہ از بس مراعات نیز او سبحانہ در مراقبات صفات و تصور
آنہا خوف و حیرت می آید و بعضے مشائخ وقت را می شنویم کہ بمبتدیان مراقبت
ذات سبحانہ میفرمایند و آنرا بنور بے رنگ بے چیز کہ محیط ہمہ عالم ست تعبیر
مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبہ چنان مفہوم میشود کہ آن نور را منبسط
و عریض در تخیل مے آرند حق سبحانہ ازین متخیل ایشان منزه است بسیطی
حقیقی کہ آنجا انبساط را و عرض و طول و مانند آن را و این تخیلات را راه نیست
روزے در محفل شریف سکریات و شطحیات بعضی عرفا رحمہم اللہ مذکور شد
کہ خامان و ناتمامان آنرا دست آویز ساختہ اند و تساہلات در دین پیش گرفتہ اند
حضرت ایشان فرمودند اگرچہ از صوفیہ صافیہ فوائد بسیار بدین محمدی و ملت
احمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیده کہ بسیار فاجران این امت بیمن انظار این طائفہ
و صحبت ایشان از صالحان گردیده اند و از انوار اکثر ایشان بسا ظلمات بدع مندفع شد و بسیار

اسرار خفیۂ کتاب و سنت بکشف ایشان بعرصۂ بیان آمد لیکن بسیار ضررها هم از
مستان این طائفه بدین بیبن لاحق گشت و ناقصان هیاکل راکه گاه گاه کلمات
در سکر حال از ایشان سرزد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ماخوذ می گشت
اگرچه مقصود آنان ازان کلام معنی تمام بود اما چون دیدۂ ادراک این ناقصان را
نوری که بآن نور جمال معنی مستور را مشاهده نمایند و از کجی برآید نبود لاجرم روی نمود
آنچه نمود و حق را سبحانه در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها خواهد بود
بلکه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابه سمات بر سنت الهی رفته اند و انبیا
رحمهم الله از تخلق باخلاق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام
او سبحانه متشابهات آمده چون ید و استوی و جنب که مجسمۂ باطله از انجا تجسیم رفته گمراه
شده باآنکه او تعالی عالم بود به لغزش اقدام افهام آنها ازان عبارات مع ذلک
بنابر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون ضحک الله و ان الله خلق آدم علی صورته
و امثالها آمده باآنکه انبیا سیما سرور ایشان علیه و علیهم الصلوة و السلام در غایۂ صحو
و نهایۂ رعایت کلام حقیقت و عدالت بانتظام اند پس از طائفه اولیا اکثر مثل این
یا زیاده ازین سر زند عجب نباشد ارباب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بر دل
فائض شود و اصحاب بطلان را معنی دیگر کمثل مصر ما للمحبوبین و ما للمحجوبین این قسم
کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد ازان فرمودند
که ما که همگی خود را بشریعت درداده ایم و بخدمت سنت سنیۂ مصطفویه علی صاحبها
الصلوة و التحیه همیشه برپا ایستاده از زبان قلم ما نیز بعضی کلمات سکرآمیز برآمده
که تا دوران چه در یابند انتهی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه و کلامهم راقم این
حروف عفی الله عنه میگوید که این فرمودۂ حضرت ایشان که درین صحیفه سمت
گذارش یافت رافع ست تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

نیز بنماید از جمله آن تشکیکات یازده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بمقامات عریضهٔ یازدهم ست از عرایضے که آن حضرت به پیر بزرگوار خود باسرار آن بزرگ ارسال داشته اند و حاصل آنیست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشائخ عبور و مرور بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین دست داده است تا آنکه سیر و عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است و مردم ازین کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند بصاحب آن مقام اما این دریافت آنان را از قلّت تدبّر کلمات این طائفهٔ علیه بظهور رسیده زیرا که هر که آشنای اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طائفه باشد میداند که مراد ایشان قدس الله سره خود و نیز در دفاتر مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع این شبهات نموده اند که بر خوانندگان متصف بصفت عرفا متصف مخفی نخواهد بود از الجمله مکتوبی ست که بشیخ حمید بنگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب در احوال مشار الیه خواهد آمد انشاء الله یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل کرده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوبیست بنام سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله رفع این شبهه بشلیوهٔ احسن نموده اند من اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که عجب تر ازین سخنان از بزرگان بحمل سر بر زده بایزید که سلطان العارفین ست فرموده لوائی ارفع من لواء محمد اگرچه تأویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العربی که خاتم النبوة را صلی الله علیه وسلم خشت فضه گفته و خاتم الولایت را که خود باشد خشت ذهب خوانده و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولایت مینماید در حل آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات قدوة المتأخرین خواجه بهاء الحق والدین قدّس سرّه مرقوم است که حضرت خواجه بتقریب بدایت و توسط سلوک خود

فرموده اند که در مقام منصور و ابویزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند رسیدم تا بجایکه ببارگاهی رسیدم که از ان معظم تر بارگاهی نبود دانستم که بارگاه محمدی ست علی ساکنها الصلوة والسلام گستاخی نکردم وانچه ابویزید کرده بود من نکردم و همدران مقامات ست که حضرت خواجه فرمودند سلطان العارفین ابویزید بسطامی قدس سره فرموده درینمقام سیر در صفات انبیا علیهم السلام سیر میکردم ببارگاه محمدی صلی الله علیه وسلم رسیدم خواستم که درصفت او سیر کنم زد بر پیشانی من دست نهادند حضرت خواجه بزرگ فرمودند که چون من بعنایت الهی در سیر مقامات باینمقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانهٔ احترام آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانواده مرقوم ست که حضرت خواجه فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بران آستانه نهادم بر من کرم فرمودند و مرا داخل آن مقام گردانیدند انتهی در کلام این دو بزرگ دین چه میگویند هر تأویلی که آنجا میکنند اینجا همان کنند آنکه بمقام محمدی رسید ناچار از مقامات سائر انبیا بالارفته باشد پس اگر ازین کلام این طائفه مساوات و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذا بالله سنه بکجا منجر خواهد شد پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی الله عنهم اجمعین را در امثال این بیان مرادیست که ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان دران مکاتیب که تعیین نمودیم بوجه احسن بیان فرموده اند بآنها رجوع باید نمود امید ست که هیچ شبهه نماند و حضرت خواجه منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر الله تربته دریکی از مصنفات شریفهٔ خودمی آرد همچنانکه در عالم شهادت انبیا و خلفای انبیا را علیهم السلام والصلوة اماکن خاصه هست که مسافران و سایر زایران بزیارت آن میرسند و استفاضه ها میکنند و گدائی و مسئله مینمایند کذلک

در عالم غیب نیز ایشان را مقامات است که سالک طریقت جهت دریوزهٔ
فتح کار و برای یوزه نعمت احوال باین مقامات انبیاء عظام و اولیای علام
نیز میرسد و بر آستانهٔ ایشان روی نیاز نهاده سالت کشایش مینماید بلکه
بسا است که کشایش در کار نه بیند تا بعتبهٔ علیهٔ مقام محمدی علی صاحبه السلام
الأبدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه الله باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
شیخ تو این قضیهٔ مذکوره را درمیان آورده از من حل آن طلب نموده من
گفتم صاحب این سخن را فقیر میداند که از کمل علمای عاملین است صاحب
احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر دستگیر برکات ایمنی را شنوده پس این قسم
کلام از ایشان متضمن معنی صادق و سر لائق است گو مارا و ترا معلوم و مکشوف
نباشد و حال آنکه از سلف مشکل تر ازین کلمات بشنوده ایم و هر یک را از روی
عقیده تأویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن مشکک خاموش گشت
هذا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه میان مردم
مشهور تر بود و از اذهان ناتمامان دور تر شبهات دیگر را بران قیاس کنند
و خود را از سوء ظن باکابر دین و وارثان سید المرسلین علیه و علی اتباعه افضل
الصلوات والتسلیمات خلاص کنند

فصل هشتم در بیان بعض خوارق

حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس هر چند بحکم کلام ذو الاحترام
قطب وقته ابو الحسن نوری[1] نور الله مرقده که فرموده اعز الاشیاء فی زماننا شیئان
عالم یعمل بعلمه و عارف ینطق عن حقیقته همان کثرت علم و عمل و معرفت اکمل
حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود و نیز بحکم آنکه گفته اند اشرف معجزات
قرآنست و دقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق است و نیز بعضی از
آن خصائص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفت هر یک آیت اسنی بود

(١) ابو الحسن احمد نوری بغدادی توفی سنة ٢٩٥ هـ. [٩٠٨ م.]

بر علو کرامت آن قطب الطرایق مع ذالک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری ست که از خارقی که بعالم کون متعلق ست نیز می نگارند ما نیز از
جملهٔ خوارق کثیرهٔ حضرت ایشان که در السنهٔ محبان مذکورست کرامتی چند که از
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگرچه مصداق این مقام
آنکلام حضرت شیخ الاسلام ست یعنی خواجه عبدالله انصاری قدس سره که در حق
ذوالنون قدس سره فرموده نه ذوالنون از انست که ویرا بیارایند بکرامات بیارایند
بمقامات که مقال و حال در دست او سخره بود انتهی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام درویشان عفی عنه حکایت کرد که روزی بتقریبی وقت
حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه
از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و همت گمارم عالمی از و منور شود اما درین جزو آخر زمان نه مرضی او سبحانه در ظهور
این امورست و نه مراد ل برین ظهورست خدمت مرحومی امیر سعدالدین محمد که برادر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چندروز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم بمن در
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که در
وقت بجود احوال طبقات ارض و ما فیها در نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه
از هم صحبتی یکی از آشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب باوجود اینهمه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارقی که بعالم کون متعلق باشد
کمتر دیده میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالاتی که مشاهده میشد بستگی و قبض
تمام راه یافت چون از غلبهٔ قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوث این خطره
است به نیت عذر تقصیر بخدمت حضرت ایشان آمدم و دستار خود در گردن افگنده

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لحظه سر مرا برداشته فرمودند آری بسیر کرامات طلب شده اند و این از اثر صحبت فلان خواهد بود معلوم یاران باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اقتباس نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات و صفات میخواسته باشد باین فقرا چند روز بگذراند را وی گفت درین عتاب هم کرامت نمودند و هم مرا از ان ذلت بکلی خلاص بخشیدند پیش از تحریر آن خوارق معارفی چند درین معنی که از زبان حضرت ایشان شنیده ایم و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیده و آن متضمن است فوائد جلیله را در ضمن برکات خمس بیاریم و نیز یک مکتوبی را بتمام که درین باب رقم نموده اند بنگاریم باب میفرمودند کرامات همه معجزات پیغمبر است و چنانکه معجزات پیغمبر برای ترویج و تقویة دین بوده کذلک خوارق اولیا نیز برای همین مقصد است مطلب دیگر ایشان را در اظهار خوارق از حصول جاه و هنرنمای و اشتهار خود و امثالها نیست با وجود این نیت اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق نادم بوده اند بعضی از ایشان فرموده اند عقوبة الانبیاء حبس الوحی و عقوبة الاولیاء اظهار الکرامات و عقوبة المومنین التقصیر فی الطاعات و هر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون در دین ضعف پیدا میکند و رواج آن فرو می نشیند چنانکه احادیث کثیره مخبر این معنی است لاجرم ظهور خوارق که برای تقویت و ترویج دین بود نیز تقلیل پذیرد یعنی اولیا مامور باظهار آن نگردند لاسیما چون هزار سال از انتقال حضرت سید الابرار صلی الله علیه و سلم بگذرد که مقتضی آن مدت را در تغیر امور دین و ضعف ملت مدخلی تمام است اولیای عشرت نیز چون اولیای عزلت از اظهار خوارق غالبا ممنوع گردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم الهادی است که بارشاد و هدایت متعلق است و آخر زمان مقتضی ظهور اسم المضل است که به بدعت و ضلالت وابسته است کما جاء فی الحدیث

ان بین یدی الساعة فیما کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مومنا و یمسی کافرا و یمسی مومنا و یصبح کافرا
ب ۲ و نیز فرموده‌اند کرامتی که ارباب ارشاد را ضروری ست آنست که مریدان را بتدا
از خلق بخالق برند و از حالی بحالی گذرانند و مرید سعادتمند هر روز از مرشد خود کرامات
مطالعه مینماید و در خود آثار تصرفات پیر می بیند و اولیاء الله را هیچ لازم نیست برای
نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معامله ولایت باستتار الیق ست اولیائی
تحت قبابی لایعرفهم غیری برین مدعا گواه صادق ست و تحریر نموده‌اند که خوارق نه از
ارکان ولایت ست و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوتست لیکن
ظهور خوارق از اولیاء الله شایع است تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز دلالت ندارد
بر افضلیت و تفاضل اینجا باعتبار درجات قرب الهی ست جل شانه تواند بود که از ولی افضل
ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق که از بعض اولیای این امت بظهور آمده
از اصحاب کرام رضی الله عنهم عشر عشیر آن نیامده باآنکه افضل اولیا بمرتبه ادنای صحابی
نرسد نظر بر ظهور خوارق از کوته نظری ست و دلیل ست بر قصور استعداد تقلیدی شایان
قبول فیض نبوت و ولایت جماعه‌اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت اصلا محتاج بلم نگشت
و لهذا اسبق سابقان این امت آمد و ابوجهل لعین بواسطه قصور همین استعداد باوجود
ظهور چندین آیات باهره و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد ب ۳
و نیز فرموده‌اند و هم بر نگاشته‌اند که شیخ الشیوخ[1] قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات
و خوارق مشایخ فرموده کل هذه مواهب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و یعطی و قد
یکون فوق هولاء من لایکون له شیء من هذا لان هذه کلها تقویة للیقین و من منح صرف
الیقین لا حاجة له الی شیء من هذا و کل هذه الکرامات دون ماذکرناه من تجوهر الذکر
فی القلب و وجود ذکر الذات خوارق عادات بر دو نوعست اول علوم و معارف

(۱) شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی توفی سنة ٦٣٢ هـ. [١٢٣٥ م.] فی بغداد

الهی ست جل سلطانه که بذات وصفات وافعال واجبی جل وعلا تعلق دارد ووراء طور عقل ست وخلاف متعارف ومعتاد ست که بنده های خاص خود را بآن ممتاز ساخته است ونوع ثانی کشف صور مخلوقات ست واخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد نوع اول مخصوص باهل حق وارباب معرفت ست ونوع ثانی شامل محق ومبطل ست زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل ست نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت واعتبار دارد که باولیاء خود مخصوص ساخته است واعدا را در ان شرکت نداده ونوع ثانی نزد عوام خلائق معتبر ست ودر انظار ایشان معزز ومحترم یعنی اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نزدیکست که از نادانی او را پرستش نمایند وبهر طلب ویابس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع ومنقاد او گردند بلکه این محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند واز کرامات نمی شمرند خوارق نزد ایشان منحصر در نوع ثانی ست وکرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات واخبار از مغیبات ایشان نمی بخبر ان علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد کدام شرافت وکرامت در وی حاصل ست بلکه این علم شایان آنست که بجهل مبدل گردد تا نسیان از مخلوقات واحوال ایشان حاصل آید معرفت واجبی ست تعالی وتقدس که بشرافت وکرامت سزاوار ست وباعزاز واحترام شایان ست پری نهفته رخ ودیو در کرشمه وناز بسوخت عقل ز حیرت که این چه بو العجبی ست ومن قریب مما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام الهروی والامام الانصاری فی کتابه منازل السائرین وشارحه رحمهم الله علیهم اجمعین والیضا میفرمودند که از اکثر متقدمین اولیا رحمهم الله در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل نکرده اند جنید قدس سره که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه وتعالی از حال کلیم خود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است حیث قال عزوجل ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات واز مشائخ این وقت ازینجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیای الله در اجه متقدم وچه متاخر

در هر ساعت ظهور خوارق ست معنی آزاد اند یا نداند مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست
اکثر خوارق مشائخ را مریدان خاص و جلیسان مجلس اختصاص می بینند و بمرور ایام به تقریر السنه
و تحریر اقلام بین الانام شهرت میگیرد ب ۵ ایضا تحریر نموده اند که معنی تخلقوا باخلاق الله
که در ولایت مأخوذ ست آنست که حاصل شود اولیاء الله را صفاتی که مناسب
باشند صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم
صفات نه در خواص معانی که آن محال ست و مستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواجه محمد پارسا
قدس سره میفرمایند در بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک ست و معنی ملک
متصرف بودن در همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت و تصرف
او در دلها انفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع ست و معنی سمیع
شنواست چون رونده سخن حق را از هر کس باشد بی گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقائق را
بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر ست و معنی بصیر بینا ست
چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و
کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیرت حق نظر او شده باشد تا هرچه کند بر موجب
پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محیی ست و معنی محیی زنده
کننده بود چون رونده راه احیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر ممیت ست و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتهای که بجای سنت گرفته اند
وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلق را
رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند خیال کرده اند که ولی را احیای
جسدی و در کار ست و اشیای غیبی می باید که اکثر برو منکشف شود و امثال اینها کما تری من الظنون
الفاسدة ان بعض الظن اثم انتهی اما آن مکتوب اینست که بجناب خواجه حسام الدین احمد سلمه الله نوشته
[1] الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر

[1] مکتوب ۲۱۶ از دفتر اول

میرسد که چون درمیان احباب بعد صوری حائل گشته است و ملاقات ظاهری عنقای
مغرب شده اگر احیاناً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب می نماید
بناءً علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی می نویسد امید است که بملال نکشد مخدوم ما خواجه
بحث ولایت درمیان ست و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور
میسازد و استماع خواهند فرمود ولایت عبارة از فنا و بقاست که خوارق و کشوف
از لوازم آنست قلت آن و کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم و اکمل
باشد بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود مدار کثرت ظهور خوارق
بر دو چیز ست در وقت عروج بلندتر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول ست جانب عروج بهر کیف که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید وجود اشیا را مربوط باسباب
می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پردهٔ اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده
یا نزول کرده و باسباب نرسیده و نظرش بر فعل مسبب الاسباب ست و بس زیرا که
اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای
ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید و کار اسباب بین را باسباب می اندازد
و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مهیا می سازد و حدیث قدسی
انا عند ظن عبدی بی شاهد این معنی ست تا مدتها بخاطر می خلید که وجه چیست که اولیا
کمل این امت بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی
قدس سره ظاهر گشته است از هیچ کدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلندتر واقع
شده است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلندتر است
مناسب این مقام حکایة خواجه حسن بصری[1] و حبیب عجمی[2] ست قدس سرهما منقول

(۱) حسن بصری توفی سنة ۱۱۰ هـ. [۷۲۸ م.]
(۲) حبیب عجمی توفی سنة ۱۲۰ هـ. [۷۳۸ م.]

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریا ایستاده بود و انتظار کشتی می برد
که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی
میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی ست شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم
نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معامله میفرمودند
و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با او
زندگانی میکردند اما فضل حسن را ست رضی الله عنه که صاحب علم ست و علم الیقین را
بعلم الیقین جمع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس
پردهٔ حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکر ست یقینی بفاعل
حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدخلی بود و این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط
اسباب بحسب واقع کاین ست اما معاملهٔ تکمیل و ارشاد بر عکس معاملهٔ ظهور خوارق نسبتی
زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
و مسترشد درکار ست که منوط به نزول ست و بدانید که اغلب آنست که هر که از همه
بالاتر رفت از همه پایان تر فرود آمد لهذا حضرت رسالة خاتمیت علیه و علی آله
الصلوة والسلام والتحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر
فرود آمد از ینجاست دعوة او اتم گشت و بکافهٔ انام مرسل شد چه بواسطهٔ نهایت
نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمامتر گشته و بسا ست که از متوسطان
این راه آنقدر افادهٔ طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمبتدیان از منتهیان غیر مرجوع از ینجاست که
که شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودندی من شما را
بسوی قصاب فرستادمی نه بخرقانی که وی شما سود مندتر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود

مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افادهٔ تام در حق او
غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم منتهی تر بود از همه عالم وحال
آنکه افادهٔ او از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده و کمتر آن بر رجوع وهبوط آمد
نه بر انتها وعدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست همچنانکه در حصول نفس ولایت
مر ولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکه بسا است که مردم از وی خوارق نقل کنند
و او را از آن خوارق اصلا اطلاع نه از اولیای که صاحب علم وکشف اند جائز است
که بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مثال ایشان را در امکنهٔ
متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه وغریبه از آن صور بظهور
آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاع نیست ع از ما و شما بهانه برساخته
اند حضرت مخدومی قبله گاهی[1] قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت عجائب کار و بار
است مردم از اطراف وجوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکهٔ معظمه دیده ایم در
موسم حج حاضر بوده اید باتفاق حج کرده ایم وبعضی دیگر میگویند که در بغداد دیده
بودیم واظهار آشنائی مینمایند ومن هرگز از خانهٔ خود نه برآمده ام وهرگز این قسم مردم
را ندیده ام چه تهمتی است که برمن میکنند والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها
زیاده برین اطناب است اگر تعطش ایشان را معلوم خواهد ساخت زود تر
بیشتر خواهد نوشت ان شاء الله تعالی انتهی مکتوبة العالی چون این فوائد معلوم
شد اکنون انجاز وعده نموده درین فصل سی و یک خارق از خوارق
از حضرت ایشان که این عدد اشارت بنصف عمر مینماید مذکور میگردد وبعضی
خوارق عظیمهٔ ایشان در فصل آینده که متضمن احوال وفات است نیز خواهد
وبرخی دیگر در احوال یاران ایشان بتقریبات مذکور خواهد شد ان شاء الله
سبحانه منها از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس الله سره شنودم

۱ ب

(۱) ملاّ عبد الرحمن نور الدین جامی توفی سنة ۸۹۸ هـ. [۱۴۹۳ م.] در هرات

آن حضرت را ضعفی روے نمود دران ضعف وہ یازدہ دانہ مویز طلبیدند تا تناول نمایند چون خادم این مویزہا پیش ایشان نہاد در مراقبہ رفتند بعد از ساعتی سر برآوردہ فرمودند امر عجیب بظہور رسید چون این مویزہا پیش من نہادند مرئی و محسوس گشت کہ ہمہ مناجات در آمدند و از حضرت حق سبحانہ صحت و شفاے آکل خود خواستند و معلوم گردید کہ حق سبحانہ مسئول ایشان را اجابت فرمود و صحت آکل آنہا را در اکل آنہا ودیعت نہاد خود چند مویز ازان تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زادۂ خرد ایشان کہ او نیز مریض بود و معاملہ بیاس رسیدہ از تناول آن بشفا رسید و کذلک دو سہ تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیماران را موجب صحت شدی منہا سیدی صاحبدلی رحمۃ اللہ نام کہ از مریدان حضرت ایشان ہست اما آن سال کہ در ایام حیات خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ حضرت ایشان بلاہور تشریف بردہ بودند گاہ گاہ بملازمت ایشان میرسیدہ و حسن عقیدہ بخادمان آن درگاہ داشتہ باین حقیر حکایت کرد کہ در اقصاے ملک دکن من با دو سہ درویشے دیگر بصحرای سیر فتیم بتخانہ دیدیم چون روزی از حضرت شیخ تو شنودہ بودم ہر مقدار کہ از توہین اصنام و عبدۂ آن از دست مسلمانی آید خود در امعاف ندارد کہ ثواب غازیان سبیل اللہ می یابد تکیہ برین نصیحت ایشان کردہ بیاران گفتم کہ درین صحرا کسی حامی این بتخانہ نمی نماید بیائید ہر مقدار کہ توانیم ازین بتخانہ ویران کنیم بتی شکستیم و کمر در ہدم بعضی دیوارہا بستیم درین میان یکی از مزارعان ہنود از دور دران صحرا این تخریب ما را دیدہ دویدہ باہل قریہ کہ عابدان بتخانہ بودہ اند خبر کردہ ناگاہ چہ بینم کہ قریب ہزار کس بعضی سنگ و بعضی چوب و بعضی حربہ بر دست بخشم تمام متوجہ ما شدند ما را و یاران ما را حیرت و دہشت

ب ۲

فرو گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفره و فجره رهائی ده درین تضرع و نیاز
آوازے بگوشم رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده ع تو بودی من آواز
رامی شناسم ؛ که میگفت خاطر جمع دار که اینک براے حمایت تو لشکری
از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که در گوش من
از حضرت شیخ این آواز رسید لشکرے خواهد آمد ایشان خود رسیدند قریب
یک تیر پرتاب کفره مرتاب بما نزدیک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
سوارے چند که قریب بسی و چهل تن باشند نمایان شدند که بسرعت تمام
اسپان را بدین جانب میراندند چون کفره آن سواران را دیدند قدم واپس
کشیدند آنجماعه رسیده بعضے را ازین کفره تازیانه زده و برخے را شتم نموده
ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
که بتقریبے بیکے از قرای آن نواحی آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل
کاروان شده اند مسلمانی از قریه این کفار بسرعت رفته بآن دیه کراین
سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رهانیدند
واین نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره الله سره العزیز منها
سید جمال که از ارباب ذوق و حال ست و خداوند صدق مقال و از مقبولان
حضرت ایشان باین حقیر گفت دریکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
از دهشت تنهائی و هیبت آن درنده سخت هراسان و لرزان شدم
و از ان بیشه فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحمایت حضرت ایشان بردم و بمجرد
تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا برکف شتابان

ب ۴۷

رسیدند و به نیروی هرچه تمامتر عصای مبارک بر دهان آن شیر دلیر فرو کوفتند
چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه ازان شیر در آن بیشه
نشان یافتم منها مدت شیخ بدیع الدین سلمه الله از خلفای بزرگ حضرت ٤٧ب
ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی بالحاح یکی از
دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صدور بعضی سخنان مخالف
شرع ازان شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم
لیکن در موافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم بفور
در نظرم آمد که شیر غرانی خشم آلوده بآن حظیره درون شد و من بجانب آن شیر
بدهشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روے انسان از روی آن شیر هویدا
گشت در کمال غضب چنانکه از هیبت آن سر از مراقبه کشیدم و زود برخاستم و استغفار
نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاذنا الله منه بروی ٥٠ب
غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
تا روزی در مجلسی یکی از یاران مخصوص او صریحا از هم کاسگی او تنزه نمود خواجه
از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد والتجا بسدهٔ سنیه آورد و دریوزهٔ
توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او بیکبارگی
مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که ازان بیماری اثری
نمانده بود و از مشاهدهٔ آن اگرچه مخلصان را اخلاص و عقیدت درجهٔ دیگر گرفت اما ازانکه آن مرض
بحضرت ایشان منتقل گشت همه بی آرام و غمگین شدند چون جزع و فزع فرزندان و یاران

حضرت ایشان دران باب مشاهده کردند باز ملتجی و متضرع شدند که از ایشان نیز مرتفع گردد بعنایت الله سبحانه مرتفع گشت مژدهٔ آن بفرزندان و یاران رسانیدند و آن اعضا را نمودند که اثری ازان مرض در آنها نمانده همه شکر آنرا بجا آوردند و این خارقی بود ازان حضرت ایشان بس شگرف ع قدس الله سره منظهرہ ؛ منها ایم از عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و در آنجدود متوجه شدند روزی درمیان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زادهٔ بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده در عنان سیر میرفتند غلبه نمود اما از غایت ادب جرأت عرض نداشتند درین میان حضرت ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدماء اصحاب آن حضرت بل از اهم پیرهای ایشان بود خطاب نموده فرمودند بهمانا حرارت آفتاب و تراکم غبار یاران را آزار میدهد مولانا معروضداشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان است چه حاجت بعرض مخلصان ست حضرت ایشان تبسم نموده گوشهٔ چشم حق بین جانب آسمان کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعهٔ ابر ظاهر گردید و محاذی ایشان و اصحاب ایشان آمده سایه افگند و بهمان مقدار که غباری فرونشیند و بوحل نانجامد متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آن وقت وقت باران نبود یاران را بمشاهدهٔ این سایه و باران موجب مزید عقیدت شد منها برنایی از سادات که از طلبهٔ علم بود و آشنائی راقم روزی بدیدهٔ گریان آمده باین حقیر واقعهٔ عجیب درمیان نهاد که خارقی بود عظیم از حضرت ایشان و آن این بود که گفت مرا بجناب حضرت امیر کرم الله وجهه خصوصاً بمعاویه نقاری بود و بسور عقیدتی مطالعهٔ مکتوبات حضرت شیخ بزرگوار تومی نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک شاتم ابوبکر و عمر رضی الله عنهم میداند است و بهمان حد که شاتم آنها میفرمودند بشاتم معاویه میفرمودند از ین نقل برآشفتم و گفتم

ب ٦

ب ٧

معاویه را ایمان نبوده ... ٦

این چه نقل مزه است که این مرد اینجا ایراد نموده است این نفهتم و مکتوبات را بر زمین انداخته
ببالین سر بخواب نهادم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و هر دو گوش
مرا بدو دست مبارک گرفته فرمودند که ای طفل نادان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و رقیمه ما را بر زمین
افگنی اگر از من آن سخن باور از و آشفته گشته باور میکنی بیا تا ترا پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
او و نشسته مرا بدران او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم دشمن داشته اند اما
غلط پنداشته و همچنان مرا کشان کشان بباغی بردند در کنار آن باغ مرا باز داشته خود
تنها شده بجانب ایوانی که دران باغ بود روان شدند من نیز در رفتند آنجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
نشسته بود بتواضع تمام بآن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن عزیز به بشاشت و تبسم
تمام با ایشان ملاقی شدند بعد از ان حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانوی ادب پیش آن
بزرگ نشسته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
و اشارتها میکردند یقین داشتم که جانب من حرفی میگذرد بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار تو
برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان که نشسته اند حضرت امیر اند کرم الله وجهه
المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهرفشان فرمودند که زنهار باصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقاری در دل نداری و ملامت این بزرگواران بزبان نیاری
که ما دانیم و برادران ما که بچه نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نام شریف
پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر نپیچی راوی گوید با وجود این نصیحت
ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر نقار و دشمنی آن جماعه یافتم ایشان
را آن معلوم شده در غضب رفتند بحضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است
و اشارت کردند بضرب سیلی حضرت شیخ بقوت تمام سیلی بر قفای من زدند بعد از خوردن سیلی با خود گفتم
عداوت اینها را برای محبت و رضای ایشان اختیار کرده بودی چون ترا این جد ایشان ازین نقار
و عداوت از تو ناخوشنودی شده اند و برفع آن امر حتی اینچنین با مرش چون نظر کردم این دم دل خود را

صاف دیدم و درین میان از خواب بر آمدم و همچنان سینه اکنون ازان کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب بکلی حضور گشته ام و شیخ بزرگوار تو و معارف
و گفتار این بزرگ اعتقادم یکی صد شده است منها یکی از ارباب سپاه و اصحاب جاه
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
دلتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل دنیا داران روند درویشی از
مخلصان حضرت ایشان آنجا حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمانی
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دولتمند همان شب بخواب دید که جمعی از غیبیان بغضب تمام رسیده
بوی در آویختند چنانکه بر گنهگاری در آویزند و جریمهٔ اعتراض دوشینه را مذکور ساخته
کارد بر کشیدند که زبان او را قطع نمایند وی بتضرع بسیار راه معذرت و توبه و استغفار
بیشمار در میان آورد تا دست از و باز داشتند ازان پس هرگز بهیچ کار ایشان اگرچه
بظاهر خاطرنشین او نگردد اعتراض ننمود منها جناب حاجی عبد الحق که متورع و فاضل
ست و از ارباب دل با این حقیر گفت بمجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی را مذکور شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان در آمد من با آن
عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و بسیار عرفا و اولیا را دیده ام میدانم
که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویله در میان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کنیم و دوگانه ادا نموده بتوجه و نیاز تمام مصحف را بر کشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید ازان نشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را همان ختم نمائیم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز و هر دو دوگانه ادا کردیم و مصحف را
همچنان عالم بر دست گرفته بتوجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفته خود نادم شد و من

ب شکر گفتم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که قطار نیل تاجری در همسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسرقه رفت صاحب مال برنایی را از اقربای آنحضرت
بدزدی متهم گردانید آن جوان از بیم اهانت و آزار فرار نمود عسس سرهند چون آگه شد
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان یارانی را که میدانستند که تحمل دیدن آن رفتن
ایشان ندارند بکارها هر سو گسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاده نزد او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به لینت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا طاهر بدخشی رسید و بآن عسس بشورید و گفت ای چنین و چنان میدانی
که چه کس طلبیدهٔ حضرت ایشان مولانا را ازان گفتگو باز داشتند آن عسس را وداع
نمود روزی چند برین بی ادبی او نرفته بود که میان آن عسس و گروهی آن
دیار منازعت عظیم برپا شد و بمحاربه انجامید آن عسس با قریب بست تن
از فرزندان و خویشان بیالاخانه برآمده آن بالاخانه خانهٔ بود پر از نفط که نفط اندازان
برای مصالح حرب آماده کرده بودند ناگاه دران نفط از جای آتش افتاد آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بعدم فرستاد که از میت آنها هم
اثری ندیدند ع بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق
۱۱ب زد همچنان یکی از امیرزادهای سلطان وقت بغضب تمام از لاهور طلبید
که از وی تقصیرات بوقوع آمده بود از مشاهدهٔ کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیده آن بود که بمجرد رسیدن او را بزیر پای فیل افگندی وی نیز
این معنی را دریافته سخت هراسان گردیده بود چون بسرهند رسید بخدمت ایشان
که غائبانه اخلاصی داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
که انشاء الله سبحانه خاطر جمع باشد که هیچ مکروهی نمیرسد بل سلطان التفات و مهربانیها خواهد نمود

وی از غایت اضطراب معروض داشت که در آنچه در حق این کمترین مخلصان بزبان
مبارک رفت آنرا بزبان قلم نیز بیارند و آن رقیمه را بمن بسپارند که مرا اطمینان تمام
حاصل گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان تبسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
خوف غضب سلطان که نمونهٔ غضب الهی ست بفقرا رجوع نمود فقرا او را در ضمن خود گرفته
ازین مهلکه رهانیدند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
شخص را سلطان آزارها داده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
تبسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقرا چون فلق صبح در آمده که وی همگی از سلطان شفقت
وعنایت بیند این خبر که میگویند صدقی ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
همین که بنظر سلطان در آمد سلطان بخندید و از روی نصیحت کلمهٔ چند باو درمیان
آورد آنگاه بالتفات تمام خلعتش داد رخصت فرمود منها یکی از سلاطین زادها
را پادشاه وقت در زندان کرد و رأی ملک بقتل آن مقرر شد آن بیچاره بهر سوی
دست و پای میزد و بفقرا رجوعی مینمود دران اثنا حضرت ایشان بطالع او باگره تشریف
آوردند آن محبوس مأیوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که آشنای قدیم
او بود طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان دریوزهٔ توجه خاص الخاص برای رهائی
وخلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها به تضرع والحاح التماس او را بعرض رسانید
ایشان آن شب متوجه شده فرداش فرمودند که باو مژده رسان که از قتل خلاص شدی
واز حبس نیز عنقریب رهائی خواهی یافت این مژده را باو رسانیدند اما وی را از غایت اضطراب
که داشت اطمینان تمام روی نداد یکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از وی
او نیز نمود آن مجذوب را بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر نقشبندیه
ماهی او را از گرداب هلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده بمنصب رسید
این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان زاده شنود و وی ممنون احسان ایشان دید

واز مخلصان ایشان یافت عزیزی که در میان این معامله بود حکایت کند که وقتی حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعرض رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی نفرمایند خاطرها جمع نمیشود و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا اخلاص خواهد شد موفق فرموده فردای آن روز خلاص یافت منها دولتمندی را از پیرزادهای این سلسلهٔ شریفه که از سوی ما و راز اخفاء ملوک نیز بود مرض قولنج عارض شد و بروزها کشید و بسیار اطبا تداوی نمودند اما فائده بظهور نرسید آن عزیز ازین سخت متأذی و متألم و حیران بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر راقم بود نزد فقیر فرستاد که ما از تو بس ممنون میشویم و ارواح پدران خشنود میشوند که نوعی بعرض پیر دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسلهٔ ما اند رسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بلیه گردند بنده آن التماس را از فرستادهٔ او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عشای همان شب خلوتی یافته حقیقت را بر وجهی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که ان شاء الله تقصیر نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرض بامداد را ادا کردند بی واسطه بنده هم الملبیده سر گوشی نموده فرمودند که بعد از تهجد متوجه رفع بلیهٔ آن عزیز که شب التماس مینمودی شدیم بعنایت الله سبحانه آن بلیه مرتفع گشت زود رفته دعای ما را باین نوید برسان بنده حسب الامر بمنزل او رفت بمجردی که مرا دید از جای جسته در آغوش کشید و آب در چشم آورد پیش از آنکه بنده لب کشاید گفت دانستم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلحظهٔ من بکافران میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن درد عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم بتهجد برخاسته اند دعا و توجهی در دفع آن نموده اند باجابت رسیده عنقریب ست که این مژدهٔ ایشان خواهد رسید فقیر گفتم که حقیقت تمامها همین ست که دریافته اید مرا حضرت ایشان برای رسانیدن مژدهٔ این قضیهٔ مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علو فطرت و خلوص عقیدت

محتاج بنامه و پیام بوده آید بعد از مشاهدهٔ این خارق نقد این عزیز با وجود علو جاه و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جملهٔ مخلصان و نیازمندان گردید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخدمت ایشان میرسید و شکرانهٔ وجود شریف درین دیار روزگاری می‌نمود منها درویشی که وی و اهلیهٔ وی از مخلصان این آستانه بودند و آن درویش بتقریبی ساکن ملتان شده بود و در آن ایام که حضرت ایشان بلاهور تشریف داشتند آن درویش آمده بقدمبوسی مشرف شد روز دیگر بتوسط این حقیر بعرض رسانید که اهلیهٔ من که از مخلصان حضرت ست چندین سال ست که بانواع امراض مختلفه گرفتار شده که طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از ادویه و ادعیه آنچه مردمان در میان آوردند سود نداد اکنون از همه امید گسسته و بتوجه خاص حضرت ایشان سررشتهٔ رجا بسته امید که توجهی خاص فرمایند چون بنده معروضداشت فرمودند که فاتحهٔ شفا بخوانیم و خواندند آن درویش بفقیر گفت که اهلیهٔ من مرا تاکید تمام نموده که از نقد بخدمت ایشان تضرع نمائی که ایشان بگویند که او را در ضمن خود گرفتیم و امراض او را برداشتیم خاطر جمع دار آنگاه دست از دامان خادمان درگاه خواهی کشید این فقیر مسألت او را بعرض اشرف رسانید فرمودند که این چه تکلیف مالایطاق ست از ما فقیران همین دعا و فاتحه است دیگر هرچه او کند سبحانه فقیر گستاخی نموده معروضداشت که او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبهٔ حضرت ایشان مالایطاق نمیداند بلکه بسیار بسیار آسان می‌یابد خاموش شدند باز روز دیگر بنده جرأت نموده بعرض رسانید که آن بیچاره بس امیدوار است رجا که محروم نماند ساعتی خاموش گشته تبسم نموده فرمودند خوش آنچنان باش که او میخواهد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن درویش روی نیاز بر اقدام ایشان نهاده مرخص شد و بنده منتظر رسیدن خبر شفای اهلیهٔ او می‌بود تا آنکه بعد از چند روز نوشتهٔ او رسید که چون اینجا رسیدم اهلیهٔ خود را صحیح و تندرست یافتم

حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان فرموده بودند یکیک امراض او رخت بسته
بوده اند بنده بعرض ایشان رسانید تبسم نموده کلمهٔ تحمید بر زبان آوردند منها در بیاض (۱۵ ب)
حضرت مخدوم زادها خواجه محمد معصوم سلمه الله بخط آن نوبادهٔ بوستان ارشاد دیدم که مرقوم
بود در ایام غلبهٔ طاعون در بارهٔ عزیزی مردم خوابهای ناخوش دیده بعرض حضرت
ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیده بختم حصن حصین[1] امر فرمودند وی
ختم نموده آمد معروضداشت حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد از ادای فاتحه فرمودند که در
اثنای قرأت فاتحه گرد اگرد تو قلعه دیدم برپا شده اما بعضی اطراف آن قلعه نادرست ظاهر
میشود غالباً در قرأت آن نسخه تقصیری رفته باشد آن شخص رفته باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند
این حصن در نظر مرتب می در آید بعد ازان فرمودند عجب معامله ایست آن حصن اول را می بینم
که از تو منتقل شد پنداشتم که گرد من آمد دیدم که متوجه برادرزادهٔ تو شد و او را احاطه درست نمود
او در مرض صعب گرفتار بود که اطبا عاجز بودند دران ایام آن برادرزاده صحت
یافت و عم او نیز بعافیت ماند منها مولانا محمد امین نام عزیزے که از مریدان (۱۶ ب)
خواجه دیوانهٔ سورتی رحمه الله بود بیمارئ صعب ویرا پیش آمده بود و مدتها
مانده نه از دعای فقرا و نه از تداوی اطبا تخفیفی یافته چون آوازهٔ بزرگی
حضرت ایشان بگوش طالعش رسید به نیازمندی تمام عریضه مرسل داشت
والتماس توجهی که شفابخش باشد باعنایت تبرکی نمود حضرت ایشان بر وی ترحم
فرموده این عنایتنامه را با پیراهن متبرک فرستاد هو مخدوما تا چند بر خود
چون مادر مهربان باید لرزید و تا کی سر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را
مرده باید انگاشت و جمادی چند بی حس و حرکت باید پنداشت إِنَّكَ مَيِّتٌ
وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ نص قاطع ست فکر ازالهٔ مرض قلبی درین فرصت یسیر بکنید که از اهم
مهام ست و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل بیاد رب جلیل از اعظم

(۱) مؤلف کتاب حصن الحصین محمد ابن جزری شافعی توفی سنة ۸۳۳ هـ. [۱۴۳۰ م.] در شیراز

مقاصد دلی که گرفتار غیرست از وی چه توقع خیرست روحی که مائل بجهت‌ست
نفس امّاره از وجهت‌ست آنجا همه سلامتی قلب میطلبند وخلاصی روح میجویند وما
کوته اندیشان درهمه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح وقلبیم هیهات هیهات چه توان
کرد وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از ممر ضعف ظاهر اندیشه نکند انشاالله
تعالی بالصحت وعافیت تبدل خواهد یافت خاطر اینجانب ازین رهگذر جمع ست جامه
فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد بپوشند ومترصد نتایج وثمرات آن باشند
که کثیر البرکت ست ع هرکس افسانه بخواند افسانه هست ٭ وانکه دیدش نقد خود مرد آن
است ٭ والسّلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله
من الصّلوات اکملها وی آن پیراهن را در پوشید وازان مرض چندین ساله
رهید وآمده از مریدان گشت منهما فاضلی از مخلصان مقبول ایشان که ساکن
آن حدود ست باین فقیر گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد که مرا خویشی
بود که محبت باو تمام داشتم اورا بیماری صعب روی داد جهت ادویه وادعیه باطبا وفقرا
تردد بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد بخدمت رسیدم والتماس توجه
نمودم فاتحه خواندند ومتوجه بحجرهٔ خاص شدند بعد از لمحه برآمده مرا یاد کردند که فلان
طالب العلم که برای مریض خود فاتحه شفا طلبیده بود کجاست حاضر شدم فرمودند فاتحه
مغفرت بخوانیم من در حیرت واندوه رفته بمسکن خود که از سرهند چند فرسخ بود باز گشتم
ودر راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان بآن عبارت صریح ست بفوت واگر اینچنین
خواهد بود پس خارقی عظیم ست من آمده مرید خواهم شد چون بخانه رسیدم از دفن
او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که همان وقت که وی فوت کرده بود حضرت
ایشان را معلوم شده مرا طلبیده فاتحه مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم منهما
از عزیزی صاحب فطرتی ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بود شنودم

۱۷ ب

۱۸ ب

که گفت جهت امر ضرور از لاهور متوجه برهانپور بودم چون بقدمبوس حضرت
ایشان در سرهند رسیدم مرا ضعفی روی داد که در رفتن و بودن متردد گشتم حضرت ایشان
فرمودند که کار ضرور در پیش داری بهر حال متوجه شو انشاء الله خیرست حسب الامر در راه
درآمدم دو سه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد شب بغایت استیلا
نمود در غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو بخیرست عجب که
اینصورت گرفت بعد ازین خطره در عین اضطراب و تب و تاب حضرت ایشان در نظرم
آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا برداشتم و در راه درآری چون صبح شد هیچ
اثرے از ضعف در خود ندیدم چون بدهلی رسیدم آنجا دو سه تناول معجونی از معجونات
حاره مرا دلالت نمود بمجرد خوردن باز آن ضعف بیش از پیش عود نمود بر بالین
افتاده بودم و زبان التماس کرم بدرگاه حضرت ایشان کشاده و در وے بر بین
نگذشته بود که یکی از دوستان قدیمی صمیمی من که در خدمت حضرت ایشان می بود
بناگاه از در درآمد گفتم خیرست گفت حضرت ایشان مرا فرستادند که خود را بفلان
یار خود برسان که ضعفها او را روی میدهد باید که مثل تو مهربانی کاردانی با او همراه
باشد و وقت رخصت خریطه از نبات طلبیده بمن سپردند که بفلان برسان اینک
حاضرست من گفتم این نبات داروی هست که حضرت ایشان برای رفع این
مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته می نوشم اطبا مانع آمدند که در غلبات
تپ شیرینی و سردی خوردن مضرست من گفتم نا معقول مگوئید آن طبیب
الهی برای من فرستاده و ناچار شربت ساختن بمجرد نوشیدن نصف ضعف
را از خود کم یافتم روز دیگر بقیه نبات را باز شربت کرده نوشیدم بکلی آن ضعف
و تپ مرتفع شد حاضران ازین قضیه و فارق در حیرت رفتند و از معتقدان
شدند منها این حقیر راقم عفی الله عنه روزے در اثنای تلاوة سورة

۱۹ ب

بنی اسرائیل چون بر کریمهٔ وتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا
رسید بخاطرش خطور کرد که مگر اداے نماز تهجد را در نصیب از برکات مقام محمود
که مقام شفاعت ست دخلی هست از حضرت ایشان باید پرسید باین نیت بملازمت
آمدم که ایشان در کار وضو بودند چون مرا دیدند بالفور فرمودند که تهجد را لازم داری
معروض داشتم که اکثر اداے یابد فرمودند هر که میخواهد که از مقام محمود که مقام شفاعت
است بهره تمام گیرد گو نماز تهجد را ملتزم باشد و آن آیت مذکوره را تلاوت نمودند
بنده سر در قدم همایون نهاده معروض داشت که به نیت استفسار همین
سر بملازمت رسیده بودم الحمد لله که بکرامت ایشان بے آنکه عرض نمایم
بظهور آمد منها هم این حقیر غفر الله ذنوبه میگوید که دران ایام که حضرت ایشان
این کمترین را بطریق رابطه مشغول ساخته بودند و بنده را راه عشقبازیها
بحضرت ایشان کشوده بود روزے رباعی نظم آورده بسمع شریف رسانیدم
و آن رباعی این بود ای آنکه ملائک مگس قند تو اند ٭ دل سوختگان
عشق اسپند تو اند ٭ کان نمک از لعل تو آواره بکوه ٭ عالم همه در شور شکر خند
تو اند ٭ ایشان بمجرد استماع مصراع اول فرمودند که مدح کسے چنان نباید
کرد که قدح بزرگ دیگرے لازم آید ملائکه بس بزرگ اند و جمهور اهل سنت
بر آنند که عوام ایشان از عوام بشر که اولیا و من دونهم باشند افضل از مگس
قند گفتن نالایق است بنده را برای استشهاد آن این بیت مولوی که از زبان
شریف ایشان مذکور خواهد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا بنحوے
معارضه دانسته خموش بودم درین اثنا فرمودند که مبادا آن بیت مولوی رومی
قدس سره که ٭ بی عنایات حق و خاصان حق ٭ گر ملک باشد سیاهش شد
ورق ٭ تکیه کرده باشی که مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات الله علیهم خواهند بود

یا از بس مبالغه بفرض محال فرموده باشد یا در سکر حال از مولانا سر زده بود
منها ثقات اصحاب ایشان نقل کردند که در سفرے حضرت ایشان برباطے ۲۱ ب
فرود آمده بودند ناگاه بیاران فرمودند که مرئی گردید که درین سرا امروز بلیه روے
خواهد داد و در عامهٔ اهل سرا سرایت خواهد نمود یاران ما یکدیگر را خبر کنند که هر
یک دعاے ماثوره بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیئ فی الارض ولا فی السماء
گویند اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند که هر که این دعا را
بخواند بعنایت الله سبحانه وے و اسبابش محفوظ ماند ازین فرمودهٔ ایشان دو
ساعت نرفته بود که در بعضے خانهاے آن رباط آتش در افتاد و بشدتی هر چه
تمامتر مشتعل شد چنانکه مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانها سوخت
و بسا امتعه چه بحرقت و چه بسرقه رفت مولانا عبدالمومن لاهوری که فاضلے
بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت
بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند که مگر شما را خواندن
دعاے ماثورهٔ مذکوره خبر نکرده گفت نه حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
مولانا عتاب نمودند و هر یارے که آن دعا خوانده بود وے و اشیاء وے بسلامت
رهائی یافت منها فقیرے که در حدود دکن سکونت داشت و بشرف قدمبوس ۲۲ ب
حضرت ایشان نرسیده بود اما غائبانه از آرزومندان و مشتاقان آن
درگاه بود از غایت اشتیاق عریضه مشتمل امتداد ایام محرومی فراق بجا و مان
آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضهٔ او با و نوشتند که
در وقت مطالعهٔ کتابت شما انبساط نورانیت شما از ان نواحے بسیار بنظر در آمد و امید وار
ساخت لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک انتهی آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاه در آستان

گذرانندہ نوازشہا دید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندک فرز
ماصدق فرمودہ و بشارت حضرت ایشان بظہور پیوست جمع کثیر کہ زیادہ
از ہزار باشد بتوسط او داخل طریق نقشبندیہ شدند و جمّ غفیر صاحب ذوق
و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و ہمچنین را حضرت ایشان در
حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیدہ فرمودند ع دلہا اسیر آن نظر
دور بین او منہا آنکہ درصوب دکن خانی عظیم الشانی کہ قدوۃ خوانین بود و از
محبان صلحا و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادے تمام داشت بناگاہ از
ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت درحق او و فرزندانش بغایت
بدگمان شد تا بیم آن بود کہ بقتلش رساند حضرت سیدی مرشدی میر محمد
نعمان سلمہ اللہ کہ آشناے آن خان محب الفقرا بودند قضیۂ او را بحضرت ایشان
عرضداشت نمودہ التماس کردند کہ بتوجہ خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعۂ عریضۂ سیدی بسیدی
نوشتند کہ در وقت مطالعۂ کتابت شما آن خان در نظر بس عالیشان نمود خاطر
شریف از معاملۂ او جمع دارند چون این رقیمۂ شمیمہ بحضرت سیدی رسید ہمان
را بخصوصہا بان خان فرستادند وے شکر آنہا بجا آورد و گفت کہ بسیار بسیار
صعب مینماید کشایش معاملۂ من کہ سلطان درحق من بغایت بدگمان شدہ
و حاسدان از در و دیوار فتو سہا جریمۂ من نوشتہ اند آرے بتوجہ بزرگان
علوشان من عجب نباشد ازین نوشتۂ شریفہ دہ دوازدہ روز نرفتہ بود کہ
خاطر سلطان بحال وے بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبہ داری
را باو مسلّم داشت و بیش از پیش بوے الطاف و اعطاف بظہور آورد منہا شیخ
سجادہ نشین از روے طلب و نیاز از راہ دور بہیبت تمام با ستان آن قدوۂ

۲۳ ب

امام رسید چون ملازمت نمود با آنکه شیوهٔ نازنین ایشان با آیندگان خصوصاً
بمشائخ و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود در حق آن عزیز آثار عنایت
و نزهت چندانے بظهور نیامد بعضے مخلصان بعرض رسانیدند که این مرد از
مشاهیر مشائخ نست و باخلاص تمام از راه دور باین عتبهٔ علیه رسیده حضرت
ایشان در حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند که آرے چنین گمان می بردیم اما در
پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشته می بینیم چه باید کرد یاران در تعجب رفتند مدتی
بسر برد تا آنکه بعد از چندگاه آثار فراست ایشان بظهور پیوست اِتَّقُوا فِرَاسَةَ
الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللّٰهِ منهما فقیرے گفت که هنوز بخدمت حضرت ایشان ۲۵ ب
نرسیده بودم عرضه داشت بآنحضرت فرستادم که صحابهٔ پیغمبر صلے الله علیه
وسلم که بیک صحبت از کمل اولیا که غیر اصحاب باشند افضل شدند سرّش
چه باشد مگر در همان صحبت ایشان را حالتے روے مے داد که بر جمیع احوال اولیا
شرف و مزیت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند که حل این
سوال منوط بصحبت ست و موقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد از آن بخدمت
و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتے بر من روے داد که به بیان
و شرح نگنجد آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیده فرمودند که امروز
ورق ترا اگر دانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفته فهمیده باشی یا نه سر در قدم
ایشان نهادم بر خاک پاے آن سرو بوستان اقتباس انوار وراثت از جویبار
دیدهٔ دل و روان بر کشادم منهما عدول اصحاب ایشان حکایت کردند که سیدے ۲۶ ب
صاحبدلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس رسید که
آن سید را ذکر دل بر نهجی غلبه کرده بود که هر که در پهلوی او نشستی آواز ذکر دل
از و استماع نمودی لاسیما چون آن سید بخواب رفتی دو چندان آواز آن ذکر رفعت

گرفتی از بعضے مشایخ وقت رخصت و اجازۃ و کلاہ و خرقہ یافتہ بود و از حضرت نیز
متر قب اجمیعتی می بود چون قضیۂ ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
شد فرمودند صرد ی مستعد ظاہر میشود اما ازین استیلای ذکر دل کہ بجہر کشیدہ
و از ان اجازتہای بیحاصل کہ دیدہ وی رانپداری بر سر دویدہ و سد راہ ترقی او
گردیدہ معالجۂ او سلب این حالت ست از ول او دور نے رفتہ بود کہ آن فی کرجنان
چنان از وی مسلوب گردید کہ ہر چند بہ تکلف خود را بران میداشت فائدہ نمید ہد
حیران شدہ می نالید و اشک حسرت می بارید و مضمون این مصرع بزبان حال
میسرائید ع ہرچہ اندر خانہ بود آن طرۂ طرار برد ٭ چون روزے چند حضرت ایشان
در تاب انتظارش گداختند و بنای پندارش را از بیخ برانداختند بتفقد تام او را
طامع باحوالات مخفیہ نواختند و فرمودند کہ معاملۂ باطن سبطن بایدہ نقشبندیہ
عجب قافلہ سالارانند ٭ کہ برند از رہ پنہان بحرم قافلہ را ٭ منہا شیخ محمد مسعود ۲۷ ب
کہ برادر خرد حضرت ایشان بود و از مریدان مقبول صاحب کشوف حضرت
خواجۂ عالیشان قدس اللہ سرہما جہتہ کفاف معیشت بر سبیل تجارت بلقدہا
رفتہ بود دران ایام سحری حضرت ایشان نجادمی کہ حاضر وقت بود فرمودند
کہ عجب معاملہ ایست خواستم متوجہ احوال محمد مسعود شدم ہرچند بدیدۂ مکاشفہ
جستجو نمودم وی را ہیچ جا در روی زمین نیافتم بعد از ان چون نیک متوجہ شدم
صورت قبر او کہ بتازگی فوت شدہ در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
فرمودۂ ایشان بچند روز رفیقانش رسیدہ خبر وفات او رسانیدند منہا دراتا میکہ حضرت ۲۸ ب
ایشان در اجمیر تشریف داشتند شہر مبارک رمضان میان برشکال رسید حضرت ایشان
بعادت شریفہ متوجہ ختمات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران در مسجدی کہ بغایت
تنگ بود نماز را ادا نمودند از بعض یاران ایشان درویشان آزار رسید بعد از ادای نماز حضرت ایشان

برزبان مبارک راندند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر کرم الهی باران شبها فرصتی بدهد
که برون مسجد تراویح گذارده میشد چه نعمتی بود این حقیر بیکی از یاران گفت شنیدی
که چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواهیم دید انشاء الله سبحانه همچنان
شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران اصلا در شب نشد
بعد از ادای این ختمات از شب بست و هشتم باران ریختن گرفت و کان هذا من کرامته الشریفه
٢٩ ب منها همان مسجدی که ذکر یافت یک دیوارش سست بنیاد شده بود و بیک جانب
میل تمام نموده بنوعی که اکثر آیندگان مسجد و جمعی که در حواشی او می بودند یا از آنجا
عبور می نمودند مترقب آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر سبیل
طیبت روزی فرمودند که ما تا زمانی که این فقرا اینجا هستند رعایت کرده نخواهد
افتاد بقول اکابر که فرموده اند هزلنا جد ع هزل من هزل نیست تعظیم ست
همچنان شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
فقیر بتقریبی ساعتی آنجا مانده بود و حضرت ایشان قرب میلی نرفته بودند بل همین
٣٠ ب که از محاذات آن مسجد مختفی شدند آن دیوار بیکبار بیفتاد منها در ایامیکه بلاهور
تشریف داشتندی نماز خفتن را ادا نموده بنزدیک یکی از دیوارهای آن منزل
ایستاده فرمودند که امشب زنهار کسی نزدیک این دالان نباشد و نخسپد و حال آنکه
باعثی از باران و امثال آن در میان نبود شخصی طبیب وار بفقیر گفت که
خانهای دیگر ازین فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتادن امشب
نسبت میدهند دو حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد و یک کنیزی در آن
دالان خوابیده بود در ته آن خانه آمد و دیگری که نزدیک بآن بود بپای او کلوخی رسید
٣١ ب حضرت ایشان بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند
چون آن کنیزک را از آنجا بر آوردند اصلا آسیبی باو نرسیده بود منها یکی از حکام

آن حدود خواسته که بر سر سرکشان رود و استیصال آنها نماید به یکے از مشائخ آن نواحی استخارهٔ مذکور ساخته آن عزیز وے را بشارت بفتح داده ترغیب بر قتل نموده آن امیر بحسب اشارهٔ آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش از آنکه وے با عدا ملحق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان از روی احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح داده ام حضرت ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا در کشف رفته معامله نزد ما بر عکس ست لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسے این فرمودهٔ حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان هزیمت یافت و به پریشانی تمام مراجعت نمود و نشان و نقاره را بغارت داده آمد منها فرزند ثالث سلطان وقت[1] را که بر سائر اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاه با پدر نزاعے در میان آمد از یکسو پدر بالشکر عظیم و از یکسو پسر با سپاه شگرف باهم مقابل شدند و کار بمقاتله کشید و یکی از خوانین عمده که طلیعه لشکر پدر بود در عین کارزار بلشکر پسر ملحق گشت و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و مشفق فقرا و علما بود و حامی ملت بیضا بعضے از اعاظم مشائخ وقت نامه بآنحضرت نوشتند که درویشان و بزرگان دیار دهلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده معلوم نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین معرکه معامله بر خلاف آن مکشوف میگردد اما آخر کار معاملهٔ شاهزادهٔ عالیمقدار بسیار خوب در نظر می در آید همچنان روے داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانیها کشید آنگاه حق سبحانه از سایر اخوان ایشانرا برگزید و نائب مناب پدر گردانید و چه نائب به از منوب و چه خلف به از سلف و بادشاهیٔ جمیع مملکت هندوستان را بآن قدوهٔ

۳۲ ب

(۱) فرزند ثالث سلطان سلیم شاه جهانگیر محمد شاهجهان بود

سلاطین زمان سلمه الله بالعدل والاحسان عطا فرمود مملکت ازین بادشاه
انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیدند و شریعت زینت دیگر پذیرفت ازین
راه این حقیر را تاریخ سال جلوس این بادشاه براورنگ شوکت و جاه بدیهه زینت شرع ۱۰۴۲
از دل بزبان آمد حضرت پروردگار سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت قربت و
فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد بحق اهل الرشاد

فصل نهم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس الجنان در
سال هزار و سی و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه وآله وسلم که آفتاب
عمر گرامی ایشان در برج شصت و سه سالگی بود بر طبق شمار احمد روزی بخلص اصحاب
خود فرموده بودند که چنان وا نمودند و ملهم گردانیدند که قضای مبرم در عمر زندگانی ما
بشصت و سه سالگی ست و ازین معنی شادمی بودند که از غایة اتباع سید المرسلین
صلی الله علیه وآله اجمعین در سن عمر مطابقتی نیز بظهور میرسید لذلک
موافقتی باعمار صدیق و فاروق و مرتضی رضی الله تعالی عنهم میسر میگردد در
سال هزار و سی و دوم در بلدهٔ اجمیر فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و
بحضرت مخدوم زادهای گرامی سلمهم الله که آن وقت در سرهند بودند نوشته
فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این رقیمهٔ
عظیمه آن نور دیدهای ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عتبهٔ علیا
بروزی چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشته فرمودند که
مرا اکنون بهیچ گونه نظری و بهیچ وجه بستگی باین جهان نمانده می باید بآن
جهان شد و آثار رفتن ها نیز مشهود میگردد و چون مخدوم زادها سلمهم الله
از آن خلوت بیرون آمدند آثار دلتنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این
احقر درویشان آمد و هر یک را گریه در گلو دریافت ناچار

بنده گستاخی نموده استفسار سر کار نمود چون بے آرامی و ناشکیبائی
این عاشق شیدائی را از استماع این خبر میدانستند و بهمین وجه حضرت
ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری رفته بود و بنده را طلب
نموده اند فلا جرم از اظهار آن خود را برکران داشتند اما چون حضرت ایشان
کثرت اندوه و ضیق صدر فرزندان عالی قدر را ازان واقعه دیده اند و ایضاً
معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندان را طلب نموده فرموده
اند که چند گاه دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاهداشتند ازین نوید آن دو
سعادتمند جاوید مسرور و مبتهج گردیده این زمان قضیهٔ مذکوره را باین خادم درمیان
نهادند مع ذلک رخنه جویبار دیدهٔ بنده را کشادند اما ازین مژده چند گاه که بر
زبان مبارک رفته بود حضرات مخدوم زادهای کبار و هم این عاشق دلفگار
امیدوار سالهای بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه دران ایام بزیارت
روضهٔ شریفهٔ خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتے محاذیٔ صدر
آن صدر الأولیا مراقب نشستند چون بر آمدند فرمودند که حضرت خواجه اعطاف
و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصهٔ خود ضیافات بظهور رسانیدند و سخنان و
اسرار درمیان آمد یکی ازان مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصیٔ خود ازین
عسکر سعی نکنید و برضای او تعالے واگذارید درین میان خادمان آن مزار فایض الانوار
آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکهٔ حضرت خواجه را
قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگردانند و آن قدیمه را بیکی از کبار مشایخ
میفرستاده اند یا بپادشاه وقت میداده یا تبرکاً چون لآلی و جواهر در صندوق
می نهاده آن روز آن قبر پوش فیروزه را برآورده نزد ایشان آورده معروض داشتند
که به از شما سزاوار این که باشد حضرت ایشان بادب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپرده

آه سرد از دل کشیده بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکتر بحضرت
خواجه نبود لاجرم آنرا بالطف نمودند برای تکفین ما نگاه میداشته باشی وهم دران
ایام شبی وقت تهجد این بنده نزدیک بحجرهٔ خاص آمده قریب باستان سر
بزانوی فکرت کشیده بود ناگاه ازان حجره آواز حزین گریه آلود بگوش هوشم رسید
گوش بر سوراخ دروازه شریفه نهادم شنیدم که آن قطب الانام بارقت تمام بیتی
را میخواندند و اشک نیاز از دیدهٔ حق بین میراندند و آن بیت اینست ؎ با دو روز
زندگی جامی نشد سیر از غمت ٭ وه چه خوش بودی که عمر جاودانی داشتی ٭ چون
ازین سفر سعادت اثر بسرهند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار المقوله
العود احمد کشودند نزدیک بمنازل شریفهٔ خویش دورتر از فرزندان زاویهٔ اختیار
نموده انزوا گزیدند چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه بمسجد برون نمی آمدند و دران
خلوت ینابیع الانوار و الاسرار غیر از مخدوم زادهای کبار و این همقدار دو سه
تن از درویشان خدمتگار دیگری را رسیدن کمتر میسر میشد روزی درباب
اختیار آن خلوت نفسی سرد از دل حقیقت پرور برآورده این کلام شیخ الاسلام
را که چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان راندند
الحق در اواخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شده بود که کاملان اصحاب
ایشان بطفلان نو در آمد این دبیرستان ملحق شده بودند دران ایام بعضی
دوستان که کتابتی می نوشتند اکثر از استغفار چند کلمه درج می نمودند و در بعضی
کتابت تصریح میکردند که اواخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این بیچاره
را بسبب هرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بظهور پیوسته بود خاطر بران آمد
که اطفال را گرفته بتخت اقدام همایون برسد ناچار رخصت فرمودند بصد اندوه
وحسرت در وقت رخصت معروض داشتم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان

ملجاء حق پرستان مشرف گردم آنحضرت آهی کشیده فرمودند دعا کنم که در آخرت
باهم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز هوش از سر در ربود مع ذلک چون نصیب
این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدهٔ اشک
فشان و انشا و اشعار حسرت نشان که ازان اشعارست این دو رباعیه که اشعار
باین مدعا مینماید ؎ مسکین مگسی حلقهٔ هر در میزد ٭ هر سو طبل سراغ شکر میزد ٭ چون
یافت دکان قند بادش پر بود ٭ میرفت و ز یاس دست بر سر میزد ٭ ؎ حرفی
نشنفته از دبستان رفتیم ٭ صبحی نشگفته از گلستان رفتیم ٭ آوخ که چو آه سرد اصحاب
خمار ٭ ناخورده شراب از دل مستان رفتیم ٭ و آخر ماه رجب سنه هزار و سی و سه بود
که بنده مرخص گشت ازان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان که مدت هفت
ماه باشد شیخ بدرالدین سرهندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرات
مخدوم زادهای عالی شان سلمهم الله سوانح این شهور سبعه را رقم نموده ازانجا
قضیه ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
بعضی فوائد دیگر که زبان آن قیمه ازان ساکت ست منتصف شعبان سنه مذکوره
که کریمه انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین صفت آن شب متبرک است
حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نموده اند ناگاه دران نصف شب
بآن خانه که اطفال و والده ماجده آنها آنجا بودند تشریف قدوم ارزانی فرمودند
آنشب بناگاه بر زبان شریف عصمت پناه یعنی والده مخدوم زادها سلمهم الله رفته که
امشب که شب تقدیر آجال و آمال ست خدا داند که نام کرا از ورق هستی محو کرده
باشند و نام کرا ثابت داشته چون حضرت ایشان رضی الله عنه این سخن
شنوده اند فرموده اند که شما بشک و تردد می گوئید چه باشد حال آنکس
که معاینه می بیند که نام او را از صحیفه زندگانی این جهانی محو ساخته اند این راز

زهوش بر انداز را فرموده آنچه از دل اسرار منزل کشیده اند ایضا بعضی محرمان
خاص و متعلقان ذی اختصاص درین ایام اختیار انزوا و انقطاع جرأت نموده
پرسیدند که وجه این تبتل و عزلت و انقطاع از عیال و خلق الله درین روزها
چیست فرمودند سر عش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم
چون اینچنین باشد بکلیگی خود به تنهائی و انزوا و بهمگی اکتفا باستغفار و استغفار ضروری
است و تمامی اوقات و انفاس درین وقت مستغرق عبادات ظاهریه و باطنیه
داشتن لازم و این معنی بی انقطاع تبتل تام صورت پذیر نه پس شمایان از من دست
بدارید و مرا با او سبحانه واگذارید و ایضا درین ایام روزی که در دهلیز حرم سرا اضطجاع
نموده بودند ناگاه فرمودند درین سرا که بعد از دو ماه می آید ما درین خانه نخواهیم غنود
حاضران معروض داشتند که مگر در خلوت خانهٔ خاص خواهند گذرانید فرمودند
آنجا هم نه و ازین خانها جای دیگر نیز نه عرض کردند پس کجا فرمودند ببینیم که چه خواهد
شد در اواسط ذی حجه که اوائل بیماری بود عارضهٔ ضیق النفس بر ایشان استیلا
نمود درین ایام روزے فرمودند که حضرت شیخ الانس والجن سید عبد القادر جیلانی
را رضی الله عنه در معامله دیدم که در حق من عنایات بلانهایات نمودند و زبان مبارک
خود در دهان من کرده فرمودند که مردم در معنی این بیت ما که بیت افلت شموس
الاولین و شمسنا ٭ ابدا علی افق العلی لا تغرب ٭ و آن قول ما که قدمی هذه علی رقبة
کل ولی الله حیران اند شما حل آن بنویسید که ازین ضعف صحت ست ولیکن
حضرت ایشان را از انجا که درین بیماری شوق لقای او سبحانه استیلا نموده بود و از
کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بدعای ماثوره
اللهم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید که مرض
تو علاج پذیر نیست و یرا شکر الله بقدر امبلغها بدهیم لاجرم از وفور این شوق و اشتیاق

شرح این بیت وآن کلام قطب الآفاق نیامد اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
از زبان شریف آن بزرگ رضی الله عنهما رفته بود ودرین میان چند روزے
صحت گونہ روی نموده وپیش دل خستگان رایحۂ مرهمی شنود درین چند روزه
صحت شداید ایام آلام ضعف وسقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
مرارت ضعف حلاوتی ونعمتی می یافتم که درین چند روزه صحت معلوم نمیکردد
درین میان تصدق وخیرات فراوان نیز بظهور رسید که یکی از ارباب اخلاص
آن وفور شوق ایشان را بوصال رفیق اعلی مشاهده کرده بود ویاس ایشانرا
از زندگانی این جهانی دیده واین تصدقات وخیرات را دفع بلیات گمان برده
در حیرت بود تا روزی بعرض رسانید که آن چیست واین چه این مصراع را از اشعار
هندی بر زبان شریف راندند وسرشک مسرت از دیده برافشاندند ع هندی
آج ملاوا کنت سون سکھی سبھ جگ دیئون وار یعنی امروز روز وصال دوست
ای محرم همه عالم را از شادی این دولت ونعمت نثار میکنم تا آنکه در دوازدهم
شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که درمیان چهل وپنجاه روز ترا ازین جهان
بآن جهان باید شد وقبر مرا بی نشان وا دند مستمعان در اندوه وحسرت رفتند وریش
جگر تازگی دیگر یافت حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله وحضرت مخدوم
زاده خواجه محمد سعید سلمه الله درهمان ایام روزی آنحضرت را در گریه دیده سبب آنرا
پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذو الجلال معروض داشتند که حضرت حق
سبحانه وتعالی خواص بندگان خود را درین دار به اختیار اینها میگذارد وچون
آرزوی خود ایشانرا این مشابه است البته ایشانرا می برد چون ازین حروف در مخدوم
زادها تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
که حسرت بر احوال خود میکنم از صمیم دل پژمرده وکانون جان اندوه پرورد بعرض رسانیدند

که قبله گاها اینهمه بی شفقتی و کم رأفتی در حق مایان چیست فرمودند که حضرت حق عز
وجل از شما احب و نیز شفقت و اعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیاده زیاده از ایام
حیات این جهانی خواهد شد که اینجا علایق بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانت و توجه
است و بعد الموت فراغ و تجرد هست و ازان روز که حضرت ایشان آن معاینهٔ مذکوره در
ایام مذبوره نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بست و دوم صفر در جمع
اصحاب خسته جگر فرمودند امروز از آن میعاد چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز
دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روزهٔ صحت که
درمیان آمد بکمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحانه
بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات اکملها و من التسلیمات
افضلها ما را عطا فرمود مخدوم زادهای عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
شدند که درین کلام رمزی مضمر بود که حضرت صدیق اکبر را رضی الله تعالی عنه بعد
از نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر دل
الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم ع رشک زلف
تو بوی شب فراق آمد چ روز پنجشنبه بست و سوم صفر بدرویشان بدست مبارک
جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه پنبه دار نبود سردی هوا اثر کرد و تپ رجعت
نمود باز صاحب فراش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلوٰة والتحیة از
بیماری صحت یافته بفاصلهٔ قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کما یستفاد
من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
ندادند و پیش ازین ضعف بخادم فرموده بودند که مبلغ کذا را انگشت جهت منقل
بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند دلالت
نمودند بر زبان مبارک راندند که واعظی در دل من گفت که فرصت اندک انگشت؛

سوختن نیست باز فرمودند که همان مقدار بیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد ایشان
ازان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را باطفال فرستادند
وآن قدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بکلی تمام شده بود درین ضعف
افاضهٔ علوم عالیه بیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند روزی از انجا
که گرم بیان دقایق حقائق بودند تکلم فراوان بظهور رسید حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد سعید سلمه الله وابقاه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان اینهمه
تکلم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
فرمودند که ای فرزند وقت کجاست و فرصت کرا وقت دیگر زبان را دانم که یارای
اینقدر بیان هم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعة ادا نفرمودند
مگر چهار پنج روز اخیر که تنها گذاردند برای رعایت قوم و ادعیه و اوراد ماثورهٔ لابدیه
و ذکر و مراقبهٔ دائمی را بی هیچ فتوری بجا آوردند و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و طریقت
را فرونگذاشتند شبی که ثلث آخر شب برخاسته وضو کردند و تهجد را ایستاده
گذاردند و فرمودند که این آخرین تهجد ماست و آنچنان شد که بعد ازان تهجد میسر نشد
که معامله بآخر رسید تهجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرورفتگی های دست
میداد مخدوم زادهٔ بزرگترین حین افاقت بعرض رسانیدند که این کثرت فرورفتگی لوازم
ضعف ست یا از استغراق ست که بعضی معاملات عظیمه درمیان ست توجه دارم
تا کماهو مکشوف و مشهود گردند و باتمام و اکمال رسند و مجملی ازان غوامض اسرار
بگوش فرزندان کبار رسانیده اند و چون ازین فرورفتگیها بافاقت می آمده اند وصایای
دردانگیز و داغ اثر بدرویشان خسته جگر درمیان می نهاده اند بیشتر آن وصایا تحریص
بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبه بود و میفرمودند
که سنت را بدندان خواهند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

خاتمت داشته اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بوقت انتقال چنین
نصایح بظهور می آورده اند منها ما روی الترمذی وابوداود عن عرباض بن ساریه
رضی الله عنه انه قال وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم موعظة وجلت
منها القلوب وارقت منها العیون فقلنا یا رسول الله کانها موعظة مودع
فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان یأمر علیکم عبد وانه
من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة خلفائی الراشدین المهدیین
عضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعة ضلالة و درین وصایا
فرموده اند صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة دقیقه از دقائق نصح بحکم الدین
هی النصیحة فرو نگذاشته از کتب معتبره دینی طریق متابعت کامله بگیرید
وبران کار کنید ونیز فرموده اند در تجهیز وتکفین من مراعات اتباع سنت نبوی
علی مصدرها الصلوة والسلام نمائید وقبل ازین بوالدهٔ ماجدهٔ اطفال فرموده
بودند که چون ارتحال من ازین دار ملال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ
مهر خود کفن من سازی ونیز یکی از وصایا این بوده که فرموده اند قبر مرا در جای
گمنام خواهند مقرر داشت مخدوم زادها معروض داشته اند که پیش ازین
شرافت و برکت موضع را که برادر بزرگ ما علیه الرحمة باشارهٔ حضرت آنجا
مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقد من دران زمین خواهد شد وتعین موضع
دفن نیز در آنجا کرده اید واکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما
الحال شوق من چنین ست چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شهر در باغ
تربت من مقرر دارید وقبر مرا خام گذارید تا اندک زمانی ازان نشانی نماند
راقم حروف گوید این فرموده حضرت ایشان قدس سره اشاره مینماید هم

بفنای اتم و هم برآنکه آنحضرت متخلق باخلاق حضرت بی نشان گردیده بودند مؤید
اینمعنی ست آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
که آنحضرت قدس سره ازینجهان انتقال نموده اند و من نالان و گریان هر سوی
می پویم و گاه این احمد و گاه این الله میگویم درین میان یکی مرا گفت اینک
مسجدے ست بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد ست چون بآن مسجد درآمدم
بجز خطے که از وصورت قبری طولاً و عرضاً ظاهر شود نبود و میگفتند قبر ایشان
اینست که جز اینقدر نشانی ندارد و مرا آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی
است از نسبتهای فنائیه و بقائیه این طایفه علیه بردل آمده بود چنانکه حضرت
ایشان نیز در مکتوبی که کریمه هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً
مذکوراً عنوان آن مکتوب ست از تحقق باین حال تصریح نموده اند و آن خطرا
همان شیخ عارف فرموده بعد از اندک ایام از دیدن آن منام انتقال آن غوث الانام
بظهور رسید تو اند بود که تعبیرش هم آن و هم این بود چون فقیر به برهانپور رفت
در اواسط ماه صفرے که دران ماه انتقال حضرت ایشان خواهد بود درویشے از
مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می بینم که شجره عظیمه در کمال
سبزی و ثمر و رفعت چنانکه گویا نزدیک بآسمان رسیده و از کثرت اغصان
چنانکه هزار کس در سایهٔ او آرامیده بیکبار از تندبادے بر زمین آمد غریو
افسوس و گریه از مردم برخاست سے شور برخاست مگر دامن مخمل بشکست
گریه زد جوش مگر آئینهٔ دل بشکست این فقیر دلریش از واقعهٔ آن درویش
هراسان بود تا بعد از سه و اندروز ازین واقعه خبر وفات حضرت ایشان
به بنده رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بحکم کریمه کشجرة
طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء الآیه اشاره می نماید بانکه آنحضرت تمامی شریعت

عز ابوده‌اند باز گردیم بحرف وصایای آن غوث البرایا قدس الله سره الاقدس
چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن دو سه جا که برای
قبر خود تعیین فرموده‌اند توقف و نگرانی بل حیرانی دیدند به تبسم آمده فرمودند
شما مختارید هر جا صلاح دانید آنجا گذارید شب سه شنبه بست و نهم
صفر که روز شش روز وصال خواهد بود بخادمانی که شبها بیمارداری میکردند
فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت امشبه است و بس و در آخر شب
فرمودند صبح نیل بوقت چاشت آنروز فرمودند که بجهت بول طشت بیک
نذار د احتمال جستن قطرات است و رعایت دقیقه در آن وقت نازک نموده ترک
بول نمودند و فرمودند که این ظرف را بردارید یکی گفت قاروره را بحکیم باید
نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض وضوئی نمایم و استنجائی کنم
مرا بر فراش من بخوابانید چنان کردند آری چون معلوم ایشان گردید که بعد از
ساعتی انتقال خواهم فرمود و فرصت وضو نخواهد شد نقض وضو نفرمودند
و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیه دادند ایشان
بطریقه مسنونه دست راست زیر خد راست نهاده بذکر پرداختند مخدوم
زاده بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده معروض داشت که حال شریف
چون است فرمودند خوبیم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز که کرده ایم کافیست
و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لمحه جان بجانان تسلیم نمودند
رحمه الله سبحانه رحمة واسعة ابدیة بثبوت پیوسته که آخرین کلام اکثر
انبیای عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز بتبعیت انبیا و سرور ایشان
علیهم الصلوات والتسلیمات نمودند و این واقعه عظمی در چاشت روز سه شنبه
قریب بیکپاس روز بست و هشتم شهر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

٧ حاضر گشتند خادم آورد آن را در آن زمان [illegible]

بست ونهم صفر سنه هزار وسی وچهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه وآله وسلم
بوقوع پیوسته وآن ماه بست ونه روز آمده بود وشب اول شهر ربیع الاول که
ماه نبوی ست بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتافتند ایام ضعف وتپ
ایشان موافق سال عمر ایشان بوده وشصت وسه روز امتد یعنی موافق مضمون
حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنة بظهور آمده چون غسال آن بدن انور را بتخته
غسل آورد وجامهارا از تن مبارک برکشید همه حاضران معاینه دیدند که آنحضرت
برشیوه نماز دست بسته بودند وابهام وخنصر راست برگرد رسغ دست چپ حلقه
داده وحال آنکه حضرات مخدوم زادها بعد ارتحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
در زمان خوابانیدن بر تخته تبسم نمودند ومدتی همچنان متبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
برآمد واین قصه مصداق این قطعه گردیده یاد داری که وقت آمدنت ◌ همه
خندان بودند وتو گریان ◌ همچنان زی که وقت رفتن تو ◌ همه گریان شوند وتو
خندان ◌ دستهای شریف را غسال کشاده راست کرده بر یسار مضطجع
گردانیده غسل به جانب یمین داد چون بر جانب یمین خوابانید تا یسار را نیز
غسل دهد بازمرئی حاضران گردید که دستهای شریف بحرکت ضعیف که آن
از قوت ولایة کامله نشان قوی بود متحرک شد تا بهم آمد وبطریق سابق ابهام وخنصر
یمین بر رسغ یسار حلقه گشت وحال آنکه چون اضطجاع بر یمین بود بایستی که دست
راست بر چپ نمی ایستاد باوجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
برگ گل ملائم تر بود ولیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن وجدا شدن امکان
نداشته وقتیکه کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بظهور رسیده بود وهمچنین
پیش از آنکه آنحضرت را بر تخته غسل فرود آورند قبض یدین بر نهج مسطور واقع
گردیده وچون حاضران کشادند مشاهده میکردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

باهم جمع شدند و هبرین منوال دو سه کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینجا
سرّی ست مبطن و رازی ست مخفی باز کشادن آن متعرض نشدند و گفتند که
حضرت خواجه محمد سعید سلمه الله فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان اسکنه الله
بحبوحة الجنان چنین ست چنین گذارید بصدق رسول الله صلی الله علیه وسلم کما
تعیشون تموتون ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مشاهدهٔ این
خوارق عظیم مخلصان را موجب مزید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
حصول اعتقاد و ارادت گشته و آنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت و بصوابدید
حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهای وقت اند و دیگر فضلای حاضر سه جامه سفید
کفن کردند لفافه و قمیص و ازار و چاک قمیص را بروایة مفتی به از دو جانب منکبین نمودند
و عمامه ندادند که باتفاق فقها و محدثین ست که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق
را رضی الله تعالی عنه عمامه نداده بودند در قهستانی مرقوم ست که اصح آنست که عمامه
در کفن مکروه است و علامه ربانی حضرت سید شریف جرجانی[1] در شرح سراجی نیز در منع عمامه
در تکفین تاکید فرموده و حدیث ان الله وتر یحب الوتر نیز مقتضی آنست و حضرت مخدوم زادهٔ
بزرگ خواجه محمد سعید دامت برکاته امامت نماز جنازهٔ پیر و پدر بزرگوار خود رضی الله عنه
نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند که مقتضی سنت چنین نیست و در کتب
فقهیهٔ معتبره مرقوم ست که بعد از نماز جنازه ایستاده دعا کردن مکروه است هرچند که عمل
بعضی امام درین ایام چنین ست و روضهٔ منورهٔ ایشان پهلوی مسجد متبرک آنحضرت
جانب شمال در جوار مساکن شرف مواطن ایشان واقع ست و در همان قبهٔ علیه قبل
ازین حضرت مخدوم زادگی خواجه محمد صادق را قدس سره نگاهداشته بودند نورانیت
و شرافت آن موضع را بارها حضرت ایشان میفرموده اند و نیز دریکی از مکاتیب جلالت آن موضع
را چنین تحریر نموده اند بعنایت الله سبحانه و بصدقهٔ حبیبه علیه و علی آله الصلوات والسلام

در مکتوب بیست و دوم از جلد ثانی ۶۰

(۱) سید شریف علي جرجاني توفي سنة ۸۱٦ هـ. [۱۴۱۳ م.] در شیراز

والتحیة والبرکة بلدهٔ سرهند گوئیا زمین احیای منست که برآمدن چاه عمیق تاریک را پر کرده صفهٔ بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده و نوری دران زمین ودیعت گشته است که مقتبس از نور بی صفتی و بی کیفی ست در رنگ نوری که از زمین مقدسهٔ بیت الله ساطع ولامع ست پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچندماه این نور را برین درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویهٔ زمین سکنای فقیران را نشان داده نوری نمودند ساطع که گردی از صفت و شان بوی راه نیافته بود و از کیفیات منزه و مبرا بود آرزوی آن شد که آن زمین ملفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود یعنی را بفرزندی اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و ازان نور و ازان آرزو مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پردهٔ خاک در دریای آن نور مستغرق گشت ع هنیئاً لارباب النعیم نعیمها۔ از شرف این بلدهٔ معظمه است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیای الله است دران جا آسوده است و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع لمعه ایست از انوار قلبیهٔ این فقیر که ازینجا اقتباس نموده دران زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی از مشعل افروزند قل کل من عند الله الله نور السموات والارض انتهی مرقومه الشریف و راقم این حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زادهٔ جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم سلمه الله شنود که ایشان از زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس نقل کردند که فرمودند اراده عزلت و انزوا نمودم که بگوشهٔ از گوشها رفته منزوی شوم درین میان الهام نمودند و معلوم فرمودند که طریق محبوب و مرضی ما همین ست که الحال بر آن هستی نه آن طریق که خواهش کرده در آن وقت در نظرم بلدهٔ سرهند چاه تاریک نمود که هیچ از غایت عمق راه بر آمد نداره و نیز پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودندکه مرا محاذی قبر فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را باحوالی آن که درآن وقت داخل محوطه بودند روضهٔ از ریاض جنت دیدم سرّ آنکه مخدوم زادهارا آخر مدفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان همان نوشته وگفتهٔ سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بعضی جای دیگر را که فرموده‌اند از غلبهٔ دید فنا و خمول و بی نشانیها سر زده بود کمالات مخفی نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی درویشان و اخلاص کیشان دیده اند برخی ازان مرقوم میگردد یکی ازان خوارق که بسیار مریدان آنحضرت و غیر مریدان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زادهٔ بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان دیده اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و آنچه وجود حضرت ایشان را بیش روی آن مخدوم زادهٔ مغفرت نشان که سمت قبله باشد بخاک سپرده بودند الحال زایران متفق اللفظ والمعنی میگویند حضرت ایشان که قبر مخدوم زاده تخمیناً یک ذراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر ازان خوارق آنست که جامع رسالهٔ احوال و وفات ایشان مولانا بدرالدین سرهندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایة الغایة سرخ شده بود و آن سرخی آسمان را اکابر گریه بر موت کمّل دوستان او سبحانه گفته اند کما فی شرح الصدور[1] بلغنی ان السموات والارض یبکیان علی المؤمن و بکاء السماء حمرة اطرافها و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زاده‌های عالیشان و بعضی درویشان در واقعات و مکشوفات دیده اند بیش از انست که به تحریر در آید از انجمله است آنکه حضرت مخدوم زادهٔ کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرمودند که ایشان را بعد از دفن بخواب دیدم که از انعامات عظیمهٔ او تعالی که بعد از ارتحال درباب ایشان بظهور

(۱) مؤلف شرح الصدور جلال الدین عبد الرحمن سیوطی توفی سنة ۹۱۱ هـ. [۱۵۰۵ م.]

آمده به بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مباهات میکنند عرض کردم که قبله
گاها از مقام شکر هیچ کس را نصیبے عطا کرده اند فرمودند بلے مرا نیز از جملهٔ شاکران
گردانیده اند معروض داشتم که در قرآن مجید وقلیل من عبادی الشکور آمده و ازین
کریمه چنان مستفاد میگردد که آن جماعهٔ پیغمبران باشند یا کمّل صحابهٔ
پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند آرے چنین ست امّا مرا
بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالے فرمودند که ایشان را در واقعه دیدم
پرسیدم که سوال منکر و نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال رحمت نخست
بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم
که الٰهی و مولائی این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و پیش این بندهٔ مسکین
نیایند ایزد متعال نهایت رحمت و رأفت خود را شامل من داشته ایشان را
پیش من نفرستاد پرسیدم که ضغطهٔ قبر چون گذشت فرمودند که شد امّا اقل
قلیل و گویا مولانا محمد هاشم خادم که از مخلصان قدیم ست حاضر ست و بخدمت
بر پا ایستاده میگوید ایشان اقل قلیل را هم بسبیل تواضع میگویند و الّا آنهم نشده
مخدوم زادهٔ کلان فرمودند که در حجرهٔ جماعت خانه بودم و آن وقت سحر بود معاینه
دیدم که حضرت ایشان از در در آمدند و بر سر عریش من نشستند و مرا در بر گرفتند
هیبتی بر من مستولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غایب
شدند و فاضلے دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت در نماز فرض
ظهر که مخدوم زادهٔ کلان امام بودند بچشم سر بفتح سین دیدم که حضرت ایشان برابر من
ایستاده اند و چون میان من و ایشان در صف جماعة فرجه بود دست مرا گرفته
بخود متصل ساختند که فاصله نماند تا آخر نماز ایشان را میدیدم و فرجی شال

فستقی پوشیده بودند و گوشِ پیچ بر سر دستار پیچیده و مسحی در پای ایشان
بود و من از آن زمان متحیر میشدم و تعمق میکردم که مبادا از وهم باشد ابابی ریب
و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشانرا
ندیدم مضمون ؎ آمدی و آتشم بر جان زدی ٭ رفتی و بر آتشم دامان زدی ٭
باخود میخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم یکے از مخلصان ایشان که در
قریهٔ برک بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود فرزند آن درویش
مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکرده باش
دران احضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده فرموده اندکه
یابا ما بخدا رسیدیم و بهشت اعلی درآمدیم اول پاے راست در بهشت نهادیم
بعد از ان سر درآوردیم بعد از ان پاے چپ را و بلقای او تعالی مشرف گشتیم
را ای معروض داشته که مرا نیز به بهشت و بلقای حق تعالے برسانید فرمودند
که هنوز وقت تو و فرزندان من نرسیده چون آن مریض ازان واقعه برآمده
صحتش روے داده و بعد از دوازده روز خبر انتقال ایشان بدیار او رسیده مولانا
بدرالدین مذکور در آن رسالهٔ مذبوره نوشته که بعد از انتقال آنحضرت من هم در واقعه
ایشان را دیدم که بخواجه حسام الدین احمد کتابتی نوشته اند و عنوان آن مکتوب این
عبارتست که ما خود بخود نگاهبان این جهانیم ما ازین جهان گذشتیم و در آنجهان نشستیم
انا لله و انا الیه راجعون این حقیر جامع این کتاب عفی الله عنه گوید چون خبر انتقال آنحضرت
باین هنروی زاویهٔ غربت و مسکنت رسید از غایهٔ دلبستگی و ضطراب با جگر کباب و چشم پر آب
و دل آواره و گریبان پاره از شهر روے به بیابان نهاد و زبان حال را بانشاد این باغیه
خود بکشاد ؎ بی روے تو روی دل بصحرا کنمی ٭ چون کوه ز بار غم در و جا کنمی ٭ بو از هر
غاری نشان آن گل پرسیم ٭ و ز هر مرغی سراغ عنقا کنمی ٭ اتفاقاً چون شب سید درکنار

شهر در ویرانه مسجدی بیاد آن گنج سر بجیب اندوه برده بودم و با سوز و حرقت تمام
آه سرد از دل و اشک گرم از دیده بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سرد و
چشم تر داریم ما ؛ از رسول عشق اعجاز دگر داریم ما ؛ هر رگی شد رشته هر موی سوزن
اصلاحی نیافت ؛ چاکهای کز تو بر جیب جگر داریم ما ؛ پیچ هر مو بر تن ها شیم زماتم
حلقه ایست ؛ در دل هر حلقه چندین نوحه گر داریم ما ؛ در میان این گریه و سوز
حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد با هزار پریشانی و حیرانی گفتم ای
قبلهٔ دو جهانی در آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السّلام بجا باید آورد
در آتش راه شکیبائی گرفت با وجود این کرامی بندهٔ دیوانگی این عاشق مستمند
افزود و در زبانم این رباعی خود بود ـــه دیوانه دلم ز پند مجنون تر شد ؛ وز زخم کسان
ناله ام افزون تر شد ؛ هر شیشه که بشکست زمی گشت تهی ؛ هر چند دلم شکست
پر خون تر شد ؛ باز خواستم که سر بصحرا نهم چون پای بزینهٔ آن ویرانه مسجد نهادم بزیر
در افتادم چنانکه از هوش رفتم یکی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخته
بزاویهٔ خود برد و متعلقان مرا خبر کرد تا مرا بکنج احزان من بردند دانستم که آن اندوه
عدم رضای ایشان بود بآن آوارگی لاجرم در ویرانهٔ خود این مفلس بی نوا اندوه
جز بهوای آن گنج بصد رنج ورد زبان خود این ابیات حسرت نشان خود
دارد لمؤلفه اشک ریزان نشستم سر هر رهگذری ؛ هر که از هر طرف آید ز تو
پرسم خبری ؛ گاه برخیزم و گاهی بنشینم چو غبار ؛ ناتوانان ترا نیست ازین
به سفری ؛ بکف آرم طلبم بوی کبابی جگری ؛ کاسهٔ دیده نهم بر کف و دریوزه
کنم ؛ ز اشک رخسار گدایان درت سیم و زری ؛ خانه از نی کنم و نغمهٔ نی
گیرم پیش ؛ تا مگر یابم ازین راه ز یوسف اثری ؛ همچو آن تشنه که از دشت
بدریا آمد ؛ سر نهم در رهٔ آن کش نگرم چشم تری ؛ اهل این قافله سر گشته بهیچ
ما بر دوش دلق سیه پوشیم و صد گونه مشام ؛

اندوه شراب دل گرد ساخته باشم بخیال نظرے ناچار خود را بفکر نظم و نثر مرثیها
و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شصت و سه فقره بر طبق عمر گرامی ایشان
در غایت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد که هر فقره تاریخ انتقال آنحضرت
بود و کذلک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تعمیه و امثالهما در آن باب از
دل کباب سر زده که مخلصان آنحضرت و فقیر زاده و دیگر
همنشینان هر یک را جمع نموده اند بیک تاریخ مشهور که آن کریمه
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم است بالتفاسیر و باین منظومه غریبه نیز
لمؤلفه یا ایها الانام لقد سافر الامام ؞ من کان ذیل رأفته عروة
القبول ؞ قطب الذی تفوض رب السما له ؞ حال التی تحیر فی شانها
العقول ؞ ما الموت کان بدر کمال قد انطلق ؞ من مشرق الظهور
الی مغرب الافول ؞ لما اصاب ارشاد رسول بحقه ؞ اکتب لعام رحلته
وارث الرسول ؞ و دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرثیها و تاریخها نثراً و نظماً
در بیان آورده اند عزیزے از همپیرهاے ایشان مولانا محمد صادق نام
حدیث الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب را بنیاد و تی هو سیان نمو
و بسر تاریخ یافته یعنی الموت هو جسر یوصل الحبیب الی الحبیب قضیه
انتقال را همین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم و دیده دل را براه انتظار فیوضات
و برکات حضرت و زبان قلم را بذکر احوال فرزندان عالیمقدار و خلفای
کبار آنحضرت بگشائیم بتوفیق الله سبحانه و کرمه **فصل دهم در ذکر احوال**
حضرات مخدوم زادهای کبار خواجه محمد صادق رحمه الله نخستین
فرزند ارجمند حضرت ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن نخل برومند
بوستان ولایت در سال هزار روی نموده از بدایت صبی و آغاز نشو

دنما سیمای صفا و آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جد امجد ایشان
علیه الرحمة آنجناب را در کنف تعلیم و تربیت میداشته حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت
اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سنه هزار و هشت بصحبت گرامی حضرت خواجه فانی ز خود
باقی بحق قدس الله تعالی سره رسیدند مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت
خواجه و اخذ ذکر و مراقبه و جذبه و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علو استعداد
و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از حفظ تصرفات و برکات پیر
عالیمقدار و پدر بزرگوار قدس سرهما در ان ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
دینی فارغ نبودند تا آنرا نیز بنهایت رسانیدند شنوده ام که بسا بودی که دران
ایام از فور مستی و استیلای جذبات سر و پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق
سبق را بباد دادندی روزے در اثنای باران با جمعے از طفلان و یاران
برهنه سر و آشفته حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از انجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب ما را بنگرید که چه میکند وقتے
یکے از درویشان نواحی که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته
متوجه دیار خود بود بخدمت حضرت خواجه قدس سره آمده احوالات بلند خود را
بعرض رسانید و مرادش آن بود که ما را بانچنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
همینهاست مصدع نباشیم و اگر فوق آن بود استفاضه نمایم حضرت خواجه
مخدوم زاده مرا طلب نموده فرمودند بابا احوال خود را بگوی که درویشان مهمان
بشنوند مخدوم زاده احوال بعرض رسانده اند که بخصوصه احوالات آن درویش

بوده بامزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان
که دو سه ماه است قدم درین راه نهاده از حال پنجاه ساله او دم نیز نه پندارد دید
آن احوال از سر بنهاده غیبت و استهلاک مخدوم زاده قدس سره بانجای رسیده
که در غلبات و استیلای آن حضرت خواجه جهت تخفیف مغلوبی وی را طعام بازا
می داده اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی تصریح باینمعنی نموده
اند و نیز از مکتوبی که حضرت خواجه روح الله روحه بجناب مخدوم زاده نگارش
فرموده اند این مضمون هویداست از آن مکتوبست این چند فقره قرة العین
محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن گردد احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
حمدست بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست انشاء الله
العزیز از سکر بصحو آید و فنا در شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب و از زمان
صغر سن در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
چنانکه حضرت خواجه قدس الله سره بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده همواره
آن مخدوم زاده را طلبداشته از امر کونیه غیبیه می پرسیدند و ایشان علی الفور از
هر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر برده از احوال
هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسر دارد و چون حضرت خواجه
هم دران زمان حیات خویش بعضی طالبان را حواله بحضرت ایشان ماکردند مخدوم
زاده نیز از ان جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامان انوار آن بدر ساس
والد بزرگوار خود زده تا بنهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتندی که
این پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عریضه که بحضرت خواجه خود مرسل داشته
اند انجام مرقوم است محمد صادق از خردی خود را ضبط نمیتوانند کرد و اگر در سفری همراه

می باشد ترقیات بسیار میکند در سیر دامن کوه همراه بود و ترقی بسیار نمود در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسبت تمام دارد و انتهی و آثار فنا و تبری دل از ماسوا چنان از جمال و خصال آنجناب هویدا بوده که بعضی از ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که همینکه این جوان را می بینم دنیا بر دل ما سرد میگردد و دیگری از درویشان بتقویت تسلیم و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملامت بعضی همسایها بخدمت مخدوم زاده اظهار تنگدلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضی اینان را تهدید و تنبیه نمایند مخدوم زاده آه سرد از دل پر درد بر کشید و گفت ای فلان اگر در خصومت رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان مبارکش رفت که من ازان عرض خجل شدم و کینه ملامت گران از دلم بکلی رخت بست و قوة مدرکۂ ایشان در مسائل علمی از عقلی و نقلی بغایتی بود که روزی بصحبت یکی از فحول علما شیراز که بهند آمده بود و در معقولات بینظیر بود رسیده حرفی چند با او از دقائق علوم هیئت و حکمت که زادۂ طبعش بود در میان نهاد بعد از اتمام سخن آن فاضل شیرازی گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبۂ هندوستان کسی قوة ادراک مسائل دقیقۂ علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و غلبۂ انکسار و وفور تفرید و همت و انس بمناجات و خلوات از فقرات متبرکه والد بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند نگارش نموده اند بر خوانندگان هویداست ما بفقرۂ چند ازان کلمات ارجمند اکتفا نمائیم در مکتوب دو صد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزندی اعزی مجموعۂ معارف فقیر است و نسخۂ مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزندی که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دو صد و چهل و چهارم

ازین دفترست که این مقام را بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و داخل ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم ست که استفاده که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است و استفادهٔ فرزندی اعظمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر که از ولایت موسوی مستفادست شبیه ولایت رجل مؤمن ست که از آل فرعون بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمه شبیه بولایت سحرهٔ فرعون که ایمان آوردند و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند باد و برادر ارجمند او یکی از دوستان نیز نگاشته اند که فرزند اعظمی رضی الله تعالی عنه باد و برادر خود محمد فرخ و محمد عیسی سفر آخرت اختیار نمودند انا لله وانا الیه راجعون حمد الله سبحانه که اولا باقی ماندگان را قوت صبر عطا فرمودند ثانیا بلیه را سرداد ند خوش گفت ؎ من از تو روی نه پیچم گرم بیازاری ٭ که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری ٭ فرزند مرحومی آیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتهای رب العالمین در سن بست و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافت پایهٔ مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال رسانیده بود حتے که تلامیذ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آرد معلوم شماست که در سن هشت سالگی بر نهجی مغلوب حال شده بودند که حضرت خواجهٔ ما قدس سره معالجه بتسکین حال ایشان را بطعامهای بازار که مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند که محبتی که مرا بمحمد صادق ست بهیچ کس نیست و همچنین محبتی که او را باماست بهیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را باید دریافت ولایت موسوی را بنقطهٔ آخر رسانیده بود و عجائب و غرائب آن ولایت را

بیان میفرمودند وهمواره خاضع وخاشع ملتجی ومتضرع ومتذلل ومنکسر بوده ومیفرموده که هریکے از اولیا را از حضرت حق سبحانه وتعالی چیزے خواسته است ومن التجا وتضرع خواسته ام از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود کافیه خوان و بشعور سبق میخوانده وهمواره از عذاب آخرت ترسان ولرزان بود دعا میکرد که درسن طفولیت دنیای دینه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود ودر مرض موت یارانی که بیمار داری او میکردند عجائب وغرائب از وی مشاهده نموده اند کرامات وخوارق که از محمد عیسے تا هشت سالگی مردم معائنه کرده اند چه نویسد بالجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد والمنة که امانات را باهل آن بی کره وبی اکراه حواله نمودم اللهم لاتحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد وقاصد دیار قندهار مخدوم زاده بشاه بعث ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبد الاحد قدس سره که در سواد قصبه سرهند واقع است برفتند ولمحه بر مزار منور مراقب نشستند بعد از ان سر برداشته گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده دران ایام در صغر سن بودند فسخ عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشار الیه با بضاعت تجارت دران سفر بهلاک پیوست ومراجعت نشد انتهی انتقال حضرت مخدوم زادهٔ بزرگ روز دوشنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود واز لفظ روز دوشنبه نهم ربیع الاول ۱۰۲۵ تاریخ سال وصال ایشان نیز بر می آید گویند چون وبا در آن بلده طغیان گرفت مخدوم زادهٔ بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون لقمه چرب میخواهد تا ما نرویم تسکین نیاید ایشان را تپ گرفت وبرفتند بعد ازان وبا در قبیلهٔ ایشان تخفیفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضے را که آثار

تپ طاعون پدیدا گشته بود صحت یافته و در غلبات آن تپ دیده بودند که مخدوم زاده آمده آنهارا از دست جماعه که بر آن بلیه موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون که ما این بار ابر داشتیم شمار ابر مردمان بیچیدن روا نباشد و یکی در خواب دید که هر که نام مخدوم زاده نوشته با خود وا دارد از ان بلیه بر هد چند روز مردمان نام مبارک ایشان نوشته می بردند و اثرها می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بران بودند که در مقبرهٔ جد خود قدس سره مدفون گردند حضرت ایشان رضی الله عنه درین باب متوجه شدند باین مکان شریف که الحال مدفن ایشان ست مامور شدند چنانکه قصهٔ آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه بزیارت روضهٔ آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صباح شنبه مع اصحاب حلقهٔ ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات عجیبه از احوال اخرویهٔ آن فرزند بیان میکردند و ترقیات بی اندازه که بتوجه و دعای آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب الٰهیه جل شانه و عنایات که بظهور می آمد مکشوف می ساختند و روزے بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امروز متوجه او بودم دیدم هر لحظه با نوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید و اسرار غریبه که برحمت الٰهی متعلق بود بشگفتگے بیان میکرد و حضرت مخدوم زاده قدس سره بعض عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان بآنحضرت مرسل داشته اند که از انجا یی باحوال گرامی ایشان توان برد ب ۱ منها قبله گاها آرزوے جز آن نیست کہ ہیچ لحظہ و ساعت بخلاف رضاے او تعالےٰ نگذرد و آن میسر نه مگر توجه خادمان آن درگاه مددے فرماید و دستگیری نماید مصرع با کریمان کارها دشوار نیست ۞ الحمد لله و المنة که بیمن توجه شریف بطریقے که امر فرموده اند استقامت دارد و دران کم فتور راه می یابد بل روز بروز امید وار ترقی و تزاید است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و از حافظ قرآن می شنود و بعض اوقات مقبوض
است و بعض دیگر مبسوط قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن
دارد و از ان تجاوز نمی نماید لطایف سته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند
توجه آنها مثل علم حضوری ست بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن را همه داخل
ظلال میداند و از ظل متجاوز نمی یابد لطائف او ببدن مختلط بوده اند و در نظر بصیرت
غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بحضور موفور السرور عرض کرده بود الحال
از بدن در نظر ممتاز می در آیند و این مقام را مقام بقا میداند و بعد ازین بقا باز
یک نوعی از فنا به لطایف رو نمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا رو نمی
دهد تمامی کار میسر نیست الحال مقبوض ظاهر میشود فاما تا حال توجه بعالم نیامده است
چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرأت نمود ۲ منها عرضه داشت
کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و
مغموم می بود آخر الامر بمحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسطی عظیم
روی نمود دران بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقاً یاد و توجه مثلاً از جانب این
کس می بود الحال هر چه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود بیش از قابلیت
قبول نمی یافت کالمرآة التی تطلع علیه الشمس فاحترق بذلک الطلوع کل ظلمة و کدورة
من البدن و اللطائف و حصل فیهما کل نور و برکة ینبغی فانشرح الصدر و اتسع القلب و صار البدن
کله نورا مضیا الطف من السر و الروح الذین کانا قبل ذلک و وجدت التجلی الاکمل من بین اللطائف
علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان فی القلب قلبا آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الی القلب
القلب ظهر أن فی ذلک قلب
آخر و التجلی علیه هکذا الی غیر النهایة فلم یظهر قلب بسیط الا و قلب آخر فیه و لکن یتوهم الان
انه انتهی الی القلب البسیط و لیس بمتیقن و علم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة الیها

کانت کلها تکلفات صرفة وکان یخطر بسم ہذا المقام فما کتبها بسوء الأدب قبلہ گاہا این ہمہ
کمترین اثریست از آثار توجہ اظہرت گر بر تن من زبان شود ہر موی یک شکر تو از
ہزار نتوانم کرد چہ آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاہ را چہ شرح دہد حق
سبحانہ باحسن وجوہ این دولت عظمے میسر گرداناد بحرمۃ النبی الامی وآلہ علیہ وعلیہم من الصلوات
اتمہا وافضلہا حضرت سلامۃ جماعۃ اعدا ہر چند خباثتہا میکنند ومنصوبہا می انگیزند
آخر الأمر بتوجہ عالی بغیر از خجالت وخسارت بدست نیاوردہ اند بندہا ے ایجا ی
ہمہ عرض بندگی مینمایند وبجد وذوق حاضر میشوند ب منہا حضرت سلامت
شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند کہ مقامی وسیع بس نورانی ظاہر شد گویا
مقام حقیقت قرآنی بود ہر چند باین جرأت نمی تواند کرد چنان معلوم شد کہ حقیقۃ
محمدی علے صاحبہا الصلوٰۃ والسلام مرکز واجمال این مقام ست گویا دریای
عظیم را در کوزہ درآوردہ باشند وآن مقام تفصیل حقیقت محمدی ست
انبیا علیہم السلام واکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بہرہ دارند
واز تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما را صلے اللہ علیہ وسلّم نصیبے مفہوم نشد واین حقیر
نیز بہرہ یافت حق سبحانہ بتوجہ علیہ نصیب کامل روزی گرداناد وہنوز این مقام
خوب واضح نشدہ است باقی احوال بجمعیت گذران ست درین ماہ معظم خیلے برکات
مفہوم میشود واخوی محمد سعید اوضاع ہموار دارد واوقات بجمعیت وذکر میگذراند
یاران شہر نیز بذوق تمام حاضر می شوند والعبودیۃ انتہی حضرت ایشان را قدس اللہ
سرّہ العزیز نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیہ است کہ اعظم آنہا مکتوبی ست
در بیان طریق وآن مکتوب دو صد وشصتم ست از دفتر اول مکتوبات چون غایۃ
تطویل وتفصیل بود ومعارف دران باہم دریافتہ نقل آن یا فقرۂ ازان دشوار
نمود خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اند بحسن مکارم

اخلاق بل وفور احوال وکثرت فضائل وبشاشت وجه ونرمی گفتار وصفای
کردار آراسته اند ولادت شریف ایشان در حدود سال هزار وپنج هجری شهر شعبان
بوده وحضرت ایشان قدس سره میفرمودند که محمد سعید چهار وپنج ساله بود که وی را
رنجوری پیش آمد در غلبات آن ضعف از وی پرسیده شد که چه میخواهی بی اختیار
گفت حضرت خواجه را میخواهم من این حرف او را بحضرت خواجهٔ خود قدس سره
عرض کردم فرمودند محمد سعید شما رندی وحریفی نمود وغائبانه از ما نسبت در ربود ونیز
حضرت خواجه قدس سره در بعضی مکاتیب که بحضرت ایشان رقم فرموده اند این
مخدوم زاده را نیز بشفقت ورحمت تمام یاد فرموده دعا کرده اند در مکتوبی که بیکی
از مخلصان در مدحت حضرت ایشان ما قدس سره برنگاشته اند آنجا نوشته اند
فرزندان ایشان که اطفال اند اسرار الهی اند استعدادهای عجیب دارند بالجمله شجرهٔ
طیبه اند انبته الله نباتا حسنا واین کلام عزیز حضرت خواجه قدس سره اشارت
است عظیم بعلو استعداد وفطرت همه مخدوم زادها ووصول ایشان بدرجات
علیا این مخدوم زاده بعد از رسیدن به سن تمیز بتحصیل علوم صوری پرداخته حصه
از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی الله عنه وبعضی را در ملازمت برادر بزرگ
خود قدس سره وبعضی را در صحبت شیخ طاهر لاهوری سلمه الله بآخر رسانیدند تا در
انواع علوم عقلی ونقلی مهارت تمام حاصل کردند واز حفظ تصرف ویمن توجه والد بزرگوار
در عین این تحصیل از نسبت این طایفه بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و
این مجموع کمالات صوری وترقیات معنوی باتمام وانجام رسانیدند ودر سن هفده
وهیزده سالگی بار دیده شد گویا در ایشان بلوغ طبیعی ببلاغت معنوی توام گردید
ازان وقت تا حال کتب علوم دقیقه را از معقول ومنقول بمهارت تمام درس میفرمایند
وبر بعض کتب معتبره تعلیقات وحواشی زیبا رقم فرموده اند از انجمله است تعلیقات

مشکوة المصابیح که دران تحقیق صحت و قوت آن احادیث که ماخذ ائمه حنفیه است
غایة سعی مبذول داشته اند بعضی علما که مطالعه نموده اند بغایة پسندیده زبان ثنا
و دعای ایشان کشوده اند و روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علما از ایشان مسئله مشکله که
بر اصول فقه تعلق داشت پرسید ایشان حل آن از در غایة تنقیح بیان فرمودند
و آن عالم سر بگوش راقم آورده گفت هیچ دانسته که مخدوم زاده تو در مهارت علمی
امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلدهٔ لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم بر پا کرده بود
و علما و مشائخ آن بلده را و نیز اکابر نزیل آنجا دعوت نموده بود دران محفل بتقریب
سجدهٔ تحیت و سجدهٔ عبادت دقایق علوم درمیان افتاد حضرت مخدوم زاده با برادر عزیز
خود یکجانب بودند و جماعت کثیر از فحول علما یکجانب سخن را از هر علم تقریباً بدرجات
عالیه رسانیدند طلبه علم از قوت علمیهٔ این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس بنظاره
درآمدند و برخی که به خصوص مشار الیهما را نمی شناختند می پرسیدند که این دو عزیز
کیانند چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آری
از آن صدف ولایت این قسم دُر هدایت چرا بظهور نیاید و نیز این مخدوم زاده سلمه الله
بتقریب عدم رفع سبابه در تشهد بمذهب مختار حنفیه رساله بنگاشته بودند و فرمودند
مقصود آنست که اولویت عدم رفع بثبوت رسد علمای که مثبت رفع سبابه بودند
در اقامت جواب متحیر ماندند روزی حضرت ایشان قدس الله تعالی سره بتقریب
جامعیت این دو برادر به این حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه الرحمة فوت
شد گفتم دیگر چنین فرزندی که در فضیلت ظاهری و احوال باطنی صاحب کمال
باشد از کجا خواهم یافت حق تعالی بمحض کرم این دو برادر برخوردار را نائب
مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد لله علی الاحسان این مخدوم زاده سلمه الله
اخذ طریقت و مراقبه از حضرت والد ماجد قدس الله سره نموده به نسبتهای اصیل

رسیدند چنانکه ابتدا سلوک و ظهور جوش و خروش ایام عرضه داشتی که از سرهند بدهلی
بحضرت ایشان نوشته بودند انجام مرقوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه
بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سائر
مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذکر رفتگیها در دل مفهوم میشود در قصبهٔ شاه آباد
مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بوده دیدم که شیخ را ظهور شد و آن
نسبت غلبه کرد چندان که غلبه بیکر و بدن متالم می شد درین میان ظهور حضرت خواجه
بزرگ شد قدس سره و تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
و بیشتر تسکین شد انتهی حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه
مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
جمیل است هیچ یکی از یاران را باین خصوصیت روی نداد انشاالله که او نیز بولایت
خاصه مشرف گردد و بعد از ان چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت ایشان رضی الله
عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه و خواجه
محمد معصوم مدظلهما می بود و به نسبتهای بلند و احوال ارجمند می نواختند و محرم اسرار
غریبه و معارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
دیگران بوساطت ایشان مستفید می گشتند و آن اسرار
بزرگ که در ستر آن جد و جهد تمام میفرمودند و هیچ یکی از اصحاب
وغیرهم به استماع آن سر بلند نکند این هر دو مخدوم زاده را
بر آن مطلع ساختند بل به خصوص تحقق آن در حق ایشان
خبر می دادند بعض از بشارات عالیه که آن حضرت در حق این
هر دو برادر فرموده اند ذکر مینمائیم ب ۱ حضرت مخدوم زاده خواجه

محمد سعید سلمہ اللہ تعالی در بعض از مکاتیب خود نوشته اند که حضرت ایشان ما رضی اللہ تعالی عنه قطب بوده اند و هر قطب را دو امام می باید دو شخص در ملازمت علیه حاضر بودند فرمودند که شما هر دو امامید بر یکی فرموده که این از روی تواضع بسیار بدیگری گذاشت وصاحب یمین شد ب

ونیز این مخدوم زاده سلمہ اللہ تعالی در بعض از مکاتیب خود برنگاشته اند قال اللہ تعالے لایذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی بخاطر فاتری رسد که حکم آن دار از احکام این نشاء جدا ست درین تماشاگاه هیچ ترقی از حضیض مباعدت باوج قرب ممکن نیست تا فنا بر هستیء سالك وارد نشود و به موت ملتمس نگردد بخلاف آن نزهتگاه عالیجاه که هیچ کمالی منافی کمال دیگر نیست و معدبا معد جمع موت را دران دار البقا چه گنجایش و فنا را چه یارای تحققش آنست که چون درین عالم ظهور ظلال است و معاملات آن شك نیست که ظل را بعد از طلوع اصل آن که ترقی عبارت از آنست جز فنا وانعدام چاره نیست وچون اصل نسبت بافوق خود حکم ظل دارد بعد از سطوع اصل او آن اصل اول مستتری شود هکذا الی ان یأتیك الیقین وآخرت چون مقام ظهور حقایق اصل است و اصل را با اصل دیگر هیچ تدافع نیست فنای کمال اول چه درکار و اضمحلال اول نزد ورود ثانی چه گنجایش کریمهٔ و لدینا مزید مؤید این کار است که مشعر بقاء اول است وکریمهٔ ماننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها[1]

(۱) سوره بقره آیة ۱۰۶

مناسب معاملات دنیوی است جمعی که عنایت الٰہی جلّ وعلا شامل حال شان شده است و دنیای اینهارا حکم آخرت ساخته و بخطاب لقد آتیناه اجره فی الدنیا[1] نواخته امیدوار مخلصی از مضایق این دار غرور اند و بخلعت سعادت[2] الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا ممتاز حضرت قطب الاولیاء قدس سرہ درباب دو شخص از اصحاب خود این بشارت فرموده اند واین لفظ را مذکور ساخته اندکه دنیای شمارا آخرت کردند. ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظم. ب ۳ حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی در بعض مرقومات خود نوشته اندکه حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب خود بولایت احمدی مشرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جائت رسل ربنا بالحق. ب ٤ ونیز این مخدوم زاده سلمه الله تعالی برنگاشته اندکه حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب خود فرمودند که شمارا از دائرۂ غضب بیرون کردند مترصد فوق باشید راقم حروف عفی عنه گوید که مراد از دو شخص که درین هر چهار بشارت واقع شده است همین هردو مخدوم زادۂ عالیمقدار اند سلمهما الله سبحانه دریکی از اسفار که این دو مخدوم زادۂ عالیمقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند وبضرورت در سرهند ملند وبنده که در خدمت حضور بودم مشاهده مینمودکه چون وارد عظیم ومعرفت شگرف بحضرت ایشان میرسید این دو نور دیده را بشوق تمام یاد

(۱) سوره عنکبوت آیة ۲۷ (۲) سوره مائدة آیة ٤

میکردند درهمان ایام این چند کلمه را که شاهد عدل است برین مدعا
بمشائر الیهما رقم فرمودند[1] الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله فرزندان
گرامی هرچند مشتاق وخواهان صحبت ما اند وما هم آرزومند حضور وملاقات
ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوها میسر نیست مصرع تجری الریاح بما لا تشتهی
السفن ٭ درین عسکر بے اختیار و غیبت ماندن را بسیار مغتنم میدانند ویکساعت
این عرصه را به از ساعات کثیره امکنهٔ دیگر تصور می نماید اینجا آن میسر است که در جاهای
دیگر معلوم نیست که امثال آن میسر شود علوم ومعارف آن موطن جدا است و احوال
ومقامات این مجموعه علیحده مغنی که از جانب سلطان است آزاد دریچهٔ کمال رأفت
ورضامندی مولای خود میدانند جل شانه وسعادت خود را درین حبس می انگارند
علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کاروبارست ودرین اوقات بتفرقه
غرائب غنج ودلال لیکن هر دولت ونعمت تازه وبوالعجب که روز بروز میرسد
فرزندان در دل می خلند واز دوری ونایافت ایشان جگر در اضطراب می باشد
انگارم که شوق من بر شوق شما چرب وغالب است ومقرر است که آنقدر که پدر
خواهان پسر است پسر خواهان پدر نیست هرچند قضیهٔ اصالة وفرعیة مقتضی عکس
اینمعنی است چه اصل را احتیاجی نیست وفرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه
چنین آمده وأشد شوق اصل را ثابت گشته آری مصرع درخانه بکدخدای ماند
همه چیز ٭ والسلام ودر دفاتر مکتوبات قدسی آیات معارف خاصه بیشتر نامزد
این دو نخل برومند بوستان ولایت میکردند کما لا یخفی علی ناظریها وسفر اجمیر
که این بنده در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هر چند روز ایشان
این مخدوم زاده را بفیض خاص ونسبت مخصوص سرافراز
می ساختند وخلعت خلّت که کنایت است از معاملهٔ

(۱) در مکتوب هفتاد و هشتم در جلد ثالث.

عظیمه درین سفر میمنت اثر باین مخدوم زاده عنایت کرده اند
چنانچه این مخدوم زاده در مرقومات خود تصریح بآن
نموده اند آنجا که نوشته اند بکرم الله سبحانه آن وعود
که در مکتوبی نوشته اند که خلعت خلت را بفلانی خواهم داد
در حضرت اجمیر منجز فرمودند و عنایت کرده روزی فرمودند
گویا این سفر اجمیر برای محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در غلوی
باین فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی نمی بینیم رفتن قریب مینماید محتاج هم محمد سعید چنان
شود که تواند برین مسند نشست فقیر بخوای آن از اسبع این مخدوم زاده رسانید
به لینت وقت و انکسار و افتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین چنان خود را
بهیچ وجه شایان این امور نمی بینیم حضرت ایشان هر جا تشریف برند برادرم محمد معصوم
را بجای خود بنشانند مرا بخدمت و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
اقدس ایشان نیاید نظر باینکه من بر مزار جد بزرگوار قدس سره که برون شهر
واقع است زاویه اختیار کنم و مسند داری حواله قرة العین محمد معصوم باشد
فقیر این ماجرا را بخدمت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله معروض داشتم ایشان
نیز بگریستند و فرمودند هانا اعزی مخدومی خواجه محمد سعید سلمه الله مرا الائق خدمت
خود نمی‌اند من که نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاطهای شرعیه و اخلاق
ملکیه و قوت علمیه و غیرها خود را کمترین مستفیض و تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
خود را در خدمت ایشان می بینیم فقیر این ماجرا را در خلوتی بعرض حضرت ایشان
رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب در چشم مبارک آورده باین فقیر
فرمودند می بینی انکسار و ایثار و داد و داد این دو برادر خجسته سیر را و دعا
در حق ایشان کردند باجابت قرین باد و عریضه از بعضی عرائض این مخدوم زاده

که پیش از سفر اجمیر و قبل از ترقیات بلند بحضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده
می آید بعد از ان بتمامی غرق لجۂ انوار و بحار اسرار والد بزرگوار
خویش گشته بمقامات عالیه و کمالات باهره و درجات
متعالیه و مناصب فاخره رسیده اند و محرم خاص الخاص
و مونس دمساز در خلوات و جلوات گشته خصایص
و کمالات ایشان بی شمار است و استحصاء معارف
و حقایق که بزبان قلم ایشان آمده است دشوار اما بحکم
ما لا یدرك کله لا یترك کله کلمۂ عالیۂ ایشان که دران تحقیقات
چشم و تدقیقات مجسم نموده آید و به بعض مقامات حاصلۂ
خویش تصریح نموده در ضمن چند برکت آورده خواهد ان شاء الله
تعالی اما آن عریضه این است ب هو عرض داشت
احقر العبید محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوری
چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی میشود که نزدیک هلاکت و مرض شدید
میگردد از خرابی احوال چه معروض دارد با وجود تعلقات شتی که دامنگیر شده تمنای
آن دارد که دیوانه وار از جمیع علائق گسسته و همه را سوخته عزلتی اختیار نماید
که جز لب گور این کس را نه بینند در حلقۂ پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند
ظاهر شد که چنانچه ظرفی را خالی سازند باز پر سازند بنده را پر ساختن گرفتند بنوعی
که کیفیت آنرا نمیداند که چگونه بعرض رساند دریافت که تخلیۂ اول تخلیه از توهم
وجود است که خود را که عدم مطلق و شر محض بود وجود و خیر محض می انگاشتم آن توهم
زائل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پر ساختن آن اینست که بجای عدم که حقیقت
این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت

بودن ثبوت نمی استند بلکه عدم مطلق وشر محض حقیقت خود
در نظر ست و ثبوت مجد دهم منظور گویا شئ خالی را پر کرده
اندو گران باری آن واضح ست فردای آن روز دیدم که آیینه بدست
دارم دران مینماید که روی من داغهای مختلف دارد که در نظر مردم نمی درآید دیدم
که آئینه در کمال صفائیست دانستم که زنگ گرفته صورت داغدار ظاهر شد ازان
دلتنگ شدم آئینه دیگر گرفتم ودیدم که داغهای زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال مرآتی وصفا اول پاره ازرو دران مصفا ظاهر شد ثانی الحال
تمام واغدار دیدم دران وقت تعبیر نمودند که مرأت شئ مغائر شئ ست پس اول
چون معامله درمیان عدم و وجود مختلط بود آئینه بر مثابه آن بود وقتیکه معامله بعدم
صرف کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد ونیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد
ظاهر شد که نهایته اطلاق أنا تا بقایای عدم ست که ملتبس باباطل ست چون
عدم باصل خود میپوندد أنا منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق أنا به ثبوت مبدل
میگردد واینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضر ست بصدقه
آنحضرت امید وارست که بتفصیل این حقائق بهره ور گردانند
اما آن معارف وبشارات که وعدهٔ ذکر آنها سبق ذکر یافت
این است که درضمن هفت برکت منقول می گردد ب ۱
حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند که فلانی
تو درضمن مائی وازینکه نسبت تو ضمنی است دلتنگ مباش
که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه ضمنی حضرت دین و دنیا
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بودند الحمدلله علی ذلک حمداً کثیراً

طیبا ب۲ حضرت ایشان قدس سرّه خطاب بآن مخدوم
زاده نموده فرمودند که تو دائرهٔ نفی حضرت ابراهیم علیه السلام
الحال در اثبات شریک منی وآن را به بعض محرمان خود ظاهر
فرمودند که بعد ازان معاملهٔ خلت فی الطریق مانده بود الحال
بامعاملهٔ حضرت ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال
درباب آنمخدوم زاده فرمودند که درهیچ مقامی از عروج ونزول
تاامروزوی تخلف نکرده وشریک وردیف من بوده حضرت مخدوم
زاده باین فقیر حکایت کردند شبی درصحن خانهٔ خود دروازه راازدرون بسته
خفته بودم ونصفی وزیاده از شب رفته بود یکی بشدت تمام وحدت کرد وحیران
شدم که کجا باشد هرچند فریاد کردم جواب نداد بدروازهٔ خانه آمدم که بکشایم او
دررا جانب خود می کشید ومن جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان
رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بمجرد رسیدن آواز ایشان آینده
ناپدید شد صباح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش ازانکه من قصهٔ
شب را معروض دارم فرمودند امشب جن بخانهٔ تو میخواست درآید مزاحم شود
من مطلع شدم وبانگ بروی زدم وبراندم بدین تقریب بعضی ثقات اصحاب حضرت
ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شبی بخانهٔ
خواب خود دراز کشیده بودم ولغایی آمده بود که ناگاه جنی خواست بر من تصرف
کند من کلمهٔ لاحول ولاقوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
برآمد دیدم که ملائکه با دورباشها نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند ومتعلقان او
را از نواحی اجلای وطن نمودند بفلان منزل کشیدند ناقل گفت همان روز یکی را
ازان منزل آوردند که امشب جن باین آسیب رسانیده امیعنی نیز مصدق

فرمودهٔ ایشان گشت ب وایضاً حضرت ایشان خود در رسالهٔ مبدء و معاد نوشته
اند که روزی احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند دیدم که جنیان در
کوچها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
از ترس موکل خود سر نمیتواند برداشت و به یمین و یسار خود نظر نمیتواند انداخت
در رنگ مقیدان و محبوسان می کشند و اصلاً مجال مخالفت نداشتند الا
ان یشاء ربی شیأ و دران وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
موکلی گرزی ست آهنی که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه
کار او کفایت کند خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالیٰ فرزند ثالث حضرت
ایشان اند ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت و یازدهم
شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند قدوم
میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او ما را بس مبارک و همایون آمد که بعد از
تولد او بچند ماه بملازمت حضرت خواجه خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه دیدیم و وقت
دیگر تعریف علو استعداد این فرزند ارجمند نموده فرمودند که از محمدی المشربان ست
و نیز آنحضرت در مکتوبی بر نگاشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که و بالذات
قابل این دولت ست یعنی ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والتحیة و نیز
بر زبان شریف راندند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی
بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشوده میگفت من
آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم دیوار حق ست ﴿﴾ چون زلیخا کز سپند آن
تا بعود و چه نام جمله چیز یوسف کرده بود چه آنگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
اند و نساء و صبیان در وصول انوار فیوض متساوی ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم و آنچه دلالت بر کمال مناسبت

سال وفات محمد سعید ابن امام ربانی ۱۰۷۰ هزار و هفتاد است

اصلی و رابطۂ جبلی این مخدوم زاده بجناب قدس دارد
آنست که حضرت ایشان تا مدتها در انکاح این مخدوم زاده
مأذون نمی گشتند هر چند درین باب ملتجی می شدند و استخارها
می نمودند تا آنکه روزی بجهت قبول بالای بامی بر آمدند بعد از
نشستن دیدند که چند دانه گندم آنجا افتاده است از غایت
رعایت أدب آنجا بول ننمودند و همچنان برخاستند درین اثنا
ملهم شدند که در نکاح فرزند تو اذن دادیم و منکشف ساختند که
منع ازین أمر از کمال غیرت الٰهی جل شانه که در حق این نوباوۂ
بوستان کمال بوده حضرت ایشان همیشه بنابر مشاهده بلندی
استعداد و آثار رشد و رشاد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهده
مینمودند نظر عنایات شامل حال او میداشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در مکمن
استعداد او مودع می بوده می بودند و میفرمودند که چون علم مبدء حال ست از
تحصیل آن چاره نبود از جهت تحصیل علوم از معقول و منقول نیز دلالت
می نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراءة صفحه صفحه و ورق ورق امر کرده میفرمودند
بابا زود از تحصیل علوم فارغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم است تا بتوجه شریف
آنحضرت این نور دیدۂ ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده
سالگی از تحصیل علوم فراغ یافت و اگر چه در ضمن تحصیل قال در تحصیل حال
و تنویر بال سرگرم مے بود اما بعد از فراغ ازان بهمگی خود متوجه این گردید تا بعنایت
الله سبحانه از احوال و اسرار خاصۂ والد بزرگوار خود رضی الله
عنه بهرۂ فراوان گرفت با سرار خاصه و معاملات مختصه و
مقامات فخیمه و درجات عظیمه و کمالات بلند و حالات ارجمند آنحضرت

بسشره و متحقق شد و آثار تکمیل وارشاد در رنگ پدر عالیمقدار بروجه
کمال ازیشان بظهور پیوست و نور هدایت ایشان
اطراف و اکناف عالم را در گرفت چنانچه این نوشتهٔ
آن مخدوم زاده برین مدعا شاهد عدل است ب بکرم
خداوندی جلّ سلطانه وبطفیل رسول او صلّی الله علیه وعلی آله
وسلّم وبیمن توجه حضرت پیر دستگیر قدسنا الله سبحانه بسرّه
الاقدس معاملهٔ تسلیک و تکمیل بغایت سهولت پذیرفته
وراه وصول اقرب گشته وکار دهور بایام وشهور مقرر شده
هرچند بحسب کمیت مسترشدان این معامله قلت دارد چه
این وقت کثرت آن را برنتابد لکن از روی کیفیت افزون و
بیش ازپیش است یکی از مسترشدان بواسطه در هفت روز
از ابتدای تعلیم طریقه فنای قلبی در خود نشان میداد چیزها بیان
می نمود که گوییا بحوالیٔ فنای نفس رسیده بود وما ذلك
علی الله بعزیز و اکثر مجازان فقیر که از احوال مسترشدان
خود بیان می کنند و قصص سرعت وصول که میگویند عقل
عقیل در تحیر می ماند ع: اگر پادشه بر در پیرزن ❊ بیاید
توای خواجه سبلت مکن ❊ وچون احصای خصایص و
کمالات این مخدوم زادهٔ عالیشان بنابر غایت مناسبت ایشان
بوالد بزرگوار خود متعذر است وعدّ بشارات از حضرت
ایشان در بارهٔ این فرزند ارجمند صدور یافته متعسر و نیز
بعض از ان بشارات بل اکثرش از جملهٔ اسرار لازم
الاستتار است لهذا اینجا بتفصیل بعضی از انکه فی الجملة قابل

اظہار اند برمز و اشارہ اکتفا میرود و برخی ازان در ذکر احوال مخدوم زاده محمد سعید سلمه الله ربه سبق ذکر یافته بل مخلصان امید دارند که بحکم واقعه که این مخدوم زاده در سن چہار سالگی دیده اند و از والد بزرگوار در تعبیر آن اشارتی بمرتبه قطبیت یافته باین مرتبه والا برسند و آن واقعه اینست که بعرض اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافتم که تمام عالم ازان نور منور ہست و آن نور در ہر ذره از ذرات ساری ست چون آفتاب اگر آن فرو رود عالم ظلمانیست حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش می شوی و این سخن را از من یاد دار الحمد لله حمداً کثیراً حضرت مخدوم زاده در بعض مکاتیب خویش بعد از نقل بشارت مسطوره نوشته اند لله سبحانه الحمد که موعد منجز گشت واثر بشارت بحصول پیوست این فقیر راقم گوید روزی از زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره العزیز شنودم که فرمودند اقتباس محمد معصوم سبقهما رایو ما فیوماً بصاحب شرح وقایه[1] می ماند در حفظ و تعلیم وقایه از جد بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفهما لجدی الوقایه سبقا سبقا وکنت اجری فی میدان حفظها طلقا طلقا حتی اتفق تمام تألیفه مع تمام حفظه راقم گوید در مدحت علو حال و مرتبه این نوباوهٔ بوستان کمال ہمین سخن بسنده است ونیز این مخدوم زادهٔ عالیقدر در بیاض خاصهٔ خود رقم نموده اند حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که بقیهٔ از خلقت آن سرور دین و دنیا علیه وعلی آله الصلوات والبرکات العلی مانده بود وآن اولش را گویا بیك فردی از دولتمندان امت او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او ازان نموده و ازین راه آن فرد را از اصالت بهره ور ساخته اند ازان بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیهٔ

(۱) مؤلف وقایه برهان الشریعة محمود استشهد سنة ۶۷۳ هـ. [۱۲۷۴ م.] شارح وقایه صدر الشریعة الثانی عبید الله توفی سنة ۷۵۰ هـ. [۱۳۴۹ م.] در بخارا

قلیلی مانده بود آن بقیه نصیبی یکی از منتسبان آن فرد آمده است و تخمر طینت او ازان فرموده اند و باندازهٔ آن حظی از اصالت نیز یافته ان ربك واسع المغفرة انگارم که نصیبی که حضرت مهدی موعود را علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و نیز حضرت ایشان خطاب باین مخدوم زادهٔ عالیمقدار نموده فرمودند که هر قدر که نصیبی از اصالت داری موافق آن نشأ محبوبیت در نهاد تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعال در حق وی نشان داده و ما ذلك علی الله بعزیز ایما باین است آنچه این مخدوم زاده سلمه الله تعالی در بعضی مرقومات خود برنگاشته اند

باب در نماز عصر بودم که بسط عظیم رو داد و منزل عالی کیفیت بس شگرف که هرگز مثل آن رو نداده بلکه مخطور و متصور هم نگشته بشرف ورود یافت و اموری در میان آمد که مصداق لا عین رأت ولا اذن سمعت تواند بود زبان را یارای گفتن آن نه و قلم را تاب نوشتن آن نه ع: فریاد حافظ[۱] این همه آخر بهرزه نیست * هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب هست انگارم که حصول آن وابسته به نسبت اصالت و محبوبیت ذاتیه است مانا که آن مقام را خصوصیتی به کاتب بود که در آن بارگاه خود را مقرر دید نتایج کلمهٔ طیبه و سائر الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و تکبیر را در ان حریم قدس گنجایش نیافت اگر گنجایش هست قرآن را و نماز را هم بعلاقهٔ آن سوای تلاوت قرآن مجید و ادای نماز نسبت بآن مقام تعطیل و بیکاری می یابد و می فهمد که هیچ سبب

(۱) حافظ محمد شیرازی توفی سنة ۷۹۱ هـ. [۱۳۸۹ م.] در شیراز

وعمل را در حصول این نسبت علیه مدخل نیست موهبت صرف
است سابقهٔ عنایت می باید دیگر هیچ که ریاضات ومجاهدات
در مبادیٔ قرب ولایت دخل دارد تا زمانی که سیر در اصول و
اصول اصول است اعمال صالحه سودمند ونتایج بخش است که
بوسیلهٔ آن سالك مستعد ترقیات میفرماید واز تکرار کلمهٔ نفی و
اثبات از ظل باصل راه می کشاید از اصل باصل اصل عروج مینماید و
آنچه مذکور شد آنجا اصل را در رنگ ظل در راه باید گذاشت به
ریاضات شاقه بجوالیٔ آن بارگاه معلی راهی نمی کشاید
وصول بآن منوط بموهبت محض است یا بمحبت صرف خصوصیت
وعدم شرکت احدی که در بالا مذکور شد چونیك تأمل نمود دید که
ازین رهگذر است که هر کسی که باین منزلت رسیده است
مقامی از خود دارد که دیگری را بالاصاله در ان شرکت نیست هر چند
واصلان آن مقام اقل قلیل اند از ان جمله است که حضرت ایشان
در انجا ملاحظه نموده بغایت عظمت ونهایت ابهت وعلوٌ
شان در نظر در آمدند چنانکه عقل ووهم در ادراك آن حیران
وسراسیمه است و زبان قلم و قلم زبان در تبیان آن عاجز وقاصر
باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطانه دانستن یا مرآت
او تعالی تصور نمودن و موهوم دیدن و کمالات منعکسهٔ ظل را
باصل سپردن وظل را خالی بلکه معدوم فهمیدن بعد ازان
آنرا بکمالات اصل متحقق یافتن همه در قرب ولایت است که از
ظل باصل پیوستن است می فهمد بعد ازانکه اصل را در رنگ ظل
در راه گذارد و بجوالیٔ آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ ذکر

بلکه متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را باصل
داده خودرا فانی و مستهلك دیدن نه و بقا و تحقق باصل پیدا
کردن مشهود نمی گردد وصول آن موطن راراه جدا است
ازین بآن مقام رسیدن دشوار است **ب ۲** ونیز این
مخدوم زاده نوشته اند روزی در ایام حیات حضرت مخدوم زادهٔ
کلان خواجه محمد صادق علیه الرحمة والرضوان حضرت ایشان
فرمودند که در زمرهٔ سابقین که حق سبحانه در شان ثلة
من الاولین وقلیل من الآخرین فرموده نظر میکردم خودرا داخل
آن جرگه دیدم ویکی را از منتسبان خود نیز در آنجا با خود یافتم و
مثل آن در اسرار متشابهات کنایات از معاملاتست
ورواست که شخصی را معامله حاصل بود وعلم بآن معامله
نباشد این معنی را در یك فردی از منتسبان خود مشاهده
نموده است بدیگران تاچه رسد خوش گفت : سعادتهاست
اندر پردهٔ غیب ؛ نگه کن تا کرا ریزند در جیب گویا اشاره
بانکشاف وعلم آن معاملاتست که بعد ازان بحصول پیوسته
است آنچه آن مخدوم زاده در بعضی مکاتیب خویش نوشته اند
اگرشمه از حقیقت معاملهٔ این کار درمیان آرد نزدیك است
که نزدیگان دوری جویند وواصلان راه هجر پویند مستمع از
هوش رود و متکلم راتاب نماند بیت : فریاد حافظ این همه
آخر بهرزه نیست ؛ هم قصهٔ غریب وحدیث عجیب هست
متشابهات قرآنی رمزیست ازان ومقطعات فرقانی ایمائیست
بآن این دولت باصالت نصیب انبیای کرام است علیهم الصلوات

والتسلیمات وکمل ورثه را باتباع این بزرگواران نیز نصیب هست بوراثت ولو علی سبیل القلة والندرة فعلیك باتباع خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والبرکات لتتناول من برکاتهم وتذوق من اذواقهم وتنجو من مهالك الطامة الکبری بشفاعتهم ب ۳ ونیز میتواند که ایما بمعاملات مسطوره بود آنچه آن مخدوم زاده به بعضی مخلصان برنگاشته اند از شمول عنایات که درباره این عاصی واقع است چه نویسد ع: داد او را قابلیت شرط نیست قبل مَن قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد یحتمل که قلم طاقت آن نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوش رود بعد ازان که گوید و که شنود خوش گفت بیت: سراپا آتشی اشب قدح کو دیگری پر کن * که خواهد سوخت ساغر تا تو می در جام خالی کرد وایضا لطافت وعلو آن زبان را میگیرد: یضیق صدری ولاینطلق لسانی ع: سخن از لب تو گفتم بلبم سخن گره شد* پس باید که مستمعان متکلم را معذور دارند و از راه جستن بذات او راه جویند تا از ذات بیچون حقیقی حظی یابند هرچند ذات متکلم را با ذات مستمعان هیچ نسبتی درمیان نه چه ذات او نصیبی از بیچونی یافته وباذات بیچون حقیقی اتصالی ونسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگران را اصلا ذات نیست بذات عارف چگونه پی برند ذات خالص عارف خود وراء اوست بهرحال دست وپای باید زد وهمواره باین ترانه باید مترنم بود بیت: مفلسانیم آمده درکوی تو * شیئاً لله از جمال روی تو ب ۴ ونیز عریضه که این مخدوم زاده برجاده حضرت ایشان نوشته اند مصرحست بوصول

نسبت سابقین براپیشانرا و اینست حضرت سلامت این فقرا
ازان باز که بعالم فرود آوردو نشانهٔ آن نسبت راکه در وقت عروج
بآن مشرف ساخته بودند بمیانه می باید که از یمین و یسار بیگانه است
این نسبت مخصوص بسابقان ایشان است اصحاب یمین در رنگ
اصحاب یسار ازین سخن چه دریابند واز ارباب ظلال در رنگ
عوام مؤمنان این معامله فراگیرند محبت ذاتیه که آنجا ایلام محبوب
ازدیاد محبت بخشش است نسبت بانعام او اینجا متحقق میگردد
چون بذوق و وجدان خود رجوع میکنند بی تکلیف می نماید که حظی و حلاوتی
بلکه ازدیاد محبت که در وقت ایلام محبوب است در هنگام
انعام او این است توان گفت که تصور ایلام محبوب فرح و
سروری می بخشند در نفس انعام آن فرح و سرور ثابت نیست چه در
محبت ذاتیه هرچند فرح و سرور از شایبهٔ نفسانیه منزه و مبرا باشد
اتمیت واکملیت پیدا کند و نیز این مخدوم زادهٔ عالی درجه بمن
نگاشته اند **ف ۵** روزی حضرت ایشان قدسنا الله بسره الاقدس
پیش ازانکه بسفر اجمیر روی آرند نواحی آن جناب در صوبهٔ
پنجاب همواره خلیفهٔ عصر دیده بودم موسم اعتدال خریفی در ایام
تشریف دقایق اسرار فنا و بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان
میفرمودند و سخن از وصول با کعبهٔ مقصود و بیان آن بر زبان مبارک
داشتند و زیاده از یک ماه شده بود که همین قسم معارف در میان بود
و روز بروز دقایق و غرایب آن می کشودند و این فقیر غواصی بحار آن اسرار می
نمود و آن حضرت همواره در تبیین و تفتیش حال این بی پر و بال می بودند
و ترقب ترقیٔ وی داشتند و توجه بر آن می گماشتند با آنکه دران

وقت که بیان دقائق مستوره می نمودند وغیر ازین فقیر دیگری در
خدمت شریف نبود بعد از استفسار حاصل روزگار این دور از کار
نوازشها در حق وی فرمودند و بشارت حصول معاملات
مذکوره فرمودند حمداً لله سبحانه علی ذلک وعلی جمیع نعمائه
ونیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید و برادر بزرگ
ایشان خواجه محمد سعید سلمهما الله سبحانه رقم فرموده اند که از انجا آشنایان ذوی الاخلاص
بحصول علو حال وکمال واکمال ایشان پی برند وآن اینست خاطر همیشه متوجه
احوال شماست وخواهان کمال شما دیروز بعد از نماز بامداد مجلس سکوت داشتم ظاهر
شد خلعتی که داشتم از من جدا شد وخلعت دیگر بمن متوجه شد که بجای
آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسی خواهند داد باید و
آرزوی آن شد که آن را بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لمحه دید که بفرزندی
مرحمت فرمودند وآن خلعت او را تمام پوشانید وآن خلعت زائله کنایه از
معامله قیومیت بوده است که بتربیت وتکمیل تعلق داشته وباعث ارتباط باین
عرصه مجتمعه او بوده واین خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد ومستحق خلعت
گردد امیدوار است که از کمال کرم آن را بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این
فقیر بتضرع مسالت این معنی مینماید واثر اجابت می فهمد و فرزندی را مستحق
این دولت می یابد ع باکریمان کارها دشوار نیست ٭ اگر استعداد ست
هم داد اوست تعالی ع نیاوردم از خانه چیزی نخویش ٭ تو دادی همه
چیز من چیز تست ٭ وبدین تقریب هر دو مخدوم زاده را بشکر دلالت نموده
نوشته اند قال الله تبارک وتعالی اعملوا آل داود شکرا وقلیل من عبادی الشکور
میدانند که شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح والقوی
الظاهر والباطن الی ما خلق الله واعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر والله سبحانه

الموافق انتهی حضرت مخدوم زاده سلمہ اللہ تعالی نیز بحصول این معاملۂ شگرف در مادۂ خود تصریح نموده اند آنجا که بر نگاشته اند

ب ٦ مودر آن هنگام که درویشی را بخلعت قیومیت نواختند آن عالی حضرت در خلوتگاه ویرا خطاب کرده فرمودند که علاقۂ ارتباط من باین مجمعگاه همین معاملۂ قیومیت بوده که آنرا بعد از توجهات کثیره بتو عطا کردیم و مکنونات بشوق تمام بتو روآوردند الحال سبب ماندن خود درین جهان قائی نمی یابم و ادای قرب ارتحال خویش ازین جهان . پر نیش فرمودند آن درویش دلریش باوجود استماع بشارت مسطوره جگر کباب و دیده پر آب گشته باکمال الم و اندوه درخود فرورفته نه زبانش را یارای گفتن مانده و نه سامعه راتاب شنفتن چون آن حضرت این تلوین را دران مسکین مطالعه نمودند از روی نهایت بنده نوازی فرمودند که غم مخور که سنت الله اینچنین جاری گشته است که یکی را بخود میخوانند و دیگری را بجایش می نشانند و بکمال تلطف عبارت آن عزیز را که در کتاب نفحات می آرد در زبان مبارك راندند که پیغمبر را صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم پای درکشیدند ابو بکر رضی اللہ تعالی عنه بجای او صلی اللہ علیه وسلم نشست ابوبکر را پای درکشیدند عمر بجای او نشست عمر را پای درکشیدند عثمان بجای او نشست عثمان را پای درکشیدند علی بجای او نشست رضی الله تعالی عنهم آن درویش چون درخود هیچ گونه قابلیت این معنی نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش مرکوز بوده لایا نعم لب نتوانست گشود و اموری که استکشاف آن ضروری بود در میان نیاورد خوش گفت بیت : وحشی گذشت نکردی حکایتی ؛ ای خان و مان خراب زبان بسته بوذ این بود که چون آن حضرت فرمودند که اشیا بقیومیت

تو راضی تر و خوش وقت تر از قیومیت من نیز بملهٔ آنرا نتوانست جرأت نمود که پرسد چون اندوه آن دلریش را آن حضرت بیش از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه مهلتی هست اما به بینم که چه علاقه درمیان است متوجه گشته بعد از لمحه فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو به من بود و قیام افراد عالم بتو این مقوله گونه تسلی ده خاطر حزین آن مسکین گردید بعد ازین گفت و گو بیك سال و سه ماه چند روز کم و بیش واقعهٔ حضرت ایشان روی داد باید دانست که قیوم درین عالم خلیفهٔ حق است جل و علا و نائب مناب او همه بوی رو دارند و قبلهٔ توجه جهانیان اوست دانند یا ندانند بلکه قیام عالمیان بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظاهر اسما و صفاتند درمیان شان کاین نیست همگی اعراض و اوصاف اند و اعراض و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست تا قیامشان بآن بود سنة الله جاری است که بعد از قرون متطاوله عارفی را نصیبی از ذات ارزانی و برادانی داشته عطا میفرمایند که بحکم نیابت و خلافت قیوم اشیا میگردد و اشیا بوی قایم می باشند و برنگاشته اند العارف الکامل المشرف بالبقاء الذاتی یشاهد جاله فی مرایا العوالم و یری نفسه کلاً و اجمالاً و العالم مظاهره و تفصیله و یعاین ذاته ساریاً فی افراد العالم محیطاً به احاطة الکل لاجزائه بل لبعض منه احاطة الذات بصفاته فله الذات و ما سواه مظاهر الصفات و هذا النوع الأخیر بافراد من الکمل له حکم العنقا فی الغرابة لو وجد واحد بعد الوف من السنین لأغتنم ع: اگر پادشه بر در پیرزن بیاید * تو ای خواجه سبلت مکن * انتهی بعد ازین بمدت قلیل چون حضرت مخدوم زادها بشرف ملازمت

رسیدند خلعت ثانیهٔ موعودهٔ مذکوره را فرمودند که بفرزندی محمد سعید عطا
کردند حمد الله سبحانه علی ذلک چه آن خلعت ثانیه کنایت از خلت ست
وغیر ازین نیز چه در مکتوبات وچه در مکالمات اشارات بکمالات فرزندان
ذو البرکات بسیار نموده اند حق سبحانه برکات این راهموار جاری داراد
وازان دو سرچشمهٔ زلال کمال بکام متعطشان این ره رشحه برساناد وهم از
عنایات الٰهی درحق این مخدوم زادهٔ ثالث آنکه درین ایام باوجود مشاغل از
افادهٔ طلبه علم وافاضهٔ طالبان حق والتزام اوراد ووافیات در اندک روز حفظ قرآن
مجید نمود وماشا الآمن اعطاف الله سبحانه والطافه مخفی نماند که این
مخدوم زاده راغایته اطلاع است براسرار ومعارف پدر بزرگوار خود چه آن
معارف که داخل مکتوبات گردیده وچه غیر آن از اسرار خاصه که در خلوات
از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند وبعضے را از انها در بیاضه خاصه
خود تسوید فرموده چون باین بنده نظر عنایتے داشتند ومحرم میدانستند
باکثر آنها اطلاع بخشیده بودند وبه نقل بعضے اجازة فرموده وبعض ازان در
احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافت وبرخی ازانها چنان ست که افشار ابر
نمی تابد از بعض آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه تبرکاً بمنصه تحریر می آید
ب ۱ مراد از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضة من ریاض الجنة
آنست که حجبے ومسافتے که میان آن بقعهٔ قبر وجنت بوده مرتفع میگردد وهیچ
حجابے ومانع میان آن هر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعه فنا وبقای بجنت پیدا میکند
فافهم وهذا معنے قوله صلے الله علیه وسلم مابین قبرے ومنبرے روضة من ریاض الجنة
این قسم روضه اخص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پرتوی از
جنت دران بقعه تابد می شاید ب ۲ حیاتی که بنشاء دنیوی تعلق دارد دو چیز

می طلبد حس و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق است محض حس ست بی آنکه
بادی حرکتی بود حق سبحانه حکیم مطلق ست و موافق هر محل حیاتی داده است
و در برزخ از حس چاره نیست تا تالم و تلذذ صورت بندد و حرکت هیچ در کار نیست
ب ۵۳ علم که عبارت از انکشاف ست دو قسم ست که یا انکشاف احاطه بود و قسم
دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که بممکن تعلق گیرد داخل قسم اول است و علمی که بواجب
متعلق شود از قسم ثانی ست و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
آنست که کیفیت در درک نه در آید و رویة اخروی مماثل قسم ثانی ست که آنجا محض
انکشاف ست بی آنکه کیفیتی معلوم شود و چگونه معلوم شود که در ان حضرت کیفیتی
نیست تعالی شانه ب ۵۴ در مقام رضا که فوق مقام حب ست دو اعتبار ست
اعتبار اول رضای حق ست از عبد و اعتبار دوم رضای عبد ست از حق عز شانه
اعتبار ثانی فوق اعتبار اول ست چه اول رضای حق ست بعد از ان رضای
عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوا عنه ب ۵۵ روزی حضرت ایشان کریمه
انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین استنساخ استنساخ
ملک مراد میدارند و اسناد را مجازی میگویند امام رازی و حین تکرار این آیه بر
دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقتی خواهد بود
متوجه شد شهود گشت که در ان مرتبه استنساخی ورای استنساخ ملک ثابت هست
مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص ست
یا عام ست فرمودند مخصوص بمخصوصان ست که میان او تعالی و ایشان امور میگذرد
که نمیخواهد که ملک را بران اطلاع دهد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ستر
آنکه او تعالی از بعض خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد مینماید که همین باشد
کذا النسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه الله یتوفی الانفس حین موتها

مع ان المتوفی ملک الموت کما تدل علیه الآیة الاخری قل یتوفیکم ملک الموت الذی
وکل بکم الآیة او یحتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک وما جاء فی بعض الاخبار
من توسط الملک لبعض الخواص فیمکن حملها علی هذا المعنی بادنی تاویل وتوجیه حضرت
مخدوم زاده سلمه الله در بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده اند احوال علیه
خود را بزبان قلم عرضه داشت نموده اند بنقل دو عریضه که دو شاهد عدل علو
احوال واسرار ایشان ست اکتفا نمایم ب عریضهٔ اولی عرضه داشت
بندهٔ کمترین محمد معصوم ذره وار بموقف عرض باریافتگان عتبهٔ علیه میرساند
سرفراز نامهای گرامی پی در پی رسیده معامله را از حضیض باوج بردند
بعد از وصول مکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعنایت الله سبحانه فنا و
بقای بآن نور میسر گردید و تا مدتی دران استغراق داشت اگرچه در وقت تحریر
عریضه مستور مینماید تا وجهش چه باشد قبله گاها از عنایات او تعالی بوسیلهٔ توجهات
حضرت ایشان چه نویسد واز احسانهای او سبحانه چه بیان نماید کشان کشان میبرند
هرچند نداند که از کجا می برند و بکجا رسانند اما کیفیات و حالات درین میان میدهند که دو نفی
است دیبانی سه من نه باختیار خود میروم از قفای او و آن دو کمند عنبرین
میکشدم کشان کشان حق سبحانه بتوجه عالی آنحضرت تمیز کامل عطا فرماید رب
زدنی علما عجب معامله ایست که با وجود ورود این احوال بعضی از اوقات از وفور
قبض آن قدر منجمد میشود که گویا هیچ حرارتی ندارد وبعد از چند روز باز از سر نو معاملات خاصهٔ تازه
میگردد و کیفیات مخصوصه جلوه گر میشود وجه آن چه خواهد بود اینقدر رسیده اند که ما
اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک واز این معامله
مناسبت خود را براه انابت بیش از راه اجتبا می بیند و اجتبا را طفیلی میداند دل حسرت
می آید و خود را بآن تسلی میدهد که بنده را بجز خواست چه کار هرچه عنایت فرمایند آن

راضی باید بود حضرت حق سبحانه و تعالی شمه از محبوبیة ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت عنایت
فرماید العبودیة عریضه ثانیة عرضه داشت کمترین بندها محمد معصوم بندوه عرض
خاک نشینان آستانه علیا میرساند سرفرازنامه عالی که دران این عاصی مهجور
ناقابل دور از کار را بانواع عنایات سربلند ساخته بودند شرف از ورود آن یافت
ع من که باشم که بران خاطر عاطر گذرم ع لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم ع
قبله گاها از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام جوارح مکافات و شکر او سبحانه
توان بجا آورد مگر آنکه خود در الطاف گذارد ساز د بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق
آنرا بجا نه آورده باشد چه هر عبادتی که باین طرف منسوب بوده باشد
البته قاصرست و بعیب و نقصان متصف اللهم لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک مکتوبات و معارف شریفه جدیده را اخوی خواجه محمد
هاشم از آگره فرستادند علو درجه آن نه بآن مثابه است که فراخور فهم هزلی سرانجام
باشد و آنچه اندراج یافته که افراد عالم همگی ظلال اسماء و صفات واجبی است
عز شانه پس همه اعراض بودند که جوهری در میان اینها کائن نباشد
تا قیام اینها بآن جوهر بود پس از ذات ایشان را جز حرمان نصیب نبود
و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شبی در نماز
تراویح در مراقبه و مطالعه این معنی افتاد دید که اعراضی که ذات اینکس بودند
باصل خود عود کردند و هیچ نامی و نشانی ازان نماند و تمام مضمحل و محو و متلاشی در
اصل خود گشت هر چند عروج قصد مینماید دولة آنست که از ذات مجرد بهره یابد میسر نمیشود
و هر چند سیر و همه در اصول خود سیر و دو در اصول اصول الی ما شاء الله تعالی و شهود
گشت که تا هر جا سیر ولیکه همه در وجوه و اعتبارات میروی اصل اصول اند و ازین اصول
وصول اصول بذات مجرد و رسیدن محال است اصول همه انقطاع می پذیرند و

ذات عز شانه ما ورا و وراست چه اطلاق وصل دران حضرت جل سلطانه ساقط است
آخر الأمر معامله بیأس رسید و بیقین یقین معلوم گشت که هرگاه وصل توصفات و
اعتبارات را باشد نهایت سعی آن خواهد بود که خود را در وصول خود مضمحل و متلاشی سازی و بعد
از اضمحلال و وصل از وصل گذشتن معنی ندارد أمرے دیگر باید که نصیبے از حضرت
ذات فراگیرد جل سلطانه دران وقت بخاطر رسید که حضرت شیخ محی الدین
بن العربے قدس سره خوش میفرماید که و ما بعد هذا الا العدم المحض یعنے نیست
که بعد از فنا و اضمحلال و وصول مگر عدم محض چه وصول را دران حضرت راهی نیست
غیر از انقطاع و ذات مجرد وراء الوراءست تا این را ذات عطا نفرمایند بذات تعالی
رسیدن محال ست وانچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگ و یک عصر
متعدد نمیشود علاوهٔ یأس که مذکور شد آنقدر غم و غصّه روی داد که چه نویسد در ایام
یأس گاهے بخاطر رسید که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب ست پس
عدم تعدد بکدام اعتبار خواهد بود و ایا فرق اصالة و تبعیة باشد اما این قسم خواطر
مسکن آن اضطراب نمیشد محرمے نبود که بادی درد دل توان درمیان آورد

بحکم حتے اذا استیأس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نشاء بر آخر
مکتوب گرامی که نامزد این فقیر گردیده اطلاع دادند هرچند مکرر بران مکتوب
گذشته بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود که چشم پوشیده و ازین
حرف میگذشتم الحال بتوجه شریف امید وارست که ازین معمّا درے بکشاید
چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت تفصیل در خود مطالعه نتوانست
نمود انشاء الله تعالے که بتوجه آنحضرت بهره ور گردد والعبودیة انتهے
مکتوبه الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زاده والا مقام التفات نامه
نامزد این مخلص خویش فرموده اند و اشاره ببعضے امور که فقیر را بصدق

حضرت ایشان محرم آن سید انستند نموده تبرّکاً آن را نیز می آرد که از اینجا
بعلوّ حال وانکسار ایشان پے توان برد هٰذا هو الصواب هو الحمد لله رب العالمین

والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین محمد وآله اجمعین امید واریم که آن برادر
گرامی از صنوف دوال وارسته بمدلول حقیقے پیوسته باشند و
از جزئی بکلّے وازآنجا بما فوق ملحق گشته واز قوسین باَوْ اَدْنیٰ رسیده و
خالص را از مخلوط جدا ساخته واز دائرهٔ صباحت گذشته چنگے بدامان نقطهٔ
ملاحت زده بل بمقتضای المرء مع من اَحَبَّ در بطون مرکز نقطهٔ مذکور نفوذ
کرده باشند واز علم بنادانی واز گفت بخموشے آمده ومعامله نفی را پس
پشت داده بجلیت نگران اثبات گشته بل ازانجا نصیب مجهول الکیفیة
ولو فی الجملة فراگرفته باشند واز خلیل به حبیب روآورده بودند علیهما الصلوات
والتسلیمات وعلی محبیهما مصرعه با کریمان کارها دشوار نیست بنا از علو فطرت
ومحبتها ودیوانگیهاے شما این امور قریب ست بلکه توان گفت ثابت اما
مثل من ناقابلے پست استعدادے را که تمام قابلیت خود را بر زلات
ومعاصی صرف نموده چه یارا که این مطالب ارجمند را توان خطور نمود واین
سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل ننمایند که بیان واقع ست آرے اینقدر
مے یابد که باوجود این همه ناقابلے وعصیان سرّے ونشاءٔ در نهاد او ودیعت
نهاده اند که مستودع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نه داده اند همواره
واله نشاءٔ خود است وهمه وقت عاشقیها بلوے درمیان دارد بلکه آن سرّ
نزد مودع آن اکارم نیز محبوب ست امید از الطاف بے غایات واهب
العطیات آنکه آن معنی کماهو در ظهور آید واز ستر بعلانیه کشد واز قوة بفعل آید
وما ذلک علی الله بعزیز پروردگارا این محبوس زندان دنیا را از حبس جدا

بخش واین مرغ شکسته بال را از قفص وارهان تا بے مزاحمت اغیار
ستہلک آن نشابل نشا، آن باشد انہ قریب مجیب انتهی
مکتوبہ اللطیف ونیز این مخدوم زادهٔ والاقدر را مکاتیب دیگر
است بغایت عالی وزیبا که دران بسا معارف غریبه وحقایق
عجیبه بر نگاشته اند و در بعض از ان شرح کلمات قدسی آیات
والد بزرگوار خویش بامزید تدقیق نموده اند ما بایراد برخی ازان درضمن
نعت برکت اکتفا نماییم این نعت برکت مکتوب شصت وسیم در
جلد اول و مکتوب بیستم در جلد اول وقسمی از مکتوب صد و پنجاه و
ششم در جلد اول و مکتوب سی ام در جلد اول وآخر مکتوب
صد و پنجاه و ششم در جلد اول و مکتوب پنجاه و دوم در جلد
اول و مکتوب صد و سیزدهم در جلد اول است مخفی
نماند که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر ازین سه
فرزند که ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند وهستند
یکی شیخ محمد فرخ بود و دوم شیخ محمد عیسے رحمهما الله که در زمان حضرت ایشان
بارفاقت برادر اعظم قدس سره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارجمند
واستعداد بلند این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله
عنه درضمن احوال مخدوم زادهٔ بزرگ[1] مذکور ست وباعث تسمیهٔ آن
مخدوم زاده بمحمد عیسے آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت
عیسے علیه السلام بحضرت ایشان ظاهر شده فرموده اند که درخانهٔ شما
پسر متولد خواهد شد مسمّی بنام ما گردانید دیگر محمد اشرف که در حین
شیرخوارگی که نیز در ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود دیگر شاه محمد یحیی
است طوّل الله عمرهٔ اصغر اولاد حضرت ایشان ست این مخدوم زاده

(۱) در مکتوب سه صد و ششم در جلد اول

راشاه ازان لقب ست که خدمت شاه سکندر قادری رحمه الله
که سابقاً ذکر حال او محرر گشته نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
صاحبزاده برخوردار داشت و بشیوهٔ القاب اجداد و امجاد خود این قرة العین
راشاه خوانده بود وجه تسمیهٔ ایشان به یحیی آن بود که پیش از ولادت آن
مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه ملهم شدند که در خانهٔ تو پسری
آید یحیی اسمک یعنی نام ترا زنده دارد و چون متولد شد بآن مناسب بشارت
بآن نام مسمی گردید و همواره از سمو فطرت و علو استعداد آن قرهٔ باصرهٔ
ولایت خبر میدادند تا آنکه این نور دیده به یمن تربیت حضرت ایشان در سن
هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و دران سن کودکی از و بتحصیل علم
رغبتی و محبتی دیده می شد و با وستادش رابطهٔ مشاهده می گشت که از هیچ
طفل کس ندیده و نشنیده وقتی که حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
نمودند بعض خادمان این مخدوم زاده را دو سه منزل باستقبال آوردند چون
ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد که بنابر سببی آنحضرت بعد از سه چهار
روز بسرهند خواهند رسید التماس رخصت سرهند نمود حضرت ایشان
فرمودند با این همه تعجیل برفتن چیست مگر ما را یاد نکرده بعرض رسانید که دیر
چند روز در سبق من تعطیل میرود و فلان شریک من از من میگذرد و نیز
اوستاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
آری چرا چنین نبود که از طبقهٔ علماست و از خاندان حفاظ و صلحا رخصتش
فرمودند در بلدهٔ اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیده
بود روزی فرمودند بخاطر آمد که محمد یحیی نیز چون برادران خود ازین نسبت
بهره ور گردد اما چه باید کرد که او طفل و معامله اجل ما بس نزدیک این بگفتند

وازبس شفقت آب درچشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس از تمامی حفظ قرآن بیمن تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه معقول و چه منقول بآخر رسانیده اند و باستحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله ونشر علوم بر منصۂ افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریقۂ انقطاع و تبتل و آزادی و بی تعینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنۃ سنیه و رعایت این طریقۂ علیه بوجه اوفر مستقیم و مستدیم اند چنانکه آثار نجابت و وراثت نسبت معنویه بر جبین مبین شان شاهد عدل است و حلیۂ ایشان از قامت و رفتار و چشم و ابرو بوالد بزرگوار خویش شباهت تمام دارد واز دلائل قبول آن مخدوم زاده آنست که نبیرۂ حضرت خواجه باقی بالله دختر خواجه کلان خواجه عبیدالله سلمه الله والقاه در حبالۂ نکاح آن گوهر صدف ولایت منسلک گردیده است و با وجود نسبت معنوی به نسبت صوری نیز شرف امتیاز یافتند امروز که سال عمر آن برخوردار به پانزده رسیده مطول میخوانند امید که در عالم ظاهر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را سه صبیه بود یکی در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع درگذشته دوم که به سن پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و صاحب احوال و کشوف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیه سوم در حیات واز صالحات والسلام والاکرام

فصل پانزدهم در بیان احوال خلفای حضرت ایشان و دیگر یاران صاحبدل

آن قدوۂ صفاکیشان میر محمد نعمان سلمه الله تعالی والد انجناب خدمت شمس الدین یحیی معروف بمیر بزرگ اند که در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاهیر بدخشان و ما وراءالنهر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و تکسیر و امثالهما وحید الدهر

ومولد ومسکن و مدفن ایشان بلده کشم ست از بلاد بدخشان و والد ماجد میر
بزرگ أمیر جلال الدین وجد أمجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرهیزگار
بوده اند و از مشاهیر آن روزگار و دیار یکی از قدمای آبای ایشان عزیزی است
که ایشان را میر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوة قرآن مجید میکرده اند از اثر حلاوت
آن تلاوة عندلیبان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت أمیر
بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش موزه دوز بوده که آنجناب در سلسلهٔ
عشقیه صاحب حالات وکرامات بلند بوده اند و از درویشان مختفی زوایای
سمرقند جهت کفاف خود موزه میدوخته اند وخود ببازار برده آنرا میفروخته اند
خدمت میر از ان پیر روشن ضمیر حکایت میکرده اند که روزی در جامع
سمرقند ایشان را وجدے در رسید که در ان وجد باوجود کبر سن ازین
سوی منبر بدان سوی بر جستند وهیچ ألمی بجسم شریف آنجناب نرسیده
وحال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف آن
ونیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کرمی قدس سره رسیده اند
ورساله بنام نامی آن عزیز تألیف نموده غالباً نام حضرت شیخ را دران رساله
به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما
نام فقرا را عزیز و محترم داشته اید حق سبحانه وتعالی شمارا معزز ومعظم گرداند
خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمرقند رفته بودند بعد از رفع آن
عارض بوطن بازرجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شاهزاده مشفق العلما
والفقرا محمد حکیم میرزا کتابتے در غایة نیازمندی بمیر نوشته آنجناب را بکابل
طلب فرموده بعد از رسیدن باحترام تمام تلقی نمود و بعد از انتقال سلطان
مذکور چون حاکمی آن دیار بیکی از هنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین دیار

ملال طلبیدند و باجابت رسید فی سنه اربع وتسعین تسع مائة خدمت مرشدی میفرمودند که مرا بوالد خود همین اعتقاد علم و عمل بود که ایشان را از عرفا و اولیا نمیدانستم روزی یکی از درویشان صاحبدل بمن گفت والد شمارا در واقعه دیدم فرمود که بمحمد نعمان گو که چرا بما این همه سست اعتقادی ولادت مرشدی میر محمد نعمان سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنه سبع و سبعین و تسع مائة پیش از ولادت ایشان والد ایشان حضرت امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنه بخواب دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی سعادتمندی متولد میگردد و او را اسمی بنام ما گردان مرشدی میفرمودند هم در ایام صبی بعضی فکر تنها و حیرتها مرا فرو میگرفت بعد از آنکه در خدمت فقرا درآمدم و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت که فکر تنها و حیرتها نیز شبیها بوده اند از این راه در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت عارف آگاه امیر عبدالله بلخی عشقی رحمة الله علیه رسیده باشارهٔ آن بزرگ انابت نموده اند چون بهندوستان آمده اند نیز از وفور شوقی که باین معنی داشته اند از بعضی درویشان تعلیم ذکر گرفته بوده اند تا آنکه قائد توفیق زمام طالع ایشان را باستان حضرت خواجه فانی ز خود باقی بحق قدس الله تعالی سره رسانید از ایشان الطاف بسیار دیده بذکر و مراقبهٔ طریقهٔ شریفهٔ نقشبندیه مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقر و فاقهٔ تمام بسر می بردند و از آن خوشدل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرای مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای خانقاه شد تنهائی بفقر میگذرانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف هر روزه هر یک مستعد گردم حضرت خواجه چندتن از فقرو اصحاب خود را تجویز نموده اند در این اثنا یکی معروض داشته که میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال است

ولادت محمد نعمان ۹۷۷

حضرت خواجہ رضا نداده اند و فرموده اند اینها جزء بدن ما اند یعنے ما جزء بدن
خود را باین امور قرین نگردانیم مرشدی فرمودند که با وجود که دران ایام چه
نوع فاقهابر ما میگذشت از استماع این عنایت بر قتها رفتیم و امیدها بستیم ودر زیر
مسجد فیروزی خانها بوده که در قرنها آدمی آنجا سکونت نموده بوده اند و از
سراقین ابابیل وغیره تنگی نفس لازم آن بوده بأمر حضرت خواجه قدس سره
سیدی با متعلقان آنجا می بوده اند و از اثر سکونت آنجا همشیرۀ ایشان که از
صالحات غدا و تند حالات و جذبات بوده رنجور شده والدۀ ماجدۀ حضرت خواجه
بعیادت او آمده اند از رایحۂ کریهۂ آن خانه ساعتے نشستن نتوانسته اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجه وانموده گفته اند اے خواجۂ من و نور دیدۀ من این جماعت
که مرید شده اند کشتنی نشده اند آنحضرت فرموده اند اے والده اینها
بدعوی نیامده اند که ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و هم سید فرمودند
که روزے چند بعضے احوالات سکریه که نه بر وفق شرع اند بر من مستولی شد چندانکه
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجۂ خود
قدس سرہٗ معروض دارم چون بمسجد رسیدم نماز جماعت برپا شده بود من
این کرانۂ صف بودم و آنحضرت آن کرانۂ صف خواستم نظرے بآن قبلۂ حقیقی
کرده احرام بندم بمجردے که نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز بمن افتاد
و از مین این نظر آن حال که رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و هم سیدی
فرمودند که در مرض ارتحال خواجۂ بزرگوار خدمتگارے و بیدارے یکشب
بمن رسید آن شب نظرے بر من انداختند که از اثر آن نظر مرا فرو گرفت
که هر کارے که از من وقوع می یافت درین اندیشه میرفتم که آیا رضا او تعالی
دران باشد یا نه چنان که اگر قدمی بجایے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضے

چون بازمی گشتم سر درین اندیشه گم میشدم معلوم شد که آن وقت وقت تسلیم و رضای ایشان بوده و رشحه ازان دریای بیکران به این تشنه جان رسیده از زبان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس سرہ در حال حیات چون حضرت ایشان را رخصت ارشاد فرمودند و جمهور اصحاب را بایشان سپردند و هر کدام جدا جدا طلب داشته وداع فرموده بخدمت ایشان فرستادند و ایشان را متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را میفرمودند که در خدمت ایشان تعظیم ما مکنید بلکه توجه خود را بجانب ما منمائید و ران اثنا باین فقیر محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن باش بمقتضای هم پیرگی در نفوس چون رعونتها متمکن بود معروض داشتم که قبلهٔ توجه من درگاه شماست هرچند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران ستارگان در ضمن ایشان گم ست و از کمل اولیاء متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته باشند بعده باعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم و اظهار عجز و نیاز انکسار نموده دریوزهٔ عنایت کردم فرمودند که تو آخر ازان مائی الحال چند گاه در خدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت ایشان ما قدس سرہ به دهلی آمدند خدمت سیدی عریضه مشتمل بر شکسته ولیها و غربیها و بے نصیبیها و بے استعدادیهای خود بحضرت ایشان نوشته اند و معروض داشته که مرا دستیاویز مرحمت ایشان جز آن نیست که نسبتی باولاد سید المرسلین صلی الله علیه وسلم دارم بصدقهٔ آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعهٔ این عریضه رقت رو داده فرموده اند میر بیدلی مکنید که حضرت خواجهٔ ما رضی الله عنه حاضر اند انشاءالله خوبتر خواهد شد و نیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجهٔ ما قدس سرہ میر را

با ما مناسبت دیگر ست بالجمله سیدی را در سلک أہل ارادت داخل ساختہ در کنف
تربیت گرفتہ بسر ہند بردہ اند و مرشدے سالہا در آستان آن قدوۂ حق پرستان
گذراندہ دیدہ اند آنچہ دیدہ اند تا آنکہ وقتی حضرت ایشان را قدس اللہ تعالی سرہٗ
ضعفے روی دادہ بتصور آنکہ آن مرض مرض آخرش باشد و از غلبات ضعف شاید
فرصت سپردن امانت خواجگان رضی اللہ عنہم بأہل آن میسر نشود بران آمدہ اند کہ بہ
بعضے مخلص اصحاب این نسبت شریفہ را القا فرمایند شایان تحمل آن بار جز مخدوم زادۂ
بزرگ خود شیخ محمد صادق علیہ الرحمۃ و مرشدی میر محمد نعمان را سلمہ اللہ ندیدہ اند و بعضے
احوالات کہ مناسب استعداد این دو عزیز بودہ بر ہر یک افاضہ فرمودہ اند بعد ازان
حضرت ایشان را صحت کامل روی دادہ فرمودہ اند سر آنکہ این بہتا درین ضعف بشمایان
متعلق گشت آن بودہ کہ بعضے احوالات عظیمۂ دیگر بما مودع بودہ کہ ورود آن موقوف
باعطای ایشان بودہ بعد از چندگاہ مرشدی را بہدایت طالبہ برہانپور مرخص گردانیدہ اند
و این اجازت نامہ رقم زدہ ہو اللہ لا الہ الا ہو نحمدہ و نصلی علی نبیہ و نسلم علیہ و علی آلہ الکرام و بعد
فان الاخ الصالح السالک طریقۃ أہل اللہ العارف باللہ السید الکامل محمد نعمان وفقہ اللہ
سبحانہ و ایانا لمرضاتہ لما دخل بتوسط ہذا الفقیر فی سلک ارادۃ المشایخ النقشبندیۃ و سلک طریقتہم
العالیۃ قدس اللہ تعالی اسرارہم و ظہر منہ الانتفاع للطلبۃ اجزتہ بتعلیم طریقۃ ہولاء الاکابر للطلاب
و شرط الاجازۃ الاستقامۃ علی الشریعۃ والثبات علی الطریقۃ والحقیقۃ والسلام علی من اتبع
الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات دوبار سید مرشدی بآن
بلدۂ معظمہ رفتہ اند چون دران شہر مذکور مشایخ معظمہ از طرق دیگر صاحب علوم قال و حال
خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل اللہ و شیخ عیسی روح اللہ روحہما این طریقہ
از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نمودہ حقیقت را معروض
داشتند حضرت ایشان مرتبۂ ثالثہ ببعثت آن شہر أمر کردہ فرمودند این مرتبہ مرتبۂ

سابق نماند انشاء الله تعالی سبحانه چون سید درین مرتبه بشهر برهانپور صانها الله
وجمیع المسلمین عن البلیات والشرور درآمدند بحسب اشارات و عنایات نبوی مجلس
ایشان آنجا درگرفت که بتحریر نگنجد دیده میشد که جماعه که از دور نظاره آن مجالس میکردند
ناگاه جذب وحالتی ایشان را روی میداد که از غایت سکر و بی آرامی جامها پاره میکردند
وچون مرغ بسمل بر خاک می طپیدند گاه مشاهده میشد که سی چهل تن بر هم افتاده بودند
ومصدوقه این مصراع سید قاسم تبریزی رحمة الله که ع درمیان شهر و در هر گوشهٔ
غوغای اوست پ بظهور پیوسته بود تا بجائیکه بعضی مریدان مشایخ عظام
آن شهر نیز ناچار آمده داخل استفیضان شدند وبسا مفسدان بصلاح رسیدند
وبسیار هشیاران بادهٔ بیخودی وجذبه چشیدند و درین اثنا عنایت نامهٔ از حضرت
ایشان قدس سره بسیدی رسید که این فقره از انست روزی بعد از نماز
بامداد در حلقهٔ یاران نشسته بود بخواست یا بی خواست توجهی بجانب شما پیدا شد
ودر رفع بقایای آثار که بنظر می آمدگشت واهتمام در رفع ظلمات و کدورات که
محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت وآنچه در آفتاب
هدایت ودیعت نهاده بودند همه در آن بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال
هیچ متوقعی و منتظری نماند الا ان یتسع الظرف بعد ذلک و یأخذ بقدر وسعه شیئاً
فشیئاً و تا زمان طویل صورت مثالیهٔ این معنی را در نظر داشت تا یقینی که مصداقست
حاصل آمد الحمد لله سبحانه والمنه علی ذلک حصول این دولت تأویل آن واقعه ست که
شما دیده بودید و حصول آن را بمبالغه و تاکید مسألت مینمودید لله سبحانه الحمد والمنه واز شما
بتمام ادا یافت و موعود منجز شد و معهود موفی گشت امید وار است که تکمیل باندازهٔ
این کمال حاصل آید و دشت و صحرای آن حدود بوجود شریف شما منور گردد نهی
از سرایت حضور صحبت شریف بر هر قوی و ضعیف چه گوید واز راستیها و بی

بتکلفهای آن عنصر لطیف چه دربیان آورد واز الطاف واعطاف ایشان که شامل این بیچاره دل آوارهٔ گشته چه بنگارد واین ذرهٔ ناچیز تجدید توبه وانابت بخدمت این عزیز نموده ودر بدایت تعلیم ذکر این طریقهٔ علیه از ایشان اخذ کرده بهمین صحبت ایشان از وضع سپاه بشیوهٔ اهل خانقاه در آمده وبدلالت وسفارت ایشان بآستان بوسی حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس مشرف گردیده وبنظرات وعنایات آنحضرت بقدر قابلیت خویش رسیده جزاه الله عنا خیر الجزاء وسلمه الله علی رؤس الاحباب واسید وارست که بحکم واقعهٔ صادقه که هم ایشان دیده اند قبول این بزرگان موجب قبول او سبحانه وتعالی وحبیبه صلی الله علیه وسلم گردد وآن واقعه اینست که سید فرمودند آن سرور را علیه الصلوٰة والسلام درمسجد جامع برهانپور با خلفاء کبار رضی الله تعالی عنهم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب نموده فرمودند هرکه مقبول شیخ احمد ست مقبول ماست ومقبول او تعالی وآنکه مردود شیخ احمد است نیز مردود ماست ومردود حق جل وعلا مرشدی گفتند چون این کلام ازان حضرت شنودم شکرها در دلم آمد که از مقبولان حضرت ایشانم پس مقبول حضرت حق سبحانه وحبیبه المطلق باشم آنحضرت علیه الصلوٰة والتحیة بما فی الضمیر من مشرف شده فرمودند در وقبول تو نیز اینچنین ست روزی باین حقیر بتقریب آنکه آزار وآلام سالکان را موجب کشایش کارست فرمودند شبی از صفحهٔ مسجد جامع برهانپور که بمقدار قامت آدمی ارتفاع داشت افتادم چنانکه یکدست من خسته وشکسته شد اما افتادن همان بود وظهور معامله ومقامی که آرزو میکردم همان وچنان ازان افتادن مسرور شدم که شکرانهٔ آن حلوا پختم واعتقادم چنان بود که هرکه ازان حلوا تناول نماید به بهشت رود ونیز روزی باین حقیر بتقریبی بزرگیهای حضرت ایشان قدس الله سره فرمودند دران ایام که در خدمت ایشان بودم روزی

در حلقهٔ مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه ایست افراشته وهمه خلائق زیر آن
بارگاه ومتصدیان مهمات کارخانهٔ ظهور همه در تحت آن ودر مرکز آن بارگاه روزنی
ست وآنحضرت از راه آن نگاهی دارند وهرکه در زیر آن خیمه است توجه ونظر
بران روزن دارد ایشان باین خلائق اشاره میفرمایند وبآن یک اشاره هرکه
متصدی کاریست معاملهٔ خود را ازان یک اشاره فهم میکند وبدان عمل مینماید
وهمچنین هرکه در زیر آن بارگاهست بهمان یک اشاره معاملات مختلفه وکارهای
متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند وبجزئیات وکلیات
کار ومعامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سید افاده نمودند
که چندین رافقیر میداند که ازبرکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند
راقم این حروف گوید شبی با جمعی از مخلصان سید درخدمت آن مرشدی
بمنزل یکی از مریدان ایشان مهمان شدیم جناب سید میزبان را تاکید فرمودند
که در طعام کمال احتیاط حلته بجا آورے چنان کرد بعد از ساعتی شور برخاست
که بزی را درین میان بجرے که ذبح کردند کرم بسیار دروی افتاد بنوعی
که در ساعتی از گوشت به استخوان رسید وعجب تر آنکه هیچ کرمی به
گوشتهای دیگر ذبائح باآنکه نزدیک بود رغبت ننمود سید فرمودند که این
ذبیحه از وجه حلال نبوده تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی
از آشنایان آن بلد که از عاملان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود وبخانهٔ
این یار خود فرستاده ووی از ضرورت کثرت مهمانان ویرا ذبح نموده اگرچه تحصیل
علوم ظاهر سید را کمتر ست اما آنجناب را ادراک حقایق این طائفه خصوصا
علوم حضرت ایشان قدس سره حدت بصرست وحضرت ایشان نیز
بکررسیدی را بحدت بصر ستوده اند ودر مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

کثیره در جواب اسوله ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرموده اند کما لا
یخفی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریه راه را در ضمن دوازده برکته
نقل مینماید خوانندگان را مفید آید ب ۱ از تکثر طلاب و ترقیات آنها
نوشته بودند و تکثر اخوان بموجب اَکْثِرُوا اِخْوَانَکُم فِي الدِّین امیدواریهاست
و کریمه سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِاَخِیکَ نیز مؤید این معنی ست لیکن باید که منظور
نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکته خود بود و مبادا که ترقیات
مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانهٔ مرشدان
برودت انداز و ازین معنی ترسان و لرزان باید بود احوال و مقامات مریدان
را در رنگ شیر و ببر باید دانست چه جای آنکه بآنها مفاخرت و مباهات باید
کرد که مبادا ازین راه دروازهٔ عُجب کشاده گردد و بلکه باید که بحکم الحیاء شعبة من
الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
طالبان موجب غیرت و عبرت بود و باید که قصور اعمال و متهم داشتن نیات
ملازم وقت بود و لسان حال و قال بکلمهٔ هل من مزید مرطوب باشد ب ۲
ای برادر مکرر بسماگفته که مدار این طریق بر دو اصل ست استقامه بر
شریعت بحدی که بر ترک ادنی ادبی از آداب راضی نباید شد و رسوخ
و ثبات ست بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نهجی که بر وی مجال اعتراض
نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید اگر بعنایت
الله سبحانه این دو اصل مستقیم ست سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
ست ب ۳ پرسیده بودند که اسمائی که مبادی تعینات انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات اند همان اسماء مبادی تعینات اولیاست
یا نه و اگر هست فرق چیست ای عزیز مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوٰة

کلیات اسماست و مبادی تعینات أولیا جزئیات آن أسماست که در
تحت آن کلیات مندرج ست و مراد از جزئیات آن أسما همان أسما
است که بقیدے از قیود ماخوذ گشته است کالارادة المطلقة والارادة
المقیدة بشئ و چون أولیا را بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات
ترقی واقع میشود رفع آن قید نموده ملحق خواهد بود و این فرق را در بعضی
مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود ب عمل آن سرور
علیه و علی آله الصلوة والسلام بر دو نوع ست بر سبیل عبادتست یا بر طریق
عرف و عادت عملے که بر سبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتها منکر میدانیم و
در منع آن مبالغه مینمائیم که احداث در دین ست و آن مردود است و عملے که
بنا بر عرف و عادت است خلاف آن را بدعت منکر نمیدانیم و در منع آن مبالغه نمی
نمائیم که در دین تعلق ندارد و وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت است
نه بر دین و ملت چه عرف بعضے بلاد خلاف عرف بعضے از بلاد دیگر ست
و همچنین در یک بلد و باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع ست مع
ذلک رعایت سنت عادی نیز مثمر نتائج ست و منتج سعادات ب ۵ از فرق
میان حصول و وصول سؤال کرده بودند اے برادر حصول با وجود بعد متصور
است و وصول متعذر عنقا را که بصورت مخصوصه تصور میکنیم میتوان گفت
که عنقا در مدرکۂ ما حصل ست اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که
عبارت از ظهور شی ست در مرتبه ثانیه منافی حصول آن شی نیست اما وصول
شی ظلیت را بر نتابد فافهم ب ۶ شکر این نعمت عظمے بکدام زبان بجا آورد
که حضرت حق سبحانه و تعالے ما فقرا را بعد از تصحیح عقائد بموجب آرا ے
اهل سنت و جماعت شکر الله تعالے سعیهم بسلوک طریقۂ علیۂ نقشبندیه

مشرف ساخت واز مریدان ومنتسبان این خاندان بزرگ گردانید
نزد فقیر یک گام وبطریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگرست راهی که بکمالات
نبوة بطریق تبعیة ووراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتهیان
این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
متوسطان که ملتزم این طریق اند ومحبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز
امیدوار انداللہ مع من احب بشارتیست دورافتادگان را خائب وخاسر درین
طریق کسےست که داخل این طریق شود ومراعات این طریق نکند وامور محدثه
درین طریق اختراع نماید وبه اعتماد منامات ووقایع خود بخلاف این طریق اقدام
کند درینصورت گناه طریق چیست ﴿ف﴾ پرسیده بودند که ذکر نفی و
اثبات بهترست یا تلاوة یا نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی واثبات در
رنگ وضوست که شرط نمازست تا طهارت درست نشود شروع در نماز
ممنوع ست همچنین تا معامله نفی بانجام نرسد غیر از فرائض و واجبات وسنن
هرچه کند از عبادات نافله داخل وبال ست اول ازالهٔ مرض خود باید کرد که مربوط
بذکر نفی واثبات است بعد ازان بعبادات وحسنات دیگر که در رنگ غذاے
صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نمایند
فاسد ومفسد است ع هرچه گیرد علتے علت شود ﴿ف﴾ حقائق ممکنات بعلم
این فقیر عبارت از عدمات ست که منشاء هر شر ونقص ست با عکوس صور
علمیهٔ اسما وصفات الٰهی جل شانه که دران عدمات ظهور یافته اند غایة مافی الباب
آن عدمات در رنگ هیولی اند وآن عکوس در رنگ صورت که در هیولی حال
گشته است تشخص وتمیز عدمات بآن عکوس ظاهرست وقیام آن عکوس
بآن عدمات متمیزه واین چون قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که به هیولی گفته اند و تشخیص هیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله
سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعةً
فساعةً از ماسوای اعراض مینماید آن عکوس صور علمیهٔ اسما و صفات واجبی جل سلطانه
در هر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات ست استیلا و تسلط می یابد الا

ان حزب الله هم الغالبون معامله تا بجایی میرسد که عدمات که همچون اصل و هیولی بوده است
مر عکوس را روبا ستتار می آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی گردند و غیر از عکوس اصول و
اصول اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرایای اصول خود اند نیز از نظر مختفی میگردد
چه مرایا را از اختفا چاره نبود و این مقام مقام فنای بلند است ب و چون انسان
کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دائرهٔ ظهور عکوس اسما و صفات را که مربوط بسیر
فی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق باصالة بی شائبهٔ ظلیت
و بی توهم حالیة و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیهٔ معشوق از ذات او
تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود و این مقام اعلای مقامات
قاب قوسین ست که متعلق بظهور اصلی ست بی شائبهٔ ظلی و اگر بعنایت الله سبحانه
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت
هیچ نخواهد و در نوقت بفضل خداوندی جل سلطانه اسم و صفت بتمام از نظر او میخیزد
بجز ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
ماند هر چند صفات نبودند در ینحال سر او ادنی بظهور می آید و از قوسین اثر نمی ماند
ب بدانند که هر شی بماهیت خود آن شی ست و از برای ثبوت ماهیت مر آن شی
را هیچ جعل جاعل در کار نیست که ثبوت شی مر نفس خود را ضروریست از انجا گفته اند که جعل
در نفس ماهیات ثابت نیست و ماهیات مجعول نیستند جعل جاعل از برای اتصاف ماهیات بوجود

درکارست فعل صباغ در اتصاف ثوب ست بلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و
لون را لون گرداند که آن محال ست که تحصیل حاصل ست پس جعل در نفس شئ نشد
بلکه در اتصاف شئ بوجود شد پس ثابت شد که شئ بماهیت خود شئ ست و همچنین
در نظر کشفی در ظل شئ و عکس مفقود ست که عکس و ظل شئ بماهیة ظلی و عکسی خود
ظل و عکس نیست بلکه بماهیت اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل ماهیت ندارد
همان ماهیت اصل ست که بظل خود در ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از
نفس خود چه ظل باصل ظل ست نه به نفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی
جل سلطانه است ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین
چون افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول
عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
اند تعالی و حضرت ذات جل شانه اصل جمیع اصول ست لاجرم حضرت ذات
تعالی بعالم از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت و لقای
که در حیز تحریر و بیان آمد ۱۱ب پرسیده بودند که چون اشیا ظلی بماهیت خود
اشیا نباشد بلکه بماهیت اصل خود برپا بودند باید که مشار الیه اشیا بلفظ هو و انت و انا همان
اصل باشد این زمان حمل بعض صفات که بآن اصل نا ملائم اند بر ضمائر چون صادق آید در رنگ
انا آکل و انا نائم بدانند که ظل فی الحقیقة هرچند باصل خود برپاست اما ثبوت ظلیت
خود اگرچه در مرتبه حس و خیال بود همیشه برجاست و احکام ظلیت او را دوام و بقاست
و خلقهم الله بدان گواه است و حمل آن صفات بر آن ضمائر بملاحظهٔ اعتبار ظلیت رواست
و هر مرتبه از وجود را حکم جداست و هرچه در خدا کم ست نه خداست جل و علا ۱۲ب
بدانند که در مراتب عروج تا زمانی که از یکدیگر متمیز اند و از اصلی باصلی دیگر رفته
میشود آن کمالات داخل دائرهٔ ولایات است و چون این تمیز برطرف شود و

واین تفصیل کم گردد و معامله به اجمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات تبعیت
نبوت بود دران مرتبه نیز هر چند وسعت ست ان الله واسع علیم اما آن وسعت
وسعت دیگرست واگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و که دریابد ربنا
اتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا شیخ محمد طاهر لاهوری سلمه الله
تعالی از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقه و مجاهدات
شدیده و خداوند کرامات ظاهره و خوارق باهره و احوال عالیه و مناقب فاخره
و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول فروع
و اصول چون شوق سلوک این راه گریبان همت آنجناب بگرفت خود را باستان
حضرت ایشان رسانید زیرا که وی از غایت تشرع جویای مرشدی بود که در علم
و عمل و کمال متابعت آن سرور صلی الله علیه وسلم یگانهٔ زمان خود باشد و برهمه
هویدا بود بل اشهر من البیضا که درین امور سرآمد اولیای وقت خود حضرت ایشان
بودند قدس الله سره الاقدس پس خدمت شیخ سالها بانکسار و ذلت و افتقار تمام
در عتبهٔ علیه گذرانید چنانکه دران خانقاه از سالکان این راه در ظاهر بخاکساری و
بیمقداری شیخ طاهر دیگری نمی نمود و بسیار بودی که از درویشان التماس آن نمودی
که کناس را منع کنند و تطهیر خلاها را باو واگذارند و ایضا خدمتش در تعلیم و تفهیم صاحبزادهای
کبار سلمهم الله سبحانه جهد بلیغ و سعی تمام مبذول داشت چنانکه از زبان مبارک مخدوم
زادها مکرر شنودم که فرمودند حقوق حضرت شیخ طاهر برمایان نه آنقدر است
که از عهدهٔ شکر آن توانیم برون آمد جزاه الله عنا خیر الجزاء روزی حضرت ایشان
قدس سره نیز فرمودند که محمد یحیی را هم میخواهم بشیخ طاهر بسپاریم که چون او را نیز
از همت انفاس شیخ عالم عامل شود اما الحال شیخ طاهر را آن دماغ کی مانده
باین مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و هیبت آنحضرت آنقدر

بر شیخ مستولی بود که بحر بر نگنجد چنانکه روزی حضرت ایشان آنجناب را امر
بامامت کردند رنگش بگشت و لرزه بر اعضای او افتاد از غایت خشیت
با وجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان قراءة در گلویش گره می شد
لاجرم از برکت این دولت انکسار و ادب و خدمت بیمن همین نظر اکسیر خاصیت
آنحضرت قدس سره کار رسید بجائی که رسید اما در اثنای راه سلوک گرمی
کار بتقدیر و حکمت ملک الجبار او را بلیهٔ عظمی روی داده بود و مجمل آن قضیه آنکه
روزی حضرت ایشان قدس سره از حلقهٔ ذکر برخاستند و فرمودند که درین
حلقه دیدم که بر جبین یاری لفظ شقی مرقوم ست ازین سخن بر همه یاران هیبت عظیم
مستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام برخود لرزیدند و آن شخص شیخ طاهر
بود و مقارن آن مکشوف لغزشهای عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان
که گنجور گنجینه رحمت رحمن بودند دعا و توجه علیه بر رفع آن بلیه گماشتند تا
آنکه حضرت حق سبحانه بمحض کرم خود مسألت ایشان را باجابت رسانید گویا
حضرت ایشان خود نیز در نامهٔ اجازهٔ او باین قضیه ایما نموده اند و ایضاً در
مکتوبی بتقریب بیان قضای معلق و مبرم اشعار باین امر فرموده برنگاشته
اند که چون متوجه رفع این بلیه شدم در لوح محفوظ دفع آن را معلق بامری
ندیدم مبرم دانستم حیرت روی داد چه بآثار و اخبار و اجماع امت معلوم
داشتم که بر قضای مبرم تغیر روا نبود درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
سید عبد القادر جیلانی قدس الله سره العالی بیادم آمد که فرموده هیچکس
را در قضای مبرم تصرفی نیست مگر مرا گفتم الهی چون یکی از اولیای ترا
این دولت میسر بود من نیز امید وارم و الحاح نمودم باجابت رسید و
معرفت این سر نیز عطا فرموده دانانید که قضای معلق دو قسم ست معلقی

است کہ تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و معلقی ست کہ تعلیقش در علم
ماست این قضیہ و آنکہ شیخ عبدالقادر را دران تصرف عطا کردہ ایم داخل
قسم ثانی ست لیکن چون بصورت مبرم نماست او مبرم انتہی ما حصل من
کلامہ الشریف و نیز بوزے شیخ طاہر را در ایام گرمی کارا واز غلبۂ حال بر زبان رفت
کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند متیسر نشود کہ من فانی
شدہ ام و اتفاق این طایفہ است کہ الفانی لایرد و این شطح او در ایکی بسمع
حضرت ایشان قدس سرہ رسانید درجلالیت رفتہ سلب احوال او نمودند
شیخ بیچارہ بصد اضطراب چون ماہی بے آب برخود می جنبید و جمعے از بزرگان را
وسیلۂ شفاعت ساختت تا حضرت ایشان رقم عفو بر جریمۂ او کشیدند
و باز بہ نسبتش رسانیدند بالجملہ بعد التیا والتی شیخ مشار الیہ را حضرت ایشان
قدس اللہ سرہ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت در سلسلۂ شریفۂ
نقشبندیہ سرافراز ساختہ بارشاد طلبۂ بلدۂ لاہور رخصت فرمودند آنگاہ از
طریقۂ قادریہ و چشتیہ و این اجازتنامہ بر نگاشتہ اند
بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد والمنۃ لولیہ والصلوۃ
والتحیۃ علی نبیہ وعلی آلہ واصحابہ الکرام الداعین للخلق الی
دار السلام یقول عبد المفتقر الی رحمۃ اللہ الولی الغنی احمد ابن
عبد الاحد الفاروقی النقشبندی غفر اللہ سبحانہ ذنوبہما
وستر عیوبہما ان الاخ العالم العامل الفاضل الکامل الشیخ
محمد طاہر لما وفقہ اللہ سبحانہ وتعالی لسلوک طریقۃ اولیائہ ودخل
فی الطریقۃ العلیۃ النقشبندیۃ بجمع الہمۃ وتمام المہمۃ حصل لہ الحضور

والشهود والقربة والجمعية وتيسر له البداية التى اندرجت فيها النهاية فاذا مضت برهة من الزمان وهو على هذه الاحوال ظهر لى انه يبتلى بابتلاء عظيم حتى يخرج من الصراط المستقيم الى سبيل المتفرقة ويميل من أهل الحق الى مذاهب باطلة و الجانى الى التضرع والخشوع الى الله سبحانه ليذهب عنه هذا الابتلاء ويرفع عنه ذلك البلاء ثم ظهر لى بعد التضرع التام انه سوف يرفع عنه ذلك الابتلاء فحمدت الله سبحانه على ذلك وقد ظهر بعد مدة يسيرة منه ما ظهر لى اوّلا حتى حرج من الاستقامة الى الاعوجاج ومال من الحق الباطل بحيث انقطع رجاءنا من ان يعود الى الحق و يرجع الى الاستقامة وهو كلما دخل فى سبيل من السبل المتفرقة واظهره الله سبحانه علىّ توجهت بعون الله سبحانه وتوفيقه الى اخراجه من ذلك السبيل بالعسر التام وسعيت بعد ذلك فى ان اسد ذلك السبيل حتى لايكون له عود الى ذلك ثانيا ومضت الشهور بل السنين على هذه الحالة ثم ظهر بتأييد الله سبحانه ما ظهر ثانيا فعاد الى الحق ورجع الى الصراط المستقيم ثم قطع ما بقى له من منازل الجذبة و مقامات السلوك وصار اهلاً لان يرخص لتعليم هذه الطريقة للطلاب والمريدين فوقع فى خاطرى ان يرخص له تعليم هذه الطريقة وتربية الطلبة فرخصت له بذلك

بعد الاستخارة والتوجه المسئول من الله سبحانه الاستقامة والثبات على متابعة سيد الاولين والآخرين عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات ولما كان الشيخ المشار اليه اخذ من طريقتي السلسلة القادرية والچشتية حظا وافرا ونصيبا كاملا رخصت له ايضا ان يعطي للمريدين خرقة الارادة في الطريقة القادرية وخرقة التبرك في الطريقة الچشتية والمسئول من الله سبحانه العصمة والتوفيق الحمد لله رب العالمين اولاً وآخراً والصلوة والسلام على سيد المرسلين دائماً وسرمداً وعلى آله العظام واصحابه الكرام نیز مجازش گردانیدند شیخ به بلدهٔ مذکور رفته بارشاد و تربیت طالبان پرداخت وجمعے را از برکات وافاضات خود بهره ور ساخت این فقرات که از عرائض او منقول میگردد و مبین علو حالات و وفور برکات اوست بعضها بعرض اقدس میرساند چون ازان آستانهٔ علیا متوجه اینجانب شدم در هر قدمے باخود میگفتم اے نادان مقصد خود را پس گذاشته کجا میروے اما از غیب کسے میگفت راهی شو با جمله کشان کشان باین شهر آوردند در گوشهٔ مسجدے حیران نشستم ناگاه روحانیت حضرت خواجهٔ بزرگ رضی الله عنه ظاهر شد باعث گشت که در پے کارے که فرموده اند باید شد امتثالاً للامره وامر کم چندی را مشغول ساختم درین میان جوانے بلند استعدادے رسیده بمجرد شغل دادن

در تمام بدنش دفعۃً نسبت سرایت کرد و سرتا قدم آگاه شد و دیگر طالبان
نیز جمعیت و حضور را بدست آوردند بعضے حاسدان نسخئہ را کہ پیر دستگیر در بیان
مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ رقم نمودہ اند درمیان
آوردہ بعضے چیزہاے دیگر بآن از خود الحاق کردہ راہ طعن کشودند مولانا حامد
آن مکتوب را پیش علامۃ الانام مولانا عبد السلام برد و مولانا بعد از مطالعہ گفتند
ہیچ شبہہ وار دنمیشود و خیلے حسن ظن پیدا کردند زبان حاسدان بستہ شد
بالجملہ حضرت سلامت سکان آن درگاہ را از نسبت مریدی ما نا
قابلان را ہزار عارست فکیف کہ خود را در زمرۂ بندگان آن آستان شماریم
کہ ہرچہ از اینجاست ہمہ خیر محض ست و ہرچہ از ینجاست شر محض پس
ما یان را بآن عتبۂ علیہ چہ نسبت لیکن چون از خاک مذلت برداشتہ اند
و بعرض حال امر فرمودہ گستاخی میرود قبلہ گاہا نسبتہای طرق ثلاثہ جلوہ
گر ند و مشائخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیرہ می نمایند خصوصاً
حضرت خواجۂ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس اللہ
تعالے اسرارہم و نیز در حلقۂ ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت بچندین ہزار صحابہ
و مشائخ علیہ و علیہم السلام و التحیۃ آمدہ مدتے می نشستند و نوازشہای نمودند
در عشرۂ اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمہ زہرا
علے ابیہا و علیہا الصلواۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و بہ تشریفات نواختند
و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
کثیرہ خود را در خدمت روضۂ منورۂ حضرت رسالت صلے اللہ علیہ
وسلم یافتم بعد ازان روضۂ مبارک را در منزل خود دیدم بعد ازان
نورے کہ ازان روضۂ مقدسہ ساطع شد متحقق گشت و بحقیقۃ آن

نیز مشرف ساختند و شکرا را آنجا سید بعد ازان ظاهر شد که حجب تمامه از روی
کار زائل شد و حقیقت وصل عریانی آشکارا گشت مکالمه و محادثه نیز
وقوع یافت بعد ازان جهل و نکرت صرف روی نمود و حالا نه وصل ست
و نه فقد و نه طلب و نه غیر طلب بهیچ حکم محکوم علیه نیست نه اثباتاً و نه نفیاً
بـ منها از کثرت تقصیرات خود چه عرض نماید که پایان ندارد با این همه
از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعد ست قبل ازین هر
یک از نسبت ثلاثه یعنی نقشبندیه و قادریه و چشتیه نوبت بنوبت
روی میدادند احیاناً باهم خلط می شدند گاه غالب و مغلوب نیز می بودند الحال
هر سه نسبت یکی شده اند مگر گاهی که یکی بر دیگری غلبه میکند و سیر در
نسبت مشائخ کم شده است مگر احیاناً چون تربیت حضرت پیر دستگیر
بطریق عنف و لطف بوده آثار نیز همچنین مترتب میشود انتهی در اثنای این
گرمی ارشاد و هدایت خدمت شیخ از وفور بی تعینی و تفرید دل شیوه پیش
گرفت که آیندگان کمتر بخدمتش بار یابند بعد از استماع این معنی و وصول عریضه او

حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب بوی مرسل داشتند ب الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت
گشت از حلاوة والتذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود
ای برادر حق سبحانه و تعالی شما را این منصب کرامت فرموده است
شکر این نعمت را بر وجه اتم ادا نمایند و محافظت کنید که امری صادر نشود
که باعث نفرة خلق گردد که آن مناسب حال ملامتیه ست که شیخی و دعوة
کار ندارد بلکه مقام ملامت نقیض مقام شیخی ست مبادا این دو مقام را
خلط نمایند و در عین شیخی آرزوی ملامت کنند که ظلم ست و در نظر مریدان

خود را متحمل دارید و در اختلاط و مؤانست با مسترشدان افراط نمائید که باعث
استخفاف ست که منافیٔ افاده و استفاده ست و در محافظت حدود شرعیه نیک
رعایت نمائید مهما امکن عمل برخصت تجویز نکنید که هم منافیٔ این طریقهٔ علیه است و
هم مناقض دعوائے متابعت سنت سنیه عزیزی فرموده ست که ریاء العارفین
خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب ست
بجناب قدس خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد وایضاً
اعمال عارفان اسباب تقلید ست مر طالبان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این
ریا عین اخلاص ست بلکه بهتر از اخلاص که برائے نفع خود باشد ازینجا کسی گمان نکند
که عمل عارفان محض از برائے تقلید طالبان ست و عارفان را بعمل احتیاج
نیست عیاذاً بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه ست بلکه عارفان در اتیان
اعمال بسائر طالبان برابرند و از اتیان اعمال هیچکس را استغنا نیست غایته ما فی الباب
در اعمال عارفان گاه ست که نفع طالبان که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ ست
و بآن اعتبار آنرا ریا نامند بالجمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر
خلائق درین آوان هنگامهٔ طلب اندکارے بوقوع نیاید که منافیٔ آن مقام
باشد و جهال را بطعن اکابر رسانداز حضرت حق سبحانه و تعالے استقامة
طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشائخ نوشته بودند وجه آنرا اگر بشما
بالمشافه گفته شده ست ماورای آن چیزی نفهمند که دران خیریت نیست
زیاده چه نویسد والسلام چون این تربیت نامهٔ رحمت شمامه بآنجناب سید
عریضه بآن حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبلهٔ هر دو جهانے
سلامت چنانچه بچه عصفور دهان واکرده بفریاد و فغان منتظر دانه میباشد

حال این حقیر نسبت بان درگاه همین ست بی امداد آنحضرت جای فقیر جز بادیهٔ
خسارت وضلالت نیست هر حالے که در معرض عرض می آرد شمه ایست از آثار
قبولیت آن درگاه وگرنه امثال این کمینه را باین دولت عظمی چه مناسبت
اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا ودین صلی الله علیه وسلم هیچ نیست مع
قطع النظر عن المشیخة والملامة همه را امر زاید بر اتباع میداند ودر خود سرانجام
این کار یعنی مشیخت نمی بیند غریب ومسکین افتاده یعذبنی هذا ویعیشنی آخر
حقیقت حال فقرست انتهی بالجمله شیخ در بلدهٔ لاهور تا امروز بافادهٔ طلبه علوم
دینی وافاضهٔ سالکان براه یقین مشتغل ست ودر تشرع واتباع وتبتل وانقطاع
وفقر وقناعت وانکسار ومسکنت وحید زمان هیچ یکے از اهل دنیا آشنائی نمی
نماید فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید واز کسب حلال خود کفاف میسازد مگر از
اهل توفیق وصلاح اگر جزوے چیزی می آورد میگرفت از همه رسیده است وپای
همت در دامن عزلت کشیده در هر سال چندین بار پیاده با جمعے از درویشان
خرقه پوش رکوه وعصا بکف ورداء بر دوش از لاهور بقصد زیارت حضرت
ایشان آمده چند روز در خدمت شریف گذرانیده مرخص میشد در ایامی که حضرت
ایشان قدس سره در لاهور تشریف داشتند روزے سواره از پیش زاویهٔ شیخ مرور
نمودند وراقم نیز در عنان بود شیخ مشار الیه خبر یافت همچنان با طاقیه وازار در عنان
آن شاهسوار شتافت حضرت ایشان متبسم گشته شیخ را بزاویه شیخ اشاره نموده
این مصرع خواندند ع آنجا مگر نسیم رسد یا صبا وزد * وشیخ را رخصت فرموده در
غیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایهٔ افادت وافاضت او بر مفارق
تلامیذ ومریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگ زادهای
هندوستانست در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس الله سره العزیز

توضیح و تلویح ہیخواندامابدر ویشان اعتقادے نداشت بل باقامتہ صلوۃ مفروضہ نیز نمی پرداخت از زبان شیخ مشارالیہ شنودم کہ گفت ہمدران سال کہ در خدمت حضرت ایشان بتحصیل علوم مشتغل بودم مرا بیکے از جوانان صاحب جمال تعلقے بود درمیان درس و سبق دلم می طپید کہ کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظارہ و مطالعۂ ورق روے او رسم درین اثنا روزے حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذارد و از جنایات شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیّئہ در حصول علم ظاہر نیز شوم بے برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کرامتے نمایند کہ بوسیلۂ آن در زمرۂ صلحا درآیم شاید و اگرنہ از نصیحت کارے نکشاید ایشان لحظۂ خاموش گشتہ فرمودند فردا این نیت پیش ما بیا تا چہ رو دہد اتفاقاً فردا ے موعود آن برنا کہ مرا بوے دلبستگے بود بخانۂ من آمد مرا دل نداد کہ از صحبت او بخدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بملازمت رسیدم فرمودند خوب نکردی کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدہ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دوگانہ ادا نمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند چنانکہ از مستی و بیخودی بر خاک افتادم و ہمچنان مرا برداشتہ بخانۂ من بردند بعد از یک روز بافاقت آمدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقہا سرد شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعادۃ شدم و ہمین نظر کیمیا اثر ہر روز خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی بالجملہ مشارالیہ سالہا دران آستان گذرانید و دید آنچہ دید تا آنکہ حضرت ایشان او را اجازت تعلیم طریقت دادہ او در بلدہ سہارن پور کہ وطن مألوف او بود رفتہ بارشاد و ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چندگاہ بہ بلدۂ آگرہ کہ آن بلدہ از خلفاے این سلسلہ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ دران مقام استقامت بلیغ

نمائی و بی آمرما از انجانہ برای شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت و فیوض و برکات کثیرہ بسکان آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسہا گرم شد در ینولا ابلیس تلبیس بعضے عوارض مخطور خاطر شیخ کرد کہ مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شدہ و بواسطۂ اصلاح بعضے امور مخطورہ بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد ازان بخدمت عالی مستسعد گشت و دریافت کہ خاطر عاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت امر گرانست بعرض رسانید کہ باز متوجہ دارالخلافت گشتہ بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف نگشت فرمودند کہ وقت ہمان بود حالا اگر بروے تو دانی و باختیار تست شیخ باضطراب متوجہ دارالخلافت شد بامید آنکہ خاطر مبارک کہ غبار یافتہ است مصفا شود چون رسید در اول آن مقام گرمیہا و فیضہا بخلائق رسید لیکن چون آن شہر دارالامارۃ بود و مجمع عسکریان ہنگام طلب دور از اخلاص و ادب ازان گروہ جمعے کہ بخدمتش رسیدند بآنہا نصائح خشونت آمیز درمیان نہاد و از احوالات بلند خویش بر زبان آورد بلکہ بعضے وقائع و کشوف کہ اظہار آنہا ایقاظ فتنہ مینمود بگوش منکران رسانید تا بجاے رسید کہ دران شہر بودن نتوانست بلکہ آن شور و شر بہ پیر بزرگوار او قدس اللہ سرہ العزیز سریان نمود و سلطان آنوقت کہ باین طایفہ بی مناسبتے تمام داشت حضرت ایشان را طلب نمودہ ایذا نمود و حبس فرمود اگرچہ بعد ازان سلطان ازین امر نادم و پشیمان شد و عذرہا خواست اما ویرا این سوء ادب نامبارک آمد شورہا و فتورہا در مملکتش پیدا شد و بر بعضے دیار معتبرۂ او ایرانیان غلبہ نمودہ در تصرف خود آوردند و جوشش بضعفہا مہلک مبتلا گشت تا بہمان رفت بعد ازین قضیۂ مذکورہ شیخ بدیع الدین بوطن خود سہارنپور رجعت نمود تا امروز آنجاست گوشہ

گزیده وبذکر و مراقبت وانس والفت آرامیده باوجودکه سال عمرش به پنجاه
رسیده بود حفظ قرآن مجید نمود و بافادة وافاضهٔ طالبان علوم دینی ویقینی مشتغل
است دران ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود عرضه داشت اورسیده بود
دران مسطور بود که از حضرت رسالت صلی اللہ علیه وسلم بشارتهای خاص می یابد
وعنایتها مینمایند ونصایح میفرمایند روزی فرمودند انت سراج الهند وبازدیاد طاعت
أمر نمودند انتهی حضرت ایشان درجواب این چند کلمه نگارش فرمودند بعد الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی رقیمهٔ شریفه خوش وقت ساخت واقعات مبشر اند
وقابل تاویل اما هرچند ماوّل اند منور اند ربنا اتمم لنا نورنا واغفرلنا انک علی کل شئ قدیر
وچون بازدیاد عمل مأمور شده اند هر قدر عمل که از دست آید مغتنم دانند که این دار
دار عمل است والله الموفق این چند فقره که از عرائض شیخ بدیع الدین منقول میگردد
دلیل است بعلو حال او وارشاد وکمال او واستقامت وشکیبائی او
برآزار اهل ملامت ب منها عرضه داشت کمترین خدمهٔ آستانهٔ معلی بدیع
بعرض اقدس میرساند که احوال این شکسته بال حین توجه آن کعبهٔ امانی وآمال بروجه
استقامت است وهیچ گونه درغربت امور فتور راه نیافته امید میدارد که بطفیل
نظر عنایت آنحضرت درچند نفس عاریتی که باقی مانده نیز فتور راه نیابد هرچند حوادث
گوناگون بیش از پیش می آیند مطلبی که گرفتار اوست خلل دران ندارد واکثر او قات حوادث
که حکم الهی جل شانه بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آنها آن اعلام مے
بخشند بی آنکه قصدی باو تعلق باشد واز غیب بشارتهای عجیب می یابد که عرض
کردن بحضور گرامی تعلق دارد چند طالب صادق جمع شده اند سرگرم کارند و
احوالهای بلند می گذرانند حضور نقشبندیه را در اندک مدت ملکه ساخته اند و
بعضی بفنای جسدی مشرف گشته واحوال اخروی وبرزخ را بدیهی اولی

میدانند این همه از صدقۂ آن درگاه است وگرنه این ناقابل سیاه بخت را باین مقدمات چه نسبت و باین نعمت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه از کثرت التذاذ ترک خانومان میکنند اقربای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها تکلیف بوضع سابق مینمایند بعضی مردم اینجا که در سلاسل دیگر شغل کرده اند الحال که درین طریقۂ علیه داخل شده اند خیلی متلذذ اند و بر عمر گذشته متاسف از ینجهت یکی از مشائخ اینجا غایة عداوت گرفته تا بجائے که باین طریقه و اعزۂ آن سخنان بیهوده میگوید روزی جمعے از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجۂ بزرگ و حضرت مخدومی خواجه باقی قدس سرهما و سائر اعزه دشنامها دادند چون از نالایقی قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاها توجه آنحضرت بدولت مشاهده سرافراز ساختند و نیز آرزوئی که داشت که یکبار نظارۂ بارگاه محمدی علی صاحبها من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها نماید هم سر آستان نهد و از انوار و کمالات آن پرتوے یابد حق سبحانه بمحض فضل و کرم شبے بعد از نماز تهجد بآن دولت رسانید چنان معلوم گشت که اهتمام خدمت این مقام بحضرت غوث الثقلین قدس الله سره تعلق دارد و بوسیلۂ ایشان بآن درگاه رسیدن دشوار است و از انوار این مقام اقتباس نمینماید مگر اولیا که بکمال متابعت سرور انبیا علیه و علیهم الصلوات والسلام مشرف شده اند کعبۂ مقاصد سلامت اینهمه را بوسیله و صدقۂ خادمان این درگاه میداند در کونین غیر از توجه حضرت ایشان مربی ندارد و همیشه از حضرت حق سبحانه مسألت مینماید که این ناقابل بی استعداد ازلی و ابدی در محبت و خدمت خاک روبان آن درگاه بزید و در همین بمیرد و بهمین محشور گردد بحرمة النبی الامی العربی علیه الصلوة والسلام انتهی از زبان مبارک مخدوم زادها سلمهم الله سبحانه می شنودم که فرمودند از مردم صالح صادق القول

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیده ایم مانا که ظهور خوارق از آنجناب از اثر
آن کلمهٔ حضرت ایشان قدس سره باشد که در مکتوبی بآنجناب برنگاشته اند که طلب
کرامات نموده آید امیدوار باشند فانّ مع العسر یسراً انتهی از آنجمله است
آنکه در ایامی که حضرت ایشان را قدس الله سره سلطان وقت بعتاب تمام بآگره
طلبیده بود یکی از نزدیکان سلطان که بشیخ بدیع الدین نسبت هم شهری بل
خویشی داشت لیکن باین دو عزیز در غایة عداوت بود شیخ مذکور را بتصور آنکه مبادا
آن مفسد از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان میرساند بخانهٔ او رفت و بانکسار و
افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد که اقربا هرچند دشمن و دل آزار اند
اما در وقت اضطرار خویشان را مددگار اند آن بیسعادت بیش از پیش در نخوت
و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین ساله من برآمده هان بنگر که چه میکنیم
مولانا نیز در جذبه رفت و در شورید و گفت بنگریم که کدام پیشتر کار همدیگر می کنیم
و بخاطر خسته بزاویهٔ خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه
فرصت بدگوئی یابد درهمان ایام بمرد **شیخ نور محمد تپتی سلمه الله تعالی**
آنجناب چون از علوم رسمی بهرهٔ تمام برداشت همت بسلوک این راه گماشت
بخدمت بسیار خدا دوستان کشور هندوستان رسید اما از هیچ
یک مطلب بحصول نه پیوست تا آنکه قائد توفیق زمام بختی بجنت او را به
آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم ذکر طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه
مشرف شد باندک فرصت از برکات صحبت ایشان بآن نسبت رسید
که حضرت ایشان حقیقت آن را در یکی از عرائض بحضرت خواجه قدس
سرها چنان نوشته اند شیخ نور به نقطهٔ پایان فرو رفته است و کار
جذبه را بانجام رسانیده و به برزخیت آن مقام رسیده و فرق راس

توجه بنهایت برده اول صفات بلکه نوری که صفات بآن قائم اند از خود جدا دیده و
خود را شیخ خالی یافته بعد ازان صفات را از ذات جدا مشاهده نموده باین دید تا حد
مقام جذبه رسیده حالا عالم وخود را چنان گم ساخته که نه باحاطه قائل ست و نه بمعیت
وچنان بابطن بطون متوجه است که غیر از حیرت ونادانی حاصل ندارد انتهی کلامه
الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشارالیه سالهاے بسیار در آستان حضرت
ایشان بتجرید خدمات شایسته گذرانید تا بمزید انچه ذکر یافت رسید پس
حضرت ایشان اورا اجازهٔ تعلیم طریقت داده بشهر پٹنه که از بلاد مشهورهٔ معمورهٔ
هندوستان ست مرخص فرمودند حسب الامر بآنجا رفت لیکن از وفور
تفرید اکثر در مفاوز وزوایا میگذرانید واز صحبت خلق اجتناب می نمود چون این معنی
بحضرت ایشان رسید این مکتوب بوے مرسل داشتند الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را هیچنا انکه از امتثال اوامر حق جل
وعلا واجتناب از نواهی چاره نیست در مراعات حقوق خلق ومواسات بایشان
نیز چاره نه التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله بیان اداے این دو حقوق میفرماید و
بمراعات شطران دلالت می نماید پس اقتصار بریکے ازان دو امر از قصور
است واکتفا بجزو از کل از کمالیة دور پس تحمل اذای خلق ضروری آمد
وحسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زیبد ونا پرواے
نمی شاید ع هر که عاشق شد اگرچه نازنین عالم ست نازکی کے راست
آید بار می باید کشید چون در صحبت بوده اند ومواعظ شنوده از اطالهٔ
سخن اعتراض نموده بر فقرهٔ چند اقتصار افتاد ثبتنا الله سبحانه وایاکم
علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها السلام والصلوة والتحیة انتهی شیخ
حسب الامر در کنار شهر مذکور بر ساحل دریاے گنگ آمده چون بلبل شوریده

از کاه وگیاه کلبه پرداخته وغیر مثل آن مسجدے ساخته باعیال واطفال دران کلبه میگذرانند و دران مسجد بأداے صلوات وطاعات وافادات علوم دینی ویقینی وارشاد وهدایت اشتغال مینماید از مخلص اصحاب حضرت ایشان شنودم که گفت ازان حضرت قدس سره استماع دارم که فرمودند شیخ نور محمد از رجال الغیب است ندانم از نقبا فرمودند یا نجبا و هم از بعض مخلصان حضرت ایشان مسموع گردید که بتقریب تربیت شیخ طاهر وشیخ نور محمد وکسر نفس ایشایان حکایت کرد که یکبار حضرت ایشان بدهلی تشریف آورده بودند وخواجه حسام الدین احمد سلمه الله وبعض اعزهٔ دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجابت رسید مولانا طاهر لاهوری وشیخ نور محمد راکه از سامعان بودند درین درس بخاطر خطور کرده باشد که حضرت ایشان موافق بعضے مستمعان بدقت نمی پردازند وجز معنے عبارت مذکور نمی سازند ومعنے ظاهر عبارت خود مایان را نیز میسر است پس مارا ازین استماع چه فائده بود آنحضرت برین خطره مشرف گشته بعتاب تمام مشار الیهمارا از فیروزآباد بیرون کردند تا چار روزها به ویرانهاے گشتند وشبها آمده بیرون دروازهٔ قلعهٔ فیروزی میگذرانیدند تاآنکه جناب خواجه حسام الدین سلمه الله تعالی بشفاعت درآمدند حضرت ایشان فرمودند بگذرانید که ایشان نفسهاے فربه دارند خواجهٔ مذکور معروض داشتند که بعض حجرهاے زیر مسجد فیروزی مدتهاست که از سرگین وغیرها ملوث مانده اگر حکم شود مشار الیهما آمده بتطهیر آنجا مشغول شوند که هم کسر نفس وهم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند وآن دو خردمند جوانمرد چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنهارا طلبداشته باشفاق نواختند لمؤلفه راه رو رنجور دل رهبر خردمند طبیب ؛ جان برد بیمار

گر زجان بشنو د پند طبیب ﴿ شیخ حمید بنگالی سلمہ اللہ تعالیٰ

آنجناب از اقصاے ولایت بنگالہ است تحصیل علوم دینی را بشہر معظم لاہور آمدہ بود بعد از فراغ تحصیل متوجہ وطن مألوف شد چون بدار السلطنۃ آگرہ رسید در جوار خواجہ عبد الرحمان مفتی کابلی نُزُل گزید از خواجہ مذکور شنودم کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم ماہر و متین دیدیم بشیخ قرار دادہ شد کہ تا در آگرہ باشند باہم ہمسایہ و ہمنشین باشیم وصحبت کتاب در میان آریم روزے تقریب مشائخ وعلم تصوف شد شیخ را برین طایفہ منکر و معترض یافتم بیشتر انکارش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلہ توحید وجود و بحضرت ایشان موی الیہ را منکر تر از ہمہ دیدیم ازین مقولہ دو سہ روزے گذشتہ بود کہ حضرت ایشان از سرہند باگرہ تشریف آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزیدند چون شیخ حمید این خبر شنود باضطراب تمام بخانۂ ما آمدہ گفت الحال من ازین محلہ بجاے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزا و رسائل من کہ نزد شماست بمن بسپارید گفتم چہ باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان برد کہ فلان اینجا آمدہ گفتم فلان مرد صالح و عالم ست اینہمہ ناخوشی نازیباست گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب وجوار ملاقاتی روے خواہد نمود اگر جمع نشویم مشکل واگر شویم ازان مشکل تر کہ تاب پیش آمدن این قسم سخنان ندارم این گفت مرخص شدہ بجلۂ دیگر رخت کشید بعد از دو سہ روز براے جزوے کہ ماندہ بود بخانۂ ما آمد باہم نشستہ بودیم وسخن علمی میرفت کہ ناگاہ یکے آمد کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چہ باشد وشیخ حمید متغیر شد واز آمدن خود پشیمان گشت من پذیرہ ایشان شدم چون در آمدند بنشستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کدام مسئلہ باشد کہ از

ایشان پوشیده بود فرمودند چون شما مفتی اید احتیاط آنست که از شما
پرسیده شود بعد از ادای مسئله که آن در غایة ظهور و اشتهار بود رو بجانب
شیخ حمید کرده فرمودند که هاے شیخ حمید اینجا بوده اند و یک دو نظر بکیفیت
تمام بجانب او دیده ساعتے مراقب شدند ناگاه برخاستند هرچند التماس
نمود که لحظه توقف نمایند که جهت خادمان سفره درمیان آید نپذیرفتند و برخاستند
بمشایعت تا بیرون دروازه شدم گمان من آنکه شیخ حمید از جای خود هم نه برخاسته باشد
و دیدم که مشار الیه در قفای من مے آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم
شیخ حمید را برابر خود ندیدم دانستم که بخانه خود رفت یکی را فرستادم که بنگرد
خبر آورد که شیخ حمید از قفاے حضرت ایشان میرود و آن حضرت با وغیر ملتفت
تا همچنان بمنزل در آمدند و شیخ حمید بر دروازه گریان و حیران و ذو الیأس و
ناکس الروس ایستاده بماند بعد از مدتی او را طلبیده بانابت و تعلیم طریقت
و اعطای جذبهٔ نسبت بنواختند تا بحدے مغلوب شد و بخدمت صحبت
ایشان مشغول که آشنائی ما و یا کتب خویش که با آنها تعلق تمام داشت از خاطرش
بالکل رفت بعد از چندروز حضرت ایشان در سرهند شد همچنان پیاده در
خدمت ایشان میرفت خواجه عبد الرحمن که ناقل این مقوله است گفت مرا
مشاهدهٔ این امر مخلص ایشان ساخت آمده مرید شدم بعد از شرف ارادت
روزے یکی از اعظم امرا که در حق حضرت ایشان اعتقادی درست نداشت از
من پرسید که شما از علما و عقلاے روزگارید از شیخ چه کرامت دیدید که مرید
شدید گفتم ما جماعتیم از اهل علم هیچ کرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عامل باشد
و در متابعت آنسرور صلے اللہ علیہ وسلم اعتقاداً و علماً و عملاً کامل از اکابرین
روزگار درین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده گفت این اعتقاد

ملائم حال اہل علم ست کرامتی بگوئید کہ مناسب حال ہمہ باشد من قضیۂ شیخ حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود گفت مارا بر صدق و دیانت و ورع و درایت شما اعتقاد تمام ست قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون شیخ مشار الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او منجر بقدح بعضے اولیار کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت توحید وجود بنہجے بر وے مستولی شد کہ بہر شئے از اشیا عشقبازی خاص داشت و از حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گداختہ میرفت خدمتے مرشدی میر محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند دران ایام روزے باتفاق شیخ حمید بجاے میرفتم در راہ حیوانی افتادہ بود مردہ و دندانہاے وے واماندہ شیخ را از دیدن او حالی عجب در گرفت و گفت یارب این چہ ادا ست باین کسوت در آمدن و خود را چنین وانمودن بالجملہ قریب دو سال در عتبۂ حضرت ایشان بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ بہم رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت دادہ بوطنش فرستادند و این اجازت نامہ نگاشتند ہو اما بعد الحمد و الصلوٰۃ فیقول العبد المفتقر الے رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم و الصدیق الصالح جامع العلوم الشریعۃ و الطریقۃ و الحقیقۃ الشیخ حمید البنگالی وفقہ اللہ سبحانہ لما یحب ویرضاہ لما قطع منازل السلوک و عرج معارج الجذبہ و وصل الے درجۃ الولایۃ بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علے طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم الطالبین المسترشدین والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ و حصول الاذن من اللہ سبحانہ والمسئول

من اللہ سبحانہ ان یعصمہ عما لا یلیق ویحفظہ عما لا ینبغی وان تثبت علی متابعۃ
سید المرسلین علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات چون سنت مشایخ ست
قدس اللہ اسرارہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکنند شیخ عرض نمود
کہ کفش پاے مبارک مرا کافی ست حسب الالتماس کفش یک پاے عنایت
فرمودند شیخ آنرا در دہان گرفتہ رجع القہقری کردہ مرخص شدہ تا حال کہ زیادہ
از بست سال گذشتہ آن کفش دران دیار متبرک و مزارست واہل حاجات
وارباب امراض در انجاح مشکلات وشفای علل التجامی آرند وبمرادات میرسند
تا بحدی کہ احتیاج اطبا در ان صوب کمترست بالجملہ شیخ از دولت آن کفش یافت
انچہ یافت ؎ اگر خاکی ازین کوہ سر آید ٭ مرا بہتر ز چندین افسر آید ٭ چون وطن او در
اقصای بنگالہ بود وذو العیال والاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نتوانست
تا امروز دران حدود بر مسند افاضہ وافادہ است جمعے از طلبۂ علوم دینی وطایفہ
از سالکان طریق یقینی از برکاتش بہرہ ورند اللہم کثّر اخواننا فی الدین وسلم ایماننا
بحق سیّد المرسلین وآلہ الطیبین وصحابۃ الکاملین واتباع العالمین این مکتوب
شریف کہ مشتمل ضروریات راہ است حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشتہ اند
ب الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سیّد المرسلین وعلی آلہ و
اصحابہ اجمعین احوال واوضاع فقرا ایجالی روز بروز موجب ازدیاد شکرست
وہمین توقع را در مادۂ دوستان دور افتادہ دارد اے عزیز درین راہ غیب الغیب
مزلۃ اقدام سالکان بسیارست شرشر شریعت را در اعتقادیات وعملیات
نیک نگاشتہ زندگانی فرمایند در حضور وغیبت ہمین نصیحت ست مبادا غفلت
واقع شود از اغلاطا این راہ می نویسد ومنشا غلط را تعین مینماید بنظر اعتبار خواہند
ملاحظہ نمود در ماورا جزئیات مذکورہ باندازۂ آن کار خواہند فرمود بدانند کہ بعضے

از اغلاط صوفیہ آنست کہ ہر گاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران کہ
فی الحقیقت افضلیۂ آنہا باجماع علما ثابت شدہ است و بیقین مقام این سالک دون
مقامات آن بزرگوار انست می یابد بلکہ این اشتباہ گاہ ہست کہ نسبت بانبیا
کہ بہترین خلائق اند قطعاً علیہم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذاً باللہ
سبحانہ من ذلک منشاء غلط جمعے را آنست کہ ہر یکے از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا باسما
است کہ مبادی تعینات وجود ایشاں است و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود وثانیاً
عروج دران اسماست و ازان اسما الی ماشاء اللہ تعالےٰ اما با وجود این عروج تا دے
و تنزل ہر کدام ایشایان ہمان اسم ست کہ مبدأ تعین وجودی اوست لہذا در
مقامات عروج ہر کہ ایشان را جوید اکثر در ہمان اسما یابد چہ مکان طبعی این بزرگواران
در مراتب عروج ہمان اسماست و عروج و ہبوط ازان اسما بواسطۂ عروض عوارض
است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلند تر واقع شود لاجرم ازان
اسما نیز بالاتر خواہد رفت و آن توہم پیدا خواہد کرد عیاذاً باللہ سبحانہ ازان کہ آن توہم
یقین سابق را زائل گرداند در افضلیت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات و اولویت
اولیا ئے کہ باجماع افضل اند اشتباہ پیدا آرد این مقام از مزال اقدام سالکان
است در آن وقت سالک نمیداند کہ آن اکابر ازان اسما عروجات بی نہایت
فرمودہ اند و بفوق فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ آن اسما امکنۂ طبعیۂ عروجی ایشان
ست و او را نیز در انجا مکانے طبعی ہست کہ ادون آن اسما ست و از مل
آنہا چہ افضلیہ ہر شخصے باعتبار اقدمیۃ اسم اوست کہ مبدأ تعین او گشتہ است
ازین قبیل است آنچہ بعضے از مشائخ گفتہ اند کہ گاہ ہست کہ عارف در مقامات
عروج برزخیۂ کبرے را حائل نیابد و بی واسطۂ او ترقی فرماید حضرت خواجہ ما میفرمودند
کہ رابعہ نیز ازین جماعہ ہست این جماعہ در وقت عروج چونکہ از اسمی کہ مبدأ

تعین برزخیهٔ کبرے ست بفوق گذشته اند توهم کرده که برزخیهٔ کبرے درمیان
حائل نمانده است و از برزخیهٔ کبرے حضرت رسالت خاتمیه علیه و علے آله
الصلواة والسلام مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت و منشأ
آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون سیر سالک در اسمے واقع شود که مبدأ تعین اوست و
آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چه جامعیت ایشان بواسطهٔ جامعیت
همان اسم ست پس ناچار درین ضمن اسمائیکه مبادی تعینات مشایخ دیگر ست بطریق
اجمال نیز بآن سیر قطع خواهد کرد و از هر یکے گذشته بمنتهای آن اسم خواهد رسید و
توهم فوقیهٔ خود پیدا خواهد کرد نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات مشائخ و از آنها
گذشته انموذجی ست از مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون این
مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزا خود می انگارد لاجرم توهم اولویهٔ خود پیدا
می آرد و درین مقام شیخ بسطام[1] میگوید لوائی ارفع من لواء محمد از غلبهٔ سکر نمیداند
که ارفعیهٔ لواے او از لواے محمد نیست علیه و علے آله الصلواة والسلام بلکه از انموذج
لواے اوست علیه السلام که در ضمن حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین
قبیل ست آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و ما فیه در زاویهٔ قلب
عارف بنهند هیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباه انموذج بحقیقت ست و الا
عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چه اعتبار
و چه مقدار ظهوری که در عرش ست عشر عشیر از آن در قلب نیست اگر چه قلب
عارف باشد رویهٔ اخروی بظهور عرشی متحقق خواهد شد این سخن را بمثالے واضح
گردانیم انسان را که جامع عناصر و افلاک ست هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد
و عناصر و افلاک را اجزا خود بیند و چون این دید غالب آید دور نباشد که بگوید
که من از کرهٔ زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر و درینوقت عاقلان می فهمند که

(۱) بایزید بسطامی توفی سنة ۲۳۱ هـ. [۸۴۶ م.] در بسطام

عظمت وکلانئ او از اجزاء خود ست وکرۂ زمین وسموات فی الحقیقت اجزاء
او نیستند انموذجات اینها را اجزاے آن ساختہ اند وکلانئ او از ان انموذجات است
کہ اجزاے او اند نہ از حقیقت کرۂ ارضی وسماوی وہمین اشتباہ انموذج شے بحقیقت
شئ صاحب فتوحات مکیہ گفتہ است کہ جمع محمدی اجمع ست از جمع الٰہی چہ جمع محمدی
مشتمل ست بر حقائق کونی والٰہی پس اجمع باشد نمیداند کہ آن اشتمال بر ظلی از ظلال مرتبۂ
الوہیت ست وانموذجی ست از انموذجات آن نہ بر حقیقت آن مرتبۂ مقدسہ
بلکہ نسبت بآن مرتبۂ مقدسہ کہ عظمت وکبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را ہیچ
مقداری نیست ماللتراب ورب الارباب وہم درینمقام کہ سیر سالک در اسمی کہ رب اوست
واقع شود گاہست کہ پندارد کہ بعضے از اکابر کہ بیقین از وے افضل اند بتوسط او
بعضے از درجات فوق رسیدہ اند وبتوسل او ترقی فرمودہ اینجا نیز مزال اقدام
سالکانست عیاذاً باللہ سبحانہ کہ باین گمان خود را افضل داند وبخسارت ابدی
پیوندد چہ عجب وکدام فضلیت اگر بادشاہ عظیم الشان وتمام السلطان در تصرف
زمیندارے کہ داخل مملکت اوست برود وبتوسط آن زمین دار بعضی از مقامات
برسد وبتوسل آن فتح بعضے مواضع نماید غایۃ مافی الباب اینجا احتمال فضل جزئی نیست
کہ خارج بحث ست چہ ہر حجام وحائک بعضے از وجوہ مخصوصہ خود بر عالم ذو فنون
وحکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچہ معتبر ست فضل کلی
است کہ عالم وحکیم را ثابت ست این درویش را نیز ازین اشتباہات بسیار واقع
شدہ بود وازین تخیلات بسیار ناشے گشتہ وتامدتہا این حالت داشت مع
ذلک حفظ خداوندی جلشانہ شامل حال او بودہ کہ در یقین سابق سرے مو تذبذب
نرفت ودر اعتقاد مجمع علیہ فتورے راہ نیافت للہ سبحانہ الحمد والمنۃ علی ذلک
وعلی جمیع نعمایہ وآنچہ خلاف مجمع علیہ ظاہر میشد در حیز اعتبار نمی آورد وبر محامل نیک

صرف سکر دو مجملاً اینقدر رسید الست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی
راجع به فضل جزئی خواهد بود هرچند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب
الهی ست جل سلطانه واین زیادتی دران قرب ست پس جزئی چون باشد
امادر جنب یقین سابق این وسوسه هباءً منثورا میگشت وهیچ اعتبار نداشت
بلکه بتوبه واستغفار وانابته التجامے آورد وبتضرع وزاری دعا میکرد که ازین قسم
کشوف ظاهر نشود وخلاف معتقدات اهل سنت وجماعة سر موئی منکشف
نگردد روزے این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند وازین
توہمات سائلت فرمایند وغلبهٔ این خوف بیقرار وبی آرام ساخت والتجاو تضرع
را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید واین حالت تامدتی
کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر مزار عزیزی افتاد ودرین معامله آن عزیز را ممد و
معاون خود کرد ودرین اثنا عنایت خداوندی جل شانه دررسید وحقیقت معامله
را کما ینبغی وانمود وروحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلیٰ آله الصلوات
والسلام که رحمت عالمیان ست درینوقت ارزانی فرمود وتسلی خاطر حزین نمود
ومعلوم گشت که آرے قرب الهی موجب فضل کلی ست امااین قرب که ترا حاصل
شده است قرب ظلی ست از ظلال مرتبه الوهیت که مخصوص بالهی است که
رب تست پس موجب فضل کلی نباشد وصورت مثالی این مقام را بر نهجے منکشف
گردانید که جائے ریب نماند ومحل این بالکلیه زائل گشت واین درویش بعضے
از علوم که محل اشتباه داوند وگنجایش تاویل وتوجیهه درکتب ودررسائل خود نوشته
بود منتشر گشته خواست که منشاء اغلاط آن علوم را که بمحض فضل خداوندی جل شانه لائح
گشته است بنویسد وانتشار دهد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کارست تامردم
ازان علوم خلاف شریعت فهم نکنند وبتقلید نیفتند یا بتعصب وتکلف تضلیل نکنند

که درین راه غیب الغیب این گلهای بسیاری شگفد جمع را بهدایت می برد و
جمعی رهنمونی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که میفرمودند
که اکثر از گروهای هفتاد و دو که بضلالت رفته اند در راه راست را گم کرده منشاء
آن دخول در طریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت
رفته و السلام انتهی مکتوبته الشریف راقم این حروف گوید که حضرت ایشان در رقیمه
که بحضرت مخدوم زادهٔ کلان قدس سره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت
اینجا معاملهٔ عروج سالک را از ابهام مبادئ تعینات بزرگان بمثالے واضح گردانیده
اند و آن اینست که رقم نموده اند ب ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از
اجزاے ارضی و اجزاے ناری ست وقتیکه دخان صعود نماید اجزاے ارضی بمصاحبت
اجزاے ناری بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان
قوی باشد عروج او تا کرهٔ نار متحقق میشود درین صعود اجزاے ارضی بمقامات اجزاے
آبی و اجزاے هوائی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از انجا عروج نموده بالا
خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبهٔ اجزاے ارضی بلندتر ست از
مرتبهٔ اجزاے آبی و اجزاے هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات
و بعد از وصول به کرهٔ نار چون آن اجزاے ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبیعی
خود برسند هر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود و پس در
ما نحن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسر ست که آن قاسر افراط حرارت
محبّت ست و قوة جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی ست اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
و خود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و
مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که شرکت

با کابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین ست بلکه اینجا اشتباه ظل شئے ست بنفس شئے اللهم ارنا حقائق الاشیا کما هی وجنبنا عن الاشتغال بالملاهی بحرمته سید الاولین والاخرین علیه وعلی آله وصحبته الصلواة والتسلیمات اتمها واکملها

شیخ مزمل رحمه الله تعالے لے دی نیز از قدمای اصحاب حضرت ایشان ست قدس سره واز مقبولان آنحضرت در سفر وحضر اکثر بخدمات حضور عالی اقدام می نمود وبانواع الطاف وعنایات ممتاز میگردید ودر حسن اخلاق ومکارم اوصاف بے نظیر روزگار ودر انکسار وایثار منفرد وحال شیخ مشار الیه از یمن تربیت آنحضرت اینست که حضرت ایشان در عرضه داشتے بجناب خواجه بزرگوار رقم نموده اند شیخ مزمل خود را گم می یابد وصفات را از اصل می بیند ومطلق را در همه جا می یابد واشیارا در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه هیچ نمے یابد انتهی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالهاے فراوان شیخ در خدمت آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذرانده وبزواید وفوائد رسید بتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان بمخلص نوشته اند مسطور است که صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد وخود را بایشان باید سپرد وصحبت میان شیخ مزمل شمارا مغتنم است وامثال این عزیز الوجود اعز من کبریت الاحمر انتهی از خلص اصحاب ایشان شنودم که وقتے شیخ مذکور ببعضے از جبال ومفاوز آنحدود بسیر رفته بودنا گاه جهت گرفتن جانورے بلب غاری شد پایش بلغزید ودران غار افتاد چنانکه بیرون آمدن متعذر شد وازین قضیه هیچ کس را اطلاعے نبود حضرت ایشان را که آن دم در سرهند تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انور آمد بیاران فرمودند دیده بشود که شیخ مزمل در جاے هولناک افتاده ودست وپای میزند که ازان

برآید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسمع حضرت ایشان و درویشان گردید و موجب مزید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحرائیان که آنرا دیده بود و بمردم آن نواحی خبر کرد آنجماعه آمده شیخ را بر سنهها از ان مغاک بر آوردند شیخ مذکور در حدود هزار و بست و شش بآخرة شتافت حضرت ایشان از فوت او اظهار تألم نمودند و ویرا بفاتحه و دعا یاد و شاد فرمودند رحمه الله تعالی شیخ طاهر بدخشی سلمه الله تعالی وی در اوائل از عسکریان بود و در وقتیکه سپاه متوجه فتح یکی از قلاع بود و در راه آن سفر شبی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفای و صحابه دیگر رضی الله عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسرور ویرا فرموده اند که بعد از انقضای این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر بامر آن سرور صلی الله علیه وسلم ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت ازان سفر چون عسکر بجزیره از خارستان و اشجارستان رسید وی از مرکب پیاده شده در آن در آمد خاموش دانست که بحاجت انسانی رفته مدتی انتظار کشید چون اثری ندید بمنزل رفت و چند آنکه آشنایانش تجسس نمودند چیزی نیافتند وی دران جزائر بدهقانی ملاقی شد لباسهای خود بوی داد و پلاسی از وی بستد و در پوشید و بصحبت درویشان آن حدود رسید چون نزد متعلقان او حیات و ممات او مجهول بود به نیت آنکه اهلیه خود را مطلق العنان گرداند بخانه شد و نزد خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا رأی تو بر چیست آن شیره زن گفت من نیز موافقت کردم و ژنده در پوشید و عصا بگرفت و کمر در بست و باشوهر رفیق الطریق شد و بخدمت یکی از مشائخ آن حدود که از صاحبدلان بود

رسید وی گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد بجد و دهلی و
لاهورش اشارت کرد چون ازین طریقهٔ علیه دران ایام صیت حضرت ما
مصرعه خواجه فانی ز خود و باقی بحق ۞ قدس الله تعالی سره آفتاب جهانتاب
بود وسامعه افروز طلاب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
او بچند روز آنحضرت بسرای باقی رحلت فرموده بودند حیران میماند بزبان
محرمی هاشئی توفیق وی را بحضرت ایشان ما رضی الله عنه که جانشین بزرگ
حضرت خواجه بودند دلالت نمود در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
مشرف شد و آن آستانهٔ علیا را لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم که
مدتها در خلوات و جلوات همیشه صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی الله
علیه وسلم مشاهد می بود گویند از انجا که مولانا ترک و ساده لوح ست بعضی احوالات
و مکاشفات خود را بآن شیوه بعرض میرساند که ناچار حضرت ایشان متبسم میگشتند
و گاه در استماع معارف بلند نوعی آری و بلی بر زبان میراند و سری می جنبانند که
حضرت ایشان بطیبه میفرمودند بدان مانند که این اسرار بر مولانا ظاهر و ارشده
و ما ترجمه آنیم بالجمله بعد از تحلی بزیور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
اجازت تعلیم طریقت داده بجونپور فرستادند لیکن وی به نیتی که او دانند در
گفتگو و نشست و برخاست شیوهٔ گرفته که جمعی او را از ملامتیه میدانند و طلاب
را نوعی ازین راه رجوع کمتر است در ایامی که حضرت ایشان در اجمیر تشریف
داشتند و راقم در خدمت بود عریضهٔ مولانا رسید که دران مرقوم بود طالبان
را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مردی ساده دل است
لاکن امر محافظهٔ احوال و فکر کار و غم ایمان و مآل خودست درین ضمن هر کرا حق
سبحانه برساند و بتعلیم و تربیت او مأمور گردانند حسب الأمر خالصا لوجه الله

بدان باید پرداخت و نیز برای انجذاب دلهای طلاب وضعی که ملامت را آنجا
راه نبود اختیار باید نمود و ایضاً حضرت ایشان در یکی از مکاتیب سبب بودن
نیز نگاشته اند بمقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود که درین طور گرداب
ضلالت جمعی را براه حق جل و علا رهنمونی نمایند و خود هم باتفاق طالبان
مشغولی کنند و ترقیات نمایند این ستر را نیک نگاهداشته سعی
کنند که بقایای هستی خود را بر دهند و کوشش نمایند که مسترشدان
نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این اجازت در توهم کمال و تکمیل انداز دو
از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ انتهی و این مکتوب عزیز و الا که بطریق
اجمال آئینهٔ جمال احوال حضرت ایشان است قدس الله سره نیز از آن حضرت
بمولانا صادر یافته الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین
و آله الطاهرین آنچه بر ما فقیران لازم است دوام ذل است و افتقار و انکسار
و تضرع و التجا و ادای وظائف عبودیه و محافظت حدود شرعیه و متابعت
سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة و تصحیح نیات در تحصیل خیرات
و تخلیص بواطن و تسلیم ظواهر و رویت عیوب و مشاهدهٔ استیلای ذنوب و خوف
انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچه بسیار باشد و کثیر
انگاشتن سیآت خود را اگرچه اندک بود ترسان و لرزان بودن از شهرت و
قبول خلق قال علیه الصلوٰة والسلام بحسب امرئ من الشر ان یشار الیه بالاصابع
فی دین او دنیا الا من عصمه الله و متهم داشتن افعال و نیات اگرچه مثل فلق
صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچه صحیح و مطابق باشد اعتماد
نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرد تائید دین و تقویت ملت را و ترویج
شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چه این قسم تائید گاه هست که از کافر و

فاجر ہم آید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ لیؤید ہذا الدین بالرجل الفاجر
مریدے کہ بطلب آید وارادۂ مشغولی نماید آنرا در رنگ ببر و شیر باید دانست
و باید ترسید کہ مبادا ازین راہ خرابی و استدراج او نمایند و اگر فرضا در قدوم
مرید در خود فرحے و سرورے یابند آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن بہ ندامت
و استغفار چندان نمایند کہ اثرے ازان سرور نمانند بلکہ بجاے آن فرح
حزن و خوف نشیند و نیک تاکید نمایند کہ طمعے در مال مرید و توقعے در منافع
دنیوی او پیدا نشود کہ مانع رشد مریدست و باعث خرابی پیر چہ آنجا ہمہ دین
خالص میطلبند الا للہ الدین الخالص شرک را دران حضرت ہیچ وجہ گنجایش نیست
و بدانید کہ ہر ظلمتے و کدورتے کہ بر دل طارے گردد ازالہ آن بتوبہ و استغفار
و ندامت و التجا باسہل وجوہ میسرست مگر ظلمت و کدورتے کہ از راہ محبت
دنیاے دنی بر دل طارے شود کہ منغص بیگر دانند و متنجس میسازند و در ازالہ
آن تعسر تمام ست و تعذر بر کمال صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
حب الدنیا رأس کل خطیئۃ نجانا اللہ سبحانہ وایاکم عن محبۃ الدنیا واربابہا
والاختلاط بہم والمصاحبۃ معہم فانہا سم قاتل و مرض ہالک و بلاء عظیم و داء
عمیم اخوے ارشد شیخ حمید باحسن وجوہ متردد آن حدود اند استماع
سخنان نو و تازہ را از ایشان غنیمت دانند الباقی عند التلاقی مولانا
یوسف سمرقندی سلمہ اللہ تعالی وے نیز از اصحاب صاحب
نسبت حضرت خواجہ باقی باللہ بود و از فضائل بہرۂ تمام داشت و کان
حسن الاخلاق و طارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت
ایشان شد و در خدمت ایشان بسرہند رفت و چندگاہ آنجا گذرانید
و از برکات انظار میمنت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و در میان سلوک

اجلش در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان بابالینش قدم رنجه نمودند بتضرع وحسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظرے و توجهی فرمایند که از مقصد اقصے چیزے یابد حضرت ایشان را بنیازمندی او دل بخشاد متوجه شدند بعد از مدتے سر برداشتند و فرمودند هان مولانا یوسف بگوئید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت الحمد لله آنچه دل طالب او بوده جلوه گر شد این بگفت و بعد از ان جان بجانان سپرد رحمه الله سبحانه مولانا احمد برکی رحمه الله تعالی برک بلده ایست میان کابل وقندهار آنجناب از علماء آن بلده بود تاجرے از دوستان و هم شهریان او که بهندوستان آمده بود و بشرف آستان بوسی حضرت ایشان رضی الله عنه رسیده بوطن باز گشته بود جزوے از مکاتیب بلند آنحضرت با خود برده مولانا از وے احوال اکابر هند پرسید و بے ثناے حضرت ایشان برزبان آورد و گفت اورا قے چند نیز از مقولات ایشان آورده ام مولانا بشوق تمام مطالعه آن نموده از حسن درایت و آثار سعادت بعلو حال قائل آن اقوال سپے برده بی هیچ اهمال متوجه بلده شریفه سرهند شد چون رسید بنظرات عنایات رسید و در خدمت علیه باخلاص و آداب و خدمات تمام بسر برده از یمن و برکت صدق ارادت و قبول خدمت بلکه بمحض عنایت بدرجهٔ کمال و اکمال در مدت یک هفته که در حضرت علیه بسر برده سرافراز گشت و بتعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت دادند رجعت نموده حسب الامر باین کار شکرف پرداخت و در هر چندگاه بزبان قلم احوال خود و مسترشدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب مستعد میگشت چنانکه از مکاتیبے که بنام زد او گردیده معلوم گردد دریکی

از مکاتیب که حضرت ایشان بسوے مرسل داشته اند چنین برنگاشته اند به جهور وسے توجهی بحال شما نموده آمد دید که مردم آن نواحے بجانب شما می دوند والتجا بشما می آرند معلوم شد که شما را مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حدود را بشما مربوط داشته لله الحمد والمنة علی ذلک ظهور این معامله را از جملهٔ واقعات نه انگارند که از مظان ریب و اشتباه باشد بلکه از محسوسات و مشاهدات شمرند و ایضاً در مکتوب دیگر چنین بسوے رقم فرموده اند از عدم اطلاع کما ینبغی باحوال خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آنرا دلیل اصلے خود ندانند احوال یاران در آئینه داری کمالات شما کافی ست احوال شماست که بطریق انعکاس در یاران ظاهر گشته اما آنکه از حال آن یار خود نوشته اند که شش ماه است او را ترقی واقع شده آنچه در غیبت و بی شعورے می دید از ارواح طیبات حالا در افاقت می بیند مخدوما این دید را هیچ دلالت بر ترقی نیست در شعور بیند یا در بے شعورے قدم اول درین راه آنست که غیر حق را سبحانه هیچ نه بیند و از ماسوائے او سبحانه در مدار اندیشه او هیچ نماند نه آنکه اشیا را غیر او تعالے نه بیند و بعنوان ماسوائے نداند این خود کثرت بینے ست بلکه غیر او را سبحانه نه بیند و نه داند این حالت معتبر بفناست و منزل اول است از منازل این راه و بدون خرط القتاد ہیچ کس را تا نگردد و این فنا بے نیست راه در بارگاه کبریا بے ادب و نیز حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس در مکتوبے که به شیخ یوسف برکے برنگاشته اند بتقریب آن معرفت شهودے که بمراسیا ہے کثرت تعلق دارد لذت بخش و شهود تنزیہی که رو بجهل و نکرت دارد از التذاذ بعید است و بی مدد شیخ منتها این راه رفتن متعذر نوشته اند که مولانا احمد برکی که عوام او را از علماء ظاهر میدانند و او نیز علم باحوال خود

ویاران خود ندارد وسرش آنست که باطن او متوجه شهود تنزیهی است که موطن جهل ست وایمان او در رنگ علما بغیب ست باطن او از بلند فطرتے التفات بشهود کثرت آمیز نکرده است وظاهر او بمتزهات صوفیه مفتون ومغرور نگشته وجود شریف او دران نواحے مغتنم ست اینحالت را که شما از حصول آن خبر داده اید مولانا دیری ست که بآن حال متحقق ست علم او لم یعلم نزد فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولاناست عجب ست که بر اہل کشف آن نواحے چگونه مخفی مانده است در علم فقیر بزرگئے مولانا در رنگ وجود آفتاب ظاهر وباهر ست انتهی کلامه الشریف خدمت مولانا درحد دوهزار وبست وشش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بفاتحه وادعیۂ کثیره روح او را شاد کردند ودیده شد که هرگاه مذکور مولانا شد مدحت او نموده بالطاف تمام او را یاد کردند وبیاران مولانا نوشتند عزا ے مغفرت مولانا احمد علیه الرحمه مینماید وجود شریف مولانا درینوقت مرمسلمانان را آیتے بود از آیات حق جل وعلا ورحمتے بود از رحمتهاے او تعالے اللهم لاتحرمنا اجره ولاتفتنا بعده

مولانا محمد صالح کولابی رحمه الله تعالے وے از قدماے اصحاب حضرت ایشان بود وصاحب انکسار وافتقار وغربت وخاموشی از وے شنودم که گفت چون طلب اینمعنے درمن پیدا شد اکثر مشائخ وقت را که قریب بودند ملازمت کردم اما از هیچ یک کشایشے دست نداد تا دریکے از جمعات در اگره درجامع مسجد حضرت ایشان را قدس سره دیدم بمجرد دیدن دلم را بآنحضرت انجذابی پیدا گشت قدمبوس نموده بمنزل شریف رفته التماس تعلیم ذکر نمودم باجابت رسید مدتها دران آستان بسر بردم اما از پستے استعداد مرا فتحے نشد چنانکه دیگر خادمان ایشان را می شد ازینمعنے حیران وگریان می بودم

تا ماه مبارک رمضان آمد حضرت ایشان معتکف شدند دران اعتکاف خدمت
طشت و آفتابه بمن بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند
من غساله را گوشه برده بتمام در کشیدم آن آب شراب مستی افزای من شد که
نوشیدن همان بود و کشایشی در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا ازین
توجه و عنایت آنحضرت بدرجهٔ کمال رسید باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید
و جمعی از طلاب را بفیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک
حضرت ایشان شنوده روزی فرمودند که مولانا صالح از سیر صفات و تجلیات
صفاتیه بهرهٔ تمام گرفته و نیز ازین عریضهٔ مولانا که بآن حضرت نوشته هویدا میگردد
ب هو عریضه داشت کمترین خاکروبان آن مقدس درگاه محمد صالح بعرض
خادمان آن آستان میرساند غریب نوازا ذره پرورا از صدقهٔ بندگان آن درگاه
احوال و اوضاع حسب الدعا مخلصان ست همیشه بتجلیات مشرف میگردد
و در هر تجلی فنای خاص حاصل میشود میدانند که در این تجلی تجلی نخواهد بود و ازین
تجلیات بی نهایت مفهوم میشود که سیر در تفصیل اسما و صفات افتاده هست
از راه تفصیل بمطلوب رسیدن بسی دشوار است رجا از درگاه آن قبلهٔ
حقیقی آنست که چون ناقابل را از خاک مذلت بر داشته اند و باحوالاتی
مشرف ساخته اند که در فهم و وهم این کمینه خطور نمیکرد استحال نیز بتوجه خاص الخاص
چنان سرافراز گردانند که بغایة الغایت برسد. و از منقصت وارهد و از مراد
خود نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظراً هیچ چیز بوقوع
نیاید. و این بتوجه و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید که ازین
دریای رحمت بیکران سیراب گردانند اینهمه فضولیت این غریب را باخلاص
و محبت خود در بیخ دارند که متضمن جمیع سعادات است سایهٔ تربیت ایشان بر مفارق ما

جمیع انام الی یوم القیام ممدود باد بالنبی وآله الامجاد انتہی مولانا وظایف یومی ولیلی حضرت ایشان قدس الله سره باشارة وتائید حضرات مخدوم زادہای کبار سلمہم الله تعالی جمع کرده وآنجا می نویسد کہ چون از حضرت ایشان بجمع وظایف اجازة خواستم فرمودند کہ عملی کہ شایان اقتداست عمل آنسرور است صلی الله علیه وسلم بہ کتب احادیث رجوع باید کرد واز آنجا اخذ نمود ومعروض داشتہ شد کہ عمل حضرت ایشان نیز ہمان عمل سید انس وجان ست علیه الصلواة والسلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظه نمایند کہ ہرچہ موافق نسبت باشد قولی وفعلی آنرا درعمل آرید وہرچہ نہ چنانست موقوف دارید مولانا درسال ہزار وسی وہشت ۱۰۳۸ قبیل این تحریر بآنحضرت شتافت رحمه الله مولانا محمد صدیق کشمی سلمه الله تعالی وی از کشم بدخشان ست در عنفوان جوانی بہندوستان آمده از آنجا کہ بشعر آشنائی تمام داشت صحبت محب الفقرا عبدالرحیم مشتہر بخانخانان اختیار نمود کہ خان مذکور مغفور رابا این طایفه سرے بود کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت ع خواجه خالی زخو دباقی بحق قدس الله سره الاقدس مشرف شد ودر خدمت آنحضرت ثابت نمود وذکر این سلسله برداشت گویند حضرت خواجه قدس سره رامکرر تعریف استعداد وقابلیت مولانا برزبان مبارک گذشته بود از وی شنودم کہ گفت صباح عیدی باچندتن از دوریشان بآستان حضرت رضی الله عنہم رفتیم ایشان از منزل شریف شیشه گلاب برکف رسیدند درمیان حاضران مرا بالباس جدید وجامه مناسب روز عید دیدند برمن گلاب افشان شدند دران افشاندن جمعیت بخش خاطر پریشان شدند سه نزدامان تو ہر راشح گلابے بنزد برروی بخت خفته آبے بزاما مولانا مذکور درزمان حضرت خواجه بنابر اقتضای جوانی و

شغف شعر خوانی وکامرانی همگی خود نیار است خود را بآنحضرت سپرده وراهی به
نسبت خاصهٔ آن بزرگواران برده ملتزم مشرف صحبت و خدمت ایشان شد تا
رسید بجایی که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صالح کولابی از حال او چنین
خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
گشته اند و از اسم جزئی باسم کلی ملحق شده مع ذلک نظر بفوق دارند از انجا نیز نصیب
حاصل کرده شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء انتهی کلامه الشریف
مولانا در سال هزار وسی و دو با جمعی از متعلقان برخصت و همت حضرت ایشان
بزیارت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا مشرف شده سابقا بدهلی مراجعت
نمود چون وابستگان وی درین کثیر بود و زاد راه قلیل محنتهای فقر و فاقه بسیار دید
و بدولت الأجر علی قدر النصیب مشرف گردید مشار الیه است که فقرات شریفه مبدأ
معاد را که حضرت ایشان در بیاضه خاصه برنگاشته بودند از انجا برون آورده جمع کرده
نیز در دفاتر مکتوبات بنام وی مکاتیب کثیر است وی را بحضرت ایشان اخلاص
و عشق فراوان بود در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بود روزی در خلوتی این فقیر از حضرت
ایشان شنید که فرمودند این لحظه متوجه احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
محمد صدیق در نظر آمد که بمحبت و اخلاص تمام متوجه ماست و در آوان این تحریر
در سیر بدخشان و ماوراء النهر است هر جا قدمش خوش باد وی بعلوم و معارف
حضرت ایشان رضی الله عنه آشنائی تمام دارد شعر نیکو میگوید حکایت غریبهٔ شیشه
گرما چنین را که تعبیر تمام ست از حق الیقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف
روم قدس سره در غایت متانت بنظم کشیده و مثنوی دیگر نیز دارد بوزن نظم
خسرو شیرین از انجاست این چند بیت که مناسب حال راقم حروف ست
ب به تنهائی چنین میل دلم چیست ٭ درین تنها نشستن حاصلم چیست ٭ گم

بعد از وفات حضرت خواجه بسیرت تمام موافق امر و وصیت حضرت خواجه قدس سره

من در سگے عذر خواهم ☼ بدین عذر از خلایق دور باشم ☼ غلط گفتم اگر سگ واندین راز ☼ که خود را گرده ام نسبت باو باز ☼ ز ننگ این سخن افغان بر آرد ☼ که بدعهدی زما خود را شمارد ☼ سگان خوی و صاحب خود را شناسند ☼ بسے از ناشناسا یان هراسند ☼ نه خود را می شناسد نی خدا را ☼ چرا بدنام سازد مثل ما را ☼ درین ملت که عمر من بسر شد ☼ از کفرم تا از دینم خبر شد ☼ ندانم بر چه ملت زیستم من ☼ نه سگ نا آدمی پس کیستم من ☼ و کلام حقائق آمیز که دلیل صحت حال و درجات کمال آنجناب ست بسیار بظهور آمده است از انجمله این عریضه که بخدمت حضرت مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله وابقاه نوشته اللهم صل وسلم علی سیدنا و مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوة ادخلتنا بها فی حفظ عنایتک عرضداشت کمترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که همه تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس خادمان درگاه مراد بخش ست عرضه میدارد که اگرچند دیریست که از دست رفته و از پا افتاده ولیکن بامداد شوق گاه گاه حرکة المذبوح نموده خود را فریاد صاحبان دین و دنیا میدهد آرے اثر عنایت بے غایت آن قبله آگاه دلان همیشه به نعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فراخور استعداد از ریزهٔ آن خوان عظیم الشان مرزوق ست هر چند از کار رفته است ولیکن بیخود و بخود زمزمه دارد چنانچه ازانجا به تحریر میرسد ۵ خوشوقت آن دلے که بکارے رسیده است ☼ خوش روز شب روے که بیارے رسیده است ☼ از فرق تا قدم همه عطر عجب مدار ☼ دستم بچین زلف نگارے رسیده است ☼ خوش روزگار عیش هرایت که در خزان ☼ رغبش بتازه رنگ بهارے رسیده است ☼ و چند بیت در ایام ضعف صعب که روے داده بود گفته شد آنرا نیز بخدمت عالی معروض میدارد ۵ طلوع شمس من از وجه جهت عالیست ☼ توجه دلم از رتبهٔ صفت عالیست ☼ مرا نظر بجمالی ست بے حجاب نقاب ☼ فضای آن نظر از دید منقصت عالیست ☼

چه دست رد بگناهم زنی که نشناسی ؛ حقیقت کنه من ز مغفرت عالیست ؛
بعلم خویش چه نازے بسوے من می ناز ؛ که شان جهل من از طور معرفت عالیست ؛
قبله ام سلامت از آنچه مقصد ست چون نیک درمی نگرد دست الفاظ را
بدامان معانی رسائے نمی بیند دریغا آن سخنهای که داند گفت نتواند مولانا ے
مذکور باین حقیر حکایت کرد که درویشے ژنده پوشی که آثار ذوق و وجدان و آزادگی و
تفرید از وے هویدا بود بمن ملاقی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام نامی
حضرت ایشان بردم گفت از ایشان هیچ خارقی عظیمے دیده بگو من آنچه دیده بودم
بیان کردم گفت من از شیخ تو خارقی بس شگرف دیده ام بتو میگویم بشنو
چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسر هند آمدم
از شب پاسی گذشته بود که بشهر در آمدم و گفتم درین وقت چه مصدع خادمان
ایشان گردم بیکے از مساجد در آمدم همسایه مسجد از من اطلاع یافت و مرا
بخانهٔ خود برد و مهربانی نمود و در اثناے پرس وجو ها من از احوال حضرت
شیخ تو پرسیدم معلوم شد که از منکران بوده در طعن ایشان شروع کرد مرا
حیرت فرو گرفت ملکدر گشتم بباطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم که شیخ از در
در آمدند شمشیر برهنه بر کف آن منکر طاعن را بآن شمشیر پاره پاره کردند و بیرون
رفتند من از مشاهده این معامله دهشتے که یافته بودم باضطراب برقفائے
ایشان بیرون برآمدم و ایشان را ندیدم باز بآن خانه نتوانستم رفت و
ندانستم که آن چه بود علے الصبح که بملازمت ایشان مشرف شدم و همچنان
در رعشه و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمودند
ما مضے باللیل لم یذکر فے النهار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفته ام
شیخ عبد الحی سلمه الله تعالے لالای اصحار شادمان ست که از

بلا واصفا نیان ست و خداوند مسکنت و خموشی و از فضیلت بهره ور سالها
ملتزم آستانهٔ علیای حضرت ایشان نورالله مضجعه بود و نظرات عنایات آنحضرت
شامل حال او تا دید آنچه دید و بسا اسرار خاصه از زبان مبارک شنید بل از انوار
احوال که آن معارف ترجمان آن بوده او را بهره‌ها رسید و دفتر ثانی مکتوبات
عالیات را باشارت و تایید حضرت مخدوم زادهٔ معصوم نام معصوم گرداسلمه الله
تعالی فراهم آورد و در دفاتر مکتوبات مکاتیب متعدده بنام [1]
اوست حضرت ایشان او را اجازت تعلیم طریقت داده به شهر پتنه فرستادند
در کنار آن شهر خدمت شیخ نور مذکور بغربت و مسکنت و بافاده و افاضه
طالبان میگذرانند و در میان شهر شیخ عبدالحی بشیوهٔ پسندیده در تمکین و
صفا بسر میبرد حضرت ایشان در مکتوبی بیکی از مخلصان نوشته اند که وجود
این دو عزیز یعنی مولانای مذکور و شیخ نور محمد در آن یک شهر چون قران السعدین
هست و در مکتوبی بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر داده اند که شیخ
عبدالحی هم شهری شماست و بجوار شما آمده است نسخهٔ علوم و معارف غریبه
است و چیزهای ضروریه این راه نزد او موجود هست ملاقات او یاران او و افاده
را مغتنم ست که نو آمده است و چیزهای نو آورده است از فنا و بقا نزد او نشانست
و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ماورای فنا و بقای متعارف و از گذشت
جذبه و سلوک مقرر نیز آگاه است بلکه توان گفت که او را در آنجا گذرگاهست
بیشتری از معارف غریبهٔ مکتوبات گوش زد او شده است و مهما امکن استفسار
نموده دریافته است والله سبحانه الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
رحمه الله تعالی وی را قدیم از آن خوانند که بعد از وی یار محمد دیگر
که جامع مکاتیب دفتر اول ست بآستان حضرت ایشان رسید

(۱) وی درانجا قبول عظیم یافت و معاملهٔ ارشاد و هدایت از وی فراوان بظهور پیوست و خلفای صاحب مقامات از وی پدید آمد و حضرت ایشان در مادهٔ آنجناب فرموده اند که قطب آن بقعه است.

ثانی را جدید گفتند وصاحب ترجمه را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدمای
اصحاب ایشان ست قائم اللیل صائم النهار ست نسبت وحضور این بزرگان
از جبهت او پدیدار وکثیر السکوت والمراقبه وحسن الوجه ست روزی باین فقیر
گفت که من از حسن جبهه وبزرگی لحیه خود بسیار شاکرم که چون ببازارها میگذرم
هر کسیکه از عوام مرا می بیند ناچار درود میفرستد آنجناب بفقر وغربت تمام
متوجه طواف بیت الحرام وروضه نبی علیه السلام شد بعد از مراجعت ازان
سفر کثیر البرکت در خلوتی براقم گفت در محل بیانی در هودجی که برای آن سرور
صلی الله علیه وسلم آراسته بودند آنحضرت را صلی الله علیه وعلی آله الصلوة
والسلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیه الصلوة والسلام با نور وآهنگی
هرچه تمام تر دیدم واز لذت وحلاوت آن از خود برفتم چون بخود آمدم رقصان می
پای کوبان شدم حاجیان در تعجب رفتند وبعضی عربان میگفتند هذا العجم مجنون
وزبان حال من بمضمون این بیت تو ناطق بوده گر این لیلی از خیمه بیرون شود
بسا کوه وصحرا که مجنون شود حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب را بعد از
اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند هو مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا
یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه وتعالی
بذروه کمال وتکمیل رسانا د بحرمة النبی المختار وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که
در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز هست یا نه بدانید که این قسم امر
درین راه بسیار واقع میشود وبزبان می آید این نوع معدن تجلی صوریست که
صاحب معامله آن صورت متجلی را حق می انگارد تعالی شانه سخن همانست
که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف[1] همدانی فرموده اند تلک خیالات

(۱) یوسف همدانی توفی سنة ۵۳۵ هـ. [۱۱۴۱ م.] در هرات

تربیتہا اطفال الطریقہ وبگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت ابتماکرده شده است درین باب بعضے فوائد نوشتہ میشود بگوش ہوش استماع نموده بعمل خواہند درآورد بدانند کہ چون طالبے بارادۂ پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تأمل بسیار باید کرد مبادا درین امر استدراج شما خواستہ باشند وخرابی منظور باشد علی الخصوص کہ در آمدن مرید فرحے وسرورے پیدا شود باید کہ درین باب راه التجا وتضرع اختیار نموده استخارہا متعدد نمایند تا آنکہ یقین پیوند کہ طریقہ را باید گفت واستدراج وخرابی مراد نیست زیرا کہ در بندہای حق سبحانہ تصرف کردن و وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانہ مجوز نیست کریمہ لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم دلالت بدین معنی دارد عزیزے فوت کرد خطاب آمد کہ تو ای کہ زره پوشیده بودے در دین من بر بندہاے من گفت بلے فرمودہلا تکلمت حلقی الی واقبلت بقلبک علی واجازتی کہ بشما و دیگران را کرده شده است مشروط بشرائط است ومنوط است بحصول علم برضی او تعالے ہنوز آن وقت نیامده است کہ اجازۂ مطلق کرده شود تا ورود آنوقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط ست وبمیر ہم این معنی را نوشتہ است از انجا نیز معلوم خواہند نمود بالجملہ سعی نمایند کہ آن وقت برسد واز تنگئ شرائط وارہند واسلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالی اوینز از ان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہٗ است کہ تربیت او حوالہ بحضرت ایشان شده بود دریکی از عرائض حضرت ایشان بآن خواجہ عالیشان از احوال او چنین رقم فرموده اند حال مولانا قاسم علی بہتر است در غلبۂ استغراق واستہلاک است وا جمیع مقامات جذبہ بفوق قدم نہاده وصفات را کہ اول از اصل میدید حالا با وجود آن صفات را از خود جدا مے بیند وخود را از ان نور در طرف

دیگر مے یابد و نیز درین عریضہ نوشتہ اند کہ چنان مے نماید کہ مولانا قاسم علی را
از مقام تکمیل نصیبے ہست و ہمچنین بعض یاران اینجائی را نیز ازان مقام نصیبے
معلوم میشود واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال شیخ حسن برکی وی
از تلامذۂ مولانا احمد برکی بود بآستان حضرت ایشان رسیدہ بانابت
وذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بہرہا
یافت و بوطن مالوف شتافت در صحبت مولانائے مذکور میگذرانند
حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دولت
شماست و ممد و معاون معاملۂ شما اگر فرضاً شمارا میل سفرے شود نائب مناب
شما اوست التفات و توجہ در حق او مرعے دارند و کوشش بلیغ فرمایند کہ از
تحصیل علوم دینیۂ ضروریہ زود تر فارغ شود این سیر ہندوستان ہم در حق او مغتنم
بود وہم در حق شما رزقنا اللہ و رزقکم الاستقامہ انتہی بعد ازین مقولہ بمدتے
قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان
رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرعے دارند و در
طریقۂ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور نرود و یاران جمع شدہ بنشینند و یکدیگر را فانی
باشند تا اثر صحبت ظاہر شود این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشتہ بود کہ
اگر مولانا سفرے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجائے خود نصب کند قضارا
این سفر مراد بودہ است الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را تعین این
امر یا ہم این معنے بر بعضے یاران گران نباید کہ باختیار ما و ایشان نیست انقیاد
لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را دران نسبت شرکت است
و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند ہرچند کشف و شہود پیدا کنند انتہی

بالجملہ حسب الامر سر حلقۂ یاران مولانا احمد بشیخ حسن قرار گرفت و بافادہ و افاضہ پرداخت و شیوۂ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت و مراقبت و مجاہدت و رفع بدعت ہمت گماشت تا ترقیات نمود و بمقامات رفیعہ رسید چنانکہ از عرایض او کہ بآستان حضرت ایشان مے آمد علو حال او معلوم میگردید و در یکے از عرائض بعضے اصطلاحات صوفیہ را ایراد نمودہ بر آنہا پیچیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معارفے کہ این بے بضاعت را تسلی سید بد معارف شرعیہ است گوئیا ہر حکمے از احکام شرعیہ دریچہ ایست کہ بوصول آن بشہر مقصود و نشانہ ست از آن شاہ بی نشان و ہمین بیت نصب العین ست کہ ے مابشہر میرویم عزم تماشا گر ست پا ما براو میرویم کز ہمہ عالم ورست حضرت ایشان را آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند کہ اعتراض شما از نافہمیدگی ست زنہار این قسم سخن مکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ بترسید مدعیان این وقت و ظاہر اشمارا در شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محدثات و مخترعات مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما آنچہ مقرر قوم ست ولابد راہ آنجا سخن گفتن نامناسب ست و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ این معرفت شما بسیار اصل ست و بس عالی و امید واری بخش مطالعۂ این معرفت محظوظ ساخت و نا ملایست اول مکتوب را زائل گردانید حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود رساند انتہی در سفر اجمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود نیز عریضۂ شیخ حسن رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نمودہ بود و از شوق و ہمت خود در رفع بدع سخن راندہ حضرت ایشان عریضۂ او را بفقیر سپردند تا وقتیکہ فرصتے بینند حاضر سازد و ہر یک را جوابی برنگارند اتفاقاً از تردد ات و شوریدہ حالیہا آن عریضہ را گم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطرے بوے نوشتند

که آن مکتوب صد پنجم ست از جلد ثالث مولانا شیخ عبد الهادی بداونی
وی نیز از اصحاب حضرت خواجه قدس سرہ بودہ که حوالۂ تربیت آنها بحضرت ایشان
نموده بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بهرها یافته واز
فضل بهرورست واز انکسار وافتقار نصیب دو عرایضے که حضرت ایشان بجناب
پیر بزرگوار خود نوشته اند واز ترقیات مسترشدان مذکور ساخته آنجا مذکورست که مولانا
عبد الهادی حضور باستغراق در نقطۂ فوق پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منزه
جل شانه را از اشیا بصفت تنزیه می بینم وافعال را هم از و تعالے میدانم انتهی بعد
ازان که مدتها در خدمت حضرت ایشان گذراند بترقیات وحصول کمالات رسید
وباجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف برکی سابقاً ویرا بیکی از مشائخ
اتفاق صحبت افتاده بود و مشرب توحید خیالی روے داده تا در وقائع ویرا
باین آستان لالات فرمودند نخست بمصحوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
حضرت ایشان بوے نوشتند که این قسم احوال در اوائل اقدام مبتدیان این راه
را بسیار دست میدهد هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن مینمایند وصل کو ونهایت
کدام وامثال آن بسیار برگاشته اند وبهمت بلند واحوال ارجمند ترغیب نموده
وی به نیاز تمام وبعطش شوق و وله محبت هر چه حاصل کرده بود از ان تهی شده
بخدمت عالیه شتافت و چند گاه گذراند ونسبتهای اصیل عالی دید اجازت
یافت و بجلندر که از قرائے آن حدود ست اقامت نمود وبعد از چندگاه بآستان
میرسید و در ایام مهاجرت بزبان قلم عرض احوال مینمود وجوابها می یافت کما یفهم
من المکتوبات الشریفه یکبار بخدمت شریف رسیده بود دیده شد که بهنگام
وداع فریاد وگریه هاے بے طاقتانه کرد حضرت ایشان در مکتوبی برگاشته اند که
شیخ یوسف بما نزدیک اند و تا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند وبحقیقت

آن اطلاع یافتند و بیعاد باز آمدن بخانه رفتند مرد مستعد و صادق الاخلاص ست
سید محب اللہ مانکپوری از علوم دینی بہرہ ور ست نخست بخدمت
قدوة المشایخ شیخ محمد بن فضل اللہ برہانپوری قدس سرہ رسیده بود و
خدمتها بجا آورده و مدتے آنجا بسر برده تا آنکه اجازة و خلافت ارشاد رسیده
بود و بعد ازان در برہان پور بخدمت مرشدے میر محمد نعمان رسیده بود از
ایشان ذکر این طریقهٔ علیه گرفته بود چون دران مجلس ہمیشه ثنای حضرت ایشان
قدس سرہ مذکور میشده و مکتوبات شریفهٔ آنحضرت درمیان بود وی را شوق
خدمت و رؤیت آنحضرت قدس سرہ العزیز بآن عتبهٔ علیه برد و مدتها آنجا گذرانید
و بهرها یافت تا در مکتوبے که حضرت ایشان رضی اللہ عنه بجناب سیدے سلمه اللہ
نوشته بودند مرقوم بود که سید محب اللہ نسیان ماسوی و بعض درجات
فنا رسید او را اجازت گونه داده به مانکپور فرستادیم بعد از چند گاه وے از اذیة
اہل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود یکبار حضرت ایشان بوے نوشتند
ب ہموار تحمل ایذ اے خلق چاره نبود از صبر بر جفاے اقارب گذر نه
قال اللہ تعالے آمراً لحبیبه علیه و علے آله الصلوة والسلام فاصبر کما صبر اولوا العزم
من الرسل ولا تستعجل بهم نکتے که در سکونت آنمقام ست ہمین ایذا و جفاست و شمار
مقام فرا ید ازان نمک آرے شکر پرورده تاب نمک ندارد چه توان کرد
ہر که عاشق گشت اگرچه نازنین عالم ست ٭ نازکی کے راست آید بارمی باید
کشید ٭ انتہی چون وے در بارهٔ اجازهٔ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت
ایشان بوے نوشتند که امشب بنظر در آمد گویا رخت شما را از مانکپور
کشیده باله آباد برده اند ہم آنجا و برانه اختیار کنید و اوقات را بذکر الٰہی جل
سلطانه معمور دارید و ہیچ کس کار نداشته باشید و جمیع مرادات را بتکرار این

کلمهٔ طیبه از ساخت سینه برآرید تا مقصود و مطلوب جز یکے نباشد اگر دل از ذکر
گفتن مانده شود بزبان بگویند بشر ما خفا که جهر درین طریق ممنوع ست باقی روش
واوضاع طریق را معلوم کرده آمد تا توانید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ
طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطرهاست زیاده چه نویسد والسّلام
علے من اتبع الهدے والتزم متابعة المصطفے علیه وعلے آله الصّلوات والتسلیمات
انتهی سید مشار الیه وقتیکه در آستان حضرت ایشان بود روزے از حجرهٔ
خاص کاغذے یافت که در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود که گویند
بران معرفت جز حضرت مخدوم زادهٔ بزرگ قدس سرّهٔ کسے مطلع نبود سید
التماس نمود که این معرفت بنام وے باشد بعز اجابت رسید آن اینست ب
بدان ارشدک الله تعالے مدتها که سیر در ظلال داشت وصول لظل عین حصول
می یافت حالا که وصول باصل میسر شده است حصول جز ظل ندارد کالمرآة الکائنة
فی ید الشخص الواصلة الیه لا نصیب لها من الشخص الا ظله فافهم فان کلامنا اشارة بدانید
عبارت مناسب بیان طریق که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود مناسب این مقام
دانسته درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند ذکر جنان مأخوذ از پیر راه وآن
مداومت بران بازگشت بفضل رحمن وصل عریان باقی همه حسبان والسّلام علے
من اتبع الهدی حاجی خضر افغان از منظوران حضرت ایشان بود و از آن
حضرت قدس سرّهٔ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیده وخلق بسیار از وے بفیض رسیده
وصاحب اذواق ومواجید و ولوله و سرور صعقه ونعره بسیار داشت واکثر
شب بگریه وزاری بسر برُدے خداوند مسکنت وانکسار وصفا وحضور واوقاتش
بتلاوت واذکار ونوافل واشغال معمور در یکی از قریهای تابعهٔ قریه بسرهند سکونت
داشت وبعد از هر چند روز بتقبیل عتبهٔ علیه رسیده باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند روزے ابلیس را
دیدم و خبرہا از وے پرسیدم ناچار بحکم الٰہی راستی را وا نمود درمیان پرسیدم
کہ در یاران ماکیست کہ در وترا تصرف کمترست گفت حاجی خضر آنجناب
بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمۃ اللہ شیخ احمد دیبنی و دیبن
موضعی ست از مضافات سہارنپور میان دوآب پیش از توجہ حضرت ایشان
قدس سرہ بسلوک این راہ مدتی در خدمت آنحضرت بشیوۂ تلمذ گذرانده بود
و خدمتہای بجا آوردہ بعد ازان بتقریبے بہ برہانپور افتادہ آنجا در خدمت شیخ معظم
محمد بن فضل اللہ قدس سرہ العزیز تعلیم ذکر گرفتہ بود و مدت مدید در خدمت
آن عزیز بسر بردہ و خلافت ارشاد یافتہ بعد ازان کہ باگرہ رسید حضرت
ایشان در آنجا تشریف داشتند بملازمت آنحضرت مستسعد گشت و ذکر این
طریقہ علیہ از آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکہ حضرت سیدی
سندی را خلافت دادہ بہ برہانپور رخصت نمودہ تربیت شیخ را بحضرت
سید نمودند ہمراہ کردند در صحبت سیدی بحضور و نسبت حضرت خواجگان قدس اللہ
اسرارہم مشرف گشت و لذتے یافت ملتزم ہمین ذکر طریقت و صحبت شد بعد ازین
قضیہ پرسیدند بذکرے کہ فرمودہ ایم اشتغال مینمائے گفت چندگاہ بآن
مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقۂ خواجگان رحمہم اللہ
گرفتہ ام و لذتے دیگر یافتہ بہمین مشتغلم اگرچہ از استماع این جواب فی الجملہ آثار غیرت
از شیخ ظاہر شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقانی بود فرمودند مقصد فائدہ
و حضورست از ہر جا رسد ملتزم آن باش مبارک ست بعد ازان باز بآستان
حضرت ایشان بر رسید الطاف و عنایت دید و از ان حضرت اجازت یافت
دو طالب را ذکر طریقت گفت و متاثر گشتند و احوال از آنہا ظاہر شد

واز حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در عریضہ سؤال کردہ کہ باوجودیکہ من در خود حالے
نمی فہمم دو طالب را ذکر دادم از انہا احوالہا ظاہر شد چہ باشد واز سر ذہول
باوجود دوام آگاہی نیز پرسید آنحضرت مکتوبے در کشف آن دو
مقولہ بوے نوشتند کہ آن مکتوب شانزدہم ست از جلد ثالث ودران مکتوب
احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرمودہ اند کہ در آئینہ استعداد آنہا
بظہور آمدہ چون آن دو تن صاحب علم بودہ اند ورک احوال نمودہ اند و مولانا را
نیز دلالت بعلم حصول احوال مستور کردہ نوشتہ اند کہ مقصود حصول احوال ست
علم باحوال دولتے دیگر ست جمعے را این علم بدہند و جمعے را نہ ہر دو از ارباب ولایت
اند واز مقولہ ثانیہ برنگاشتہ اند کہ آگاہی عبارت از حضور باطن ست بجناب
قدس خداوندے جل سلطانہ شبیہ بعلم حضورے کہ دوام لازم وے ست ہیچ
شنیدہ اید کہ شخصے در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذہولے
نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذہولے در علم حصولی متصور ست کہ مغایرہ
درمیان است و در علم حضورے حضور در حضور ست الخ آنجناب مدتے
در آگرہ در گوشہ فقر و نامرادی بافاضہ طالبان بودہ و جذبہ و بیخودی این کابر
از دو مریدان وے ہویدا یکے از اعاظم اغنیا کہ بوے اخلاصے درست کردہ
بودند و ذکر این سلسلہ از وے گرفتہ وے را بہ بنگالہ بردہ شیخ دران دیار قبول
عظیم یافت و طالبان بسیار بفیض رسیدند شیخ کریم الدین بابا
حسن ابدالی باباحسن ابدال موضعے ست میان کابل ولاہور کہ از تجار اہی
بکشمیر جدا گردد مشار الیہ از ان حدود است از قدماے یاران حضرت ایشان
است و صاحب حالات علیہ و جذبات قویہ در اوائل حال بسیاحی در طلب
حق برآمدہ چون در سہرند رسید و بدلالت معنوی بملازمت شریف

پیوست بمجرد حصول دولت حضور حالش دگرگون گشت و مشمول عنایت
گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت ازان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
کیمیا اثر باندک فرصت اوراترقیات رو نمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
طریقش دادند و جمعی از ساکنان و خلق و بسیار از اهل آن دیار از و بتوبه و ذکر
این سلسلهٔ شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند دران ایام که حضرت
انزوا و عزلت اختیار فرموده بودند کم کسی را که از یاران دران خلوتگاه بار بود
و بعنایتی که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ بایاران خود می آمده باشد
و هیچکس مانع نشود و در آن زمان که آنحضرت در لاهور تشریف داشتند
با جمعی از مسترشدان بعتبه بوسی رسیده بود چندروز گذرانده عنایات دیده
بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضلی از مقتدایان دیار سند که از مشار الیه
تلقین ذکر این سلسله بر داشته بود بعد اخذ طریقت بست و یک شب
متواتر حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دیده که انواع لطفها
باو نموده اند و وی عریضه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
ایشان قدس سره نوشته بود و واقعه را نیز علیحده رقم نموده شد که آن
واقعه اینست میگوید بنده بمقدار امید وار برحمت حضرت رزاق
فقیر اسحاق ولد موسی که چون تغلب حال بعنایت نظر عالیقدر مولوی
شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنی حضرت بادی
الزمان قطب دوران مخدوم مخدومنا شیخ احمد سرهندی سلمه الله تعالی
حاضر گشتند سفید محاسن بلند بینی ذهب رنگ گویا در مراقبه نشسته
بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه قلم برگرفتند و این چند
کلمه نوشته بدست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب ایفست عن احمد السرہندے الے اسحاق السندی یا اسحاق انت ولدے وخلیفتے فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقے وانی مغفور وانت ومن توسل بک ایضا مغفور واقرأ لحبیبی مولانا کریم الدین منی السلام انتھے واین صحیفۂ واقعه ومکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشے که در سکر توحید وجودخیالی بود فرستاده بود وسفارش نموده که آن درویش را ازین مقام برآرند حضرت ایشان آن درویش را از آن مقام گذرانیده بمقام عالی رسانیدند این رقیمه را بشیخ اسحاق مرسل داشته ب الحمد للہ وسلام علے عباده الذین اصطفے مکتوب شریف که مصحوب رحم علے درویش مرسل داشته بودند رسید چون مبنی از ذوق وشوق بوده مسرت بخشید در کاغذ علیحده واقعه که روے داده بود نوشته بودند از مطالعۂ آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات مبشرات است سعی باید نمود که از قوت بفعل آید واز گوش باغوش رسد امروز که تدارک تقصیر ممکن ست فرصت را غنیمت شمرده به تسویف وتأخیر نباید انداخت حضرت خواجه احرار قدس اللہ سرہٗ فرموده اند که جمعے از درویشان بودیم سخن از ساعت مرجوه که در روز جمعه ودیعت نهاده اند درمیان آمد که اگر میسر شود در آن از حضرت حق سبحانه وتعالے چه باید طلبید هر کسے چیزی گفت چون نوبت بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادات میسر ست بعضے از مکاتیب را یاران نقل گرفته مصحوب درویش رحمے فرستاده اند حضرت حق سبحانه تعالے منقطع گرداناد شیخ کریم الدین چندگاه است که آمده اند شاید از احوال خود بشما نویسند درویش رحم علی نیز باصلاح آمده است توقع از دوستان دعاست ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیئ قدیر والسلام علے من اتبع الهدای والتزم متابعة المصطفیٰ

مولانا عبد الواحد لاهوری وے ازان جماعه است که حضرت خواجه فانی
ز خود و باقی بحق وی را بخدمت حضرت ایشان ما رضی الله عنهما فرستاده اند
کثیر المراقبه والعبادة ست روزے در حالة ذوقی که از عبادت یافته بود
ازین فقیر پرسید که در بهشت نماز هست گفتم نه که آن دار جزاے عمل است
نه دار عمل وے آهے برکشید و بگریست و گفت آه بے نماز و بندگی آن صاحب
بے نیاز چون توان زیست وقتی بحضرت ایشان عریضه می نوشت نظر
کردم نوشته بود که گاه گاه در نماز حین سجده حالتے روے میدهد که هرگز خوش
نمی آید سر از سجده برداشتن از وی شنودم گفت بشهر فاخرهٔ بخارا صانها الله و
جمیع بلاد المسلمین عن البلایا بر سبیل تجارت رفته بودم و در مسجد مغاک که از امکنهٔ
متبرکهٔ آن بلدهٔ شریفه است بنماز میرفتم و بعد از ادائے صلوة عشا بنوافل اشتغال
مینمودم یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازهٔ مسجد میبندیم بخانهٔ خود رفته
نوافل بگذار و این معنی را بخشونت ادا نمود همان شب آن خادم حضرت خواجه
بزرگ رضی الله عنه را بخواب دید که باوی فرمودند که آن درویش سوداگر هندی
از دوستان ماست رعایت و عذر خواهی او کن او معذرت فراوان نمود و عذر
بسیار خواست از وی شنودم که گفت دران ایام که حضرت ایشان به لاهور
تشریف آورده بودند آنجا پیرے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
ایشان وے را احترام بسیار نمودند حیرانی روے داد در خلوتی از ایشان سر
آنهمه تواضع را بآن پیر پرسیده شد فرمودند که وی از ابدال است مولانا
امان الله لاهوری وی از مریدان اجازت یافتهٔ حضرت ایشان ست
و صاحب تجرید و تفرید تمام در هزار سال وسی و یک همچنان پیاده و آزاده و
پلاس پوش ژنده بر دوش و رکوه بر کف متوجه سفر حجاز شد و با آنکه جمعے از محبان

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند میخواستند او را بزاد و راحله طوعاً و
اعتقاداً اسعاد و ن باشند وے بآن التفات ننمود همچنان به آزادی و بیزادی تمام
برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت مزارات
شام و مصر شده حق سبحانه و یرا بدین شیوهٔ مرضیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره
را نیز از برکات این وارستگان بهره بخشاد و با نخرقه صد پیوند و دل صد پاره س
گردم بهر دیار و در جستجو زنم طبل سراغ یوسف خود کو بکو زنم پوشیده نماند که غیر ازین
جماعهٔ مذکوره نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بوده و هستند که ذوق
و اصحاب فضل و آداب و نسبتے و انکسار اند و بعضے از انها اجازت تعلیم طریقت
نیز یافته اند چون مولانا امان الله فقیه که از اعاظم خلفاست و شیخ محمد جتری که از مشائخ
مشهورین این دیارست ترک مشیخت نموده بملازمت حضرت ایشان رسیده
و بهره ها برده و خلافت یافته و شیخ داؤد بیانکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
و شیخ نور محمد تهاری و شیخ حامد تهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد هاشم خادم و مولانا غازی نوگجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سارنگپورے
و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدر الدین سرهندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبد الرحیم برکی چون تحریر احوال هر یک موجب
تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضے از مخلصان مقبول منظور از انجمله اند که بظاهر
از اہل سپاه اند و بعضے از اجلهٔ اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
آنها صدور یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرکتے و مولانا
عبد الغفور سمرقندی و حافظ محمود گجراتی از مکاتیب شریفهٔ حضرت ایشان
که در جواب عرائض آنان در دفاتر مکتوبات ثبت ست وفور رابطه بر
کمال اینها و نسبتے و ذوق و حال اینها معلوم گردد راقم این حروف گوید

[ماسوا]

[ظ (حاجی)]

[مکرم (؟)]

دو سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتے از احوالات خود بیان کردند
بغایت اصیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از که بر داشته اید واز یدطولائے
کدام سعادتمند ازین سلسلهٔ شریفه این تخم در مزرعهٔ دل خود کاشته اید سلیم خان
نامی عسکری را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده واز ان حضرت
بتعلیم طریقه چند تن مجاز گردیده نام بردند وجمعے دیگر از اصحاب مقبل صاحبدل
آنحضرت بفقر وانزوا وخمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از
کاروبار ایشان آگاه نیند این فقیر از بعضے درویشان حضرت ایشان
شنوده بود که وقتی درویشے از بخارا ایشان را بواقعهٔ عظیم دیده بملازمت
رسیده بهره یافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روزی
در سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا نقل
بلاتفاوت نقل کرده باشد فرمودند آرے چنین ست اما آن درویش از نواحیٔ
بلخ بود نه از بخارا وتبسم نمودند وآن حکایت اینست که درویشی از نواحیٔ بلخ
در واقعه دیده که تابوت شگرف حاضر آمده وجمعے کثیر از گذشتگان اکابر ماوراء النهر
چون خواجه عبد الخالق وخواجه بزرگ وخواجه احرار وامثالهم رحمهم الله تعالے حاضر
اند گویا انتظار کسے می برند رائی گوید من دران میان از بزرگی پرسیدم که میّت
کیست واین اعزه انتظار که دارند گفت که این میّت از اقطاب بود واین
اعزه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید وامامت نماز جنازه
نماید ناگاه عزیزے گندم گون بلند بالای ودموبه کذا وکذا در آمد همه تعظیم او
کردند او پیش رفته امام شد چون جنازه را بر داشتند از یکی پرسیدم که نام
این عزیز چیست ودر کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
وگفت در سرهند می باشند صباح آن روز آن درویش هوشیار دیوانه وار

متوجه هندوستان شد بملازمت رسیده آنحضرت را بحلیه که در واقعه
دیده بود در بیداری چنان دید وروی نیاز بآستان ایشان مالید و چندگاه
در خدمت بوده بهره گرفت چون ذوالعیال والاطفال بود و بوطن مرخص
گردید ع هر کجا هست خدایا بسلامت دارش ٭ وایضاً این حقیر میگوید
بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوهٔ حیرت بر و
غالب بود روزے دیدمش که بر برگے خشکے چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم
که اینهمه توجه بآن برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ
میدیدم ناگاه در و عالمے بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب رفته
از قضیهٔ بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سواد دیجور
شبے بعد از تهجد بروح حضرت زبدة المتاخرین خلیفه صدرالدین که از
خلفاے حضرت مخدومی محمد زاهد بلخی بودند قدس سرهما سالها طلاب سلسلهٔ شریفه
کبرویه را راهنما و پدر من مراد رطفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود
متوجه شدم والتماس نمودم که شما از جهان رفته اید مرا بعزیزی که درین زمانه بسیار
بزرگ باشد دلالت نمائید خوابم در ربود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت
ایشان برده فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بملازمت ایشان
رسیدم و دیدم انچه دیدم ونیز این فقیر راقم گوید در مسجد جامع برهانپور در
گوشهٔ نشسته راه آیندگان مسجد میدیدم که بناگاه درویشے ژولیده موی
پیرهن چاکے شوریده که آثار صفا والفت وانزوا وانکسار وفنا از وے هویدا بود
پدیدار گشت جذب ملاقات وهم آغوشئ او مرا ناچار از مسجد باستقبال او کشید
بعد از معانقه و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله براه نامسلوک و
جزائر غیر ذی زرع باینجا میرسم گفتم عزم کجا داری اگرچه رغبتش بستر حال مینمود

ناچار گفت کہ متوجہ سفر حجازم از سلسلہ و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزی از سلسلۂ نقشبندیہ از سرہند باگرہ تشریف آوردہ بودند چون از نام آن مرشد الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی اللہ عنہ گرفت در آغوش کشیدم واشک حسرت از مژگان بباریدم وبزاویۂ خود بردہ گفتم بتفصیل نیز بگو مصرعہ کز تو بوی گلشن جان میرسد ٭ گفت بتقریبے از وطن خود بدار السلطنۃ آگرہ آمدہ بودم درین میان یکے ذکر خبر حضرت ایشان کرد وشبے بملازمت شریف رسیدم والتماس تعلیم ذکر دل ونظر عنایت نمودم باجابت رسید تلقین نمودند ونظر مرحمت فرمودند نسبتے وحالتے مرا در گرفت کہ دیوانہ وار ہمان شب برآمدہ وبجزائر وصحارے افتادم وخواب وخورد وآرام وسکون از من رفت چہ گویم کہ چہ دیدم وبر من چہ رفت وچہ می بینم ٭ چنان در دہر بر من بگذرد روز ٭ کہ در صحرا بر آہو بگذرد یوز ٭ چندین سال بدین منوال دران بوادے بشکستگے ونامرادی بسر بردم اکنون ہم از راہ بیابان وکوہستان بقصد مذکور میرسم ودیگر ازان پیر دستگیر وراہ نمای ہر غریب وفقیر سلمہ اللہ خبری ندارم کہ کجا تشریف دارند انشاء اللہ زیارت سید المرسلین صلے اللہ علیہ وسلم نمودہ اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکہ بعضے ضروریات راہ این عزیز را از دوستان التماس نمایم وباکابر قافلہ سفارش او کنم گفتم جمعے از آشنایان ما متوجہ این سفر سعادت اثر اند شما باآن جماعہ رفیق میشوید از کلام من دریافت کہ در اخفاء وتوکل وتبتل او خلل خواہم افگند تنہا نہ از نزد من بیرون رفت وبعد ازان نہ وے را دیدم ونہ از احوال او خبرے شنیدم ع ہر کجا ہست خدایا بسلامت دارش ٭ ونیز این فقیر سیدے تاجری را دید کہ بمصداق رجال لا تلہیہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ بود

وبعد از پرسش معلوم شد که بصحبت درویشان بسیار رسیده و از هریک بذکری و مراقبه مأمور گردیده و بآستان حضرت ایشان هم شتافته و از ان حضرت نیز نظرے عنایتی یافته گفت وقت عشای بود که ایشان را ملازمت نمودم متوجه أدای فرض بودند مجملی پرسش حال و مطلب من نمودند و فرمودند ترا ذکری تعلیم داده خواهد شد من از راه دلتنگے گستاخی نموده معروض داشتم که صورت اذکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجه آن ازین دریوزه دارم فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آرے دست مرا گرفته گفتند بنشین تا ما از نماز فارغ شویم چون بنشستم خود را بشیوهٔ دیگر یافتم تا آنکه خود را نیافتم و رفتگی مرا چنان گرفت که از بانگ نماز صبح بخود آمدم روزش در اقدام مبارک افتادم و التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند فی الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول باش و چون تجارت موجب حصول لقمهٔ حلال ست و سبب نفقهٔ عیال آنرا مگذار و بنگر تا بعد ازین در حق تو چه خواسته اند و رخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرد ع

یک لحظه عنایت تو اے بنده نواز ٭ بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز ٭ و نیز سیدی

صاحبدلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت در یکی از بلاد دکن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنودم که گفت سلطان وقت حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ و بی آرام شدم ببازار آن بلده در آمدم تا باشد که آیندهٔ دیگرے در رسد و خبرے فرحت اثرے رساند دیدم که در کنار بازار بازارگانے چند که سیماے صلاح ز ایشان هویدا بود فرود آمده اند نزد آن جماعه رفتم و سلام کردم و بنشستم پیش از آنکه من بسخن آیم یکے از ایشان آثار کثرة اندوه و دلتنگی

درین مشاہدہ نمودہ از سر آن سوال کرد باعث را در میان نہادم آن سائل آہ سخت از دل برکشیدہ و سر بگریبان فرو برد دیدم کہ متلون میشد تا در چہرہ اش تغیر تمام راہ یافت بعد از مدتے سر بر آورد و گفت خاطر جمع دار کہ ایشان زندہ اند این قدر است کہ در حبس اند و زنجیر بر پای مبارک پیچیدہ چنانکہ مارے پیرامون گنج حلقہ زندے و یک شبے دیوانہ بار بزنجیر گفت ؎ من چہ کردم تا سزاوار توام ؎ گفت زنجیرش تو در کنج خراب ؎ گنج پنہانی و من مار توام ؎ مرا ازین مراقبہ و اخبار او حیرت فرو گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیدہ اید و میدانید گفت من نیز از مریدان کمترین آن حضرتم برجستم و با وے بشوق تمام معانقہ نمودم و گفتم من درین بلدہ خانہ دارم ملتمس آنکہ ساعتے بفقیر خانہ قدم رنجہ نمائید تا لحظہ در خدمت تسلے خاطر محزون دہم قبول کرد و چون بیامد در خلوتی از وی پرسیدم کہ شما چند گاہ در خدمت ایشان بودید و از ایشان چہ نعمت یافتید و باعث ارادت چہ بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از مخلصان حقیقی دانست باجمال بیان احوال خود را و باعث ارادت را وا نمود و گفت من در قریۂ از قرائے تابعۂ پنج آب ساکن بودم و از آنجا کہ بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس و الجن رضی اللہ عنہ محبت و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحہ ختم می نمودم و در خلوات بہ نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتہجد و تلاوت و اذکار و دیگر نوافل نیز مے پرداختم تا شبے حضرت غوث الثقلین را قدس سرہ میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نہادم فرمودند

که در ظاهر نیز پیر راه از ضروریات است عرض کردم که بهر که ایشان
از مشائخ وقت بنظر آیند بخدمت او برسم فرمودند در سرهند عزیزیست
جامع علوم ظاهر واحوال باطن ونام شریف حضرت ایشان بردند صباح آن
روز بصد درد وسوز متوجه آستان ایشان شدم وحقیقت واقعه را معروض
داشته التماس عنایات نمودم وتعلیم ذکر فرمودند وبجذبه واحوال
بنوا ختند ودیدم آنچه دیدم ونیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاه حضرت
ایشان از خانه برآمدند ودر دروازه بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
مرا پیش طلبیده فرمودند اے فلان بیرون نزدیک باغ حافظ رفته
زیر فلان درخت جمعے از فقیران لاابالے نشسته اند وبعضے کوکنار
مے مالند وبعضے بنگ می سایند درین میان مردے ژنده پوشی چنین
وچنان که بران درخت تکیه زده نشسته وبظاهر با ایشان ست وبمعنی
بری از ایشان دعاے ما باو میرسانی وبگوئی فقیر خانها قریب است
میتوان ساعتی رسید رفتم وبهمان نشان که فرموده بودند جمعے را زیر آن
درخت یافتم آن عزیز که تکیه زده بود چون مرا بدید تبسم نمود وپیش از آنکه من
تبلیغ دعا نمایم نام حضرت ایشان برده گفت خادم ایشانی گفتم بلی گفت
خود نیامدند و مارا طلب نمودند خوب همچنین باشد وبآن همنشینان گفت
ما درین شهر یارے داریم اورا دیده خواهم آمد ودر راه درآمده بتعجیل تمام
میرفت ومن نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل وخفت می یافتم تا
آنکه ساعتے بدروازه خانه حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
همان وبرآمدن ایشان از خانه همان وبآن درویش معانقه سخت نمودند
ودست او را گرفته بر تختے که درمیان دروازه بیرون ودرون نهاده بودند

نشانده باهم نشستند و دو سه حرفی باهم گفته بیشتر بخاموشی گذرانیدند درین میان آن مهمان آب طلبید فقیر دویده ظرفی را پر آب کرده آوردم چون نزدیک آن عزیز رسیدم چه بینم که حضرت ایشانند گفتم مانا که بعد از رفتن من برای آب مکان نشستن حضرت ایشان و آن بزرگ مهمان متبدل گردیده چون بسوئی که عزیز دیگر نشسته بود رفتم که آب بدست او بدهم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان بر جای خود ست از هیبت مشاهدهٔ این حال بر دیوار تکیه زده بیخود بماندم چون بخود آمدم نماز شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش برخاسته بعد ازان حضرت ایشان بمن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان مستور داری اکنون چون ترا از محرمان و عاشقان ایشان دیدم بسمع تو رسانیدم راوی گوید بعد از استماع سرگذشت او با خود گفتم آنچه از قضیه حبس و قید حضرت ایشان خبر داده اگر بصدق مقرون ست پس این درویش از صاحبدلان صادق القول است بعد از چند روز موافق اخبار او اخبار متواتره در رسید و مرا بآن درویش و به پیر بزرگوار خویش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی نماند که از جماعه که نظری قبول از حضرت ایشان یافته اند چنین احوال واقوال چرا غریب باشد که بعضی طالبان که از فرو اصحاب ایشان بوده اند و بامر آنحضرت متوجه طالبی شده اند که آنا نزا آنرا دیکها ورفتگیها روی داده از ایشان چه گوید و ازان حضرت چه گوید

مولانا عبد المومن لاهوری که فاضلی بوده و راقم نزد موصی الیه ورقی چند از مشکوة و ورقی چند از مطوّل گذرانده بوده و در اکثر علوم خصوصًا در فقه و اصول آن مهارت تمام داشت

روزی در مجلسے کہ جناب استاذی واین فقیر یکجا نشسته بودیم مردے یکے از مشائخ اعلام وقت را نام بردہ گفت کہ او فلان شخص را خلافت دادہ است و بفلان بلدہ فرستادہ اما ہیچ از صحبت او اثرے و حالتے و از نصیحت و تعلیم ذکر او متعلمان را جمعیتے حاصل نمیگردد مولانا گفت مجیز مکمل تام المشاہدۃ والمعرفۃ باید تا از مرید مجازش برکات بظہور آید پس آب در چشم گردانید و بفقیر گفت حرفے میگویم نہ برائے فخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل باثر و برکت اُمر و انفاس حضرت پیر دستگیر پے بردہ شود گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ ایشان گذرانده‌ام رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ دوتن را تعلیم ذکر خواہی کرد از انجا کہ بر نقصان خود مطلع بودم بسیار متعجب شدم اما ادب را عذر درمیان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدم روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنودم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ دوتن را تعلیم طریقت بگو یکے از ان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان بندہ نوازی کردہ اند من مردے ام طالب العلم چنین و چنان چہ این لایق این باشم چندانکہ بہ لینت و خشونت عذر میگفتم آن سائل از سر وانمی شد بل بیشتر الحاح می نمود تا روزے گفتم تا کے وقت را بمشاجرہ او بگذرانم یکبار تعلیم ذکر کرش دادہ از سر وا کنم درگوشۂ مسجد او را بردہ بنوعے کہ از حضرت ایشان دیدہ بودم و شنیدہ با او گفتم و خود نیز مشغول شدم مرا نسبتے و حالتے عجب فرو گرفت و آن متعلم را کیفیتے روی داد کہ ہمچنان مست و بیخود بیرون رفت دیگر از وے نام و نشانے نیافتم بالجملہ اگر یک از مستفیضان ایشان و مستفیضان

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گردد بتطویل انجامد اینقدر زیرکان سعادتمند را بسنداست و بس کنم خود زیرکان را این بس ست پنبانگ دوکردم اگر دره کس ست پحق سبحانه برکات آنحضرت و فرزندان واصحاب ایشان را تا قیامت جاری گرداناد واین نسبت شریفهٔ ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری داراد واین کمترین را درین جهان بمحبت ومتابعت ایشان داشته دران جهان درزمرهٔ ایشان محشور گرداناد بحق أهل الرّشاد بمدح هریک ازین دو بزرگ قدس الله سرهما سه رباعیه بسلک نظم کشیده جهت انتظام این نامه آن منظومه را مسکه الختام آن میگرداند

رباعی

قطبی که زرازش الفسی آفاقی ست | نیم نظرش هزار دل را ساقی ست
باقی مدحش به نه گویم این بس | کان جمله چو نام خویشتن باقی ست

ایضاً

باقی زفنا ونیستی لعل مذاب | کلکم زحدیث سوز او سیخ کباب
فلینظر الی ابن ابی قحافه | بشنو سر فنای او را دریاب

ایضاً

باقی که ازو مرده بصد جان برسد | مفلس زدرش بگنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ هند آوردش | کاین خانه بزیب نقشبندان برسد

ایضاً

احمد که بود علیسی دلهای سقیم | ازساقی باقی ستد این راه قدیم
زان ساقی او سال چهل رفت که بود | برزخ بمیان احد واحمد میم

ایضاً

آن قطب که هم عاشق و هم معشوق است | بر جوهر اسرار نبی صندوق است
آن سایه که از احمد مرسل بنهفت | ظاهر شده اینکه احمد فاروق است

ایضاً

از وی شد دل افسردهٔ رندان تازه | چون ناز بر چمن غنچهٔ خندان تازه
از خامهٔ بی رنگی احمد شده است | نقش دیرین نقشبندان تازه

الهی بحق بنی فاطمه
که بر قول ایمان کنی خاتمه

بر خامه بنازم که اشارات نوشت | ز آغاز و توسط و نهایات نوشت
بنوشت کتاب را و تاریخ کتاب | بر دل بهو زبدة المقامات نوشت

خاکپای مشایخ و خواجگان نقشبندیه خصوصاً آخرهم در مملکت ترکیه سید عبد الحکیم بن مصطفی آرواسی قدس الله تعالی اسرارهم العلیه مسکین حسین حلمی بن سعید استنبولی می گوید که یک نسخه از کتاب زبدة المقامات در استنبول بناحیهٔ فاتح در کتابخانهٔ (مراد مُلّا) برقم ۱۳۱۷ موجود است این را در سال هجری ۱۱۳۰ فی زمن سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشته است

فهرست مطالب کتاب زبدة المقامات